[illegible]

تألیف

ژنرال سر پرسی سایکس

ترجمه

سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

از انتشارات [illegible]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

تاریخ ایران

تألیف

ژنرال سرپرسی سایکس

دارای نشان علمی طلا از انجمن جغرافیائی پادشاهی

ترجمه

آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

با چهل و هشت گراور

جلد دوم ـ چاپ دوم

مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی

۱۳۳۵ خورشیدی

تاریخ آئینه گذشته است ودرس حال



سینی طلا متعلق به سلسلهٔ هخامنشی



شاه عباس کبیر

اصل آن از یك نقاشی ایرانی است .

ماخوذ از تاریخ ایران سرجان ملکم

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

مقدمهٔ مترجم در چاپ دوم کتاب

قرائن فراوانی دردست است که ایرانیان یکی از نخستین ملل جهان‌اند که بتدوین تاریخ کشورخود آغاز کرده‌اند ودرقرن پنجم پیش ازمیلاد که یونانیان بدین کاردست زده‌اند ایرانیان نیز دست بکار شده و در دربار هخامنشیان اسناد مربوطهٔ بتاریخ ایران راگرد آورده بودند وحتی آنها را درخزانهٔ سلطنتی نگاه میداشتند. دردورهٔ اشکانی باندازه‌ای توجه بتاریخ داشته‌اند که **ارد** شاهنشاه معروف اشکانی خود کتابی درتاریخ بزبان یونانی نوشته بود. در دورهٔ ساسانی کتاب معروف «خدای نامه» که قسمت اول آن شامل داستانهای ملی ایران و قسمت دوم آن تاریخ شاهنشاهی ساسانی بوده فراهم شده است. مینویسند که آن تاریخی بود مفصل و تا ایندرجه شایع ومورد قبول‌عامه بوده که وقتیکه **بهرام بن مردان‌شاه** مترجم دولت عباسی خواست نسخه‌ای از آن بدست بیاورد بیست نسخه از آن جمع آوری شد. **عبدالله بن مقفع** کتاب مزبور را بعربی ترجمه نموده و نام آنرا هم تاریخ ملوك الفرس گذاشت. غرض باندازه‌ای بتاریخ توجه داشته‌اند که درمجلس تاجگذاری هریك از شاهنشاهان ساسانی تاریخ سلطنت سلف اورا درحضورجمعی میخوانده‌اند.

درزمان فتوحات عرب ازذخائر علمی سلاطین عجم چیزیکه بدست آمد یکی کتاب تاریخ ایران بوده است. کتاب نامبرده از تواریخ مفصل ایران شمرده میشد و ازاحوال سلاطین ورسوم وقواعد دولت واقسام علوم وفنون ومعماری هرعصری در آن ذکر شده بودوعجب‌تر اینکه تصاویر تمام سلاطین هم در آن ترسیم شده بطوریکه ازدیدن آن، وضع وشکل ولباس وزیور آلات و مانند آن بخوبی معلوم میشدچیست. **مسعودی** در کتاب التنبیه والاشراف مینویسد من درسال ۳۰۳ قمری کتاب مذکوررا دراصطخر فارس دیده‌ام.

2

مقدمه

دردورهٔ اسلامی نیزتاریخ نویسان ایرانی یا پرورش یافته بآداب ایرانی تاریخ نویسی را درزبان تازی معمول کرده‌اند و نخستین مورخین اسلام مانند **بلاذری** و **طبری** و **ابن خرداذبه** ازهمین طبقه بوده‌اند وقرنها معروفترین و معتبرترین تاریخ نویسان اسلام مانند **ابن قتیبه** و **دینوری** و **مسعودی** و **عتبی** همه ازاین گروه بوده‌اندو این نکته مسلم است که نخستین سر مشق تاریخ نویسی را در اسلام **ابن المقفع** داده است .

اکنون قدیمترین سندی که ازنثرفارسی داریم ترجمه‌ایست که **ابوعلی بلعمی** درزمان سامانیان ازتاریخ طبری کرده‌وپیداست که در آغازتأسیس سلسله‌های اسلامی پس ازانقراض ساسانیان بتاریخ نویسی بزبان فارسی بیش ازکارهای دیگر آغاز کرده‌اند. این سنت درسراسردورهٔ زندگی ایرانیان رواج کامل داشته است و درهر دوره‌ای مهمترین کتابهائی که بزبان فارسی تدوین شده کتابهای تاریخست .

از آغاز دورهٔ صفویه که راه ایران برمسافران و جهانگردان اروپائی باز شد دراروپا نیز بتدوین وتألیف کتابهائی بزبانمهم ترمانندفرانسه، آلمانی، انگلیسی، ایتالیائی، اسپانیائی وپرتقالی آغاز کرده اندکه برخی از آنها هنوز مطالب تازه دارد و ترجمهٔ آنها ازضروری‌ترین کارهای ماست.

دوتن ازدانشمندان انگلستان دوکتاب جامع درتاریخ ایران از آغازتازمان خود تألیف کرده‌اندکه نه‌تنها در همه کشورهای جهان پسندیده افتاده بلکه ایرانیان نیزخود را بدان نیازمندیده‌اند. نخست تاریخ ایران **سرجان ملکم** وپس ازآن تاریخ ایران **سرپرسی سایکس** همین کتاب است که اینك بخش دوم آن برای باردوم ازچاپ در آمده ودردسترس طالبان کتاب قرارمیگیرد ، ولی باید دانست که باهمه‌شهرتی که تاریخ **سرجان ملکم** درجهان یافته قطعاً تاریخ **سایکس** ازجهات بسیار بر آن مزیت و رجحان دارد وازکتابهای مراجعهٔ ضروری شده زیراکه تا زمانهای معاصرمی‌رسدو حاوی بسیارمطالب تازه‌ایست که دراین سالهای اخیر کشف کرده‌اند ، چنانکه مؤلف

محترم خود درانیباره دریك جا چنین مینویسد «از زمان انتشار کتاب **سر جان ملکم** درست یك مائه گذشته و در این مدت طولانی رموز کتیبه های میخی حل شده ، اسرار شوش مکشوف گردیده واز بسیاری جهات دیگر نیز ترقیات قابل ملاحظه‌ای دست داده است . هریك ازاکتشافات مهمه دررساله‌ای بخصوص کم وبیش ضبط‌شده لیکن کتابی بتألیف درنیامده است که بطور کلی‌تاریخ ایران وثمرات عدیدهٔ تحقیقات جدیده را شامل باشد . بعد ازتردید وتأمل زیاد من درصدد بر آمدم که این‌منقصت را جبران نمایم و البته آن منقصتی بزرگ بود ، چه ایران در مدت چندین قرن بر احوال یونان و دولت روم و بالنتیجه براحوال اروپا نفوذ و تأثیر کلی داشته است.»

مؤلف دانشمند درچاپ سوم کتاب در ۱۹۳۰ میلادی که چند سالی ازچاپ‌اول ودوم کتاب گذشته ودراینمیانه اکتشافات تازه‌ای شده ومواد تازه‌ای بدست آمده‌است دردیباچهٔ خود بر کتاب ازجمله چنین مینویسد : «مواد تازه از آنجمله کشفیات مهم اوروکاوش وتحقیقات موفقیت آمیز «ائورنوس» درمقالهٔ مقدماتی (جلد اول) گنجانیده شده است وجلد دوم بامقالهٔ متمم خاتمه می‌پذیرد.»

بنابرمراتب مذکورهٔ فوق دراین جای تردید باقی نمیماند که این کتاب یعنی تاریخ ایران **سایکس** نخستین کتابی است که تاریخ کشوررامطابق‌جدیدترین‌تحقیقات واکتشافات ازقدیمترین ادوارمرتب ومسلسل تا زمان معاصروتا هزار و سیصد و ده شمسی (تقریباً) مبسوطاً در دسترس ما میگذارد .

ما مخصوصاً درچاپ اول کتاب شرحی درمقدمه‌راجع بخصوصیات و امتیازات کتاب واصول مطالب ومندرجات آن نوشته‌ایم وخوانندگان ارجمند را بآنجاحواله میدهیم واین بیان را بواسطهٔ ضیق مجال درهمینجا ختم‌میکنیم وضمناً تذکر میدهم که درین کتاب درچاپ حاضرتجدید نظر کامل شده واصلاحات عمده‌ای در آن بعمل آمده‌است، باینمعنی نسخهٔ ترجمه با صرف وقت زیاد وبا نهایت دقت واهتمام بااصل انگلیسی‌ازاول تا آخر متناًوهامشاً مقابله شده در تصحیح و اصلاح تطبیق ترجمه

با اصل باید بگویم دقیقه‌ای فروگذار نشده است و دیگر حواشی زیادی در این چاپ برحسب لزوم درذیل صفحات قید شده و بنابراین چاپ حاضر کتاب ازبسیاری جهات برچاپ اول مـزّیت و رجحان دارد. در اینجا لزوماً یـاد آور میشوم که فرزند فاضل دلبندم آقای محمود فخرداعی دراین کار همواره دستیارم بوده و کمك قابل توجهی بمن نموده‌اند. ما مزید تائید وتوفیق ایشان را درخدمت بمطبوعات کشور که عشق وعلاقه خاصی بآن دارند ازخداوند مسئلت مینمائیم.

دقت واهتمام دوست ارجمند آقای علی اکبر علمی درخوبی وحسن جریان طبع شایستهٔ سپاس مخصوص است.

سید محمد تقی فخرداعی گیلانی

بسمه تعالی

مقدمهٔ مترجم

درچاپ اول

کتابی که اکنون از نظر خوانندهٔ گرامی میگذرد جلد دوم تاریخ ایران تألیف **سرپرسی سایکس** یکی از نویسندگان وایران‌شناس نامی انگلستان است که بواسطهٔ این کتاب یعنی تاریخ مفصل ایران که گل سرسبد و نخبه و زبدهٔ تألیفات او بشمار میآید در تمام محافل علمی اروپا و نیز در خاورمیانه معروف میباشد. این بنده درمقدمهٔ خود بر جلد اول کتاب که در سال ۱۳۲۳ شمسی بطبع رسیده شرح حال مؤلف وسیر و سیاحت شرق خاصه ایران و نیز عدهٔ تألیفات اورا به تفصیل نوشته تکرار آنرا در اینجا زاید میدانم ولذا توجه خود را بطرف مجلد حاضر معطوف داشته وقبلا برای روشن شدن ذهن خوانندگان مینویسم که تاریخ ایران در بخش حاضر از ۱۷۰ هـ ق (۷۸۶م) دورهٔ پنجمین خلیفهٔ عباسی آغاز شده وبتاریخ معاصر یعنی دورهٔ **رضا شاه کبیر** بانی خاندان جلیل پهلوی وبالاخره تا ۱۹۳۰م خاتمه می‌پذیرد ودرحقیقت مؤلف محترم سرگذشت زیاده ازسیزده قرن کشور را مطابق روایات مورخین شرق وغرب و آثار مکتشفه در دسترس طالبان تاریخ گذارده است.

ازغور در مآخذ[1] کتاب که ما آنرا در آخر این بخش آورده‌ایم بخوبی میتوان دانست که این دانشمند درجمع آوری مدارک واسناد تا چه اندازه مجاهدت نموده ورنج برده است. آری او تمام منابع قدیم وجدید و مخصوصاً کتابهائی را که زیاده

۱ـ ازدوست دانشمندم جناب آقای سعید نفیسی استاد معظم دانشگاه تشکر میکنم که نظر به عجله‌ای که درکار طبع کتاب بود فهرست مآخذ را که بچند زبان بوده بی هیچ منتی ترجمه نموده ودراختیار ما گذاشتند.

ازدوقرن باینطرف خاورشناسان وفضلا و محققین اروپا نوشته اند از نظر گذرانیده بعلاوه سالها درخاك ایران مشغول مسافرت وسیاحت بوده، رسوم وعادات و آثار و یادگارهائی که درهر کجا بوده بدقت‌مشاهده ومطالعه‌نموده وازهر کدام برای‌هدف منظورخویش‌استفاده کرده است . اودریک‌موردمینویسد که «نگارنده‌با کمال جرئت ادعا می کند که از نسل حاضر هیچ انگلیسی حتی هیچ اروپائی دیگری بیشتر و بهتر از این جانب بسیر و سیاحت نواحی شرقی و جنوبی ایران موفق نگردیده واز طرفی موقعیت و رتبهٔ رسمی نویسنده[1] بهترین وسیله برای ملاقات طبقهٔ منورۀاهالی وکسب اطلاعات‌عاری ازخطا بوده است که‌خود این نعمت کمتر نصیب دیگر سیاحان خارجی میشود»

تجزیه وتحلیل کتاب حاضروشرح‌مطالب‌ومسائل مندرجه واظهارنظر در هر کدام‌ازحوصلۀراقم‌خارج است . چه یاك کتاب بدین قطوری ودر عین حال مهم که در آن ازتاریخ پراز حوادث هزارو سیصد سالهٔ اخیر ایران مفصلا بحث و تحقیق شده چگونه با ضیق مجال و کمی سرمایه میتوان از عهدهٔ آن بیرون آمد . علیهذا برای روشن شدن ذهن خوانندگان دو کلمه در پیرامون‌کتاب بعرض میرسانم :

باید دانست که‌کتاب دارای خصوصیات ومزایائی است که ازجمله یکی روش نگارش و رعایت اسلوب جدید تاریخ نویسی است. توضیح اینکه مؤلف در شرح احوال سلاطین ووضع دربارها از شرح و بسطهای زیاد یا ذکر افسانه و خطابه‌های تاریخی وامثال آن حتی‌الامکان احتراز نموده ودر نقل وقایع وحوادث که غالباً آنها را مورخین‌پشت سریکدیگرقطار کرده‌اند‌بذکروقایع برجسته وحوادث‌مهم‌پرداخته وسخن اینجاست که آنها را هم چنانکه وظیفهٔ اساسی مورخ است تلخیص میکند و نیزدرموارد کثیره نظر به جنبهٔ عملی تاریخ‌سعی کرده‌بین حوادث ایجاد رابطهٔ معنوی نماید واما حوادث مهم جنگی ومیدان‌های نبرد را اوچون خود متخصص درفن‌نظام

1ــ سر پرسی سایکس چندین‌سال درخراسان‌و کرمان سر کنسول بودو نیزدر بلوچستان وسیستان بطوری که درمقدمهٔ جلد اول ذکر شد تصدی مشاغل مهم وعالی داشته‌اند.

وجنگ آزموده است برخلاف غالب تاریخ‌نویسان ما که بجزئیات نپرداخته‌اند اکثراً تشریح نموده آئین صف آرائی، تدابیر نظامی، طرز حملات واستعمال نوع اسلحه‌و آلات حرب وغیره را به تفصیل نگاشته، عوامل و جهات غلبه وشکست‌را در نظر خواننده ظاهر ومجسم میسازد.

خوانندگان ازمطالعهٔ فصل اول کتاب حاضر وغور در مطالب و مندرجات آن راجع به روش نگارشی که گفتیم زمینهٔ روشنی بدست آورده بقیهٔ کتاب را میتوانند به آن مقایسه کنند. چه اینکه مؤلف حالات یك عده ازخلفای عباسی که‌ازشخصیتهای برجستهٔ آن خاندان محسوبند ونیزحوادث و واقعات عصر آنها را که هر یك دفتر ضخیمی میشوند با همان روشی که درفوق اشعارداشتیم موجز ومفید و در یکی چند صفحه نقل کرده است، لیکن موضوع تطور منطقی با انقلاب ادبی عصر مأمون را که یك موضوع مهم تاریخی ومکمّل‌عصرطلائی اسلام بشمارمیآید شرح وبسط‌داده مطالب‌ونکاتی ذکرنموده که بسیاردقیق‌وعالی‌ودرعین حال دلچسب وشیرین‌میباشند. دراینجا اودرخاتمهٔ بیانات راجعهٔ به اسفاراکتشافی مسلمانان شرحیکه نگاشته ما یك قسمت آنرا که حاکی ازوسعت نظرو آزادی قلم نویسنده است برای جلب نظر خوانندگان ذیلا نقل میکنیم:

«اروپائیانی که شرق را ازروی جهالت به حقارت‌نگاه میکنند خوبست‌ترقی وپیشرفتی راکه درهریك از رشته‌های علم وادب ونیزصنایع وفنون که در آن قرن‌در میان مسلمانان وجودداشته است با ظلمت جهل ونادانی که سراسراروپا رافراگرفته بود مقایسه‌کنند وباید گفت که شرق درتمام شعبه‌های فعالیت عقلانی برغرب گرفتار تاریکی جهالت‌بطورغیرقابل مقایسه‌ای تفوق وبرتری داشته است واین جهل‌ونادانی حقیقتاً تا مدت پانصد سال دوام داشت و تا سدهٔ دوازدهم دنیای مسیحیت نتوانست طوق تقلید شرق را ازگردن دوربیفکند.»

دیگرازخصوصیات یا تازگیهای کتاب مباحث ادبی، فنی وبالاخره اجتماعی

کتاب است وشرح این اجمال آنکه مؤلف درفصل ٥٤ تحت عنوان ادبیات ایران پیش از حملهٔ مغول از سخنوران و نویسندگان ونیز حکما وفلاسفه ودرفصل ٦١ درادبیات و معماری درعصر استیلای مغول از تاریخ نویسان وسخنوران، عرفا ومتصوفه ونیز ابنیه وآثارتاریخی ودرفصل ٦٥ تحت عنوان معماری وصنعت وهنر دردورهٔ صفویه از تمام شاهکارهای معماری عصر مزبور و نیز ازصنعت کاشی وکاشی کاری ، ظروف ، قالی، نقاشی وفلزکاری با قلم آزاد وبیطرفانه ودرعین حال محققانه مفصل ومشروح بحث نموده وداد سخن داده است ومخصوصاً در صنعت قالی بیاناتش تازه ومتین و در عین حال شیرین وجالب وجاذب است. این دانشمند مینویسد که قالی‌بافی ازسه هزارسال پیش از میلاد درایران معمول بوده است ودرقبال آنهائی که معتقدند که آن اصولا از روز اول تاکنون در ایران تغییری نکرده میگوید ورود اسلام بایران در نقش قالی تأثیر مهمی داشته که او آنرا چنانکه ملاحظه خواهید نمود بدوقسمت متمایز وجالب توجهی تقسیم نموده است.

اودرهمینجا مینویسد که پیشرفت حیرت‌انگیز ایران در کشیدن صورت گلها، اشکال هندسی، نقوش درهم عربی ما را مدیون خود ساخته ، چنانکه بسیاری از نقوش پرده‌ها، کاغذهای دیواری (نقشه‌دار) وبعضی دیگر از اشیاء کارخانه‌های امروز انگلستان از نقوش قالیهای ایرانی اقتباس شده است.

این دانشمند نیروی معنوی ایرانیان وروح نبوغ ایرانی را درهرچیز ستوده و ثابت میکند که سرزمین ایران مرد زای وهنرنمای است درپایان دورهٔ عباسیان دریکمورد میگوید که راستی برای هر فردی که علاقمند بسعادت ایرانست از این جالب‌ترچیزی نیست که می‌بیند دراین دوره یعنی دورهٔ عباسیان که عصر طلائی اسلام است چگونه روح نبوغ ایرانی برتری خود را درهمهٔ امورنشان داده وصنایع وفنون ایام صلح چطوربباوج کمال رسیده است ودرجای دیگرمینویسد که با وجودیکه زبان عرب تا چندین نسل زبان علمی و ادبی ایران شمرده میشد قسمت مهم این ادبیات و

علوم نتیجهٔ افکار و تراوش قلم فضلای ایران بوده است و محققین و دانشمندانی که گذشته‌اند اکثراً ایرانی وازفرزندان نامی ایران بوده‌اند.

اینرا هم نباید نهفته گذاشت که مؤلف همانطور که ازذکرمحاسن درهیچ‌مورد خود داری نکرده معایبی هم درهر جاکه بنظرش رسیده روی آئین و اصول انتقاد با صراحت لهجه آنرا گوشزد نموده است، ولی باید درنظر داشت که اومنقد اعمال طبقات عالی وحکومات ناصالح وقت است و دولت‌های خود سر را انتقاد میکند، توضیح اینکه مؤلف ازسال ۱۸۹۲ میلادی ازمدتی قبل ازمشروطیت ایران تا ۱۹۱۸ میلادی آخرهای جنگ بین‌الملل اول درایران وبلوچستان مسافرت میکرده ومعلوم است که با طبقات عالی وحکام وخوانین تماس داشته واوضاع کشوررا ازنزدیك مشاهده مینموده‌است. چنانکه درپایان کتاب تحت عنوان «یك استدعا» شرحیکه نگاشته ما برای روشن شدن ذهن خوانندگان چند قسمت آنرا ذیلا مینویسیم:

«برای من واضح است تا وقتیکه طبقات عالی جامعهٔ ایران خود را اصلاح نکنند ومثل کشور دیگر آسیائی یعنی ژاپن از امتیازات خود دست نکشند ترقی حقیقی نصیب ایران نخواهدشد. مثل ترکی است که میگویند «ماهی ازسرمیگندد» بنابرین مادامیکه اشراف ایران ازغارت هموطنان خود دست بر ندارند و نخواهند که ازثمرهٔ آن روستابرروی روستا به ثروت خودشان بیفزایند ومادامیکه‌دسته‌های کثیرنوکرهای بیکارهٔ خود را ازخدمت نرانند و خودشان با امانت و درستی برای اعتلاء ایران بکارنپردازند محققاً روزگارتیره‌تری درپیش دارند... درقرون‌وسطی اروپا نیززیرفشارخوانین دزد مثل ایران امروزشده بود وبا وجود این با متانت گرچه بکندی‌انجام گرفت بجانب روشنائی و آزادی رهسپار شد، دلیلی نیست که ایران نیزپیروی ازاین راه نکند. اما وقت تنك است.»

«من مطالب را آنطور که هستند نگاشتم و با این عمل خود ممکن است افراد شاخص و ممتازی را که در صحنهٔ ایران هستند آزرده باشم، ولی سالها قبل ماتیوپاریس پیرعاقل گفته است که عمل نویسندگان تاریخ بسیاردشوار است. چه

اگر راست بنویسند باعث برانگیختن مردم میشوند و اگر آنچه که نقل میکنند دروغ باشد خدا را بخشم میآورند. من هرچند که اوضاع کنونی مبهم باشد از امیدواری دست بردار نیستم و از ایران استدعا میکنم که حقیقت آنچه را که نگاشته‌ام از جانب یك دوست قدیمی وصادق به پذیرد ودراین دوران جدیدی که اکنون طالع است وظیفهٔ خود را چنانکه شایستهٔ گذشتهٔ درخشانش باشد انجام دهد.»

ما باز تذکر میدهیم که آنچه درکتاب مورد انتقاد است اعمال طبقهٔ حاکمه است که حساب آنرا باید ازحساب ملت جدا کرد و اینك یکی از آن موارد را ما برای نمونه ذیلا ذکرمیکنیم:

در فصل ۸۱ تحت عنوان وضعیت ایران قبل از انقلاب (مشروطیت) اصول حکمرانی دربار وسایر مسائل اجتماعی عصر قاجاریه را مؤلف تحت مطالعه آورده ودرهریك مبسوطاً صحبت داشته مدلل میدارد که بواسطهٔ فقدان هر نوع تشکیلات و ضعف وفساد قوهٔ حاکمه هرج ومرج درهمه جا غالب بوده است، دریك جا میگوید «سلسلهٔ قاجاریك نیروی نظامی تشکیل دادند، ولی بعلل رواج رشوه وارتشاء و از بین رفتن روح نظامی درطبقات عالیه ازروی نومیدی بقدری بی کفایت ونالایق شده بودند که ایام انقلاب یعنی مشروطیت مشکل بود اسمی از آنها برد وقدری پائین‌تر میگوید «بی عدالتی وحشتزا و رشوه وارتشاء محاکم دولتی مانند محاکم مذهبی است و تا زمانیکه این اصطبل های اوژین (مقصود محاکم دورهٔ قاجاریه است) پاك نشده هیچ امیدی برای اصلاحات داخلی ایران نمیتوان داشت.»

ما این بیان را درهمینجا ختم میکنیم ومیرویم سر اصل مطلب و مینویسیم که ازمسائل مهمهٔ کتاب حاضر مسئله روابط سیاسی اروپا با دربارهای ایران است که مؤلف دراینقسمت ونیز درباب سیاحان وجهانگردان اروپا که اززمان مغول وتاتار تا تاریخ معاصر، ایران را بعناوین مختلف سیاحت کرده‌اند شرح و بسط داده ودر هر کدام به تفصیل سخن رانده و نکته‌ای فرو گذار نکرده است. همیقدر مینویسیم که

در این مباحث مطالب و نکاتی ذکر شده که بسیار سودمند و در کمتر کتابی نظیر آن یافت می‌شود

برای مزید اطلاع خوانندگان می نویسم که این ترجمه نقل از نسخهٔ اصل انگلیسی ازچاپ سوم یعنی آخرین چاپ کتاب است ، چه اینکه نسخهٔ اصلی سه بار در ۱۹۱۵و۱۹۲۱و ۱۹۳۰ میلادی بطبع رسیده وسخن اینجاست که در طبع دوم وسوم مسائل زیادی بر کتاب افزوده شده است . توضیح آنکه درطبع دوم حادثهٔ جنگ بین‌الملل اول تا آنجا که تماس وارتباط بایران داشته وسایر حوادث وواقعاتی که دردنبالهٔ آن تاحدود ۱۹۱۹ میلادی رخ داده همه را مؤلف مشروحاًدر کتاب آورده و نیزدرطبع سوم تحت‌عنوان «آخرین مقاله» مسائل وواقعات مهمه‌ای ازجمله کودتای اسفند۱۲۹۹ شمسی، سقوط و انقراض سلسلهٔ قاجاریه وصعود رضاشاه کبیر بر تخت سلطنت وتأسیس خاندان جلیل پهلوی ومسائل وحوادث مهمهٔ دیگری تا ۱۹۳۰م مطابق ۱۳۰۸ شمسی (تقریباً) تماماً در کتاب ضبط شده است مؤلف محترم تا اواخر جنگ بین‌الملل دوم حیات داشته و مطابق شرحیکه بخود اینجانب دراثناء چاپ جلد اول کتاب نوشتند با علاقه واشتیاق مفرطی میخواستند چاپ چهارم کتاب را شروع کنند ودنبالهٔ این تاریخ یعنی حوادث وواقعات بعدی ازآنجمله شرح جنگ بین‌الملل دوم را هرمقدار که مربوط بایران بوده ضمیمه نموده وتاریخ ایران را تازمان خویش یعنی تاقریب بسال ۱۹۴۵ میلادی بیاورد ولی بدبختانه عمرش وفا نکرد ودرژوئن ۱۹۴۵ میلادی ازاینجهان درگذشت. ضمناً تذکر میدهم که درهر یك از چاپهای مزبور دیباچه ای است بقلم مؤلف که همه در جلد اول گذشت و خوانندگان میتوانند بآنجا مراجعه کنند.

ما ازبیان فوق نتیجه گرفته میگوئیم که مؤلف در چاپ سوم کتاب سرگذشت مفصل این کشوررا ازقدیمترین اعصار یعنی ازدوهزار وچهارصد و پنجاه سال پیش از میلاد مطابق جدیدترین کشفیات تا عصر حاضر بطور مسلسل باز نموده است . او خود درآخر دیباچهٔ چاپ سوم چنین مینویسد «درخاتمه امیدوارم که چاپ سوم کتاب برای ملت ایران همان ملتی که لذیذترین ایام و با نشاط ترین سالهای زندگانی خود را

درمیان آنها بسر برده‌ام مفید وسودمند افتد و آنگاه که این نگارش به اروپائیان کمك نماید تا پی بتأثیرعمیقی برند که ایران در تمدن و صنایع و فنون ما در ادوار گذشته داشته است اینوقت است که من حقاً به پاداش خود رسیده‌ام.»

ترجمهٔ حاضر نظیر ترجمهٔ جلد اول طابق‌النعل بالنعل مطابق با نسخهٔ چاپ سوم است و آنچه‌دراصل بوده ما همه را درنقل آورده‌ایم،حتی‌تشکیلات پلیس‌جنوب درحدود ۱۹۱۷ میلادی وزد وخورد هائی که در آن ایام باایل‌نجیب و دلاورقشقائی روی داده هرچند این قسمت را درخورحذف دانسته ونمیخواستم که در این ترجمه آورده‌باشم‌لیکن‌ازنظر رعایت‌اصل‌واینکه‌مسئلهٔ‌مز بوراهروزجزء‌تاریخ‌ایران‌قرارگرفته وحذف آن بیفایده و خلاف امانت است خواهی نخواهی تمامی آنرا باقی گذاشتم. اما راجع به تصاویر کتاب ما بیشترازتصاویر نسخهٔ چاپ دوم استفاده کرده‌ایم ، زیرا مؤلف درچاپ سوم کتاب بواسطهٔ ضمیمه کردن‌مسائل زیادازعدهٔ تصاویر کاسته‌است. نقشهٔ بزرگ والوان وفوق‌العاده حساس کتاب که در مقدمهٔ جلد اول‌وعده دادیم که آنرا دراین مجلد ضمیمه نمائیم افسوس‌که مطابع فعلی ما ازعهدهٔ ترسیم وچاپ آن بطوریکه بایست برنیامدند ووسائل مراجعهٔ بخارج وتهیهٔ آن از مطبعهٔ خودکتاب درلندن هم برای ما فراهم‌نبودناچارداین چاپ از آن صرف نظر نمودیم.باوجودیکه درتصحیح وچاپ این کتاب نهایت دقت واهتمام را مرعی داشته باکمال تأسف اغلاط زیادی پیش آمده که آنرا در غلط نامه قید کرده‌ایم ، رجاء واثق آنکه خوانندهٔ گرامی به پاداش رنج ممتدی که درترجمه وطبع این تاریخ برده شده قبل ازمطالعهٔ کتاب زحمت مراجعهٔ بغلطنامه راکه ما آنرا در اول کتاب آورده‌ایم برخود گوارا ساخته ساعتی به‌تصحیح کتاب پردازد. مع‌الوصف باید اعتراف کنم که این ترجمه خالی ازنقائص وخطا ولغزش نیست ، در انگلیسی مثل است که میگویند «آنکس که اشتباه نکرده کارنکرده است» ولی امید دارد که درچاپهای بعد بتدریج ازنقائص آن کاسته شود .

وظیفه اخلاقی‌خودمیدانم که‌ازمساعدتهای اولیاء وزارت فرهنگ‌سپاسگذاری

کنم زیرا که ترجمهٔ حاضر در وزارت جناب آقای دکتر **عیسی صدیق** بوجود آمد و اینک درزمان جناب آقای **دکتر سنجابی** وزیر دانش پرورصورت اتمام پذیرفته وهدیهٔ اهل ادب ودانش میگردد . دراینجا ذکراین نکته نیزلازم است که انجام این خدمت فرهنگی با مساعدت گرانبهای چند تن از دوستان فاضل و دانشمند گرانمایه پایان یافته است واین بنده بسهم خود مساعی جمیلهٔ آن دانش پژوهـان را سپاسگزار میباشم وچون ذکر اسامی آن بزرگواران وشرح نحوهٔ مساعدت هر کدام موجب تطویل خواهد شد لذا فقط بعنوان بیت‌القصیده وبرای حسن ختام یادآورمی‌شود که جناب آقـای **سید حسن تقی‌زاده** رئیس دانشمند مجلس سنا قسمت اعظم اوراق این کتاب را پس ازطبع باکمال لطف ومهربانی مرورفرمودند و این شایستهٔ سپاس مخصوص است . من اینمقدمه را بـا اظهار قدردانی از حسن مراقبت کارکنان محترم چاپخانهٔ رنگین در خوبی و حسن جریـان طبع و مسئلت دوام توفیق جگر گـوشهٔ دلبندم **محمود فخرداعی** که دراینکاربزرگ همواره دستیارمن بوده ختم میکنم .

تهران ـ دی ماه ۱۳۳۰

سید محمد تقی فخرداعی گیلانی

غلطنامه

دقت و کوشش زیادی بعمل آمد تا این کتاب بدون غلط بدست خوانندگان برسد، ولی متأسفانه باز اغلاط چندی در کتاب مشاهده شد. اغلاط کوچکی را که در اثر نگرفتن حروف درچاپ میباشد خود خوانندگان محترم متوجه خواهند شد، ولی بعضی از اغلاط که تصحیح آن قبل از مطالعهٔ کتاب لازم است در اینجا درج میشود.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۱۶	در قسمت شمالی آن که حدود	در قسمت شمال که حدود
۱۶	۱۹	جا	همه جا
۱۷	۹	از جات	از افراد قبیله جات
۲۵	۸	۸ ۹	۸۷۹
۳۱	۱٤	تاریخ قلعه	تاریخ ساختمان قلعه
۳۸	۱۵	سد کر	ساختمان سد کر
۵٦	۵	نظام الملك	نظام الملك
۷۵	۱۲	که نشدو زیروزبر	که نشد زیروزبر
۸٤	عنوان	پیدایش ادبیات ا	پیدایش ادبیات ایران
۸٦	۱	شرحی مدققانه‌ای	شرح مدققانه‌ای
۹۳	٤(پاورقی)	ذون	ذوق
۱۰۲	۲	میل دارد	میل دارم
۱۰٤	۱	قسمتی ازقاره	قسمتی از تاریخ قاره
۱۵۲	۷	کمی ازجلوس	کمی بعد از جلوس
۱۵۳	۷	بیبرس	بیبرس
۱۵۸	۲	جغرافی دانان دوره‌های	جغرافی دانان از دوره‌های
۱۹۰	عنوان	۸۸۵ه	۷۸۵ه
۱۹۵	۷	صاصب قران	صاحب قران
۲۰۷	۲	شرنج	شطرنج
۲٤٤	۱۵	درخواخت	درخواست
۲٦۲	۱ (پاورقی)	Tamburlainc	Tamburlaine
۲٦۸	۹	۳۰۰	۳۰۰۰

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷۰	پاورقی	ShiRly	Sherly
۲۹۳	۱۸	مسافرت کرد	مسافرت می کردند
۳۰۲	پاورقی	Gotton	Cotton
۳۱۳	۲(پاورقی)	تدوین شده و نوشته	تدوین و نوشته‌شده‌و
۳۶۰	پاورقی	D.Eon	D'Eon
۳۶۱	سطر آخر پاورقی	ارضروم	ارزروم
۳۶۹	۱۰	ده‌هزاری نفر	ده‌هزار نفری
۳۸۰	۷	مستمکات	مستملکات
۳۸۰	۸ - ۱۲ - ۱۳	اسلامبول	استانبول
۳۸۲	۳	یای‌ر	یاری
٤۲۳	پاورقی	Chelekcn	Cheleken
٤٥۸	۱٦	ابارتشی	با آرتشی
٤٦۹	٦	ماداتاها	ماراتاها
٤۸۱	۸	۱۲هزارلیره	۱۲۰هزارلیره
٥۱۲	۲۰	۱۸۲٦	۱۸۳٦
٥۲۱	۲۲	فقر	قفر
٥۳٦	۱	صلح‌او	اوصلح
٦٥۷	۱٦	بریتانیا دردرتهران	بریتانیادرتهران
٦۹۱	عنوان سرفصل	۱۹۱٥	۱۹۱٦
۷۲٥	عنون	ملهٔ‌الی‌اسباطات	مسئلهٔ ارتباطات
۷٥۲	۱٤	عده‌ای	عمده‌ای
۷٦٥	۳	راجپورت‌ها	راجپوت‌ها
۸۲٦	۱٤	گری‌رینگر	گری‌زینگر
۸۳۰	۱۹	رضاشاه او نیز	رضاشاه نیز
۸۳۲	٦	شاه درداینجا	شاه دراینجا
۸٥۱	۱	منظره‌ی‌ا	منظره‌ای

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

تاریخ ایران

تألیف

جنرال سرپرسی سایکس

ترجمه

آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی



سکهٔ مأمون و امام رضا (ع)

فصل پنجاهم

دورهٔ ذهبی اسلام

الا انهاکانت دولة کثیرة المحاسن . جمة المکارم اسواق العلوم فیهاقائمة وبضائع الاداب فیها نافقة و شعائر الدین فیهامعظمة والخیرات فیهادارة ... و الثغور محصنة . (۱) (گفتار الفخری دربارهٔ سلسلهٔ عباسی)

شکوه وجلال هارون الرشید ـ۱۹۳ ـ ۱۷۰ هجری (۸۰۹ ـ ۷۸۶)

در کنار دجله و نزدیك بقاع زراندود بغداد و باغهای قدیمی و باخضارت آنجا که دیوارهای بلند دارند زادگاه منست ، من مسلمانی پاك اعتقاد هستم و کلمهٔ شهادت برزبانم جاری گشته است ، زیرادردورهٔ طلائی هارون‌الرشید روزگارمی برده‌ام .

شرح فوق (ترجمهٔ اشعار تنیسون۲ شاعر شهیر انگلیسی) که بر اساس کتاب زوال ناپذیر «هزارویك شب» قرارداردشکوه وجلال عصر ذهبی اسلام وتماس نزدیك آن با **هارون** ، سلیمان سلسلهٔ عباسی هردورا برما ظاهرمیسازد . این خلیفهٔ جسور و فعال در جنك‌هائی که برضد امپراطوری روم شرقی تقریباً هرسال جریان داشت شرکت کرده و در خلافت او نیروی دریائی مسلمانان در مدیترانه با موفقیت کامل جنگیده و در همه جا پرچم اسلام در اهتزاز بود .

چیزی که بیش از همه جالب توجه است اینکه **شارلمان** هیئتی مرکب از دو

۱ـ چون عبارت اصل عربی فوق از حیث فصاحت وشیوایی و نیز جامعیت از ترجمهٔ انگلیسی آن بنظر بهتر و برتر آمد لذا آنراترجیح داده و بدرج آن مبادرت نمودم. (مترجم)

۲– Tennyson.

نفر مسیحی ویك نفر یهود که شخص اخیر الذکر احتمال دارد سمت ترجمانی را دارا بود بسفارت نزد هارون گسیل داشت که تسهیل وسایل آسایش زائرین مسیح ودست یابی بقبر مقدس ونیز افتتاح باب تجارت وبازرگانی را ازمقام خلافت تقاضا نماید . خلیفه هدایائی که درمقابل برای شارلمان فرستاد ازجمله یکی فیل بوده است که آن درمدت چندین قرن اول دفعه‌ای بود که در اروپای غربی دیده میشد[1] . باری برحسب دستور خلیفه اسقف بزرك بیت المقدس کلیدهای مزارشریف را برای شارلمان فرستاد ونیز در تعقیب تقاضای نمایندگان رسمی فرنك هارون نه فقط اززائرین غربی حمایت کرده ومنظور آنهارا تامین نمود بلکه مسافرخانه‌ای هم برای پذیرائی و آسایش آنها دستور داد بنا کردند و این خود گواه صادقی بروسعت نظر و سعهٔ صدر این خلیفه بود .

ازمنابع چینی مستفاد میشود که هیئتی بسفارت ازجانب هارون بدربار امپراطور چین نیز فرستاده شده، لیکن اعزام هیئت مزبور بطور تصادف واتفاق صرف بوده است، چه وقایع نگاران عرب که خوش داشتند عظمت وجلال دربار خلافت وتعداد دانشمندان وفقیهان ونیز شاعران وادیبان ودیگر صاحبان فضل وهنر را گزارش دهند که در آنجا مانند پروانه دورشمع گرد آمده وعصری را تشکیل داده بودند که آن دردورهٔ مأمون باوج کمال رسید متعرض این فقره نشده ودراین باب چیزی ننوشته‌اند . ازسخا وجود افزون ازحد هارون می‌نویسند بیك شاعری درازاء غزلی که گفته بود پنجهزار سکهٔ طلا و ده دختر مملوکهٔ یونانی ویك اسب ویك خلعت شاهی انعام داد . وهمین جود وکرم هارون بود که ادبا وفضلارا بدربار خود جلب میکرد . هرچند دادن یك چنین پاداش عظیمی بیك نفر شاعر درخور این خلیفه و شایستهٔ مقام وی بوده اما او تا اندازه‌ای در اینگونه موارد ازپدرش مهدی تقلید میکرد .

سید حسنی شاهزاده دیلم ۱۷۶ هجری (۷۹۲)

با وجود همه اینها نقطهٔ تاریکی دراخلاق هارون وجود داشته است . قضیهٔ یحیی از اولاد امام حسن و طرز رفتار هارون با او نشان می‌دهد که این خلیفه باهمهٔ سجایای بزرگ اخلاقی از وصمت

---

۱ ـ تأثیر عمیقی که این جانور کوه پیکر دراروپا بخشیده ازاینجا معلوم میشود که جسد شارلمان راکه در اکس‌لاشاپل دفن کردند در پارچه‌ای ازابریشم پیچیدند که با تصاویر ونقوشی از فیل تزیین کرده بودند (مؤلف) .

خدعه‌وغدری که درخاندان او وجودداشت خالی ومبرا نبود. توضیح اینکه **یحیی** یکی از نواحی طرف غرب رشت را موسوم به دیلم که حالیه طالش می نامند بتصرف در آورده و بر نفوذ خود بتدریج افزوده تا اینکه حکومت مقتدری تشکیل داد که محسود خلیفه واقع گردید ولذا **فضل** برمکی که امور ایالات ایران واگذار باو بود مأمور شد باسپاه زیادی به **یحیی** حمله‌ور شود ، لیکن موافقت وسازشی حاصل شده ونوشته‌ای تنظیم و بامضا رسید که بنابر آن **یحیی** قرارشد به بغداد رفته موردعنایت شایان قرار گیرد. اگرچه در ورودش بآنجا همه‌نوع ازاو احترامات بعمل آمده وخلیفه این علوی را بعطایای گرانبها نوازش نمود ، ولی بعد ازچندی بهانه‌ای درعهدنامه بدست آورده عهدش را نقض و بیچاره **یحیی** را بحبس انداخته زندانی کرد .

سقوط برمکیان

سقوط و بربادی برامکه که در کفایت ولیاقت ونیز درسخاوجود ممتاز بودند یکی از واقعاتی است که در تاریخها و افسانه‌ها شهرتی بسزا یافته ولی باید درنظر داشت که نفوذ واقتدار آنها بجائی رسیده بود که منجر باندیشه وترس وبیم خلیفه گردیده و این اقدام **هارون** را باید گفت خردمندانه بوده است . شرح قضیه بطوراجمال اینست که **یحیی** فرزند **خالد** همهٔ اعمال دولتی را بدو فرزندش **فضل** و **جعفر** واگذار کرده و آنها کلیهٔ قلمرو خلافت را اداره میکردند . **جعفر** مورد توجه وعلاقهٔ تام خلیفه واقع شده وازمقربین خلافت ومصاحبین خاص قرار گرفته بود وازطرف دیگر خلیفه خواهری داشت **عباسه** نام که ویرا فوق العاده دوست میداشت ومیل داشت که هروقت **جعفر** با او درخلوت خاص بسر میبرد **عباسه** هم حضور داشته باشد ، اما اینکار بارسوم وعادات مسلمانی وفق نمی داد ولذا بانوی نامبرده را بعقد ازدواج ولی صوری[1] **جعفر** در آورده مشروط براینکه ازمضاجعت وهمخوابی باوی احتراز

۱- من یك نمونهٔ عجیبی در کرمان ازازدواج صوری دیدم که شرحش بدینقرار است: یك بانوی هفتادساله که امورش را شخصاً اداره میکرد ناظرخرجی داشت که بواسطهٔ محرم نبودن مجبور بود همیشه جلو اوخودرا بپوشاند وازاینجهت درزحمت بود ولذا برای اینکه محرم ناظرش بشود برای طفل شیر خوارهٔ او صیغه شد و از اینراه عروس وی گردید . . . (مؤلف) .

جوید ومتأسفانه از شرط مزبور چنانکه غیر ازاین انتظاری هم نبود تخلف شده و **عباسه** که شیفتهٔ شوهرش بود دریك موقع مناسبی بلباس یك کنیز با **جعفر** هم بستر شده واز وی آبستن شد. **هارون** که از قضیه آگاه گردید آنرا حمل بر نقض عهد نمود و خیانتی عظیم دانست و درخشم شد بطوری که نتوانست خودرا ضبط کند وفرمان قتل **جعفر** را داده[1] سپس **یحیی** و **فضل** را زندانی نمود و آنها هر دو پیش از ار باب بشان مردند. راستی هیچ خاندان بزرگی پیدا نمی‌شود که در مصائب و بدبختیهای خود این اندازه حس همدردی ودلسوزی مردم را برانگیخته باشد، ودر ذلت و بدبختی های این خاندان چیزهائی که سخن سرایان و وقایع نگاران آن عصر گفته و سروده‌اند وآن بما رسیده موجب اندوه و ملال هر خواننده است.

مرگ هارون الرشید ۱۹۳ هجری (۸۰۹)

خلیفه در ۱۹۳ هجری (۸۰۹) بطرف سمرقند حرکت نمود تا فتنه‌ای که در آنجا تحت ریاست یکنفر **رافع** نام بر پا شده بود فرو بنشاند. اگرچه آنوقت ازعمر **هارون** بیش ازچهل‌وسه سال نگذشته بود، ولی برخلاف عادت آثارشکستگی و پیری دروی ظاهر بوده‌است وهمینطور که به‌تانی بطرف مشرق قطع مسافت می‌نمود حالش روزانه بدتر میشد. اوپزشکش را از بیماری خویش آگاه ساخته وضمناً بوی چنین گفت «مواظب باش که آن را مستور داشته و بکسی اظهار نکنی، چه فرزندانم ساعت مرگم را انتظار میکشند، چنانکه خودت شاید به‌بینی که آنها از سوار کردن من براسب سخت رو بعلیلی وضعف وناتوانی من می‌افزایند».

کلمات بالا واقعاً رقت آوراست، ولی وقتی که دیده میشود که درآخرین عملیات خودبرادررئیس شورشیان را حکم داد درحضورش پاره پاره کردند این رقت ودلسوزی از میان میرود. بعدازاین عمل چیزی نگذشت که این خلیفهٔ نامی ازاین جهان درگذشت و در همان محلی که وفات کرده‌بود درمیان باغی بخاك سپردند. چندسالی بعدازاین

۱- داستانی راکه ما ذکر کردیم بطور کلی مورد تردید واقع شده ولی بایددانست که‌آن برای هارون در برانداختن خاندانی که بوسیلهٔ وصلت و ازدواج ممکن بودهوای خلافت درآنها پیدا بشود یك دلیل اضافی است. (مؤلف).

امام رضا (ع) را هم در همانجا پهلوی قبر **هارون** دفن کردند واطراف این قبور بعدها عمران و آبادی رخ داده وبتدریج شهرستانی گردید که آنرا حالیه مشهد می نامند و من در این ساعت که دارم این سطور را می نویسم درجنرال قونسولگری[1] انگلیس نشسته ام که فاصلهٔ آن به قبر **هارون الرشید** سه هزار پا میباشد.

امین ومأمون ۱۹۸–۱۹۳ هجری (۸۱۴–۸۰۸)

هارون نیز مانند **کوروش** کبیر با تقسیم امپراطوری بین فرزندان خود مرتکب اشتباه بزرگی گردید. **امین** که از زبیده بود در حیات پدر بولیعهدی تعیین گردید و **عبدالله** ملقب به **مأمون** که مادرش کنیزی بود ایرانی جانشین دیگر اعلام شد که بعد از **امین** خلافت با او باشد و حکومت قلمرو خلافت طرف مشرق همدان واگذار باو گردید، درست مثل **بردیا** برادر **کامبیز**[2] که بفرمانفرمائی ولایات شرقی امپراطوری هخامنشی تعیین گردید. **امین** که انتظار مرگ **هارون** را میکشید یکنفر معتمد وامین باقشونی بخراسان گسیل داشته و نمایندهٔ مزبور پس از انتشار فوت **هارون** دو نامهٔ سربمهری از **امین** در آورد، در نامهٔ اول به **مأمون** دستور داده بود که بعهد و پیمانی که از هر دو برادر گرفته شده است ثابت مانده واز آن تخلف نورزد ودر نامهٔ دیگر بقشونی که تحت فرمان **مأمون** بود امر شده بود که بطرف بغداد مراجعت نماید وچون فامیل وزن وفرزند این سربازان در بغداد سکونت داشتند معلوم است که تحت نفوذ بوده اند امریهٔ مزبور بفوریت وبدون معطلی بموقع اجرا گذاشته شد.

مأمون خلیفهٔ شرق اعلام میشود ۱۹۶ هجری (۸۱۱)

بالاخره بین این دو برادر نقاری پدید آمد و **مأمون** تحت تعلیمات **فضل بن سهل** که تازه اسلام آورده بود موقع خود را تحکیم و استوار نمود وخون ایرانی که درعروق وی بود سبب گردید که از همه طرف این صدا بلند شد که «او فرزند خواهر ما ویکی ازماها است و او یکنفر عباسی است که باید ازوجودش استفاده نمود و ازوی بهره مند باشیم». **هرثمه** سردار کافی ولایق او سمرقند را گرفته و **رافع** قبول اطاعت نمود وقوه و اقتدار **مأمون** بجائی رسید که

۱ـ مؤلف از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳ سر کنسول انگلیس درخراسان بود (مترجم).

1 – Cambyses.

خودرا خلیفهٔ مشرق اعلام نمود. ازطرف دیگر **امین** که مردی ضعیف و بوالهوس بود عایدات و درآمدهای خلافت را صرف هوسرانی و عیاشی‌های ناشایست مینمود، لیکن در بغداد بواسطهٔ بذل و بخششهای زیاد محبوبیت داشت برخلاف **مأمون** که بواسطهٔ تمایلات ایرانی‌اش درآنجا مورد بغض و تنفر بوده است.

لشکرکشی ومبارزات طاهر ذوالیمینین ومرگ امین

تحت رهبری یك درباری که خواجه سرایان و بانوان در آن حکومت می‌کردند معلوم است وضع سپاه رو بخرابی نهاده و کوششهای **امین** درحملهٔ ببرادرش پیوسته بطور یکنواخت بی‌نتیجه ماند. قشونی راکه او درآخر بمنظور هجوم وحملهٔ بایران‌فرستاد بدون هیچ‌معارضی‌وارد‌خاك‌ری گردید، ولی درآنجا ازیك سپاه کمتری‌زیرفرمان **طاهر** شکست‌خورده‌وسردار آنرا که **علی** نام داشت **طاهر** با دست چپ خود بقتل‌رسانید.

طاهر نسلا ایرانی و از نسل غلامی بود که پس از آزادی تحت تبعیت عشیرهٔ خزاعی درآمد و اینمرد سلسلهٔ طاهری‌را تأسیس نمود که در خراسان کارهای بزرك ونمایانی کردند و امرای‌حالیهٔ قائن مدعی هستند که از نسل او می‌باشند.

بعد از فتح فوق **طاهر** بنای تعرض وحمله‌رانهاد وبکمك **هرثمه** ازراه‌اهواز بطرف مرکز خلافت پیش‌رفت و درتمام خط‌سیرش سپاهیان دشمن را یکی بعد از دیگری شکست‌داده وهمه‌را تارومار ساخت. **امین** یکی بواسطهٔ شورشی که‌درشام برپا شده و بکلی او را مشوش ساخته‌بود ودیگر توطئه‌ای که علیه اوبعمل‌آمدودر یك موردکامیابی هم حاصل شده بود نتوانست در مقابل او پایداری نماید. **طاهر** پس‌از آنکه ازعربستان برای اربابش‌بیعت وقول وفاداری گرفت واسطرا تصرف‌نمود و برای **امین** که خلیفهٔ مغرب بود فقط بغداد باقی ماند، تا بعد از یك محاصره‌ای که یکسال طول کشید بشهر یورش برده و آنرا بتصرف درآورد و **امین** که در ارك پناهنده بود تسلیم شده وبدست سربازان خراسانی بقتل رسید.

آشوب در نیمهٔ غربی خلافت ۱۹۸–۲۰۱ هجری (۸۱۳–۸۱۶)

نزاع وجدال بین ایرانی و عرب دو نیمهٔ قلمرو خلافت بعد از قتل **امین** هم جریان داشت وآن تا مدتی باقی بود. **طاهر**

بعدازاینهمه فتوحات دراثرسیاست غلطی از کار بر کنار شد وحسن برادرفضل بن‌سهل وزیر ایرانی بجای او منصوب گردید . اگرچه با اینحال حکومت شام وبین‌النهرین باو واگذارشد ، ولی چون‌طبعاً افسرده بود و رغبت بکاری نمی کرد دررقه متوقف گردید وحوادث جاریه‌رابادیدهٔ‌عبرت می‌نگریست .

مأمون ظاهراً بر آن شد که مرو[1] را پایتخت‌قراردهد و به‌بغدادتوجه ننمود، در نتیجه فتنه و آشوبی‌در کوفه له‌خاندان‌علی وطرفداری‌علویان برانگیخته‌شدو نیز طغیان های دیگری در آسیای‌صغیر وحجاز بظهوررسید هرثمه که نسبت به‌مأمون وفادار بود بطرف مروحرکت نمود تا ازجریان امور واوضاع آنوقت که بسی خطرناك بود ویرامستحضر سازد ، لیکن نفوذوزیر کاری کرد که او نه‌فقطاجازهٔ صحبت‌نیافت‌بلکه با سرعت روانه زندانش نمودند و بالاخره مقتول گردید .

اعلام ولیعهدی حضرت‌رضا
۲۰۱ هجری (۸۱۷)

مأمون برای‌مواجههٔ با این بحرانها وموقع خطرناك‌دست‌بیك کار فوق‌العـاده‌ای‌زد . او بامید خاتمه دادن بفتنه و طغیان‌ها حضرت‌رضا (ع) رئیس خاندان علی را ولیعهد وجانشین خویش تعیین واعلام‌نمود، هرچند که بیست و دوسال از خودش بزرگتر بوده است . او درفرمانی که دراین‌باب صدور یافت نوشت که امر ولایت عهد مسلمانان تفویض به علی‌الرضا شده است ، ضمناً برای تنجیز امر اشعار داشت که از این تاریخ به‌بعد رنك سبز شیعه بجای‌رنك سیاه عباسی اختیار میشود . جماعت شیعه[2] ازاین حسن پیش آمد خوشحـال گردیده لیکن در بغداد ، اهالی یکدفعه بـه منظور خلع مأمون شورش کردنـد و ابراهیم

۱ـ یاقوت این سخن‌را به مأمون نسبت میدهد که گفته درمرو سه‌چیز وجود دارد که غنی وفقیر هردو (بالسویه) از آن برخوردار ولذت میبرند . فاضل مشارالیه‌آن سه چیزرا چنین نـام میبرد« الطبیخ‌النارنك والماء البارد لکثرهٔ‌الثلج بها والقطن‌اللین » (مؤلف) .

۲ـ من در کتاب « افتخار عالم شیعه » در صفحهٔ ۲۳۷ اینواقعه را مبسوطـاً ذکر نموده‌ام . (مؤلف) .

برادرش را بخلافت برداشته و باا و بیعت کردند . خبر این شورش که بمرو رسید حضرت رضا (ع) در نتیجهٔ اصالت و شرافت ذاتی ، مأمون را از حقایق امور واقف ساخته و ازخط‌مشی وسیاستی‌را که‌پیش گرفته‌بود نکوهش‌نمود واظهار داشت‌که اگر تغییر سیاست ندهد هر آینه خلافت او مختل و مملکت تجزیه خواهدشد . مأمون در آخر پی بحقیقت‌امر برده‌فوراً فرمان‌حرکت ببغدادصدوریافت. فضل بن‌سهل را درسرخس در حمام بقتل رساندند و احتمال دارد که آن بتحریك و اشارهٔ اربابش بوده است .

فوت ناگهانی حضرت رضا(ع) ۲۰۳ هجری (۸۱۸)

خلیفه یکی ازدختراش رابزنی حضرت رضا درآوردودختر دیگرش را به پسر آنجناب داد و برای تشیید مبانی محبت و وداد ریاست‌حاج را در آنسال بیکی از برادران او واگذار نمود ، ولی‌چشمهٔ همت مأمون یکمرتبه خشك‌شد و امام رضا (ع) از خوردن انگورزیاد بغتةً رحلت‌فرمود وزیر گنبد هارون که ذکر آن در بالا رفت مدفون گردید . در میان شیعیان شهرت دارد که آن انگور مسموم بوده و آن حضرت را شهید کردند ، البته اینرا نمی‌توان انکار نمود که غیبت یعنی مرگ ولیعهد فوق‌العاده بهنگام و بموقع بوده است و با اینحال بسیاری از خاورشناسان وازآن جمله بوریج[1] معتقدند که او به اجل طبیعی از دنیا رفت . درهرصورت امروز زائرین شیعه‌وقتی که اطراف ضریح امام رضا(ع) طواف میکنند بصدای بلند میگویند «لعنت بر مأمون[2] و هارون» و ازاینرو سالانه هزاران‌نفر باین‌دوخلیفه که‌ازشخصیتهای‌فوق‌العاده‌وممتاز خاندان‌عباسی بشمارمیآیند بدینسان نفرین میکنند که درغیر اینصورت شاید ازوجود آنها هیچ خبرهم‌نداشتند.

طاهر نایب‌السلطنهٔ شرق ۲۰۴-۲۰۷ هجری (۸۱۹-۸۲۲)

طغیان ابراهیم بسرعت فرو نشست و مأمون بیاغیان و شورشیان عفو عمومی داد و طاهر نایب‌السلطنهٔ مشرق‌تعیین گردید ، ولی او خیانت وبیوفائی بروز داده ودرنتیجه‌مسموم گردید و محتمل‌است که آن بدست یکنفر نمایندهٔ خلیفه صورت گرفته باشد[؟] . چون قدرت و نفوذی که طاهر بدست آورده‌بود زیاد بوده است لذا به‌پسرش طلحه اجازه

۱- Beveridge

۲- امروز ازطبقهٔ فهمیده‌وروشن‌فکر تصور نمیرود این‌عمل صادرشود . (مترجم).

داده شد که بجای وی برقرار باشد و این انتخاب و انتصاب سبب گردید که خراسان یك سلطنت نیمه مستقلی برای خود تحصیل نماید.

سالهای اخیر مأمون و مرگ او ۲۱۸ هجری (۸۳۳)

مأمون بعد از آنکه پایهٔ حکومتش را در بغداد مستحکم نمود مقام و حیثیت و اعتبارش طوری بالا گرفت که باپدرش برابری میکرد و درعین حال صلح و آرامش درمملکت خیلی کم بود، از جمله در مصر آتش فتنه‌ای روشن گردید که خاموش کردن آن مدت دوازده سال طول کشید و دیگر یکنفر قهرمان موسوم به **بابك** که قائل بتناسخ و دیگر تعالیم‌واحکام باطنی‌ودرونی بود برای‌مدت بیست سال‌ولایات شمالی‌رامورد‌تهدیدقرار داده و آذربایجان را هم در تصرف داشت ودرین میانه نیروهائیکه علیه او پشت سر هم فرستاده میشد شکست میخوردند.

مأمون مثل پدرش جدی وفعال بود، چنانکه درآخر دورهٔ حکمرانی خود درلشگرکشی برضد یونانیان نزدیك به طرسوس خودفرماندهی را برعهده گرفته‌بود و درآنجا او مانند **اسکندر کبیر** ازآب سردکوهستان چایمان کرده وبیمار شد، اما اقبال آن یونانی بزرك را نداشت، چه‌براثر این بی‌احتیاطی ازاینجهان درگذشت

علوم، فنون وادبیات در خلافت‌مأمون

از سرف گزارش‌ونگارش‌وقایع‌عمده خلافت **مأمون** هیچوقت درخشندگی غیر معمول ویاموفقیت مهم نمایانی بنظر نمیرسد و معهذا همه نویسندگان‌اتفاق دارند که ایندوره درفعالیت‌عقلانی وبکارانداختن‌قوای دماغی درخشنده‌ترین ادوار ودرواقع عصرطلائی اسلام بوده است. اقسام‌علوم‌وفنون و ادبیات‌وطب‌وداروسازی جزوبرنامهٔ آموزش وتعلیمات‌عالیه قرار گرفته وباحرارت‌و جوش زائدالوصفی بتعلیم وتعلم آنها پرداختند و بدرجه‌ای دراین راه اهتمام ورزیده ومجاهدت‌نمودند که اروپای گرفتار جهل‌ونادانی بوسیلهٔ‌زبان عرب ازمیراث پرافتخار علوم وفلسفهٔ یونان که‌ازآن بکلی بی‌خبرمانده‌بود علم و اطلاع حاصل نمود.

صاحبان‌علم وهنرودانشمندان هرکیش و نژاداز مسلمان، یهود و مسیحی یا

صابئین[1] نما از طرف این خلیفهٔ بخشنده جلب شده وباجوش وحرارتی فوق‌العاده در جستجوی کتب‌مورخین، فلاسفه‌وطبیعی وریاضی‌دانهای یونان افتادند که بزبان عربی نقل کنند.

این مطلب جالب توجه‌است که‌چگونه دراثر تعلیم وتعلم قرآن مسلمانان به علوم عدیده‌ای اطلاع پیداکردند. نخست آنکه داخل شدن هزاران ایرانی و اقوام مغلوبهٔ دیگر دراسلام تولید احتیاج‌فوری به کتب صرف‌ونحو‌ونیز کتب‌فرهنگ‌نمود، سپس بعلم‌تاریخ ضرورت پیداشد، نه تنها تاریخ خودعرب بلکه ازتاریخ‌ایران‌ویونان هم ناگزیر شدند اطلاع حاصل کنند که تااشارات وکنایات‌قرآن واشعارجاهلیت را که مردمان دیگر آنرا دیده وهمه را جمع کرده وبنظر انتقاد شرح‌نوا درکلمات و الفاظ ولغات مشکله را سئوال می‌کردند بتوانند برای آنان شرح داده و حالیشان کنند، لیکن باینقدرازعلوم‌ومطالعاتی که‌ذکرشد اکتفا ننموده‌درپژوهش‌وبرای‌بدست آوردن معلومات‌تازه وبسط‌وتوسعهٔ آن ازاطراف واکناف بوسائل مختلف باپشتکار خستگی ناپذیری بنای مجاهدت وکوشش راگذاشتند. سوم‌آنکه اطلاع بر مسائل جغرافی نهایت درجه ضرورت پیدانمود وآن نه‌فقط‌برای مطالعهٔ کلام‌الله مجید بلکه برای انتظامات‌عملی‌ممالک‌محروسه که‌روزانه توسعه‌وبسط‌پیدا مینمودمجبوربودند که از اینرشته علم هم باخبر باشند.

سیاحت اکتشافی مسلمانان وجغرافی[2]

شرح جهانگردی مسلمانان هر چند که آن بمنظور تجارت و بازرگانی‌بوده بسی‌جالب‌توجه‌است، خاصه‌سفرهائی که‌ازدریا میشد درخارج ازحدود قلمرو امپراطوری بود، ولی باید درنظر داشت که‌آن دنبالهٔ

۱ـ رجوع کنید بشرح‌جالب‌توجه‌برون راجع به‌صابئین‌دروغی حران درجلداول کتاب مزبور، صفحهٔ ۳۰۲ و نیزرجوع گردد بشرحی‌راجع به نسطوریهادرفصل۳۸ این کتاب (مؤلف).

۲ـ مراجع‌ما دراینقسمت عبارتنداز: «آغاز جغرافی جدید» تألیف ریموندبیزلی. «سرزمینهای خلافت‌شرقی» گی‌لواسترانج و کتاب شوژو کوا (Chu Ju - Kua) «شرح وبیان راجع به اقوام وحشی» ترجمه وطبع ف، هیرث وو. و. رکهیل. دو کتاب‌فوق از کتب گران‌بها بشمارآمده وکتاب اخیر را نیز نفیس یافتم. (مؤلف).

همان دریانوردی قدیم است که اعراب و ایرانیان داشته‌اند و در ثبوت این مدعا ما میخوانیم که مابین ٦١٨ و ٦٢٦ میلادی اسلام درکانتون در میان بیگانگانی بیشتر مرکب از عرب و ایرانی بنای نشر و انتشار راگذاشته بود. بعبارت دیگر این دین جدید قبل از هجرت بچین رسیده و همین باعث گردید که مرابطه و مـراودهٔ قابل ملاحظه‌ای بین چین و عرب پیداشد. باید دانست که اولین روابط تجارتی عرب بـا چین از سدهٔ نهم میلادی شروع میشود و شرح آن بر سبیل اجمال اینست کـه تاجر عربی بنام **سلیمان** در نیمهٔ اول‌سدهٔ نامبرده و**ابن‌وهاب** بصراوی بازرگان دیگری در نیمهٔ دوم آن باکشتی‌های تجارتی حرکت نموده و ازبعض مآخذی که بما رسیده از جمله سلسلة‌التواریخ که **سیدحسن** اهل بندر صراف واقع در خلیج فارس نوشته برمیآیدکه آنها ازخلیج فارس ازهمین‌بندرروانه‌شده و از راه‌مسقط‌وجزائرنیکوبـار به کاله واقع درشبه جزیرهٔ مالزی رسیدندکه از آنجا تاکانتون‌قریب‌سی‌منزل راه با آب است . این مستعمرهٔ خارجی‌تا ایندرجه دارای اهمیت بودکه بنا بقول **سلیـمان** یکنفر مسلمان درکانتون ازطرف چینی‌ها برای پذیرائی و انتظامات امور هم‌کیشان او تعیین‌گردید .

اقیانوس هندرا نیز جهانگردان اسلام‌پیموده و محتمل است آنها خودشان را به ماداگاسکار درطرف جنوب رسانیدند واما درقسمت شمالی آن که حدود روسیه باشد بعد از چندی همان بازرگانان‌جهانگرد تا بداخل دشت‌های آنجا راه یافتند . راجع بسفرهای دریائی چیزی که بما رسیده کتاب «سرگذشت سندباد ملاح» است که تصویر دنیائی راکه آنروز بـر جهانگردان و سوداگران اسلام معلوم بوده در لباس یك سلسله حکایات جالب وجاذبی بنظر مجسم میسازد . باید دانست کـه این حکایات فقط از لحاظ مزبور قابل ملاحظه و مطالعه است وبس .

در میان جغرافی‌دانان اسلام سه‌نفر فاضل‌زیر رامیتوان جزومشاهیر آنها بشمار آورد : یکی **اصطخری** ساکن‌اصطخرفارس‌ودیگری **ابن‌حوقل** وآندیگر **مقدسی**

می‌باشد ومقدم براین سه‌نفردانشمند **ابن‌خرداذبه**[1] رئیس کل پست وچاپارخلافتی است که در سدهٔ پیش چیزی تدوین کرده بود که بهترین نامی که میتوان بآن نهاد همانا «کتاب راه» می‌باشد . در این مجموعه مقدارمسافت جاده های مختلفی که از دارالخلافهٔ بغداد خارج میشده وسایر اطلاعات‌مربوطه را بشکل‌جداول در آورده‌وهمه را بخوبی نشان داده‌است. جغرافی نویسان‌باقاعده ودارای اسلوب‌قرن‌دهم‌در کتابهای خودشان هریك از ممالك وبلاد خلافتی رامبسوطاًومطابق‌اصول‌علمی‌بیان نموده‌ونیز جاده‌های عمده و اساسی راکه درهرجا بوده ضمناً نشان داده‌اند . کتاب **ابن‌حوقل** تهذیبی است جدید از کتاب یك جغرافی‌نویس ایرانی با جزئی تصرفات و تغییرات . **اصطخری** فقط ولایت فارس مولد وموطن خویش را بشرح وبسط قابل ملاحظه‌ای ذکرنموده است ، ولی **ابن‌حوقل** تمامی بلاد را بترتیبی که در بالا اشاره شد بیان کرده است .

مقدسی معاصر آنها جغرافی خودش را باقلمی کاملا مستقل و آزاد نوشته‌است و آن مخصوصاً مبتنی است برمشاهدات شخصی‌او که‌از بلاد چندی‌نموده . کتاب او شاید مهمتر ومحققاً ازهمهٔ تألیفات جغرافی نویسان عرب بیشتر بکر وتازه‌است[2]. افسوس که بواسطهٔ ضیق صفحات ، طرق وراههای‌تجارتی‌راکه خلافت اسلام‌رابهریك از نقاط اروپا و آسیا متصل‌میساخت نمیتوانیم تفصیلابیان‌نمائیم. ولی «ری»را بدون اینکه ذکری از آن بعمل آید نمی‌توان گذاشت وگذشت . محل مزبور سرراه عمده از مغرب بمشرق واقع شده سوداگران اسکاندیناوی واسلاوکه ازشمال‌داخل ولگا میشدند سوداگران وبازرگانانی‌راکه ازلوان (سواحل‌شرقی‌مدیترانه) حرکت‌کرده بودند در اینجا ملاقات می کردند . نگارنده در جای دیگر راجع بایران مخصوصاً این نکته را یادآور شده‌ام که آن «شاهراه ملل دنیا» است و همین خود ، ما را از هر شرح و بیانی مستغنی میسازد .

۱ـ آغاز جغرافی جدید ، جلد اول صفحه ٤٢٥ . (مؤلف) .

۲ـ سرزمین‌های خلافت شرقی صفحه ۱۳ (مؤلف) .

حال برمیگردیم بعلم جغرافی که موضوع بحث ماست و میگوئیم که **مأمون** امر کرد که مدرسه‌ای در این علم تأسیس کردند که آن اولین مدرسهٔ باقاعده‌ای است که از زمان **انطونینس**[1] تا آن زمان دیده شده ورصدخانه‌ای هم در بغداد بنا نمود که میل کلی منطقة البروج یعنی مدار خورشید را در آن سعی کردند که با کمال صحت استخراج نمایند. همچنین درسوریه وعراق یعنی بین النهرین نیز بامر **مأمون** فاصلهٔ دو درجه نصف النهار را با کمال دقت تعیین نمودند[2].

اروپائیانی که در بعضی اوقات مشرق را ازروی جهالت بنظر حقارت نگاه میکنند خوبست ترقی و پیشرفتی که در هریك از رشته‌های دانش وادب ونیز صنایع وفنون که در آن قرن میان مسلمانان وجود داشته آنرا باظلمت جهل ونادانی که سراسر اروپا را فراگرفته بود مقایسه کنند و باید اینرا گفت که مشرق در تمام شعبه‌های فعالیت عقلانی برغرب گرفتار در ظلمت نادانی بطور غیرقابل مقایسه‌ای تفوق و برتری داشته است . و این جهالت ونادانی حقیقتاً تامدت پانصدسال دوام داشت و بالاخره تاسدهٔ دوازدهم دنیای مسیحیت نتوانست طوق تقلید شرق را از گردن دورسازد . هیچ سخن کوتاهی جز «تجمل وشکوه شرق سابق[3]» یك حقیقت مسلم را بدین روشنی جلوه گر نمیسازد.

فرقهٔ معتزله

درشرح وبیان عصر ذهبی اسلام هرقدر هم بنا برایجاز واختصار باشد اصول وعقائد مخصوص آن عصر را که جلب توجه وهواخواهی خلیفه و دربارش راکرده بود[4] نمی‌توان گذاشت و گذشت . حضرات معتزله تعلیمات مذهب رسمی غالب یعنی اشاعره را ظالمانه ومخالف باهوش وادراك انسانی نشان داده و عقائد و اصول آنان (معتزله) یك درخواستی برای آزادی و استقلال آدمی در کار و کردار بوده‌است . آنها با عقائد اشعریها که قائل بجبر ومعتقد بودند که خدا آدمی را از گناهی که خود در ارتکاب آنها ویرا مجبور ساخته است عذاب میکند بنای ضدیت را

۱- Antonines

۲- آغاز جغرافی ، جلد اول ، صفحهٔ ٤٠٩ (مؤلف) .

۳ - جزو امثال زبان‌های اروپائی می باشد . (مترجم)

٤- بفصل هشتم کتاب مهم برون رجوع شود . (مؤلف) .

گذاشتند و همچنین درمسئله قدم قرآن وهمذات بودن باخدا که اشعریان معتقدبودند سخت مخالفت ورزیدند. **مأمون**، **معتصم** و **واثق** سه خلیفهٔ متوالی طریقهٔ معتزله را به حسن قبول تلقی نموده وباشاعت وترویج آن پرداختند. اما مسلمانان، تابع اکثریت یعنی پیروان مذهب اشعری را بعوض اینکه آزاد بگذارند تعقیب نموده باکمال تعصب و عناد با آنها رفتار نموده وبالاخره اذیت و آزاری که درحق آنها روامیداشتند منجر بعکس العمل غیر قابل احتراز گردیده و معتزله که نفوذ سیاسی آنها در دورهٔ خلفای بالا بدرجهٔ کمال بود پس ازمدت کمی یعنی دردورهٔ **متوکل** دهمین خلیفهٔ عباسی نفوذ و اقتدار مزبور را بکلی از دست دادند.

معتصم ۲۱۸–۲۲۷ هجری (۸۳۳–۸۴۲)

مأمون پیش ازمرگ خودفرمانی صادر کرد که برادرش **ابو اسحق** ملقب به **معتصم** بعد از وی خلیفه خواهد بود. حکمرانی او نظیر حکمرانی برادرش بود و همان رویه وسیاست را تعقیب مینموده است. مجالس بحث و مناظره کماکان آزاد مگر راجع بمذهب معتزله که هر کس با آن مخالفت می نمود و یا از قبول آن سر باز میزد مجازاتش اعدام بوده است.

مملوکین و بنیان گذاشتن سامره

در آغاز خلافت **هارون** یك فرمانده ترك از طرف خلیفه بفرماندهی کل قوائی که درغرب مشغول جنك بودند منصوب گردید و این درچهل وهشت سال قبل ازخلافت **معتصم** بود که درظرف اینمدت هزاران غلام ترك هر سال از آسیای مرکزی وارد شده داخل قشون میشدند و یا جزو قراولان خلافتی قرار میگرفتند. بسیاری ازاینان منظور نظر خلیفه واقع شده بتدریج استیلای این غلامان بجائی رسید که اعراب را از جا بیرون کرده وخود جانشین آنها گردیدند و اعراب ناچار بغداد را ترك گفته بطرف ریگستان برگشتند. البته اینکار عیبش ازابتدا معلوم وعواقب وخیم آن برهمه ظاهر و آشکار بوده است، لیکن هرقدر که اعراب نسبت باین قراولان بیگانه اظهار تنفر می نمودند همانقدر برتمایل وحسن اعتماد خلیفه **معتصم** نسبت بآنها میافزود واتکاء او برترکان بیشتر میشد تا کار بجائی رسید که زمام حکومت

وکلیهٔ اقتدارات و اختیارات را خودبدست گرفته و بنای مداخله دراموررا گذاشتند و آنها سرانجام سلسلهٔ مملوکین مصررا بنیادنهادند.

نقل میکنند روزی خلیفه دربغداد سواره ازراهی میگذشت که یکدفعه مواجه بشیخ عرب کهنسالی گردید. شیخ خطاب بخلیفه کرده وبازبان ساده‌ولی بالحن شدیدی لب بشکایت گشود و گفت جسارت و گستاخی وتعدی‌وغارتگری ترکان بجائی رسیده که دیگر نمی‌توان از آن خلاصی‌جست. این سخن خلیفه‌را مشوش ساخته مینویسند که سواری بیرون شهر را بعداز آن موقوف کرد.

طغیان طایفهٔ جات یا کولی‌ها

درآغـاز سدهٔ هشتم میلادی بموجب فرمان ولید عدهٔ زیادی ازجات (یاباصطلاح عرب زُط) باگاومیش‌های خودشان ازرود اندوس[1] سفلی بسواحل دجله کوچانده شدند و آنهاهمینکه درآنحدودمستقر گردیدند براهزنی وقتل وغارت‌پرداختند وبواسطهٔ مسدودکردن‌راه‌بصره وبغدادقیمت‌خواربار درپایتخت‌بالارفته‌ومردم‌درمضیقه‌وفشارافتادند. خلفائی که‌پشت‌سرهم‌میآمدندهر کدام مجبوربودندقوائی برای سرکوبی آنهااعزام‌دارند. ازمضمون ابیات زیر که‌طبری آنرا ضبط کرده‌میتوان تهور وجسارت آنهارا فهمید تاچه پایه بوده است. «ای اهل بغداد بمیرید! وحشت وهراس‌شماممکن‌است طول‌بکشد. ماکسانی‌هستیم که‌شماراشکست دادیم پس‌ازاینکه مجبورساختیم که‌بامادرصحرای بازجنگ کنید، ماشمارامانند گلهٔ لاغر وضعیف از جلو راندیم».

سرداران‌مأمون‌درجنك بااین‌طایفهٔ غدارو نابکار نتوانستند کامیاب گردند و معتصم اول اقدامی که کرد این بود که عجیف یکنفر امیر لشگر عرب راکـه محل اعتماد بود مأمور سرکوبی آنها نمود و بالاخره درسال ۲۲۰هجری(۸۳٤)عجیف بر آنها بواسطهٔ قطع کردن راه ارتباط غالب آمد وجات‌ها تسلیم‌شدند. برای‌این که‌این فتح را باهالی دلشاد بغداد نمایش داده‌باشند امرشدآنها لباس‌مخصوص‌خودشان را

۱- INDUS رودخانه‌ایست در شمال پاکستان که از نواحی تبت سرچشمه گرفته و پس ازعبور از ایالات کشمیر، پنجاب وسند بدریا میریزد. (مترجم).

بپوشند و با آلات طرب خود درقایقها نشسته بساز و آواز مشغول گردند و بعدهمگی را بطرف خانقین که حالیه منزلگاهی است سر راه تهران و نیز بمرزهای سوریه تبعید کردند. باید دانست این جماعت بهر کجا که رفتند گاومیشهایشان را هم با خود بردند و از اینرو می‌توانند ادعا کنند که این حیوان کثیرالفائده را آنها در شرق نزدیك و نیز در اروپا وارد و آشنا کردند.

دستگیری بابك ۲۲۲ هجری (۸۳۷)

افشین که یکی ازسرداران بسیار لایق و کافی **معتصم** بشمار میآمد **بابك** (قهرمان معروف) را بعداز دوسال جنك وپیکارهای سخت و خونین درحوالی اردبیل شکست داده وتمام قوای اورا تار ومار ساخت. **بابك** درمدت بیست سال یکدشمن بزرك خلافت بشمار آمده ودرظرف این مدت شش آرتش خلیفه‌راشکست دادوسبب گردید که‌دویست وپنجاه هزارتن بقتل رسیده‌وهزاران مردوزن اسیر وزندانی‌شدند. وی در آخر بدست **افشین** شکست‌خورده‌وفرار کردو بدست یکی ازامرای ارمنستان که باو پناهنده شده‌بود دستگیر وتسلیم‌خلیفه گردید و بطور بیرحمانه‌ای کشته شد.

شرح اعدام **بابك** و برادرش کتاب تاریخ گرانبهای **طبری** را بپایان میرساند. خود این‌مورخ نامی‌دوسال بعدازاین‌واقعه بدنیا آمده‌است، ولی‌او واقعات‌زمان‌خویش را بطور خیلی مختصر برشتهٔ تحریر درآورده است.

جنك با یونانیان ۲۲۳ هجری (۸۴۸)

معتصم مثل‌برادرش **مأمون** جدی وفعال بود، هنگامیکه شنید یونانیان سوریه را محل تاخت‌وتازسپاهیان خودقرارداده‌اند از محکمترین قلاع آنها استفسار نموده‌عموریه‌را باونشان‌دادند وفوراً باسپاه‌جراری بدان سمت شتافت. **تئوفیلوس** امپراطوریونانی درمیدان‌جنك شکست‌خورد. این امپراطور که دید سپاهش نتوانست در مقابل مسلمانان پایداری کند نومید شده و دست ازعملیات کشید. در این اثناء عموریه را مسلمانان محاصره نموده و پس از قریب دوماه پایداری موفقانهٔ دشمن یك نقطهٔ غیرمحکم و سستی ازحصار بکمك

یکنفر عیسوی تازه مسلمان کشف شده وبالاخره قلعه ویران گردید و رفتاری که بـا قشون مستحفظ آن شد بسیار سخت و بیرحمانه بوده است .

سالهای بعدی معتصم

درسالهای بعدبواسطهٔ سازشی که بریاست عجیف علیه معتصم شده بود اغتشاش و اضطراب حکمفرمـا بوده است ، توضیح اینکه عجیف نفوذ واقتدار روزافزون ترکان را بنظر رقابت دیده نتوانست خود را ضبط کند ، ولی این فتنه با قساوت وحشیانه‌ای دفع شد. کمی ازاین واقعه که گذشت افشین ازنظر خلیفه افتاد و بقتل‌رسید . اگرچه در بدو امر بجرم خیانت و اختلاس توقیف شده ولی تعصب مذهبی معتصم سبب گردید که او را بمحاکمه کشید و بجرم اعتقاد باصول‌دیانت زردشت و دشمنی از اسلام محکوم باعدام گردید .

واثق ۲۳۲-۲۲۷ هجری (۸۴۷-۸۴۲)

واثق درسال ۲۲۷هجری (۸٤۲) بجای پدرش معتصم جلوس نمود ، مادر اوکنیزکی بود یونانی که بواسطهٔ کتاب مشهور و قابل ملاحظهٔ بیکفورد[۱] گویا نزد همهٔ ما معروف باشد[۲]. این خلیفه در بدو خلافت عمالش راگرفته مصادره کردو مال وافر از ایشان ستاند و بعضی‌ها را چوب زد تـا دیگران هراسناك شوند . دورهٔ او درایران اغتشاش وآشوب شروع شد واکرادبنای سرکشی و یاغیگری راگذاشتند و نیز در فلسطین وسوریه علم طغیان خطرنـاکی برافراشته گردید ولی تمام اینها بدست فرماندهان ترك فرونشانده شد .

بر اثر تعصب و عدم تساهل[۳] مذهبی خلیفه توطئه‌ای که علیه اوشد بی‌نتیجه و عقیم ماند . واثق ممکن بـود عمرش طولانی شده و سالهای زیـادتری خلافت کند و در سیاحت و اکتشاف اماکن و بلاد طرف شمال که بآن فوق‌العاده علاقمند بود[٤]

۱- Bickford

۲ـ منظورآنست که نزداروپائیان معروف است . (مترجم)

۳ـ کسانی راکـه در عقیده بـا او مخالف بـودند سخت تعقیب نمـوده وآسیب میرسانید . (مترجم)

٤ـ کتاب طلوع جغرافیای جدید جلد اول‌صفحهٔ ٤١٤. (مؤلف)

پیشرفت نماید ، ولی در نتیجهٔ اسراف وزیاد روی درعیش وخوشگذرانی صحتش را ازدست داده ومزاجش علیل‌شد . اوبمرض استسقا وعطش دائمی مبتلا گردیدودوائی که برایش تجویز شد نشستن درمیان تنور گرم بوده‌است وظاهراً خود او حکم داد که تنور را زیادگرم‌کنند و بدینطریق واثق در تنور سوخت و خاکستر شد و با حکومت کوتاه و افتضاح آمیز او دورهٔ ذهبی اسلام خاتمه پیدا نمود .



سکهٔ عمرو لیث

فصل پنجاه و یکم

انحطاط خلافت و تجدید استقلال ایران

« هر گاه زنده ماندم بین من و تو این شمشیر حاکم است . اگر غالب شدم آنچه مرا پسند آمد همانرا بکار خواهم بست واگر تو فاتح در آمدی نان خشکیده و پیاز غذای من میباشد . »

(پیغام یعقوب لیث بخلیفه معتمد)

عکس العمل تعصبات مذهب رسمی در خلافت متوکل ۲۳۲–۲۴۷ هجری (۸۴۷–۸۶۱)

اهمیت خلافت **متوکل** مخصوصاً از این جاست که آن دوره عکس العمل تعصبات مذهب غالب را پدیدار میسازد یعنی علمای ظاهر و قشری دراین‌دوره تفوق پیدا نموده وارتجاع بتمام معنی عرض وجود میکند . اصول و تعالیم معتزله منهدم شده رهبران واستادان وبزرگانشان پی‌درپی ازهرطرف مورد تعقیب سخت قرار گرفته و متصدیان امور با کمال قساوت وبیرحمی باذیت وآزار آنان پرداختند و همینطور عداوت وکینهٔ این خلیفهٔ جدید نسبت باولاد **فاطمه** و **علی** سخت وشدید بوده است . اوحتی مسخره اش را وامیداشت که بلباس « شیرخدا » یعنی **علی** (ع) درآمده این عبارت «الانزع-البطین والاصلع خلیفة المسلمین» را بطوراستهزاء بخواند . مزار و بارگاه **حسین بن-علی** (ع) را حکم داد خراب کنند و حتی زمین آنرا شیار کردند ، بعلاوه **متوکل** با

یهود و نصاری از روی تعصب دشمنی نموده و قوانین و احکام منسوخه و متروك را علیه آنها تجدید و بموقع اجرا گذاشت . آنها مخصوصاً مکلف بودند کـه در چهار چوب درب خانه‌شان صورت شیطانرا نقش کنند و نیز مالیات خاصی بر آنها تحمیل نمود ولباس زردی[1] که لباس ذلت وخواری بود معین‌شد بپوشند وازحق استخدام در دوائر دولتی بکلی‌محروم گردیدند واین مسلم است.که فرزندانشان از تحصیل زبان عربی ممنوع بودند .

قصر سامره و درخت سرو کشمیر

این خلیفه خودش هرزه ومنتها درجه عیاش‌وشهوتران‌بود. در نزدیکی سامره کاخ‌جدیدی بنا کرد ومبالغ هنگفت‌بی‌حسابی برای آن مصرف نمود . ما در فصل نهم داستان مربوط به ملاقـات **زردشت** را بـا **گشتاسب** شهریار ایران مذکور داشتیم . نقل میکنند که پیغمبر ایران برای یاد بود این ملاقات شاخه سروی رادر آن‌محل غرس کرد و آن بتدریج قد کشیده وزیاده از حد بزرك شد . زردشتیان آنرا مقدس شمرده‌و فوق‌العاده احترام مینمودند. این‌خلیفه آندرخت راکه در آنوقت گمان‌میرفت هزار و چهارصد و پنجاه سال عمرداشته‌باشد حکم داد بیندازند و با وجود آنکه مبالغ هنگفت زیادی برای جلوگیری ازاینعمل و نجات درخت وعده شد معهذا آنرا انداخته و قطعه قطعه نموده و قطعات آنرا بـه سامره حمل کردند ولی دراین حکایت مسطوراست کـه درست در همانروز که این الوار وچوب‌ها را وارد قصر مزبور کردند **متوکل** بـدست پسرش کشته شد . نکتهٔ جالب توجهی که درحکایت مزبور ملاحظه میشود اینست کـه آئین زردشتی درآن نواحی معروف به قهستان نفوذ خودرا تا آن عصر حفظ کرده بوده است .

سلسلهٔ طاهریان ۲۵۹ـ۲۰۵ هجری (۸۷۳ـ۸۲۰)

ما راجع به **طاهر** سردار معروف **مأمون** کـه در خـراسان حکمرانـی مینمود شرحی در سابق مذکـور داشتیم . فرزندان **طاهر** بجای مرو که در مدت پنجاه سال مـرکز حکمرانی نیمه مستقلی در خراسان بود نیشابور را مرکز و کرسی نشین قرار دادند . امرای این سلسله

۱ـ حتی تا همین اواخر زردشتیان یزد و کرمان مجبور بودند این نوع لباس‌زرد را برتن کنند . (مؤلف) .

جاه‌طلب و بلندپرواز نبودند و نتوانستند درمقابل حوادث و پیشآمدهای سخت پایداری کنند ولهذا درموقع حملهٔ صفاریان در ۲۵۹ هجری (۸۷۲) بعد از مقاومت کمی سقوط کرده ومنقرض شدند .

نگارنده در ۱۹۰۹ میلادی در ترشیز حوالی جنوبی نیشابور بدستهٔ کوچکی ازقبیلهٔ طاهری برخوردم که در آنجا سکنی داشتند و نیز اطلاع یافتم که چند تنبوشهٔ آبیاری بطور اتفاق پیداشده که در آنها نام این سلسله منقوش بود .

دورهٔ آشوب وهرج و مرج ۲۴۷ – ۲۵۶ هجری (۸۶۱–۸۷۰)

متوکل چون پسر بزرگش **منتصر** رابواسطهٔ دشنام دادن و ناسزا گفتن سخت درحال مستی ازخود متنفر و بیزار ساخته بود بنابراین سازشی بین افسران ترك له این ولیعهد بعمل آمده ودر نتیجه خلیفه را هنگامی که درخواب بود کشتند . **منتصر** بجای پدر برمسند خلافت نشست ، لیکن پس ازیکسال حکمرانی درگذشت ۰ بعد از او دورهٔ هرج و مرج شروع شد و بغداد برای باردوم محصور گردید و کار بجائی رسید که ارتش ترك خلفا را بدلخواه خود تعیین میکردند وبقتل میرسانیدند پرچم طغیان و سر کشی در تمامی مملکت بر افراشته شد ، مراکز پادگان وفرماندهی بواسطهٔ هرج ومرجی که در همه جا حکمفرما بود ازسرکوبی یاغیان وماجرا جویان عاجز شده و عمال ولایات بی یارویاور ماندند وبالنتیجه خلافت بسرعت رو بتقسیم و تجزیه رانهاد .

طلوع صفاریان

در دورهٔ **متوکل** یکنفر موسوم به**صالح بن نصر** به‌بهانهٔ دفع خوارج وجلوگیری از فتنه وفساد آنها جمعی را در سیستان دورخود جمع کرده و آن‌ولایت‌را گرفت .امیر طاهری‌شخصاً حرکت‌به سیستان‌نموده وموفق شد جنك بین‌**صالح** وخوارج را خاتمه‌دهد . لیکن بعدازبرگشت او دوبارهٔ **صالح** واردمعرکه گردید وبقرارمعلوم بوی اجازه‌داده‌شدکه سیستانرادرتصرف نگاه دارد اما بخارج دست اندازی نکند . از تابعان فوق العاده لایق وزبر دست او **عمرو بن لیث** معروف بصفار یعنی رویگربود ومدتها برویگری اشتغال‌داشت . اوبی

نهایت حادثه جو ودر اوایل سن که هنوز طفل بود به بلند همتی و جوانمردی معروف ووقتی که بمردی رسید بشغل راهزنی پرداخت که آن در آنکشور اکثر وسیله برای تحصیل شهرت ونام بوده است وبالاخره در اندك زمانی صیت جوانمردی ودلاوری باعث موفقیت وپیشرفت او گردیده وپیروان زیادی برای او فراهم ساخت . اینمرد همهٔ آنهارا تحت اختیار **صالح** گذارد تا آنکه در ۲۴۷ هجری (۸۶۱م) که **متوکل** کشته شد او در تحت امر جانشین **صالح** فرمانده کل قوای سیستان گردید . اول موفقیت اوهمانا گرفتن هرات در ۲۵۳ هجری (۸۷۶م) بوده است . او به کرمان حمله برده و آنرا ضمیمه نمود وسپس به فارس حمله ورشد وچیزی نگذشت . حکمران قلمروی وسیع گردید . اینمرد تأسیس سلسله‌ای نامدار ولی کم دوام نمود که ایرانیان آنرا بامهر وعلاقهٔ خاصی یاد میکنند واین مهر وعلاقه دو جهت دارد : یکی اینکه آن بعدازفتح و غلبهٔ عرب اولین سلسله ایرانی بشمار می آید ودیگر آنکه ازسیستان موطن رستم قهرمان و سلسلهٔ کیان برخاسته‌است .

معتمد ۲۵۶–۲۷۹ هجری (۸۷۰–۸۹۳)

پس ازمدت نه سال هرج ومرج فرزند ارشدی که از **متوکل** باقی بود بخلافت منصوب گردید ودربارهم ببغداد انتقال یافت که نفوذ ترکان در آنجا کمتر بوده است . **موفق** برادر خلیفه که ادارهٔ امور درحقیقت بااوبود سروصورتی بدربارداده مقام خلافت که درحال سقوط بود یکباره استحکام واعتبار پیدا نمود .

فتنه زنج ۲۵۵–۲۷۰ هجری (۸۶۹–۸۸۳)

این سخن را که «تاریخ تکرار میشود» باید اذعان داشت که از سخنان بسیاردرست وسنجیده‌است چه آنکه فتنهٔ زنج یاغلامان زنگباری کاملا شبیه وهمانند است بجنك غلامان در تحت ریاست **اسپارتاکوس**[1] که آن جمهوری روم را درقرن هفتم قبل ازمیلاد متزلزل ساخته وبحال اختناق انداخت. شخص ایرانی که دررأس این فتنه وآشوب قرارداشت مدعی بود که از اولاد **علی بن‌ ابیطالب** میباشد و دربادی امر خودرا یکنفر پیشوای روحانی نشان دادولی اینمدعی

۱– Sbartacus

آنرا بزودی فراموش کرده فقط ملتجی بغلامان شده وقول آزادی وچپاول وغارت را بآنها داد . از بهره مندی مختصری که در حجاز نصیب وی گردید نواحی باطلاقی اطراف بصره شامل قسمت سفلای درهٔ کارون را اشغال نمود و هزاران غلام زنگی ونیز اعراب صحرا نشین زیاد زیر لوای اوجمع شدند . نیرو های خلافتی مکرر درمکرر شکست خورده تا آنکه خود بصره بدست زنگیان مورد حمله وهجوم قرار گرفته و آنها دست بغارت و کشتارعمومی گشودند . این جماعت سپس از بصره در آمده درامتداد طرف ساحل خلیج فارس سمت جنوب ونیز درطرف شمال منتشر گردیده تا آنکه واسط را قبضه کرده واهواز راببادیغماداداند. موفق که تاوفات یعقوب در ۹ ۸.م نمیتوانست هم خودرا به فرونشاندن این طغیان هولناك مصروف دارد در آخر سپاه عظیمی فراهم آورد وبدفع زنگیان فرستاد ودر نتیجه آن گروه بی باك در آن ناحیهٔ سخت با طلاقی تسلیم شده وپس ازپانزده سال خونریزی وتاخت وتاز خبیث بقتل رسیده وهزاران مردم بدبخت که زندانی بودند آزاد گردیدند .

کارهای برجستهٔ یعقوب بن لیث

اکنون برمیگردیم بطرف یعقوب بن لیث و شمه‌ای از حالات وکارهای برجسته ونمایان اورا تاهنگام وفات بنظر خوانندگان میرسانیم . در۲۵۷هجری(۸۷۱ م) اوقاصدی بنزد موفق فرستادو پیغام داد که وی خود را یکی از غلامان پست خلیفه میداند و مصمم گشته که شرائط خدمت را شخصا و حضوری بجا آورده وشئون واحترامات خلیفه راکاملا حفظ نماید . چون درخصوص یعقوب اینطور صلاح اندیشی شده بود که حتی الامکان دور ازبغدادنگاه داشته شود لهذا خلیفه حکومت بلخ وطخارستان و سایر نواحی وقطعات دور دست شرق راباو واگذار نمود . یعقوب که ازاین انتصاب وورود درسلك حکام عالیرتبهٔ خلیفه تقویت یافته بود درهمه جا پیروز وبهره مند گردید وحتی کابل را که دور دست بود بتصرف درآورده وپادشاه آنجاراکه ترك و بودائی بود دستگیر نمود در آخر این حادثه‌جوی سیستان آمادهٔ حمله به‌امیرطاهری شد واو که‌ازدور ناظر ازدست رفتن

قسمت مهمی از متصرفاتش بود حتی مقاومت و پایداری مأیوسانه‌ای هم ننمود. خلاصه یعقوب که برخراسان استیلا یافته بود از آنجا بعزم تسخیر طبرستان همسایه شتافت. او در ساری حسن بن زید را که حکومت مقتدری باسم آل علی تاسیس کرده بود شکست داد ولی در این میان که حسن را درسمت گیلان تعاقب میکرد در اثنای طریق قسمت اعظم از نفراتش را در باطلاق ها از دست داد و ناچار برای گرفتن سربازان تازه به سیستان برگشت.

یعقوب در آنوقت نصف ایران را مالك بود بعلاوه بسیاری از ولایات شرق هم در تصرف وی بوده است. اینمرد از جنك های فاتحانهٔ متوالی مغرور و تهییج شده در سال ۲۶۲ هجری (۸۷۵م) تصمیم گرفت که با خلیفه دست و پنجه نرم کند. او برای اجرای این مقصود بدواً فارس را از دربار خلافت تقاضا نمود ولی معتمد نه تنها این تقاضا را رد کرد بلکه او را از حکومت خراسان هم معزول ساخت. یعقوب هم فوراً بطرف بغداد پیش رفت و در نزدیکی دارالخلافه باموفق مصاف داد ولی با تلفات و خسارات زیاد شکست خورد وحتی تمامی اردوی او هم بدست دشمن افتاد و با اینحال اندیشه‌ای بخود راه نداد و با کمال قوت قلب به فارس عقب کشیده در آنجا بجمع آوری سپاه تازه مشغول گردید. یعقوب بدرجه‌ای اعتماد بنفس داشت که وقتی که رئیس زنگیان باو پیشنهاد معاضدت و همراهی نمود با کمال تحقیر آنرا رد کرده واین آیه را خواند « انی لااعبد ماتعبدون ولاانتم تعبدون مااعبد »

سه سال بعد از این واقعه یعنی در ۲٦۵ هجری (۸۷۸م) خلیفه سفیری برای مواخذهٔ دوستانه یا استمالت بنزد یعقوب اعزام داشت. در ورود سفیر این حادثه جوی بزرك در بستر مرگ افتاده و شمشیرش در کنار وی گذارده شده وقدری نان خشك با پیاز غذای ساده او را هم حاضر کرده بودند جوابی که او بخلیفه توسط سفیر داد همانست که عنوان فصل جاری را تشکیل میدهد.

منشأ فرقهٔ اسماعیلیه

چنانکه درفصل چهل وهفتم گذشت ازجمله عقائدفرقهٔ امامیه یکی آنست که بایدیکی ازفرزندان علی ازجانب خدا بریاست عالیهٔروحانی منصوب شود ومعتقدند که اومتصف بصفات ربانی ودارای معجزات وهمه نوع خوارق عادات میباشدو این درمیان شیعیان یکموضوع اساسی و ازاصول عقائد شمرده میشود . مابین دوازده امام شش امام اول که ششمین آنها امام جعفرصادق و در ۷٦۵ میلادی زمان خلافت منصور رحلت نمود عموما مورد قبول میباشند . امام جعفر فرزندش اسمعیل را ابتدا به جانشینی خود تعیین کرده بود بعد ویرا از این منصب محروم ساخته پسر کوچکش موسی کاظم را امام بعدازخوداعلام کرد وجهتش را هم مینویسند که اسمعیل دریك هنگام دیده شدکه شراب نوشیده است . چیزی ازاین ماجرانگذشت یعنی درحیات حضرت صادق، اسمعیل جانشین معزول ازدنیا رفت واین پیش آمد شیعه رابدوفرقه متفرق ساخته هرچند اکثریت با پیروان امام موسی کاظم است ولی یك اقلیت معتنابهی نسبت به اسمعیل وفادارمانده ودر صورتیکه اوهیچوقت امام نبود فرزندش محمد رابامامت برگزیده جمعی معتقدشدند که اوامام هفتم وآخرین امام میباشد .

قرمطیان

اول کسی که درعراق زمان خلافت معتضد بهترویج مذهب اسمعیلی پرداخت یکنفرحمدان نام معروف بهقرمط بود وبعد از او پیروان این اصول راازروی تحقیر قرمطیان نام نهادند . قرمط باچند هزار نفر بهرئیس زنگیان که خبیث میگفتند پیوست ولی پیروانش در اصول عقائد متفرق شده بچندین فرقه یاقسمت منقسم گردیدند وبالاخره نتوانستند اتفاق و اتحادحاصل کنند ازحالات قرمط خیلی کم دردست است مگر اینکه او بدست یکنفر ازحشاشین یافدائی کشته شد وبعدفرزندان یکنفرزکریا نام وپس از دستگیری و قتل آنها خود زکریا لیدر این طائفه گردیده وبجنك های خونین وحشیانه ای پرداختند[1] درآغاز مائه

۱ـ البیرونی درکتاب آثار الباقیه فصلی راتخصیص به انبیاء کاذب داده است و من خوانندگان کنجکاو رابآنجاحواله میدهم، ولی بهترین شرحی که در موضوع قرامطه نوشته شده همانادر«دائرة المعارف مذهب واخلاق» جلدسوم صفحه ۲۲۲ است. (مولف)

چهارم هجری **سلیمان** یکمرد متعصب دیگری به بصره هجوم برده وبعد در کوفه دست بقتل وغارت گشوده واین هرج مرج منجر باینجاشد که در ۳۱۷ هجری (۹۲۹م) مکه بغارت رفته وحجر الاسود را ازجا کنده بغارت بردند. پس ازچندی این آشوب تخفیف یافته واین فرقه بواسطهٔ اختلافات مابین خودشان روبزوال نهادند ولی بطوری که مینویسند در ۳۹۶ هجری (۹۸۵ م) حکومتی درملتان بدست یکی از قرامطه تشکیل یافته و این خود بسط ونفوذ آن‌ها رانشان میدهد تا کجا بوده است.

فرق نامبرده که همگی برضد اجتماع مبارزه میکردند تاریکترین و مخوف ترین احزاب رادردیانت اسلام تشکیل داده وموجب مخاطرات عظیمه بوده‌اندو چنانکه پائین ترخواهد آمد تبلیغ اصول عقائد آنهادر ایران ادامه پیدا نمود.

طلوع سلسلهٔ سامانی

سلسلهٔ سامانی که یکصد وبیست وپنج سال دوام کرد اقتدار و واعتبارشان نسبت بخاندان طاهری یاصفاریان که یکی قریب به پنجاه ودیگری پنجاه سال تمام درشهرت وترقی بودند خیلی بیشتر بوده است موسس سلسلهٔ مزبور یك نجیب‌زادهٔ ایرانی **سامان** نام بود که ساکن بلخ ونسبش به **بهرام چوبین** میرسید. اینمرد چون ازشهرستان مولد و موطنش اخراج‌شده ناچار به **اسدبن عبدالله** که درخلافت **مهدی** عامل خراسان بود شکایت برد ونامبرده ازوی جداً حمایت‌نمود **سامان** درحق‌شناسی ازاین کمکی که باوشده بود نه فقط کیش قدیمی را که تا آنوقت درآن کیش باقی بود ترك گفته داخل اسلام گردید بلکه برای‌جلب نظروخوش آمدحامی‌خودش‌فرزندش را **اسد** نام‌نهاد. وی‌چهارفرزندداشت که‌به **هارون** خدمت‌کردند و در خاموش کردن فتنه **رافع** کمك مادی و اساسی نمودند. درپاداش این‌خدمات **مامون** حکومت سمرقند، فرغانه، شاش وهرات را باین چهاربرادر داد واین انعامات وعطایای شاهانه را طاهریان تصدیق و بر قرار **داشتند**.

مقتدر ترین حکمران این سلسله **احمد** بود که بعدازوی پسرش نصر بجای او نشست. چنین بنظر میرسد که بعداز طاهریان جاه ومقامشان را سامانیان اشغال کردند وشاید آن بوسیلهٔ قراری بوده است که باعمرو بن لیث شده گرچه جزئیات آن مبهم و ناروشن است. بهر حال درسال ۲۶۱ هجری یادو سال بعداز بر انداختن سلسلهٔ طاهری بدست **یعقوب بن لیث نصر** و برادرش **اسمعیل** ولایات تاآنطرف جیحون رادر تصرف داشتند وهمین سال مخصوصا تاریخ تاسیس این سلسله منظور شده است. **اسمعیل** درامور لشگری از خود ابراز لیاقت وکفایت غریبی نمود، لیکن بین این دو برادر نزاع برخاسته وجنك وجدال داخلی شروع گردید که در آن جنك **اسمعیل** فاتح گردید ولی رفتارش با **نصر** فوق العاده جوانمردانه بوده واجازه دادتا زمان وفاتش که در ۲۷۹ هجری (۸۹۲ م) اتفاق افتاد زمام حکمرانی را دردست داشته باشد.

حالات عمرولیث ۲۶۵–۲۹۰ هجری (۸۷۸–۹۰۳)

بعدازمرك **یعقوب** برادرش عمرو باخلیفه صلح نمودوازطرف وی مدت شش سال درخراسان وولایات دیگر حکمرانی کرد ولی بعد **معتمد** که پس ازقلع وقمع زنگیان حس کرد که می تواند به مهم عمرو بپردازد ویرا معزول ساخت واو بعد از این نیشابور راکه بآن علاقهٔ زیاد داشت برای خود برگزید. ابیات زیر که منسوب باوست علاقهٔ اورانسبت بآنجا معلوم میداردتا چه اندازه بوده است « سنگهای آن فیروزه، بوته آن ریواس وگل آن خوردنی[1] است وبا اینحال چگونه می توانم از آن دل کنده وترکش گویم »

چون استان مزبور باسپاه آن به **رافع بن هرثمه** واگذارشده بوداوهم عمرو را شکست داده بطرف سیستان موطن اصلی اش راند. درسال ۲۷۹ هجری (۸۷۰.م) **معتضد** که بجای **معتمد** نشست اینرویهٔ برادرش را تغییرداده و دو باره عمرو را بحکومت خراسان منصوب داشت.

۱ـ این گل در نقاط خراسان یافت می شود ومردم بالخصوص زنان حامله آنرا می خورند رجوع شود به « ششمین سفردر ایران » در مجله « انجمن جغرافیائی همایونی » شمارهٔ ژانویه ۱۹۱۱ (مولف)

شاید خلیفه که خود راعاجز می‌دید میخواست عمرو را آلت اجرای مقاصد خود کرده برضد رافع نیرومند و نیز اسمعیل که هنوز قوه‌واقتدارزیادداشت‌تحریك نماید. درسال ۲۸۳ هجری (۸۹۶م) عمرو نیشابور را گرفته و رافع را مغلوب و دستگیر نمود وبعد بقتل رسانیده بود ازخلیفه جدا درخواست کرد که اسمعیل را ازحکومت‌ماوراءالنهرمعزول‌سازد وخلیفه‌بقرارمعلوم‌بامزوری ودورروئی که‌درنهادش بود ویراتحریك‌نمود که به‌امیرسامانی‌حمله‌ور گردد؛ ودرعین حال‌اسمعیل راتشجیع نمود که در مقابل پایداری نماید. این جنك بعد از کشمکش وزدوخوردی سخت باینجامنتهی‌شد که‌در۲۸۸هجری(۹۰۰م)بلخ‌محاصره‌وتسخیرشده‌و عمرو اسیر گردید. در اینجا درباره سقوط عمرو یکی از معروفترین‌داستانهای شرق بجا مانده.

حکایت میکنند یکی ازفراشان درحینی‌که مقداری گوشت برای پیشوای اسیر می‌پخت وظرف را (گویا سطل اسبی بود)گذاشت و بطلب مقداری نمك رفت ناگهان سگی برای‌ربودن گوشت سردر سطل مزبور کرده دهانش سوخت، آن حیوان سربتعجیل بر آورده ودسته در گردنش افتاد ومیدوید وسطل‌را میبرد. عمرو که آنحالت رامشاهده نمود فریاد بر آورد و گفت: «امروز صبح سیصد شتر آشپز خانه‌ام راحمل‌می کردند وامشب یك‌سگ‌دارد آنرا میکشد». درباره‌ٔشکل وترکیب عمرو و آن بطوریکه درقابوس نامه[1] در یك حکایت مربوط بچوگان بازی ذکر شده معلوم میشود ازیك چشم محروم بوده است.

اسمعیل حاضرشده بود که بااسیرش جوانمردانه رفتار کند. ولی‌خلیفه باو فشار آورد که عمرو رازنده ببغداد بفرستد که درآنجا اودر۲۹۰ هجری(۹۰۳ م) بقتل‌رسید. بعد ازوی پسرش‌روی کار آمد وسیستان رافقط مدت یکسال در تصرف داشت ودرپایان آن اقتدار این سلسله‌ٔکم عمرو بی‌دوام بغتةً خاتمه‌پیدانمود، اگرچه درسیستان تاچند طبقه ونیزدربلوچستان برای‌چند قرن از خویشان وترکه و تبار صفاری‌حکمرانی داشته اند[2]

۱-«ده هزار میل» صفحهٔ۳۳۹ (مولف)
۲-«ده‌هزار میل» صفحهٔ۲۲۹ (مولف)

اوج ارتقاء سلسلهٔ سامانی

بعد ازمرگ نصر، **اسمعیل** بر تخت نشست و شروع بیك سلسله فتوحاتی نمود که آن رتبه ومقامش رابالابرده ازامارت وقلمرو کوچکی که داشت بمقام سلطنت رسانید. عجب آنست که اولین جنگ او جنگ مقدس یاجهادی بود که برضد مهاجرنشین مسیحی طراز رویداده است که آن منتج بفتح وپیروزی شده وامیرو سایر روسا و زعمای آنجا بدین اسلام گرویدند. شکست و اسارت عمرو در ۲۸۸ هجری (۹۰۰م) که در بالاذکر شد ازموفقیت های درخشان وی بشمار میآید. چنانکه در پاداش آن، فرمان مخصوص ازطرف خلیفه باسم اوصادر شده و حکمرانی خراسان، ترکستان، ماوراء النهر، سند وهند وکرمان باوواگذار گردید. اگرچه وامبری[1] در کتاب تاریخ بخارای خود مینویسد که دراینجا ازهند وسند فقط روی یك لاف وگزاف بیهوده ای اسم برده شده است. ولی در این شك نیست که قلمرو **اسمعیل** وسعتی بسزا داشته است و با اینصورت اکتفا بآن نکرده لشگر کشیهای مظفرانه ای علیه ترکان طرف مشرق نمود.

اسمعیل بخارا را پایتخت خویش برگزید. لقب «شریف» بخارا اساساً باو مدیون میباشد و نیز تاریخ قلعهٔ آن منتهی بزمان این پادشاه بزرك سامانی میشود که هیئتی ازمورخین وشعرا وفقهای نامی زبردست را در آنجا جمع کرده وعصرطلائی آنشهرستان واقعهٔ درکناررودخانهٔ زرافشان راپدید آورد.

بعداز **اسمعیل**، **احمد** بجای او نشست که پس ازیك حکمرانی غیرشرافتمندانه در ۳۰۱ هجری (۹۱۳م) کشته شدو پسرش **نصر** که هشت ساله بود بر تخت نشست. وی در مدت سی سال فرمانروائی برمتصرفات این سلسله افزوده ری، قم واصفهان راهم بنا بخواهش خلیفه ضمیمه نمود که باواین سلسله دست بیعت داده واظهار اطاعت مینمودند. **نصر** دوم درحقیقت **مأمون** سلسلهٔ سامانی شمرده میشود، چنانکه درمعالی و مفاخر دربار او، **عبدالملك** نام یکی ازمعاصرین که از اهل نیشابور است چنین مینویسد «بخارا تحت سلطهٔ این سامانی کانون عظمت وشکوه، مطاف امپراطوری، مجمع

1- Vambery

بزرگترین و برجسته ترین عقلای عصر ، مطلع **ستارگان** فضل و هنر دنیا وجلوه گاه عالیقدر ترین حکما ودانشمندان زمان بوده است . »[1]

فساد وانحطاط وزوال

بعد از **نصر**، **نوح** پادشاه شد ودرزمان او درلت سامانی رو بضعف وخرابی نهاد وجهتش هم این بود که پادشاهان آن تحت نفوذ غلامان ترك رفتند که دارای مشاغل ومناصب عالی شده بودند .

بعد از **نوح**، **عبدالملك** ولی نعمت **آلپتگین** پادشاه شد و پس از هفت سال حکمرانی هنگام چوگان بازی هلاك گردید . برادرش **منصور** نفوذ واعتبار سلسله را بواسطهٔ ستادن باج از دیلمیان فارس وعراق تجدید نمود . **نوح دوم** که بعد از **منصور** بر تخت نشست دچار حوادث وپیش آمدهای زیاد گردیده و بیشتر شهرتش از ازاینجاست که **ابوعلی سینا** حکیم بزرك ایرانی ویرا معالجه کرده است : اعیان و زعمای مملکت علیه اوسازش کرده **بغراخان**[2] را از کاشغر که پایتخت، او بود وبریك عده قبائل وعشائر متحده ترك فرمانروائی میکرد دعوت کردند که به خاك سامانی حمله کنند. **بغراخان** بخارا را تصرف نمود ولی طولی نکشید که ازدنیا رفت و **نوح** فراری دوباره به پایتخت خویش برگشت . نجبا واعیان کشور بطرف خراسان فرار کرده واز امیر دیلمی یاری خواستند . **نوح** درحال نومیدی از **سبکتگین** که حکومتی درغزنه ازمستملکات سامانی تاسیس کرده بود امداد طلبید واوقشونی بکمك **نوح** فرستاد که در نزدیکی هرات فتح قطعی حاصل نمود . جنك مزبور بیشتر ازاینجهت قابل ملاحظه است که **محمود** پسرش غازی آیندهٔ اسلام در آن میدان جنگیده است وبدینوسیله از **نوح** حق شناس برسم پاداش وانعام ولایت خراسان راگرفت وپیروزیهای دیگری هم یکی درطوس و آندیگر درنیشابور نصیب وی گردید .

---

۱ ـ اقتباس از کتاب برون صفحهٔ ۳۶۵ «مولف»

۲ـ «ستانلی لین پول» در کتاب خود موسوم به «سلسله‌های شاهان محمدی» سلسله اورا ایلاغ خان و «سکرین» و «راس» در کتاب «قلب آسیا» قراخانیان نام برده‌اند . در تواریخ ایرانی اورا از «خاندان افراسیاب» میدانند . «مؤلف»

منصور دوم فرزند وجانشین **نوح** دارای طبع موزون بود وقطعات چندی از او محفوظ مانده که از آنجمله یکی این است که وقتی ازوی پرسیدند که چراهیچوقت پادشاه لباس رزم را ازخود دور نمیسازد در جواب میگوید :

گویند مرا چون سلب خوب نسازی — مأوی گه آراسته و فرش ملون
با نعره گردان چه کنم لحن مغنی — با پویهٔ اسبان چه کنم مجلس گلشن
جوش می و نوش لب ساقی بچه کاراست — جوشیدن خون باید برعیبهٔ جوشن
اسب است وسلاح است مرا بزمگه و باغ — تیر است و کمانست مرا لاله وسوسن

این پادشاه رزمجو وجنگی درحیات نبود که زوال سلسله باافتخار خودرا بچشم ببیند ، لیکن جانشین وی **عبدالملك** که آخرین پادشاه این سلسله است بدست **ایلك خان** ازسلسلهٔ ترکان که دربالا ذکر شد دستگیر و زندانی گردید ودر محبس هم درگذشت دستگیری **عبدالملك** در ۳۸۹ هجری (۹۹۹م) وقوع یافته ودراین تاریخ سلطنت سلسلهٔ سامانی زوال پیدانمود ، اما بعدازیکدورهٔ درخشان یکصد و بیست و پنج سال ، گو که این درخشندگی یکنواخت ومتوالی نبوده است .

آل زیار ۴۳۴-۳۱۶ هجری **(۱۰۴۲ - ۹۲۸)** درزمان حکمرانی **نصردوم** ولایت طبرستان **مجدداً** به اسم خاندان علی بدست **حسن بن علی اطرش** فتح شده ولی پس از ازچند سال یعنی در ۳۱۶ هجری (۹۲۸م) یکنفر **مرداویج** نام **بن زیار** آن ناحیه را باتدابیر شخصی قبضه کرده سپس اصفهان و نواحی اطراف همدان تا « حلوان » رابتصرف درآورد تأسیس سلسله‌ای نمود که معروف بفرهنك دوستی وترویج ازعلم وادب می باشد ومتجاوز از یکصد سال بلکه بیشتر دوام کردند . اگرچه بجز بانی اولی ، باقی افراد این سلسله نقش مهمی درایران بازی نکرده‌اند درمیان جانشینان او بالاتر ومعروفتر از همه **قابوس ۴۰۳-۳۶۶ هجری** (۱۰۱۲-۹۷۶م) حامی وسرپرست **البیرونی** میباشد که کتاب آثارالباقیهٔ معروف خودرا باو اهداء کرد . وی سالیان زیادی در دربار او بسر برده است .

اینمرد گذشته ازاینکه حامی و سرپرست علم وهنر بود خوددارای طبع موزون

وشاعر بوده است .

درعربی وفارسی هردوچیز مینوشت و از تراوش طبع او یکی رباعی آبدار زیراست[1] .

گلشاه نشاط آمد ومی میرطرب | زانروی بدین دو میکنم عیش طلب
خواهی که درین بدانی ایماءسلب | گل رنگ رخت دارد و می رنگ دولب

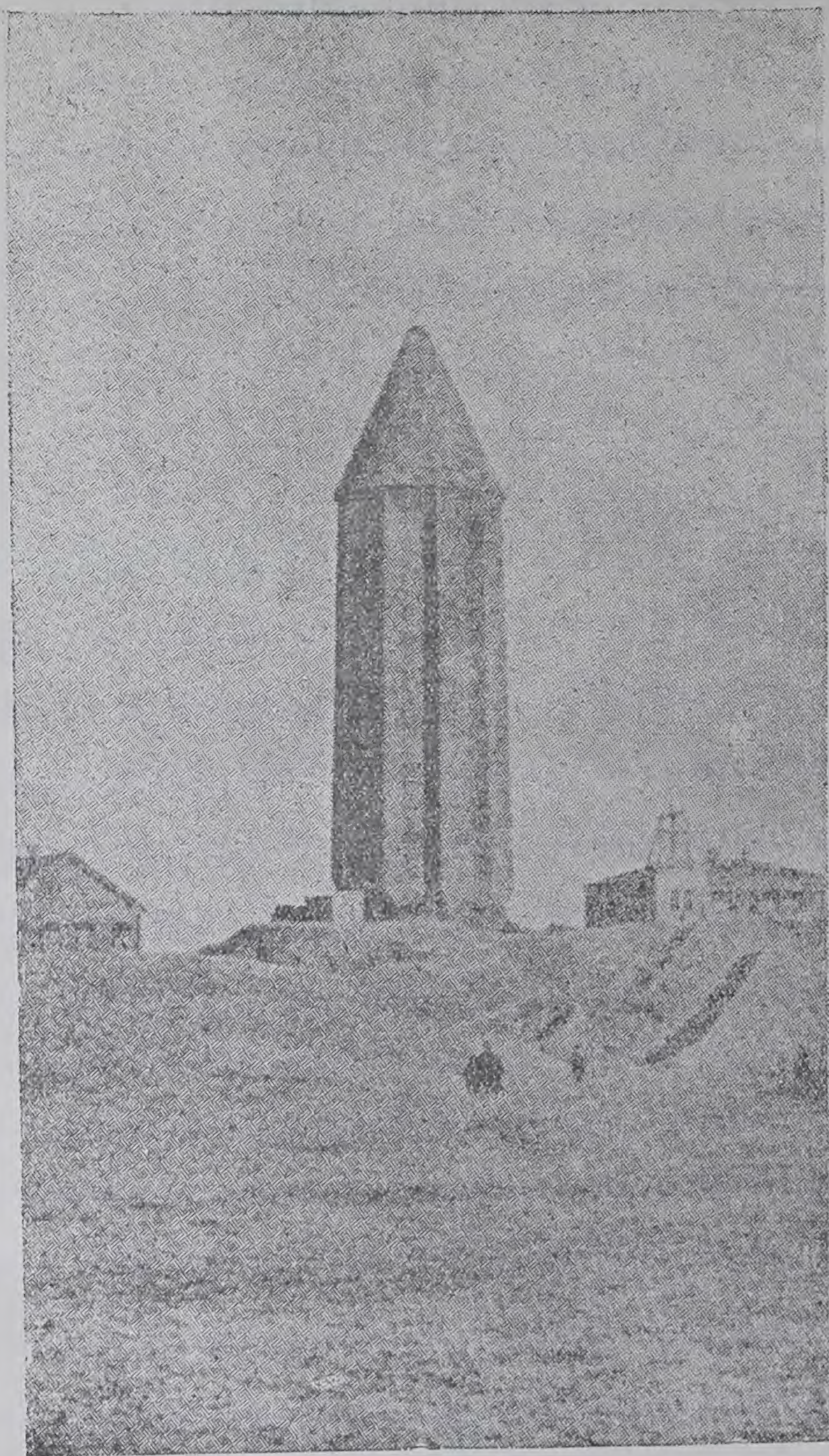
زندگانی **قابوس** مشحون بحوادث وتقلبات زیاد است . او به **فخرالدوله** دیلمی از شاهزادگان آل بویه علیه دو برادرش **عضدالدوله** و**مؤیدالدوله** مقتدر یاری نمود ودر نتیجه ازمملکت خودرانده شد وتاچندین سال متواری بود ودربازگشت با اینکه درعلم وادب ، بذل وبخشش ، دینداری ، عقل و تدبیر وفراست[2] وهوش بی مثل بود معهذا نجبا وامرای کشور ازجور وبیرحمی او بستوه آمده ویرا از سلطنت خلع کرده وبعد درخفا بقتلش رسانیدند .

نگارنده در ۱۹۰۸ گنبد قابوس را دیدار کردم و آن بطوری که ابن **اسفندیار** می نویسد : « درخارج گرگان سرراه خراسان واقع است» وچنانکه تصویر مندرجهٔ درکتاب نشان میدهد گنبد مزبور یك ساختمان دهضلعی مرتفعی است بابام مخروطی شکل آن که ازچندین میل درزمین هموار وسطح نمایان میباشد واز کتیبهٔ کوفی آن که بصورت آجرکاری دوراست معلوم میشود که این مقبرهٔ مجلل وعالی طبق دستور **امیرشمس المعالی** معروف به **امیر** زنده **امیرقابوس** پسر **وشمگیر** درزمان حیات اودر ۳۷۵ هجری (۹۹۷م) بنا شده است[3] و آن یکی ازقدیمترین ابنیه بشمار می آید که دارای

۱ـ رجوع شود به کتاب « برون» صفحهٔ ۴۷۰ . (مؤلف)

۲ـ رجوع شود به «تاریخ طبرستان» اثر ابن اسفندیار . این کتاب گنج گرانبهائی ازاطلاعات مربوط به این عصر را داراست . درقابوس نامه ازمراتب فضل و کمال واطلاع قابوس اشارات متعددی وجود دارد .(مؤلف)

۳ـ ششمین سفر در ایران جریده ر . ج . س . (مجلهٔ انجمن جغرافیائی همایونی) ژانویه ۱۹۱۱ . (مؤلف)



گنبد قابوس

تاریخ معین و معلوم و در شمال واقع است. نوهٔ قابوس، **کیکاوس بن اسکندر بن قابوس** مؤلف قابوس نامه میباشد و آن کتابی است معروف که در اصول وقواعد زندگانی با بیانی شیوا نوشته شده و بوسیلهٔ ترجمهٔ فرانسه در دسترس اروپائیان گذارده شده است.

آل بویه یا دیلمیان
۳۲۰-۴۴۷ هجری
(۹۳۲-۱۰۵۵)

مؤسس آل زیار از روی غفلت و بی وقوفی مساعدت به تأسیس سلسلهٔ دیگری نمود که اقتدارش بمراتب بیش از سلسلهٔ خویش بوده است. توضیح این که او حکومت کرج یکی از مضافات همدان را به **علی بن بویه** بخشیده و نامبرده بکمك دوتن از برادران مستعد و لایق خودش حوزهٔ حکمرانی خویش را باقدم سریعی تا حدود غربی استان فارس توسعه داد و بالاخره فارس را هم اشغال کرد. این خاندان از یکی از طوائف ایرانی ساکن دیلم برخاسته و مدعی بودند که از نسل **بهرام گور**[۱] میباشند ومخصوصاً شیعه مذهب و پیرو اصول و عقائد امامیه بودند. معلوم میشود که **علی** یك مرد خوش اقبالی بود، چه بعد از گرفتن فارس یك روز در کاخ شاهی شیراز بر تختخوابی دراز کشیده بود ناگه چشمش بماری افتاد که سرش را از سوراخ بیرون کرده باو خیره نگاه میکند. فوراً بنا و عمله طلبیده آن دیوار را داد خراب کردند و در نتیجه حجره‌ای که در آنجا مخفی بود مکشوف و بدستش آمد که تمامی اموال و نقره یا **قوت** حکمران محروم و نمایندهٔ خلیفه در آن حجره جمع و ذخیره شده بود.

کمی که از این قضیه گذشت او خیاطی را برای دادن سفارشی امر کرد حاضر سازند و خیاط که وارد شد **علی** چوبی را برای اندازه گیری لباس اشاره نمود بیاورند ولی خیاط همینکه اسم چوب را شنید خیال کرد میخواهند او را چوب کاری کنند فوراً خودش را بپای وی انداخته بنای لابه وزاری را گذاشت و گفت اگر امانم بدهید همه لباس های فاخر **یاقوت** را که نزد من است تسلیم خواهم نمود و همه را آورد و تحویل داد.

احمد یکی از برادران بسیار معروف **علی** داخل در یك دوره کشور گشائی گردیده

۱- البیرونی چاپ «Sachau» صفحات ۴۵-۴۶ این ادعا را رد کرده و صحت آنرا تصدیق نمیکند. «مؤلف»

وشرح کارهای نمایان اورادرولایت کرمان میتوان درتواریخ محلی جمع آوری کرد[1] .بقرار معلوم شهر کرمان بواسطهٔ یکنفرراهزن موسوم به **محمد بن الیاس** ولی معروف بـه **ابوعلی** که خدمت آل بویه راکرده بود تصرف شده وهنگامی که **احمد** سیرجان راگرفت کرمان را محاصره نموده و**ابوعلی** روزها بروش غیرمتعارفی میجنگید و شبها تحف وهدایا برای **احمد** میفرستاد وآن نتیجه‌ای که داد این بودکه باو اجازه داده شدکه کرمان را بشرط دادن خراج درتصرف نگاهدارد . این امیر بویه دریك لشگرکشی به جیرفت درتنگهٔ دلفارد مورد حملهٔ ناگهانی واقع شده وبرطبق بیان وقایع نگار اوفقط باچندتن ازمردان خودفرارکرده وازیك دست هم ناقص گردید، اما آن یك ادباروشکست موقتی بوده واوبطرف غرب روانه شده وبه برادرانش ملحق گردید وباکمك هم فارس را در۳۲۲هجری (۹۳٤م) ضمیمه نمودند .

خلیفه مجبور گردید این فاتحین را جزو نـایبان وسرهنگان خود بشناسد . **احمد** پس ازتمشیت وانتظام امورممالك متصرفه ابتدا بطرف غرب عزیمت کـرده و خوزستان راضمیمه نمود وبالاخره درسال ۳۳٤ هجری (۹٤٥م) واردبغـداد گردید . خلیفه هم ناچاروی را بحسن استقبال پذیرفته ولقب **معزالدوله** ومنصب امیرالامرائی

۱- من درتاریخ کرمان دو کتاب را بدقت مطالعه وموشکافی کرده‌ام وازآن دو یکی تاریخ افضل‌الدین معروف به افضل کرمانی است که در٥٨٤ هجری(۱۱۸۸) برای ملك دینار که‌درآن تاریخ حکمران کرمان بود نوشته شده است . این کتاب در ۱۸۷٦ میلادی در تهران باچاپ سنگی بطبع رسیده است واساساً تاریخ مزبورراجع است بـه سدهٔ ششم هجری‌ومشتمل بربعضی اطلاعات مهم میباشد وآن دیگرتاریـخ محمد ابراهیم است وبطوریکه نشان میدهد در۱۰۲٥ هجری (۱٦۳٦) بـه سیستان سفر کرده است . نسخهٔ اصل خطی آن بوسیلهٔ «Houtsma» در۱۸۸٦ میـلادی طبع ونشرشده است . تاریخ مزبورراجع به سلاجقهٔ کرمان ووقایع عمدهٔ آن ولایت از٤۳۳ هجری (۱۰٤۱) تا٦۱۹هجری (۱۲۲۲) یعنی تازمان قتلوغ خان برشتهٔ تحریردرآمده است . (مؤلف)

را باوارزانی داشت که تاچندین پشت منصب مزبور دراین خانواده باقی بوده‌است.[1] عاقبت خلیفهٔ بدبخت ازخلافت خلع شده وجانشینای وی دستخوش امرای بویه بوده که تا یکصد سال اقتدار اصلی دردست آنان بود.

شرح حالات خاندان سه‌گانهٔ عراق، فارس وری بتفصیل خارج از گنجایش کتاب است ولی من سعی میکنم که ازرئوس مطالب ووقایع مهمهٔ آنعصر شرحی بطور مختصر ازنظر خوانندگان بگذرانم.

معزالدوله در ۳۵۶ هجری (۹۶۷م) درگذشت و بعدازاو بزرگترین افراد این سلسله **عضدالدوله** است که وزارت خلیفهٔ دست‌نشانده رابعهده داشت وفرمانفرمائی فارس وعراق نیز بااو بود. عملیاتش علیه برادرخود **فخرالدوله** چنانست که‌سابقاً درشرح حالات **قابوس** ذکرشد. وی بطوراستثناء یك امیر روشنفکر وفاضل دیالمه بشمار آمده وازکسانی‌است که اماکن مقدسهٔ مدینه وکربلاونجف راتعمیر نموده وازاینراه زائرین راتشویق نموده‌است، بعلاوه بیمارستانی برای فقرا وبینوایان بغداد بناکرده وپزشکانی باحقوق وشهریه های مرتب وباقاعده‌تعیین وداروخانه وسایرحوائج و ضروریات بیماران راکاملافراهم ساخت ونیزدرفارس خدمات زیادی باموروعام‌المنفعه نموده وقدمهای وسیعی درفوائد عامه برداشت که ازآنجمله یکی سد رودخانهٔ کر میباشدکه من درسال ۱۹۱۶ میلادی ازآنجا عبورکرده‌ام. آن درچند میلی غرب تخت جمشید واقع است وهنوزآنرا بند امیرمینامند واین همانست که **مور**[2] بدان اشاره کرده میگوید «دراطراف بندامیر آلاچیق وسایبانی است ازازهاروریاحین و گرداگرد آن هزاردستان درتمام روزمشغول نغمه سرائی میباشد.»

بعد ازفوت **عضدالدوله** این سلسله بسرعت روبانحطاط نهاد و**محمود غزنوی**

۱ـ جای بسی تعجب است که امروز این لقب برطمطراق فقط کتبا برای سران قبائل درجه‌دوم اهمیت مانند ایلخان قوچان ورئیس ایل هزارهٔ خراسان استعمال میشود. (مؤلف)

۲ـ Moore

مهیای حملهٔ به ری گردید که در آنوقت چون **مجدالدوله** صغیر بود تحت حکمرانی مادرش اداره میشد . این زن باشهامت وجسور به سفیری که **محمود** نزدوی فرستاده بود که باید ازوی اطاعت کند چنین جواب داد «هرگاه درزمان حیات صاحب متوفی من چنین پیغامی میرسید هر آینه آن باعث تولیدفتنه وفسادعظیمی میشد ، امامروز اینطور نیست ، من البته بحال سلطان **محمود** معرفت کامل دارم وبخوبی میدانم که تا اوخسارت ونفع یاسودوزیان یك لشگرکشی را باهم نسنجد هرگزاقدام به آن نخواهد نمود . چنانچه اودرجنك بایك زن بی‌سرپرست غالب آید برای‌اوافتخاری نبوده وبرجلالش چیزی نخواهد افزود برخلاف اگرنتوانست مقاومت کند وشکست خورده در بقیهٔ ایام حیات سرافکنده وشرمسار خواهد بود .» **محمود** ازاین بیان منطقی متأثر شده یانشده‌ازعزمش منصرف گردید ، تاوقتیکه **مجدالدوله** بحد رشد رسید آنوقت یعنی درسال۳۸۷ هجری (۹۹۷م) نیروئی بخاك وی فرستاد وبالاخره باغدروخیانت امیرمزبوررا دستگیرنموده وخراسان وخمیس را اشغال کرد. اگرچه بعدازاین تاریخ‌هم این خاندان حدود جنوبی ایران وعراق رایك چند درست‌داشتند تاآنکه سلجوقیان هجوم آورده حکمرانی این سلسلهٔ ایرانی را خاتمه دادند .

غزنویان۳۵۱-۵۸۲ هجری (۹۶۲-۱۱۸۶) دردورهٔ **عبدالملك** سامانی یکنفر **آلپتگین** نام غلام ترك فرمانده کل نیروی خراسان گردید وبعد ازمرك این امیراو به غزنه درکوههای سیلمان که درآنجاپدرش فرماندار بود کناره گرفت اینمردوپسرش ونیزغلام او **بلغ تکین** هرکدام بنوبت خود ولی درابهام وگمنامی حکمرانی کردند. مؤسس واقعی‌این‌سلسلهٔ‌معروف **سبکتگین** یکنفرغلام دیگر ترك بود واودختر **آلپتگین** را بحبالهٔ نکاح خود درآورد وازاینراه بمقام سلطنت رسید . این شخص مبرز نامی حوزهٔ محقرخویش را دراندك زمانی غرباًوشرقاً توسعه داده ازیك سمت راجپوت ها را شکست داده وپیشاوررا بتصرف درآورد وازسمت دیگر چنانکه درسابق گفته‌شد خراسان رادر۳۸٤ هـ . (۹۹٤م) ازید **نوح** پادشاه سامانی خارج ساخت .

بعد از سبکتگین ، محمود یکی از شخصیت‌های مهم صحنهٔ آسیـای مرکزی بجای وی قرار گرفت . اودوازده بار بهند لشگر کشید واین لشگرکشیهاو نیز جوش وحرارتش برای اسلام لقب «بت‌شکن» را برای او تحصیل نمود شرح لشگرکشیهای مزبور خارج از موضوع این کتاب است ، لیکن تصرف خراسان که در بالا بآن اشاره شد جزءفصول مهم تاریخ ایران میباشد . این فاتح درسیستان به خلف نام نوهٔ عمرو لیث که یك چندکرمانرا در دست داشت برخورد و در بارهٔ او مینویسند که برای اینکه سیستانیهارا ترغیب کرده باشد باودراجرای منویاتش درخصوص آنولایت کمك کنند طرحی ریخته ومقدمات کار را طوری فراهم آورد کـه نمایندگان او را درکرمـان مسموم ساختند و بعد قشونی به بهانهٔ انتقام بدانجا اعزام داشت .

طبق اقوال نویسندگان ایران محمود ، خلف راکه‌چون ویرا سلطان خوانده وازاینراه جلب رضایت خاطرش‌راکرده‌بود بخشیده وازقتل وی درگذشت و او بقیهٔ عمرش را درخدمت محمود بسمت امیری اصطبل بسر برد . بعد ازاین یعنی در ۳۹۸ هجری (۱۰۰۷م) خراسان مورد هجوم وحملهٔ ایلك‌خان واقع گردید . نامبرده‌همان کسی است کـه سلسلهٔ سامانی را معـدوم ساخت و در آنموقع از غیبت محمود از آسیای مرکزی استفاده کرده بود ، لیکن این سرباز بزرك باعجله و شتاب برگشته و در یك جنك مغلوبهٔ سختی که در نزدیکی بلخ رویداد فتح قطعی حاصل نموده و مهاجمین را بطرف جیحون راند . او بخارا و سمرقنـد را نیز چند سال بعد ضمیمه نمود واین آخرین لشگرکشی محمود علیه دیلمیان بود وبعد ازتصرف اصفهان اوبه غزنه مـراجعت نمود و درسال ۴۲۱ هجری (۱۰۳۰م) از اینجهان درگذشت .

این مطلب جالب‌توجه است که محمود تمایل زیادی باین داشت که از طرف خلیفه برسمیت‌شناخته شود وبهمین‌جهت شرح فتوحات خودرا باتحف وهدایای‌نفیس وگرانبهائی بعنوان پیش کش ببغداد فرستـاد و در عوض القابی[1] باو اعطاء شد که

۱ــ القابی که به محمود داده شد برون درکتاب خود صفحهٔ ۱۰۵ به تفصیل ذکر کرده است . (مولف)

بی‌نهایت موجب خشنودی وی گردید. در یکی ازحکایات مشرق مسطور است که در فرمان اولی محمود بجای «امیر» «میر» نوشته‌شده‌بود که بمعنای رئیس یاغلام هردو ممکن است باشد . در اینجا یکنفر درباری ایرانی بارباب متغیرخود توضیح داد که حذف الف کنایه است از یك خواهش با نزاکتی از وزیر خلیفه برای یکهزار سکهٔ طلا و «الف» نشانهٔ آن می‌باشد . خلاصه مبلغ مزبور ارسال شد و در نتیجه فرمان‌جدیدی‌صادر شد که بموجب آن محمود ملقب به امیر گردید . باید دانست که این اعتبار خلیفه وعلاقه به شناسائی ازطرف او تمامی نفوذ واقتداراتی را تشکیل میداد که برای او باقی مانده بود ، ولی این نیز یك قوه‌ای بود برای او که ازاین راه کمکهای مادی‌بوی‌شده و دستگاه خلافت اداره میشد . بعد از فوت محمود چیزی نگذشت که تمامی ولایات غربی این سلطنت وسیعه بتصرف سلاطین سلجوقی‌در آمد و نتیجه این شد که شاهان غزنوی در جبران آن متوجه مشرق گردیده و از آن ببعد تا این اندازه با هند تماس پیدا کردند که لاهور پایتخت امرای اخیر غزنوی انتخاب گردید .



سکهٔ طغرل بیك

فصل پنجاه و دوم

ظهور ترکان سلجوقی

زمانی که اپولیه[1] و سیسیل باسرنیزهٔ نورمن‌ها تحت اطاعت در - آمدند گروهی ازچوپانان شمالی درتمام قلمروایران منتشرشده وامرای این طایفه سلطنت باشکوه و پایداری تشکیل دادند کـه از سمرقند گرفته تـا حدود یونان و مصر امتداد داشته است .

«گیبون»

اهمیت سلجوقیان

پوشیده نماند که فصل پیش مجموعه‌ای بود ازسر گذشت سلسله های عدیدهٔ کم‌عمر و بیدوامی که ولایات مختلف قلمرو خلافت فرسوده راگرفته وبعد بیشتر در نتیجهٔ منازعات داخلی تجزیه شده و از بین رفتند . ولی ظهوریکدولت جدید یعنی ترکان سلجوقی یك دورهٔ مهم وقابل ملاحظه‌ای رادرتاریخ خاورمیانه ونزدیك تشکیل داده، نخست سلسله‌های بی‌اهمیت وناقابل مختلفی که بودند همه را برانداخته وممالك اسلامی را باردیگر تحت حکومت مقتدرواحدی در آورد که ازترکستان تادریای مدیترانه دامنهٔ آن وسعت داشته‌است گذشته ازاین سلجوقیان چون تازه داخل اسلام شده بودند روح تـازه‌ای بآن دمیدند، درست همانطور کـه اسکاندیناویها مذهب مسیح راروح تازه‌ای بخشیدند . هنگامی که اروپائیان تحت

1 - Apulia .

ناحیه‌ایست درجنوب شرقی ایتالیا بین دریای آدریاتیك، سلسله جبال آپین وخلیج تارانتو. (مترجم)

رؤسا وسرداران نورمان با تشویق وترغیب قائدین وپیشوایان صلیب حمله بخاور بردند فقط چابك‌سواران سلجوقی بودند که با سرداران سنگین‌اسلحهٔ صلیبی روبرو شدند [1].

اصل و منشأ سلجوقیان

سلجوقیان شعبه‌ای از ترکان غز ولیکن متمائز از آنها بوده‌اند. مؤسس این خاندان شخصی بود موسوم به **تقاق** بمعنی کمان که پدر **سلجوق** بود و با ایل خود از ترکستان گذشته داخل ماوراءالنهر گردید و در آنجا با حرارت وجوشی قبول اسلام نمود. اولاد واعقاب او بعد ازخودش درمحاربات و جنگهای آنزمان حصه گرفته وزود با **محمود** تصادم پیدا کردند. مینویسند که این فاتح بزرك از **اسرائیل** پسر **سلجوق** پرسید که درهنگام ضرورت چقدر نیرو میتواند درمیدان جنك حاضر سازد. رئیس چادرنشین جواب داد که اگر او تیری بطرف خیامش روانه کند یکصدهزار تن برای نبرد حاضر وآماده میگردند، لیکن اگر کمان او دیده شود دویست هزار تن ملحق بنیروی بالا میگردند. سلطان که از این نیروی شگرف مضطرب شده بود **اسرائیل** را دربند کرد وشاید خیال می کرد که در صورت تخته قاپو کردن و انتقال ایل مزبور بجای دیگر ازقوهٔ آنها خواهد کاست و لذا آنان را ازمحل خود کوچانیده ودر ناحیهٔ نیسا[2] و در ابیورد نزدیك قهقههٔ کنونی بالای خط آهن آسیای مرکزی مسکن داد. این واردین جدید تحت رئیس خود **میکائیل** سربطغیان وعصیان برداشته ودرسال پیش ازمرك **محمود** آنها کوشیدند که خراسان را مورد تهاجم وتاخت وتاز قراردهند ولی بعقب رانده شدند.

۱- مراجع واسناد ما دراین فصل عبارتست از: ۱- برون جلد دوم. ۲- قلب آسیا اثراسکرین (Skrine) وراس (Ross) ۳- تواریخ محلی که درفصل پیش اشاره بآنها شده در این فصل نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند. ٤- به خلاصه‌ای که بقلم برون از کتاب تذکرهٔ سلاطین، تألیف نجم‌الدین که در ۵۹۹ هجری (۱۲۰۲) تألیف شده است نیز مراجعه کرده‌ام. رجوع شود به مقالهٔ شمارهٔ ۲۷ مجلهٔ انجمن آسیائی همایونی سال ۱۹۰۲. (مؤلف).

۲- نیسا درده میلی طرف جنوب غربی عشق آباد واقع است. (مؤلف)

مسعود سلطان غزنه

مسعود ازهمان ابتدا بدبخت بود . بعدازخلع برادرش نه فقط خراسان محل تاخت وتازغزهای وحشی که مقدر بود نقش میشوم وشریرانه‌ای درایران بازی کنند گردید بلکه شورشی هم درهمان اوان درهند بر پا گردید و گذشته ازهمه مردم خراسان بواسطهٔ عدم ایمنی ومحفوظ نبودن از غزهـا علم طغیان برافراشته بنای آشوب راگذاردند و در این گیرودار امیر زیاری گرگان وطبرستان ونیز عامل خوارزم هردو از موقع استفاده نموده سرازاطاعت باز زدند. لیکن **مسعود** عاجزوبی قوه نبود ، چنانکه در ٤٢٦ هجری (١٠٣٥م) قـوای زیادی از هند وارد کرد وغزها را از طوس ونیشابور خارج ساخت و بعد حمله بطبرستان برده وآن‌جا را باطاعت درآورد . ولی او بعد ازاین خراسان راگذاشت و خود را با متصرفاتی که درهند داشت مشغول ساخت . آری ببلاد متصرفی آنکشور بیش از پیش اهمیت داده و دلبستگی خاصی به آنها نشان داد و یکجهت آن شاید این باشد که آن‌ها خراج بیشتری باو می‌دادند .

تأسیس سلسلهٔ سلجوق ۴۲۹ هجری (۱۰۳۷)

حال قلم‌را بطرف سلاجقه معطوف‌داشته ومیگوئیم که **میکائیل** برادر **اسرائیل** دو فرزند داشت معروف به **طغرل** (یاقوش) و **چغری** کـه **مسعود** درجنك با غزهـا از آنها استمداد نموده وایشان هم کمك ویاری نموده غزها را ازخاك خراسان‌بیرون کردند ولی‌اینان‌یاران وفادارخوبی نبودند، زیراکه درست درسال بعد ، پس ازحرکت **مسعود**،**چغری بیك** بسردار غزنوی‌نزدیك مروحمله‌برده واورا شکست داد. درسال ٤٢٩هجری (١٠٣٧م) **طغرل** نیشابور را گرفت و بدین طریق خراسان بتصرف او در آمد . تاریخ تأسیس این سلسله را **لین پول**[1] از همین واقعهٔ مهم دانسته است . **مسعود** نظر باغتشاشاتی کـه درهند برپابود نمیتوانست توجه خودرا درست بدفع مهاجمین معطوف دارد و بالاخره او بمنظور جنگیدن وپیکار برای خراسان مراجعت کرده و در٤٣١ هجـری (١٠٤٠م) حمله‌بدشمن‌برده ولی بطور خیلی‌بدی شکست خورد . اوبرای‌جمع آوری

١– Lane - Poole

سپاه بهند بازگشت ولی آنجا لشگریانش شورش کرده و در نتیجه او را از سلطنت خلع و بعد بقتلش رسانیدند. سه‌سال بعد ازاین **مودود** پسر **مسعود** دریك جنگی شکست خورده وسلجوقیان بعدازاین جنك قوت گرفته ودرخراسان تشکیل سلطنت دادندوغزنویان تمام‌هم‌خودشان راازاین تاریخ بهند ومتصرفات آنجا مصروف داشتند.

شرح حالات طغرل بیك
۴۲۹—۴۵۵ هجـری
(۱۰۳۷—۱۰۶۳)

مادر بالا گفتیم که‌سلطان **محمود** شناسائی سلطنت خویش واعطاء لقب را از مقام خلافت جداً درخواست مینماید و اینك دیده میشود که‌فاتحین سلجوق بعدازشکست پسر **مسعود** عین‌همین تقاضا را ازدربارخلافت‌مینمایند. چنانکه دریك نامه‌ای بعنوان خلیفه بعد از اظهار اطاعت وصمیمیت درخواست‌میکنند که‌خلیفه آنانرا برسمیت‌شناخته‌وسلطنت‌سلجوقی را تصویب نمـاید. حاجت بذکر نیست کـه خلیفه **القائم بامرالله** این درخواست را پذیرفته امر کرد درمساجد خطبه بنام **طغرل** بخوانند، بعلاوه مقرر داشت که اسم او درسکه جلو اسم رئیس سلسلهٔ منحطهٔ بویه نقش شود.

سلجوقیان فـاتح دراینوقت در سرتاسر ایران منتشر گردیدند که آن در میان شعبه‌های مختلف خاندان‌هائی که حکمرانی داشته‌اند تقسیم‌شده بود. در۴٤۷هجری (۱۰۰۵م)**طغرل بیك** ازدیدار بادبدبه وباشکوهی که ازبغداد کرد فتوحاتش‌را کامل نمود. راجع بمراسم وتشریفاتی که دراین موقع تاریخی‌بعمل آمده شرحی‌بمارسیده که آن بسیار جالب‌توجه‌است، چه از آن میتوان دریافت که‌اعتبار و نفوذی که هنوز اختصاص بخلافت داشت تاچه اندازه بوده است. خلاصه این فاتح سلجوقی‌باعده‌ای از ملتزمین خود از نجبا و اعیان‌زاده‌ها پیاده وبدون سلاح حرکت کرده تابجایگاه مقدس خلیفه رسید. خلیفه جانشین پیغمبر ویرا بار میدهد درحالیکه برتختی‌از زرکه ازپوشش‌های نفیس گران‌بها مستوربود نشسته ورداء سیاه عباسی بردوش کرده وعصای پیغمبر دردست راست‌داشت. اینجا **طغرل** بحال خضوع بخاك افتاده و زمین را بوسید و پس از اندکی اشاره شد روی تخت پهلوی خلیفه جای گیرد. فرمانی که

قبلا نوشته شده بود قرائت شد و بموجب آن **طغرل** به منصب نیابت خلیفهٔ رسول و امام مسلمانان تعیین گردید. هفت خلعت فاخر و هفت غلام که اشاره بهفت کشور خلافتی بود بوی اعطاء میشود، رداء زربفت نفیسی که با مشك و عبیر معطر کرده بودند بدوش او انداخته و تاج دو شقه که علامت سلطنت ایران و حجاز بوده بر سرش گذاردند و برای مزید بر احترامات وی دوشمشیر که اشاره به سلطنت مشرق و مغرب بود بکمر او بستند. ممکن است بعضی خوانندگان چنین خیال کنند که خلیفه در اینجا فقط خواسته است درضمن یك سلسله تشریفات که آداب دینی خنده‌آوری بوده ضعف و انحطاط خودش را از انظار پنهان کند. اما از روی قیاس و عقل چنین تصور می‌رود که سلطان سلجوقی چندان متوجه این نکته نبوده است، بلکه او بعد از انجام این مراسم و تجلیلی که از او بعمل آمد پیش خود خیال می‌کرد که از آن موقع بوسیله رئیس مذهب اسلام و بدست او سلطنتش رسمیت پیدا نموده و تاج او صورت حقیقت و حقیت بخود گرفته است.

باری **طغرل** قریب بیك سال در بغداد توقف نمود که درین میانه برادرزاده‌اش خواهر **آلپ‌ارسلان** را بعقد نکاح خلیفه درآورد و بعد بفتوحات خود ادامه‌داد و تا گرجستان و ابیری پیش رفت و باقوای روم شرقی روبرو گردید. گیبن[1] دراینجاچنین می‌نویسد: «چنین گمان میرود این شبان یکنفر مأمور یا یکی از نقچیان خودش را در قسطنطنیه بنزد امپراطور فرستاده باشد و از وی مطالبهٔ باج و خراج نموده باشد». فاتح سلجوقی در برگشتش ببغداد به پاس فتوحاتی که کرده بود لقب بلند‌آوازهٔ «سلطان‌الخافقین» باو اعطاء شد. او یکی از خواهران خلیفه را بزنی خواستار شد و این افتخار بزرك برای او با بی میلی مورد قبول واقع گردید، ولی قبل از آنکه این امر انجام گیرد او از این جهان درگذشت.

رکن‌الدین ابوطالب طغرل بیك در هفتاد سالگی از دنیا رفت، وی قائد وپیشوای ترکان دلیر بیشماری بود که ازمشرق برخاستند وهرچندهمگی مسلمان بودند،

1-Gibbon

لیکن تمامی سلطنت و امارت‌های اسلامی را برانداختند، همان سلطنت و امارت‌هائی که تابع خلافت وقول وفاداری بخلیفه داده بودند. او که از شخصیتهای برجسته بشمار میآید طائفهٔ خود را سربلند کرده از گله‌چرانی و راهزنی بجائی رسانید که دارای امپراطوری وسیع گردیدند. از حالات این مرد فوق‌العاده کم ‌و بیش معلوم است، جز اینکه مینویسند که او درهنگام ضرورت تندوخشن یاسخت‌دل بود. در آئین ورسوم مذهبی خود سخت ورقیق و بالاخره رازپوش و سرنگهدار بوده، لیکن زیاده از قدریکه تربیت و پرورش او ونیز اوضاع وحالات اقتضا کند دارای فتوت وجوانمردی بوده‌است.

ملك قاورد کرمان ۴۳۳-۴۶۵ هجری (۱۰۴۱-۱۰۷۳)

اگرچه دورهٔ زندگی و کارهای برجستهٔ **طغرل بیك** بود که دردولت و اقبال خاندان سلجوق تأثیر داشته‌معهذا ممکن است اینجا را برای لحظه‌ای گذاشته و قلم را بطرف سلسلهٔ کرمان معطوف و شرحی در اطراف سلاجقهٔ آنجا مذکور داریم که از ۴۳۳ تا ۵۸۳ هجری (۱۱۸۷ - ۱۰۴۱م) دوام کرد، هرچند که اهمیت این سلسله محدود بزمان حیات بانی آن **عمادالدین قره ارسلان قاورد** پسر بزرك **چغری بیك** بوده است. این نوباوهٔ خاندان سلجوق مردی قوی و مستعد و لایق بوده ولذا توانست بدون برخورد بمشکلات زیاد آن استان را از چنك حکمرانان بویه که بواسطهٔ منازعات داخلی ضعیف شده بودند خارج سازد **محمد ابراهیم** وقایع نگار مینویسد هنگامی که **ابو کالنجار عمادالدین** برای دفاع استان مزبور ازفارس حرکت کرد او بدست کنیزی که طرف علاقه‌اش بود مسموم گردید، ولی ظاهراً بعد از مرك او هم کوششهای زیادی دردفاع از این ایالات بعمل آمد. باری امیر سلجوقی نامبرده از آن موقع بفکر گرمسیرات افتاد وجداً بمهم آن صفحات که در آن وقت مستقل بود پرداخت. دراینجا باز غدروخیانتی به‌کار رفت ودر نتیجه او یعنی **ملك قاورد** نه فقط این نواحی را بتصرف درآورد بلکه فرماندار هرمز را مجبور ساخت که تهیهٔ نیروی دریائی دیده و بدینوسیله‌خودرا به‌عمان رسانید ودر نتیجهٔ این قشون کشی وتسریع درعمل ناحیهٔ عربستان تاچندین سال خراج گذار کرمان بوده است.

یك چند که از حکمرانی **ملك قاورد** گذشت بطرف سیستان عطف توجه

نمود. اوچسبیده بیك تنگه‌سرتنهاراهی که این دوولایت را بهم متصل‌میساخت‌قلعه‌ای بنا کرد ونیز ستونهائی دربیابان برای علامت و نشان برافراشت. من یکی ازدوستون را فقط بوسیلهٔ تاریخ **محمدابراهیم** توانستم معلوم دارم که آن بدست نخستین امیر یا حکمفرمای سلجوقی کرمان ساخته شده است[1].

حب شهرت وجاه‌طلبی **ملك قاورد** پایان‌نداشت واو فارس‌راهم‌زود بمتصرفات خود اضافه کرد، لیکن مجبور گردید که آنرا به **آلپ‌ارسلان** که کرمان را محاصره نمود تسلیم دارد وآخرالامر بعد ازجلوس **ملك شاه** او درنتیجهٔ دعوی تخت و تاج نقد حیاتش را بجرم این ادعا ازکف داد.

آلپ‌ارسلان ۴۵۵-۴۶۵ هجری (۱۰۶۳-۱۰۷۲)

طغرل درحیاتش **عضدالدین ابوشجاع آلپ‌ارسلان** فرزند **چغری بیك** برادرکوچك **ملك‌قاورد** را بـه جانشینی خود تعیین نمود و بعد از وفات **طغرل** وزیرش **الکندری**[2] از روی حماقت **سلیمان** برادر ارباب اخیرش را عبث کمك نمود وخودش بقتل رسید. پیغامی که او هنگام مرك به **آلپ‌ارسلان** میدهد بدینقرار است:

بپادشاه‌بگو «خدمتی که‌شما بمن کردید، به‌بین‌چه‌خدمت‌بزرك‌وشایسته‌ای‌بوده‌است، زیرا عم تودنیارا بمن‌دادوتواینك‌مراشهیدساخته آخرت‌رابمن‌میدهی وبنابرین من درملازمت‌شمادارای دنیا وآخرت‌هردو گردیدم». **آلپ‌ارسلان** گواینکه‌سلطان مقتدری بوده ولی‌نامی که ازاومانده‌بیشتر بواسطهٔ پیوستگی واتصالی‌است که‌با **علی بن حسن بن اسحق** معروف به **نظام‌الملك** دارد. این‌سیاستمداربزرك درراد کان که تقریباً درپنجاه میلی شمال مشهد واقع‌است متولدشده واوبعدازتکمیل‌دورهٔ‌تحصیلات‌مورد توجه **چغری بیك** واقع گردیده و سفارش اورا به‌**آلپ‌ارسلان** نمود وبالنتیجه وزیر اوگردید. این مرد همیشه نمونهٔ یك وزیرماهروعالی‌مقام‌میباشد وبعضی آثاراودست کم تا بامروز پایدار مانده‌است، چه‌گمان‌میرود علم‌سیاق وطریق دفترداری ایرانی

۱- رجوع کنید به کتاب ده هزار میل صفحهٔ ۸۱۴. (مؤلف).

۲- کندر یکی از نواحی نیشابور واو اهل‌آنجا بوده‌است. (مترجم)

که امروز رایج است از ابتکارات او باشد از جمله کسانی که زیر سرپرستی او بوده‌اند یکی **عمرخیام** شاعر ایرانی است که در انگلستان معروف میباشد.

مدرسهٔ عالی که در بغداد تأسیس نمود مکتب اشخاص مهم و برجسته‌ای گردید که از آنجمله یکی **غزالی** استاد مبرز درالهیات است که شایستهٔ ذکر خاص می باشد.

مرزهای امپراطوری سلجوقی تحت سلطنت **آلپ ارسلان** توسعه پیدا نمود. چنانکه از سمت مشرق هرات را مسخر ساخته، سپس جند واقع در ماوراء النهر بتصرف در آمد او همانطور که ذکر شد از هوائی که ملك **قاورد** برادرش در سر داشت جلوگیری کرده و در اینکار چنانکه در بالا گذشت موفق گردید. در حجاز فاطمیون را مغلوب ساخت و برحرمین (مکه و مدینه) دست یافت و از این رو برابهت و جلالش افزود. در سال ٤٦٤ هجری (۱۰۷۱م) سپاه عظیم بیزانس را در قسمت غربی آسیای صغیر شکست داد. جنگ منزقار نقطهٔ برگشت تاریخ بیزانس تلقی شده است **دیوژن رومانوس** امپراطور روم در این جنك اسیر گردید. مینویسند وقتی که **رومانوس** را که دلیرانه جنگیده بود بحضور **آلپ ارسلان** آوردند پادشاه سلجوقی ازوی پرسید چه رفتاری گمان می کند که درباره‌اش بعمل خواهد آمد؟ درجواب گفت که غیر ازقتل یا گرداندن و نمایش دادن در تمامی مملکت انتظار دیگری ندارد، چه هیچ احتمال داده نمی شد که او مورد عفو و بخشش قرار گیرد. شاه دوباره پرسید که اگر او فاتح میشد با حریفش چه معامله می کرد، گفت میدادم تورا برهنه کنند و آنقدر باشلاق بزنند تا زیر شلاق جان بسپاری. اینجا **آلپ ارسلان** بزرگواری و بلندهمتی فوق العاده ای نشان داده و بعد از انعقاد یك قرارداد صلح و گرفتن خونبها **رومانوس** را آزاد کرد. لیکن او بدست توطئه چیان و دسیسه کاران دستگیر شده و از دو چشم محرومش ساختند و بالاخره در محبس مرد. در این جنگ بطوری که مذکور است دسته ای از قشون مزدور فرانسه و نورمانها تحت فرماندهی **اورسل بالیول**[1] حاضر بوده اند. فرمانده نامبرده ممکن است از

۱-Ursel of Baliol

خویشان یا اجداد سلاطین اسکاتلند بوده باشد.

آخرین لشگر کشی این سلجوق جنگجو علیه خوارزمیان واتراك بود. هنگامی که قشون خواست ازرود جیحون بگذرد اسیری را که در یکی از قلاع خوارزم با شجاعت جنگیده بود وارد کردند واوامر کرد ویرا زنده گچ بگیرند. آن سرباز متهور بیباك برای این که ویرا محکوم بچنین قتل وحشتناکی کرده بود بنای دشنام وفحاشی را به **آلپ ارسلان** گذاشت پادشاه درغضب شده وبه اطرافیان دستور داد اطراف اورا خلوت کنندو خود تیری بسوی او انداخت، ولی تیر خطا در آمد وقبل از آن که بتوانند آن اسیر را بگیرند او زخمی مهلکانه بپادشاه بزرك سلجوق وارد ساخت و بدین طریق **آلپ ارسلان** دراوج شهرت ومردی از این جهان در گذشت. او درمرو مدفون گشت و این سطور برلوحهٔ مزارش منقوش گردید «ای کسی که **آلپ ارسلان** رادیدی که سرش از رفعت وبلندی بر آسمان می سائید اینك بمرو آمده نگاه کن همان سر چگونه باکمال ذلت درخاك خوابیده است.»

آلپ ارسلان بلند قامت ودر تیر اندازی مشهور ومعروف بود. سبیلهای درازی داشت که در هنگام جنگ آنرا ازعقب سربهم گره میزد. او که تمامی روزگارش بکارزار گذشته بشجاعت ودلاوری وفتوت وجوانمردی ونیز دیانت وتقوی موصوف و معروف می باشد ودر توصیف او همینقدر بس که بقابلیت ولیاقت **نظام الملك** دراداره وحسن انتظام کاملا پی برده ولذا تمامی اختیارات مملکت رابکف کفایت او گذارد در نتیجه عدل وداد، نظم وترتیب وبالاخره امنیت و آرامش در سراسر امپراطوری حکمفرما بوده است. ازعلم وهنر ترویج شده وسعادت وکامرانی باردیگر بایران رو آورد وآن باندازه‌ای بوده است که خاندان سلجوقی را در زمان اعتلاء وی بهیچیك از اسلاف آن نمی توان مقایسه کرد.

اوج امپراطوری سلجوقی تحت ملکشاه ۴۶۵-۴۸۵ هجری (۱۰۷۲-۱۰۹۲)

جلال الدین ابوالفتح ملکشاه که در خراسان پیش از آخرین لشگر کشی پدرش به ولیعهدی اعلام گردیده بود هنوز هفده سالش تمام نشده بود که منصب خطیر سلطنت وزمامداری محول باو

گردید . البته جلوسش برتخت خالی از معارض نبود ، اولا عمش **قاورد** بطرف ری روانه شده و در کرج قسمت جنوبی همدان جنك سختی روی داد که سه شبانه روز دوام داشت و بالاخره مدعی تاج و تخت مزبور شکست خورد ودرهمین اثناء خان سمرقند **ایلتگین** بمملکت بنای تاخت و تاز را گذاشت و در ناحیهٔ دیگر **ابراهیم** سلطان غزنه عمش **عثمان** را دستگیر کرد . لیکن **ابراهیم** تعقیب‌شده وبدست **امیر گمشتکین** که نوکرش **انوشتگین** مقدر بود سلسلهٔ خوارزمشاهیان یا سلاطین خیوه را تأسیس نماید قلع‌وقمع گردید. بالاخره **ملکشاه** باحسن سیاست و تدبیر **خواجه نظام‌الملك** بتمامی این طوفان سهمگینی که از هر طرف متوجه سلطنت وی شده با آشوب وشورشی که ازناحیهٔ برادرش بپاشده‌بود غالب آمد وپس‌ازپنجسال‌ازجلوس **ملکشاه** استحکام بنیان سلطنت وی بجائی رسید که توانست بخارج مرز متوجه شده و بروسعت مملکت بیفزاید . سرداران و سران لشگراودرغرب قسمت‌اعظم‌شام‌ومصر را تحت اطاعت آورده ونیزدرشرق نه فقط بخارا وسمرقندرا بتصرف‌در آوردندبلکه از امیر کاشغر هم باج وخراج گرفتند و نامبرده ناگزیر گردید که در سکه‌های خود تفوق سلجوقیان را تصدیق واعتراف نماید .

سعادت وکامرانی داخلهٔ کشور تحت تعلیمات وهدایات مدبرانهٔ **نظام الملك** روبفزونی نهاد . از حکایاتی که راجع باین دستور عالیمقام نقل شده حکایتی است که وسعت امپراطوری و نیز کفایت ولیاقت شخص وزیر هردورا از نظرمامیگذراند وآن این است که او (**نظام‌الملك**) حقوق کرجی بانان رودجیحون را حواله میداد که در انطاکیه بآنها بپردازند ونتیجهٔ این سیاست مالی او از اینجا معلوم میشود که حواله‌های مزبور بی‌معطلی پرداخت میشدند . از دانش و هنر در زمان این سلطان که خود از اهل ادب وفرهنك بود ترویج شده و درنیشابور رصدخانه‌ای بنا کرد که درآنجا **عمرخیام** باجمعی ازفضلا ودانشمندان به‌مشاهدات نجومی‌پرداختند وتقویم جدیدی بنام جلالی استخراج نمودند که آن جزو افتخارات وی‌شمرده‌میشود .

بعلاوه این سلسله مردی خود را نگاهداشتند خود سلطان علاقهٔ زیادی

بچوگان بازی داشت تااینحد که در بغداد روز بعد ازورودش بآن پایتخت درمسابقهٔ چوگان حاضر شده وباحریفش درمیدان بـازی کرد وهمچنین به تیراندازی وشکار عشق وعلاقه داشت ومخصوصاً حساب تعدادخرجین های شکاری را همیشه محفوظ میداشت. **ملکشاه** اغلب درحرکت وخیلی کم دریکجامتوقف بود. ولی ازبین تمام شهرستانهای امپراطوری ، اقامت گاه محبوب او شهر اصفهان بود واین همان شهرستانی است که بعد ازوی تحت سلاطین صفوی پایتخت ایران قرار گرفت . دراینجا او کاخهای مجلل و عالی بناکرد وبساتین وباغهای نشاط انگیزی تربیت نمود .

سقوط نظام الملک

نفوذ واقتدار این وزیرنامی بپایـه‌ای رسیده بود کـه غیرقابل انحطاط بنظر میآمد . وقتیکه سنین عمرش بالا رفت کتاب سیاست نامه را تـألیف نمود وآن مورد تحسین اربابش **ملکشاه** واقع شد وبر او آفرین خواند، ولی باهمه اینهایکدفعه ازمرتبه ومقام بلندی که داشت افتاد. **ملکشاه** که درحسن طالع شباهت به **هارون الرشید** داشت بشهرت ونامش هم بواسطهٔ عزل این دستورعالیمقام صدمه وارد آمده ودرنظرما ازمقام منیعی که داشت پائین آمد. هرچند فجایعی که باسقوط برامکه همراه بود نظیر آن دراینجا اتفاق نیفتاد .

بقرارمعلوم شکایتی علیه یکی از نوادگان **نظام الملک** شده بود واین وزیر معمر براثرغلبهٔ سن معلوم است که حال تحمل وبردباری را ازدست داده ومتغیرشده بسلطان درمقابل عتابی که نموده بود جواب سخت گفت واین قضیه شاید همینطور مسکوت مانده و ترتیب اثری بـآن داده نشد ، ولی چون **ترکان خاتون** زوجهٔ محبوبهٔ **ملکشاه** باخواجه بدبود بالاخره بواسطهٔ اوخواجه ازوزارت افتاد وازخدمت منفصل گردید ، البته محکوم بقتل یاحبس وزندانی نشد ، لیکن کمی بعد ازسقوطش بدست یکنفر فدائی درخفیه بقتل رسید که مشهوراست اوازطرف **حسن صباح** باینکار نامزد شده بود . دریکی ازحکایات قدیم مسطور است که **نظام الملک** و**عمرخیام** ونیز **حسن صباح** درمدرسهٔ نیشابور باهم تحصیل میکردند و این سه محصل جـوان باهم عهد مودت دائمی بسته بایکدیگر پیمان کردند که هرکدام توانـاشدند آن دو

همقدم‌دیگر را دررسیدن بمال وجاه‌یاری و کمك کنند . **نظام الملك** وقتیکه بوزارت رسید وفا بعهدنموده اولاعمرخیام رابحکومت نیشابور تکلیف کرد ولی او رد کرد و تقاضای مددمعاش ومستمری نمود و آنهم در باره‌اش منظور گردیدو نیز شغل مناسبی به حسن صباح داده‌شده ولی اینمرد بنای دسیسه‌وغدررا در کارهای‌منعم‌خود گذاشت وچون بمقصود نرسید کینهٔ خواجه رادردل گرفت . این حکایت بدرجه‌ای شهرت‌یافته که نمیتوان آنرا ازنظرانداخت لیکن تفاوت واختلافی که دردورهٔ آنها وجوددارد خود عدم صحت وکذب این حکایت را مدلل میدارد .

مثل سقوط برامکه سقوط این وزیرهم حس شفقت وهمدردی‌مردم راشدیداً برانگیخته ومخصوصاً پایان اسفناك وخاتمهٔ مصیبت آمیزاومزید برغم واندوه گردید، واینك مااین ابیات بلند راکه یکی ازمراثی است که درعزای او گفته شده‌است‌بطور نمونه درزیرازنظرخوانندگان میگذرانیم که در آن آغاز وانجام وی بابیان شیوائی خاطرنشان شده است :

کان الوزیر **نظام الملك** لؤلؤة	نفیسة ضاعها الرحمن من‌شرف

عزت فلم تعرف الایام قیمتها	فردها غیرة منه الی الصدف

مرك ملکشاه
۴۸۵هجری(۱۰۹۲)

ملکشاه پس ازفوت نوکروفادارش کمترازیکماه‌دراوج‌شهرت ونام بعدازبیماری کوتاهی پیش ازآنکه سنش به چهل برسد ازاین جهان درگذشت وبامرك اودرحقیقت بهترین بخش طلائی سلجوقی خاتمه‌پیدا نموده وآنچه بود تماماًباورفت، چه آنکه درازمنهٔ تاریخی هیچوقت یك‌امپراطوری وسیعه‌ای دیده نشده که بهترازسی سالی که درآنموقع بآخررسیده اداره شده باشد.

ملاحدهٔ الموت

مـا درفصل پیش راجع باصل و منشأ اسمعیلیان و نیزفروع و شاخهای بلاواسطه یا اولیهٔ آنـان مختصری مذکورداشتیم . اعضاء اینفرقه که اروپائیان آنهـا را « اساسن[۱] » میخوانند دراین دوره ونیز دراثناء

---

۱ ـ Assassins

دوقرن بعد نقش های مهمی در صحنهٔ شرق نزدیك و ایران بازی کردند و بواسطهٔ فعالیت های محنت آوروانده بارشعبهٔ شامی آنها دراروپا شهرت یافته و آوازه پیدا کردند . ازاینرو لازم میدانم که راجع بعقائد واصول مذهبی و نیزعملیات اینفرقه در آن عصرشمه‌ای مذکوردارم وباید دانست که اهمیت سیاسی این طائفه از زمان تأسیس سلسهٔ فاطمیه شروع میشود که مدعی بودند که ازنسل فاطمه دختر پیغمبر می باشندوبهمین جهت هم فاطمی یاعلوی بآنان اطلاق میشد .

آری اسمعیلی هابالنتیجه خودرا به فاطمه وعلی منسوب داشته ومتمسك باین بودندکه ازنسل وتبار آنهامیباشند ولی مخالفین‌شان آنها را باطنیه وملاحده میخواندند ولفظ اخیر کلمهٔ «ملحت»[1] مارکوپولو رابخاطرمیآورد .

این سلسله‌که موضوع بحث ماست بوسیلهٔ تبلیغات یکنفر کحال اهوازی ایرانی الاصل موسوم به عبدالله‌بن میمون القداح که آن در ۲۶۰ هجری(۸۷۳م) شروع گردید بوجود آمد . این مرد فوق العاده تشکیل یك جمعیت سری داد که ایرانی ، عرب ، یهود ، مسیحی ودرحقیقت تمام نوع بشررا درمکتبی بهم مرتبط و متحد ساخت که شخص اورا تعبداً وبی‌هیچ شرطی پیشوای خود شناخته وازوی کاملا اطاعت نموده وصرفاً آلت اجرای آمال‌ومقاصد جاه‌طلبانهٔ اوبوده‌اند . نظیر تبلیغات عباسیان در اینجا دعاة ومبلغین بفراخور ذوق یادانش ومشرب هرکس وهر طائفه‌ای نویدی‌می‌بخشیدند ، یعنی آنکه بمسلمین ظهورمهدی موعود وبه‌یهودان قیام مسیح منتظر وبفلاسفه ایجاد خردی تازه وبعوام رهائی ازقیود وبندهای اخلاقی را وعده میدادند. جهت خواص یك‌طریقت‌وروش خاصی وجود داشت که بقول برون «روشی فلسفی و درعین حال مذهبی بود که قسمت زیادی ازطریقهٔ ایرانیان قدیم و سامیها اقتباس و عاریه شده ومقداری هم از نتایج افکار فلاطونی جدید ونیز حکمت فیثاغورثی جدید بوده است درتمام مظاهر آن عدد «هفت» وظیفهٔ مرموزی داشت ،

---

۱ -Mulehet

مثلاهفت دوران ظهور پیغمبری یاتشریعی بود وهریك از پیامبران هفتگانهٔ بزرك هفت امام جانشین داشته‌اند[1] »

وظیفهٔ «داعی»این بود که ازیك رشته سئوالات نظیر سئوالات زیر حس کنجکاوی طرف را برانگیزاند . مثلا می‌پرسید چرا خداوند عالم را درهفت روزخلق کرد ؟ علت اینکه افلاك هفت تاست چیست ؟ زمین برای چه هفت طبقه شده ؟ چرا دریاها به هفت انحصار پیدا کرده است ؟ سورهٔ فاتحه چراهفت آیه بیشتر نیست ؟ ودقیق‌تر از همه سئوال زیر بود که « فلسفهٔ عذابهای جهنم چیست ؟ چگونه میتوان اینرا باور کرد که «کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها » یعنی هرچه پوست های آنها (اهل جهنم) بسوزد بپوست دیگر مبدل سازیم ، درصورتیکه پوست های تازه گناهی ندارند چرا باید درشکنجه و آزار باشند ؟ بعدازاینکه یکنفر داخل آئین جدید میگردید باوالقا میکردند که باید به «داعی» چون نمایندهٔ امام است سوگند اطاعت وفرمانبرداری یاد کند ووجوهی که مال امام است بوی به پردازد .

سلسهٔ فاطمی ۲۹۷ - ۵۶۷ هجری (۱۱۷۱-۹۰۹)

بانی سلسهٔ فاطمی که درواقع اولین سلطنت فرقهٔ شیعه را بنیان نهاد نوهٔ کحال اهوازی بود که دربالا گفته شد . او نام **ابومحمد عبیدالله** رابرای خود انتخاب نموده قسمت اعظم شمال افریقا رابتصرف خوددرآورد ومهدیه قرب تونس کنونی را پایتخت قرارداد . شصت سال بعد مصرهم ضمیمه گردید وکاخ مجلل بارودار قاهره روی خرابه های فسطاط بنا نهاده شد ودر آخر مائهٔ دهم میلادی قسمت شامات بانضمام بیت المقدس بدست سلاطین فاطمی افتادو آن بهمین طور باقیماند تا آنکه سلطان **صلاح الدین ایوبی** در ۵۶۷ هجری (۱۱۷۱م) این سلسله را منقرض ساخت .

ازشخصیت های معروف به بدنامی این سلسله که بدینطریق تأسیس یافته بود **الحاکم بامرالله** میباشد که دعوی مقام الهی داشت . پایان عمرش هم عجیب است ، ممکن است اودرتاسی ازامام دوازدهم از این عالم غایب شده ویادرخفیه بقتل رسیده

---

۱ ـ جلد دوم کتاب برون صفحهٔ ۱۹۷ (مؤلف)

باشد. ذکر این نکته جالب توجه است که از پیروان او معروف به دروزی ها که نامشان را از **الدرزی** وزیر حاکم بامر الله گرفته اند تا بامروز در لبنان و خارج لبنان موجود و یك فرقهٔ معروف بشمار میآیند.

حالات حسن صباح

حسن صباح که ما او را در بالا در دورهٔ سلطنت **ملکشاه** از دشمنان **نظام الملك** نشان دادیم فرزند یکنفر از اهـل کوفه و مولد وی قم بوده است.

او تا وقتی که تحت تأثیر **ناصر خسرو** معروف به «حجة» (در فصل پنجاه و چهارم اشاره بآن خواهد شد) و سایر دعاة و مبلغین واقع نشده بود مثل پدرش دوازده امامی بود. چون باو اشاره شد که بطرف مصر رهسپار گردد لذا عزیمت بآن دیار نموده و در آنجا از وی پذیرائی گرمی بعمل آمد. در باز گشت بایران در یزد و کرمان و نیز در طبرستان جداً باشاعت و ترویج مذهب فاطمیان پرداخت، لیکن از آمدن به ری احتراز مینمود، زیرا که ربیب **نظام الملك** در آنجا حکومت میکرد و دستور داشت که او را بچنگ بیاورد.

او قدم دیگری که برداشت این بود که قلعهٔ کوهستانی الموت متصل بـه جبال البرز را بحیله متصرف گردید. قلعهٔ مزبور قرب جاده‌ای است که از قـزوین برشت میرود. و آن در ۴۸۳ هجری (۱۰۹۰م) باتمام رسید و فتوحات دیگـری نظیر آن در جاهای دیگر نصیب وی گردید. خاصه در ولایت قهستان، طبس، تون، قائن، زوزن، غور و خوست که تماماً از مراکز قدرت و نفوذ حضرات اسمعیلی گردیدند.

شیخ الجبل

حسن صباح موقع خود را محکم و استوار کرده و بعد از فوت خلیفه **مستنصر** در ۴۸۷ هجری (۱۰۹۴م) از فاطمیان مصر جـدا شده و بنای حمایت **نذار** را گذاشت، همان مدعی ناکامی که برادرش **مستعلی** بجای وی بر تخت خلافت قاهره استقرار یافت.

حسن صباح در این موقع بکار تنظیم و تشکیل سلسلهٔ خود دست برد. او خویشتن

را به عنوان معلم بزرگ یامرشد اعظم دررأس فرقه اعلام داشت و بعد از خودش در سلسلهٔ مراتب شیخ‌الشیوخ یا داعی‌الکبیر منطقه[1] مخصوص بااعضاء خویش ازمبلغین و دعاة قرار داشته و دردون این رتبه‌های عالی رفقا یا لاصق و آخر از همه فدائیان معروف بودند که بی پروائی تعصب آمیز آنها بحیات متنفذترین ومقتدرترین سلاطین روی زمین را مرعوب آنها ساخته بود.

شعبهٔ فاطمیـان شام وسوریه به صلیبان نیز زخم‌هائی زدند چنانکه **رایمون** کنت طرابلس در ۱۱۴۹ میلادی و **کنراد مونفرا** پادشاه اسمی بیت‌المقدس در ۱۱۹۲ میلادی ازشکارهای خیلی معروف اروپائی این فرقه بوده‌اند ودر ۱۲۷۲ میلادی شاهزاده **ادوارد** که بعداً **ادوارد** اول انگلستان گردید درعکا موردسوء قصد واقع شده ولی مطابق روایات همسرش با مکیدن زخم اورا از مرگ نجات داد.

ترتیب ورود فدائیان در خدمت

مارکوپولو کمی بعد از سقوط قلعهٔ الموت بدست **هولاکو** در ۱۲۵۲ میلادی شرحی جالب وبطور وضوح درآئین‌دخول فدائیان به خدمت نوشته که آن ازاینقرار است[2] «این مرد پیر یا شیخ‌الجبل دره‌ای را مابین دوکوه از اطراف محصور نموده و بصورت باغی درآورده که از بزرگترین وقشنگترین باغهائی است که تا آنوقت دیده شده‌بود. باغ مزبور دارای انواع‌واقسام اشجار واثمار و نیز انهار مختلف ازشراب وعسل وشیر و آبهـای صاف وزلال بوده، بعلاوهٔ عدهٔ زیادی از زنان وکنیزان ماهرو و دختران عدیم‌المثال از جنبهٔ رعنائی و زیبائی در این بوستان جمع بودند، زیراکه منظور این پیر کوهستان آن بوده کـه به‌پیروانش کاملا حالی کند که آن درحقیقت همـان بهشتی می‌باشد که به مؤمنین وعده داده شده است.

۱- رئیس این شاخه‌را درسوریه شیخ‌الجبل مینامیدند واین لقب باروپا رفته وآن به شکل **Le vieux** یا پیر مرد کوهستان درآمد. (مؤلف).

۲- ازکتاب «مارکوپولو» که توسط «یول»(Yule) تدوین شده صفحهٔ ۱۳۹ چاپ کوردیر (Cordier). (مؤلف)

غیر از کسانی راکه او در نظر گرفته بود که درزمرهٔ فدائیان خودش بشوند احدی اجازهٔ ورود بباغ را نداشت . از میان آنها چهار یاشش تا ده تن را در یك وقت داخل باغ می کرد ، ولی اول یکنوع مشروب یا داروی منومی، بآنها داده‌میشد که‌آن یکخواب خیلی سنگینی در آنها میآورد ووقتی که میخوابیدند امر میشد آنها را بهمان حالت توی باغ ببرند وبعد ازمدتی که بیدارمیشدند وخود را در یك مکان فریبنده‌ای میدیدند چنین خیال میکردند که‌در بهشت واقعی‌میباشند وچنانکه‌این‌مرد یا شیخ‌الجبل میخواسته است که امیر یا وزیری را بقتل برساند بیکی از آن جوانها میگفت برو فلان وفلان‌را بقتل برسان وپس از انجام این خدمت فرشتگان من‌تورا بهمین بهشت خواهند آورد ، مشروب یا معجون مزبور از شاهدانه یا بوتهٔ شاهدانهٔ معروف به حشیش ترکیب یافته و بلاتردیدمبدأ لفظ «اساسن» همان کلمهٔ«الحشیش» می‌باشد و باید دانست که‌فدائیان بندرت بعد از شکارهاشان‌زنده‌می‌ماندند، چه آنها که خودشان را برای شهادت حاضر کرده بودند می کوشیدند تا مأموریت خود را بطور علن و آشکار وبوضع حیرت‌انگیزی بانجام‌برسانند . حقیقتاًعقیدهٔ پیروان‌این مذهب به نعیم آخرتی که بآنها وعده داده شده بود بدرجه‌ای بوده است که مادرها وقتی که می‌دیدند فرزندشان از مأموریتی که از طرف شیخ‌الجبل به آنها محول شده بود زنده برگشته‌اند ملول شده گریه می کردند.»

محمود ۴۸۵ هجری (۱۰۹۲)
برکیارق ۴۸۷ هجری(۱۰۹۴)
ملکشاه دوم ۴۹۸ هجری (۱۱۰۴)محمد۴۹۸-۵۱۱ هجری(۱۱۱۷-۱۱۰۴)

فوت **ملکشاه** باب‌رقابت وجنگهای داخلی را از همه‌طرف مفتوح‌ساخت. وی چهارپسر داشت که‌عاقبت‌همهٔ آنهاسلطنت کردند و آخرین آنها **سنجر** میباشد که‌ازهمه بالاتر ومعروف تر بود .

ترکان‌خاتون با **محمود** پسر چهار ساله‌اش در موقع مرگ شوهرش در بغداد بودو بیدرنك بخلیفه **مقتدی** فشار آورد که با فرزندش همراهی کرده تاج و تختش را تأمین نماید وپس از موفقیت در این امر خود بجای پسرش زمام امور را بدست گرفته مأمور عالی رتبهٔ چاپاری به

اصفهان فرستاد که **برکیارق** پسر بزرگ **ملکشاه** را که از زن دیگر **زبیده** نام بود دستگیر نماید، ولی فرزندان **نظام‌الملك** در این باب پیشدستی کرده و **برکیارق** را که دوازده ساله بود قبلا حرکت داده به ری بردند و در همانجا او را بر تخت نشانیدند **ترکان‌خاتون** بشت سر مأموری که فرستاده بود حرکت کرد و اصفهان را اشغال نمود، اما چیزی نگذشت که مورد حملهٔ حامیان **برکیارق** واقع شد، ولی با پرداخت مبلغی پول قضیه به مسالمت انجامید کمی بعد ازاین قضیه **ترکان‌خاتون** **ملك‌اسمعیل** برادر **زبیده** را بوعدهٔ ازدواج تحریك کرد که به رقیب پسرش حمله ببرد، لیکن نامبرده شکست خورد و **برکیارق** دوسال بعدازفوت **ملکشاه** در بغداد رسماً معرفی گردید، اما آن هم به شداید ومحن خاتمه نداد، چه **توتوش** عم پدری و بانی سلسلهٔ شامات علم طغیان برافراشته و بالاخره این پادشاه جوان را دستگیر کرده با خود باصفهان برد وزندانی کرد. در آنجا تصمیم گرفته شد که کورش کنند لیکن نابرادری وی **محمود** بمرض آبله ناگهان درگذشت و **برکیارق** درنتیجه دوباره بر تخت نشست و در واقع یك قسمت این موفقیت بواسطهٔ ناپدید شدن **ترکان خاتون** ازاین صحنه بوده‌است که کمی قبل از این بقتل رسیده بود.

درس‌هائی که **برکیارق** درمکتب فلاکت وادبار آموخته‌بود مورد استفاده‌اش قرار گرفت **توتوش** را در سال بعد مغلوب و مقتول ساخت وعم یاغی دیگرش را هم بدست یك غلام بچه‌ای بموقع از میان برداشت و در جریان این واقعات مهیج حیات **برکیارق** مورد سوء قصد یکی از فدائیان اسمعیلی واقع گردید ولی او از خطر جسته و جان بسلامت دربرد.

در ۴۸۹ هجری (۱۰۹۶م) **سنجر** بسلطنت خراسان تعیین گردید، لیکن در ۴۹۲ هجری (۱۰۹۹م) سال تصرف بیت‌المقدس بدست‌صلیبیان **محمد** فرزند دیگر **ملکشاه** بنای شورش وطغیان راگذارد و **مؤیدالملك** لایق‌ترین فرزند **نظام‌الملك** هم که **برکیارق** ویرا معزول ساخته واوهم تبدیل بیك دشمن جانی شده بود باا وهمدست شده بنای کمك وهمراهی راگذاشت. چندان جای تعجب نیست که حمله و هجومی

که آنوقت ازطرف اروپا به بیت المقدس شد از بغداد (مرکزخلافت) جوابی بـآن داده نشده وعکس العملی هم نشان داده نشد، چـه درتمام دورهٔ سلطنت **برکیارق** بدطالع جنك داخلی دوام داشت. بالاخره‌صلح وصفا برقرار شد اما کمی‌بعد از آن **برکیارق** درگذشت وبرادرش **محمد** ولیعهد، **ملك شاه** دوم‌طفل پنج ساله‌راگرفته وکورکرد وبدین ترتیب قدرت تام وتمامی بدست آورد. **محمد**سلطان بلامعارض قلب‌امپراطوری گردید ودرسلطنت اوجنگ‌وپیکار بافدائیان لاینقطع‌دوام‌داشته‌است. پس ازفوت او **محمود** جانشینش که جوانی چهارده ساله و ساده لوح بود به **سنجر** عم مقتدر خود حمله برد، ولی درساوه طرف غربی قم شکست خورد **سنجر** با او ببزرگواری وعلوهمت رفتارنمودکه درآنزمان نایاب بوده است، چه علاوه‌براینکه صدمه بچشمهای اونزد حکومت عراق راهم بوی‌داده‌ودخترش راهم بعقداودرآورد.

درظرف این مدت جـدال ونزاع برادر کشی، امپراطوری سلجوقی روبـه تجزیه رفته‌کرمان، سوریه، آسیای صغیربدست سلسله‌هائی افتادکه مستقل بودند، هرچنداسماًسیطره‌وسیادت خاندان‌اصلی‌راقبول داشتند. **سنجر** اگرچه عملابایالات غربی‌ایران هیچگونه تعلق خاطری نداشت وسلجوقیان روم[۱] بطوری‌که آسیای‌صغیر بدین‌نام خوانده میشدکلیتاً مستقل شمرده شده آنهاسلسلهٔ خودشان رانگاهداشتند تاوقتی‌که عثمانی ها درآغازقرن چهاردهم میلادی برخاستند.

سلجوقیان کرمان ۴۴۳ـ۵۸۳ هجری (۱۰۴۱ - ۱۱۸۷)

سابقاً ذکری ازسلجوقیان کرمان بعمل آمده‌وازحالات‌مؤسس آنها **ملك قاورد** شرحی نقل شد، ولی دراینجا لازم‌میدانیم که‌ازسرگذشت‌یاموفقیت های بعدی این سلسله که مدت‌یکصد وچهل‌وشش سال در جنوب شرقی ایران فرمانروائی داشتند شمه‌ای بنظرخوانندگان برسانیم. بعـداز

۱ـ سلجوقیان این شاخه عقاب دوسرهیتی را بعنوان نشان رسمی خویش اختیـار کردند واین‌علامت ازاینجا به بیزانس رفته واطریش وروسیه آنـرا بعنوان نشان برای خوداتنخاب نمودند. (مؤلف)

اعدام **ملك قاورد** برادرزادهٔ فاتح او **ملك شاه** بر آن شد که تمام خانوادهٔ او را از بیخ براندازد و بدینقصد بطرف کرمان حرکت نمود و آن بلد را محـاصره کرد ولی **ملك قاورد** چهل دختر ازخود گذاشته بود. وقتی که به فاتح مزبور پیشنهاد کردند که برای یکنفرسربازی مثل **ملکشاه** شایسته نیست که دستش رابخون دختران وزنان آلوده کند او بتمامی فامیل آنها امان داد و ازخون همه درگذشت و کرمان به **سلطان شاه** فرزند **قاورد** که پس ازشکست پدرازبینائی محرومش ساخته بودند ولی گریخته و دوباره برگشته بود واگذار گردید. حکمران بعدی **توران شاه** بانی مسجد کرمان بود و پسرش **ایران شاه** که یك مردخیلی شریری بود بقتل رسید. بعبارة اخری او متهم بود که طرفدار اصول وعقائـد مذهب اسمعیلی است. تحت سلطنت عـادلانه و فاضلانهٔ عمش **ارسلان شاه** که مدت چهل ویکسال یعنی ازسال ٤٩٤ تا ٥٣٦ **هجری** (١١٠٠ـ١١٤١م) حکمرانی نمود مردم آن سامان درنهایت درجهٔ سعادت وکامرانی بوده‌اند واگراقـوال مورخین راقبول نمائیم کاروان هـا از آسیای صغیر، خراسان و عراق عبورنموده وبـه حبشه وزنگبار وچین میرفتند. **ارسلان شاه** سلطان استـان مجاور یعنی فارس هم بوده است ودرعمان نماینده داشته است

جنك صلیبی ومبادی واسباب آن

دراینجامن ازراه اختتام واتمام این فصل درنظر گرفته‌ام شرحی مختصرراجع بجنك های صلیبی[1] مذکوردارم که درمدت قریب دویست سال علیه اسلام که تحت سلاطین سلجوقی وفاطمی اداره میشد دوام داشت. اگرچه تأثیراین جنگهـا دراوضاع ایـران بطورغیرمستقیم بوده معذلك گذشتن از اینجا بدون اینکه ذکری از آنها بشود این بیان ناتمام خواهد بود. اولازیات بیت‌ـ المقدس رامیتوان گفت کـه ازسفرمعروف **سن‌هلنه**[2] مادر **قسطنطین** شروع میشود.

---

١ ـ درنگارش این قسمت من از کتاب های «صلیبیون درشرق» تألیف وی. بی. سیتونسون و «طلوع جغرافـی جدید» تـألیف بیزلی استفاده کرده‌ام. (مؤلف)

٢- St. Helena

اوصلیب حقیقی را بنابگفتهٔ خویش در ۳۲۶ میلادی کشف کرده واز آنوقت زائرین بنای مسافرت به بیت‌المقدس راگذاردند. بیزلی[۱] درموضوع زائرین اولیهٔ بیت المقدس شرحی ازسن سیلویه[۲] اهل‌جروم[۳] وزائرین اولیهٔ دیگر نوشته است.

ازجمله یکی مسافرت سن ویلی بالد[٤] ازساکسون های‌مغرب میباشدکه آن برای ما بخصوص دلچسب وجالب توجه است. اینمرد اول انگلیسی بشمارمیآیدکه ازشرق دیدن کرده است وی بـا رفقا وهمراهان خود ازهمبل موت[٥] نزدیك سوت‌هامپتون[٦] روانه شده بدین قصدکه ازروم جلوتر نروند، ولی پس ازچندی توقف درآنجا دربهار ۷۲۲ میلادی مصمم گشتندکه خودشان را بحصارشهرمطلوب وفرح بخش بیت المقدس برسانند وبچشم آنجا را به بینند ولذا ازطریق ناپل به سیراکوس وجنوب یونان حرکت تابه‌افیسوس وبالاخره درحالیکه بیشترازطرق‌خشکی حرکت میکردند به قبرس رسیدند. بندرآنها درسوریه طرطوس[۷] بود. در اینجاآنها پیاده شده وازخشکی بطرف حمص طی طریق مینمودندکه آنها رابه بهانهٔ اینکه بیگانه وناشناسند گرفته زندانی کردند.

رسیدگی به قضیهٔ آنها به یك اسپانیولی برادرحاجب یارئیس خلوت‌خلیفه که باآنان نظرمساعد داشت محول شد درنتیجه امرباحضارشده وآنها رابنزدیزیددوم میبرند. خلیفه پرسید ازکجاآمده‌اید؟ آنها درجواب گفتندکه «ازکرانه‌های‌مغرب، جائی‌که آفتاب فرو میرود، ماوراء آنجا سرزمینی نمیشناسیم چه چیزی نیست‌جز آب.» ملاحظه‌کنید جزائرانگلستان قبل ازکشف‌امریکا تااین اندازه دوره‌بوده‌اند! خلیفه که‌اینراشنیدفریادکردچراآنهاراکه‌خلافی نکرده‌اندآزارمیرسانید. آزادشان کنید وبگذارید هرکجاکه میخواهند بروند ویلی‌بالد که تقریبا امروزازخاطره‌ها رفته بااین مسافرت وسیاحت درحقیقت پیشرویك نهضت جهانگیری بوده است.

۱-Beazley ۲- St. Silvia ۳- Jerome ٤- St. Willibald ٥-Hamble Mouth ٦-Southampton ۷-Tortosa

خوانندگان کتاب باید درنظر داشته باشند که مادرحالات **هارون الرشید** شرحی ازسفرا ونمایندگان سیاسی که بین او با**شارلمانی** ردوبدل شده مذکور داشتیم ازطرف **شارلمانی** حداقل سه هیئت بدربار خلافت اعزام شده وخلیفه هم درمقابل سه هیئت باروپا گسیل داشت.[1] یکدفعهٔ دیگر درخلافت **مامون**، **لوئی پرهیزکار**[2] فرزند **شارلمانی** هیئتی بسفارت فرستاد که **مأمون** شش سال بعد متقابلا هیئتی بآنجا فرستاد. باید دانست که موقع فرنگیان دربیت المقدس بواسطهٔ موافقت ومساعدت **هارون** وحقوق وامتیازاتی که دربارهٔ آنان منظورداشته بود بسیاررضایت بخش و محکم واستواربوده است. لیکن قبل ازآنکه سدهٔ نهم بپایان برسد نیمه تحت الحمایهٔ آنها (بطوریکه **بیزلی** اطلاق نموده) به بیزانس منتقل گردید.

دراثنای قرن دهم میلادی دنیای مسیحیت علاقه وجوشی که برای زیارت ازخود اظهارداشت باندازه‌ای بود که تصور آن امروز شاید برای مامشکل باشد چه حتی ازبلادبعیده ونقاط خیلی دوردست بزیارت بیت‌المقدس میشتافتند اینمطلب مخصوصا که درسنه ۹۸۷ م صورت دونفراز اهل ایسلند دراین نمایش ظاهرمیشود اولین ثمرهٔ قبول مذهب مسیح درمیان نروژی هابوده است باهمه نتایج دوروددراز آن. درقرن یازدهم میلادی مسئلهٔ زیارت بیت المقدس عمومیت پیدا کرده بودوحتی زنان هم در این امرشرکت میکردند. خلاصه علاقه‌ای که دراینخصوص نشان میدادنددائم التزاید بوده وروزانه براهمیت آن میافزود ودامنه‌اش بسط پیدا مینمود که ناگهان در ۱۰۱۰ میلادی **الحاکم بامرالله** سلطان دیوانهٔ فاطمی که ذکرش دربالارفت ابنیهٔ مزارمقدس را امرکرد خراب کردند وتقریبا ده‌سال بعددوباره بناهایی راکه خراب کرده بودند ازنوساخته لیکن دراینمیانه عالم مسیحیت ازاینواقعه تکان خورده ومسیحیان بمنتها درجه متاثرگردیدند، چنانکه ازهمین تاریخ شالودهٔ جنگ صلیبی ریخته شده هرچند

۱ــ طلوع جغرافی جلد دوم صفحهٔ ۱۲۰. (مؤلف)

۲- Louis the Pious

برای تهیهٔ وسایل واسباب آن هشتاد سال هم طول کشید.

جنك اول صلیبی
۱۰۹۹-۱۰۹۵ میلادی

اولین پاسخی که بـه خرابی مزارمقدس داده شد درجزیـرهٔ ساردنی بود که توسط اهالی پیزاازیدمسلمانان خارج گردید. در۱۰۶۰ میلادی نورمن ها شروع بگرفتن صقلیه نمودنـد ولی سی‌سال این قضیه طول کشید تاصورت اتمام پذیرفت وممکن است همین را هم تایك اندازه جزءجنك صلیبی پنداشت. بهرحال فتح مزبور برقدرت ونیروی دریائی اروپائیان درمدیترانه افزوده واهالی جنوا، پیزا، نورمن و ونیس سفاین جنگی‌مسلمانان را منهدم‌ساخته وبدین ترتیب باید گفت که موفقیت نظامی اروپائیان درشرق نـزدیك صورت امکان پیداکرد ویك کارشدنی بشمار آمد.

در۱۰۹۵ میلادی پاپ **اوربان دوم**[1] مجلسی درکلرمون‌منعقد ساخت وخطابهٔ قابل یادداشتی‌در آنجاایرادنمود وبه سامعین خود ازجمله چنین گفت که «ازقسطنطیهٔ موردتهدید وبیت‌المقدس ستمدیده فریاد وفغان هائی درگوش اوطنین اندازاست. اراضی وولایاتی راکه قوم ملعون ایرانی[2] ازامپراطوری شرقی گرفته است برای عبور و گذشتن از آنهادوماه وقت لازم‌دارد». نطق پاپ دردماغ‌شنوندگان که ازاول آمادهٔ آن بودند آناً تأثیربخشیده یکدفعه صدای «رضای الهـی همین است، رضای‌الهی همین است» از آن جمعیت عظیم بلندگردید وبدرجه‌ای علیه اسلام دراینجا جوش وخروش راه انداختند که نظیر آن هیچوقت قبلادیده نشده بود. صلیب هاتوزیع‌شده وبوسیلهٔ وعاظ ومبلغین سیاراز آنجمله **پتر راهب**[3] مطالب نطق مذهبی **اوربان** بجا-های دور ودراز منتشرشده وبالاخره دنیای مسیحیت به هیجان آمده بـرای جنگك صلیبی مهیا وآماده گردید.

۱- Urban

۲- مرادترکان سلجوقی هستند که دراینجا اشتباها ایرانی خوانده شده. دراینجا پاپ میخواست توسط قوای عرب آسیای صغیررا به تصرف بیزانس درآورد.

۳- Peter the Hermit

شکست سپاه اولی بدست سلجوقیان

دستجات اولیهٔ قشون صلیبیون که ازهر تجربه ونظم وترتیبی عاری بودند ازاروپا حرکت کرده وبطرف مقصد پیش رفتند. ولی آنها چنانکه انتظاری غیرازاین نبود دست بقتل عام یهود گشوده و بطورعموم بنای دستبرد وغارت وتاراج راگذاردند تا آنکه جماعت کمی از آنها وارد قسطنطنیه گردیدند. **الکسیوس**[1] امپراطور به آنها نصیحت داد که صبر کنند تاقشون منظم ازپشت سربرسد ، لیکن درخلال احوال او ازحرکات وحشیانه وتعدیات آنها وحشت کرده ناچاروسایل حرکت آنها را بطرف آسیا فراهم آورده وبالاخره آنهارا روانه داشت وسازوبرگ وملزومات آنها را از راه دریافرستاد . درمیان مجاهدین صلیبی دسته ژرمنی بطرف نیقیه واقع در دریای مرمره تاخت وتاز بردند ، لیکن بدست **قلیج ارسلان داود** امیرسلجوقی روم محاصره ودستگیر گردیدند وامیر نامبرده بسپاه عمده ولی غیرمنظم صلیبی نیزحمله برده بغیرازمعدودی که بداخل قلعه‌ای پناهنده شده وبواسطهٔ سپاهی که ازقسطنطنیه اعزام شده بودنجات یافتند بقیه‌رااتارومارساخت.

تصرف نیقیه وانطاکیه بدست صلیبیون

مجاهدت وپیکارهای صلیبیون بعدازاین بیشتردارای نظم و ترتیب وازروی اصول وآئین نظام بوده است ، صاحبان رتبهٔ عالی ومقام بلند تری ازقبیل **رمون تولوزی**[2] و**دوك رابرت نورماندی**[3] درآن شرکت داشتند . آنها ازدریای مدیترانه که دردست مسلمانان بود احترازنموده و هرکدام ازراهی روانه شده وبالاخره درخارج دیوارهای قسطنطنیه بهم ملحق گردیدند وسپس داخل آسیای صغیرشده وپیش قراول سپاه به نیقیه حمله برد ولی درمقابل مورد هجوم **قلیج ارسلان** واقع شد که‌وی احتمال دارد بانتظاراینکه مواجه باجمعیت بی تجربه دیگری خواهد شد چندان اهمیت بآنها نداد، لیکن این صلیبیون ازحیث قوا بکلی متباین و غیرقابل مقایسه باپیش بودند ، چنانکه درهمان میدان

---

۱ – Alexius .

۲ – Raymond of Toulouse.

۳ – Duke Robert of Normandy

اول پیروز شدند. نیقیه در آخر به **الکسیوس** تسلیم گردید ولشگریان صلیبی از قلب آسیای صغیر متوجه سوریه شدند، اما این راه راهی نبود که ارتش بتواند از آن سالماً عبور کند. چنانکه در «دوری لیوم» دو یا سه منزلی جنوب شرقی نیقیه مورد حمله‌ای سخت واقع شده و به صعوبت توانستند از چنگ دشمن خلاص شوند. آسیای صغیر از وحشیان ترك یکسره ویران شده وصلیبیون از بی آبی و کمی خواربار فوق العاده در مرارت و رنج بوده و با مشکلات زیاد توانستند خودشان را بشام برسانند. آنها در اکتبر ۱۰۹۷ میلادی انطاکیه را محاصره نمودند و پس از بخت آزمائیهای خیلی زیاد و تحمل خسارات ومصائب فوق العاده آنرا بتصرف در آوردند.

حمله به بیت المقدس ۴۹۲ هجری - (۱۰۹۹)

برای جلب توجه خوانندگان تذکر این مطلب را لازم میدانیم که مجاهدین صلیبی قبلا با خلیفهٔ فاطمی که سفیرش را در عوض بارودی انطاکیه فرستاده بود وارد مذاکراتی شده بودند. و بقرار معلوم چون اورشلیم در تصرف او بود وی فقط سیصد نفر زوار آنهم بدون سلاح را اجازه داد داخل شده قبر مقدس را زیارت یا پرستش کنند و از دادن هر نوع اجازه وامتیازی ابا واستنکاف نمود. ولی صلیبیون این پیشنهاد را بطور تحقیر واستهزا رد کرده ودر ۴۹۲ هجری (۱۰۹۹م) بیت المقدس مورد هجوم وحملهٔ ناگهانی قرار گرفت. نصاری که سینهٔ آنها مملو از تعصب وعناد اسفناك مذهبی بوددر آن موقع که مجال یافتند دست بقتل عام یهود و مسلمانان گشودند وهزارها نفوس را از دم شمشیر گذرانیدند. خبر تصرف این شهر که مسلمانان از دو نظر یکی آنکه محل معراج پیغمبر بوده ودیگر اینکه مسجد عمر در آنجا واقع است مقدس میشمردند ببغداد رسید وموجب وحشت گردید بعداً هم جماعت زیادی از فراریان وارد آنجا شده وباغریو وغوغا مردم را بجنگ با کفار تحریص نمودند. ولی سلجوقیان همانطور که درفوق معلوم داشتیم بجان یکدیگر افتاده وباهم بزدوخورد مشغول بودند وبجای اینکه باهم اتحاد کنند مسجد اعظم آنجا مورد حمله واقع شده وبدین جهت نه سلجوقیان ونه فاطمیان هیچ کدام در این باب

اقدامی نکردند و صلیبیون بحال خود گذارده شدند که به نظم و آرامش متصرفات خود بپردازند. بدینطرین جنگ اول صلیبی دریك حالهٔ افتخاری بپایان رسید و مسجل داشت که ملت پراکندهٔ مسیحی روح تجمعی بخود گرفته دارد تجدید حیات میکند.

چنانکه **بیزلی** مینویسد: «جنگهای صلیبی سرچشمهٔ این حیات جدید میباشد، گرچه درپاره‌ای ازمقاصد عاجلی که داشت شکست خورده ولی در برانگیختن حس میهن‌پرستی وحرارت وغیرت مذهبی یامبادرت بکارهای مهم بی‌انتها که بوسیلهٔ آنها دنیای غرب در آخر نائل باکتشافات، فتوحات، استعمار و بالاخره پیدا کردن روابط تجارتی بابهترین نقاط دنیا گردید موفق و کامیاب بوده است.»[1]

۱ــ به‌جلد دوم کتاب «بیزلی» صفحهٔ ۲ رجوع شود. (مؤلف)



سکهٔ آلپ ارسلان

فصل پنجاه و سوم

انحلال امپراطوری سلجوقیان

ایشان باد را می‌پرستیدند، درصحرا و بیابان بسر میبردند، محروم از نان و شراب بوده و بگوشت خام تغذی میکردند و نیز از بینی محروم بودند وفقط از دوسوراخ کوچکی تنفس مینمودند.

(رابی بنجامن توده‌له[1])

سلطان سنجر در اوج شهرت

باید دانست که معروفیت سنجر در تاریخ تنها مبتنی بر قدرت وفتح وپیروزی‌او که بجائی رسید که گمان مغلوبیت دروی برده نمیشدنیست، بلکه بجهت‌سقوط غم‌انگیز ناگهانی او نیزمیباشد که آن‌ملازم‌باسقوط سلسلهٔوی‌بوده‌است. بنا بگفتهٔ مورخین محلی‌درظرف مدت‌چهل سال سلطنت‌اودرخراسان نوزده فتح نصیب وی گردید. پس از شکست برادرزاده‌اش کارش بالاگرفته و درردیف یکی از سلاطین بزرگ سلجوقی قرار گرفت، فتوحاتش را ادامه داده در ۵۲٤هجری(۱۱۳۰م) برای‌سرکوبی احمدخان که از دادن خراج

---

(۱)Rabbi BenJamin of Tudela

وی‌یك خاخام یهودی‌بود که در قرن ۱۲در«توده‌له» واقع در ایالت«ناوار» میزیست اومدت‌سیزده‌سال‌ازقسطنطنیه، مصر، ایلام وایران دیدن کردوسفر نامه‌ای مفصل نوشت.

(مترجم)

سرپیچی مینمود حمله بماوراء النهر برد، سمرقند را محاصره نموده و یاغی نامبرده را اسیر گرفت، لیکن دوباره اورا بحکومتی که داشت برقرار کرد. شش سال بعد **بهرامشاه** از سلسلهٔ غزنوی پرچم خود سری برافراشت، اما بزودی سرکوبی شد وقبول اطاعت نمود. در ۵۳۵ هجری (۱۱۴۰م) سمرقند دوباره سربطغیان بر داشت و **سنجر** پس ازشش ماه محاصره آنرا به تصرف درآورد ونسبت باهالی بطور فوق العاده و غیر معمول آنزمان رحم وشفقت بروز داد. لشگرکشی ها و جنگهای او در شمال برضد امیرخوارزم یاخیوه که سربلند کرده بود باعث شد که آن امارت وسلطنت را بجای خود نشانیده جرئت وجسارتی در وی باقی نگذاشت.

محمد ابراهیم درتاریخ خود مینویسد: «**سنجر** که بخیال گرفتن کرمان افتاده بود بفرستاده **ارسلانشاه** اظهار داشت که اوشنیده در کرمان بلوکی است که در آنجا گل نرگس زیاد میروید. مأمور مزبور درجواب گفت آری ای پادشاه ولی خارهای تیزهم در آنجا وجوددارد.» اینکه **سنجر** بآن ایالت حمله برده باشد چیزی نوشته نشده است وخود مورخ نامبرده تدریجاً مینویسد که این سلجوقی بزرگ بیان فوق راالاعلان خطر دانسته و چنین پنداشت که اگر به آنجا دست درازی کند مورد ضدیت ومخالف سخت واقع خواهد شد، ولی باوصف احوال شعبهٔ سلجوقی کرمان تفوق او را اعتراف داشته است.

در باره ازدیاد قوهٔ محنت بارملاحدهٔ اسمعیلی مادرفصل پیش

شرحی راجع به ملاحدهٔ اسمعیلی شرحی مذکورداشته ایم وبایددانست که دوام آنها با وجود

همه جنایات وکشتن افراد متعدد خود ثابت میکند که وضع

سلطنت سلجوقی رضایت بخش نبوده است دردورهٔ سلطنت **برکیارق** این جماعت موقع خودرا محکم واستوارساختند. این سلطان متهم بود که متمایل باصول مذهب اسمعیلی است وشاید برای برائت وبیزاری از این طریقه واثبات تدین وایمان خود بوده که حکم کرد که این فرقه راقتل عام کنند که شاید هم بعنوان معامله بمثل وکیفر وقصاص بوده است. **ایرانشاه** امیر سلجوقی کرمان که در بالا گفته شد متهم بود که از پیروان این

فرقه است . چیزیکه زیاده از همه غم‌انگیزتر وملال آورتر است همانا تولید بیم وهراس جانی است،چه کلیهٔ صاحبان جاه ومقام خاصه امراوسلاطین دائماً ازجان‌خود خائف‌وهراسان‌بوده‌اندوتخم‌سوء اعتماد و بدگمانی‌شدیدی‌درمیان‌تمامی‌طبقات‌پاشیده شده‌وهر کس برای جانش ازدیگری مظنون ودرترس وبیم بسر میبرده است وعجب دراین‌است که گرفتاری ودستگیری هریك ازفدائیان و آدم کشان‌هم هیچوقت نیروی آنها رابرای سوءقصد وقتل خاتمه‌نمیداد برای شاهدمثال میگوئیم که بعد از قتل **فخرالملك** پسر **نظام‌الملك** شخص‌فدائی‌متهم‌را گرفته‌بامر سلطان **سنجر** استنطاق کردند او درجواب چند تن از افسران عالی‌رتبهٔ دربار را متهم‌نمود که‌هرچنداحتمال داشت بی تقصیرباشند ولی بالنتیجه همهٔ آنهارا بقتل‌رسانیدند .

ازروش‌های‌تروریستی آنها که‌بسیاروحشتناك، فجیع‌وباورنکردنی است‌روشی بود که **ابن عطاش**[1] بکار برد. وی که هزاران نفررا در اصفهان داخل اینفرقه‌نمود دست به جنایت بسیار فجیعی‌زدکه شرح آن برسبیل‌اجمال این است که در آن ایام پرملال هرروز عده‌ای ازمردم بطریق غیرقابل‌وصفی گم وناپدید می‌شدند، ودرنتیجه خوف وهراس برمردم مستولی‌شد کسی ازراز باخبر نبود ، تایك روز بتوسط یك زن گدائی این‌راز مکشوف گردید . توضیح اینکه آن زن هنگام عبور ازیك خانه ای ناله‌های‌سوزناکی‌ازدرون‌خانه‌شنید بشبهه‌افتاد که جنایتی‌دارد واقع‌میشودوقتی‌نزدیك خانه‌شد جنایت‌کاران خواستند اورا داخل خانه کنند ولی امتناع نموده دفعتاًفریاد کرد وبر اثر آن‌مردم ازدحام نمودند و درخانه راشکسته داخل گردیدند . منظرهٔ بس‌هولناکی بنظر آنهارسیده چهارصد الی پانصد نفر اشخاص بدبخت را دیدندکه بیشترشان را بدار آویخته بودند و بعضیها هنوز جان‌داشتند .

آنها این عده مردم رابدست یکنفر کوری‌شکار کرده‌بودند که کارش این بود سرکوچهٔ همانخانه میایستاد وصدا میزد خدارحمت کند کسیرا که‌دست مرا که کورو بینواهستم گرفته بخانه‌ام که در این کوچه واقع است برساند .خلاصه صاحب خانه و

---

(۱)ـ«تاریخ ادبیات ایران» تالیف ادواردبرون جلد دوم‌صفحهٔ ۳۱٤.(مولف)

همدستانش را گرفته بسرعت بسزای خودشان رسانیدند و بعد ابن **عطاش** را در اصفهان گردانیده سپس بدارش آویختند و برای اینکه برشکنجه وعذابش بیفزایند روی دار تیرباارانش کردند. حقیقت این است که اگر مجازات سخت وعقوبت های شدید روا باشد که نسبت به یك نفر مجرم بعمل آید بدون تأمل باید گفت که **ابن عطاش** از همه جهت استحقاق آنرا داشته است. بااینحال بواسطهٔ فوت **سلطان محمد** در ۱۱۱۸ میلادی این ملاحدهٔ گمراه بیخ کن نشده برعکس قلاع ومستحکماتی در سوریه ودرهر یك ازمراکز ونقاط ایران بتصرف درآوردند.

نقل میکنند که **سلطان سنجر** بقصد تسخیر قلعهٔ الموت حرکت کرده وچند منزل هم طی نمود که یك روز صبح ازخواب برخاسته خنجری رادید کنار بسترش بزمین فرو برده اند ونگاه کرد مکتوبی هم بدینمضمون بآن ضمیمه شده است که «ای سلطان سنجر برحذرباش واگر این نبود که درتو خصائل نیکو وجود دارد همان دستی که این خنجررا بزمین سخت فرو برده است البته برای وی آسانتر بود که آنرا بسینهٔ نرم تو فرو برد» معلوم است این تهدید نتیجه‌ای که مطلوب بود بخشیده وسلطان درعزیمت خود بکلی منصرف گردید.

سلسلهٔ غوری ۵۴۳-۶۱۲ هجری (۱۱۴۸-۱۲۱۵)

اینك میرویم دراطراف سلسلهٔ غوری که درجبال بین هرات و غزنه تأسیس سلطنت نمودند شرحی بطور اختصار مذکور داریم محمود ولایت غوررا بتصرف درآورده واز آن به بعد امرای آنجا تحت سلاطین غزنه حکمرانی مینمودند و آنها باغزنویان مخالطت ومزاوجت میکردند تا اتفاق افتاد **بهرامشاه** سلطان غزنه یکی از اعضاء خاندان غوری را بقتل رسانید. اینجا غوریان درصدد انتقام بر آمده در ۵۴۳ ه‍(۱۱۴۸م) غزنه را گرفته و **بهرامشاه** رااخراج کردند. این پادشاه دوباره پایتخت خودش راطی توطئه‌ای بدست آورد و با **سیف الدین** برادرامیر بانهایت بیرحمی وبی‌احترامی رفتار نمود، بدین معنی که امر کرد اورا درتمام شهر گردانیده وسپس بدار آویختند. شش سال بعد ازاین مقدمه **علاءالدین** امیرغوری ازاین رفتارفجیع کاملا انتقام گرفته وبلقب هولناك «جهانسوز» ملقب گردید.

او ازاینجا لقب مزبور را دارا شد که تمام کاخهای مجلل و عالی وزیبای **محمود** و جانشینان اورا باکمال قساوت منهدم وویران نمود وهمه را باخاك یکسان کرد وبا وجود این چکامه ها واشعاری که در توصیف این ابنیه وعمارات باشکوه گفته شده بود همه را باطلا خریده ودر کتابخانهٔ خویش ضبط کرد .

علاء الدین بعد از این بدست سلطان **سنجر** زندانی گردید وپس از این که درسال ۵۵٦ هـ (۱۱٦۱م) فوت کرد غزها به افغانستان هجوم برده و آنجا را بباد غارت دادند و حکمرانان غوری وغزنوی هر دو تا مدتی از انظار غایب بودند هرچند غوریان دوباره قـوت گرفتـه تامدتی خـراسان را در تصـرف داشتند و مادر اینباب باز صحبت خواهیم داشت .

طلوع شاهان خوارزم

جد بزرك شاهان خوارزم یاخیوه **انوشتگین** یکی ازپیاله داران محبوب **ملکشاه** بود که از او درباب جلوس سلطان نامبرده اسم برده شد. جانشین **انوشتگین** ، **قطب الدین محمد** بود. نامبرده مواجه باحملهٔ قراختائیان گردید ،هرچند سپاه عظیمی بمقابلی آنان فرستاد ولی در آخر شکست خورده وناچار بهقبول خراج گردید .**قطب الدین** درسال ٤۹۰ هـ (۱۰۹۷م) درگذشت پسرش **آتسز** مدتی دردربار **سنجر** میسالار بود لیکن در ۵۳۳ هـ (۱۱۳۸) از **سنجر** اجازه خواسته بهخیوه رفت ودر آنجا بلافاصله پرچم خودسری بر افراشت .اگرچه **سنجر** اوراشکست داده وفراری ساخت اماطولی نکشید که دوباره بخیوه برگشت ومقام حکمرانی خود را بدست آورد .

سلسلهٔ قراختائی

بانی سلسلهٔ قراختائی ترکستان چین یکنفر امیر حادثه جوی موسوم به **یلوی تاشی** ۱ ازخویشان نزدیك امپراطور ختا بود . **تاشی** امپراطور ختای را در محاربهٔ بانوچین ۲ ها که سلسله ای روی خرابه های امپراطوری ختا تأسیس کرده بوده کمك نمود ولی این مرد **(تاشی)** چون دید که

۱-Yelui Tashi

۲-Nuchens.

موقعیت امپراطور وخیم وبالاخره روبزوال میرود وناچار خود در سال ۱۱۲۳ میلادی بطلب بخت واقبال روانهٔ طرف شمالغربی شانسی[1] گردید ودر آن جا بواسطهٔ نسب عالی که داشت مردم ازهرطبقه تحت لوای وی جمع شدند واو باسپاه زیادی به ترکستان چین حمله کرده و آنجارا بتصرف در آورد ویك حکومت بودائی درحوزهٔ رودنا م تأسیس کرد. وی سپس به خوارزم حمله ورشده وچنانکه درسابق گفته شد سالی سی هزارسکهٔ طلا در آنجا خراج تعیین نموده ودوسال بعد او دامنهٔ حکومتش را تا حوالی سیبری رسانید ولقب گورخانی (آقای جهان) اختیار کرد. آن فاتح بزرك در ۱۱۳٦ م در گذشت و این موقعی اتفاق افتاد که مشغول تهیهٔ مقدمات حملهٔ به نوچین ها بود جانشینان اولیهٔ **گورخان** صغیر ونیابت سلطنت آنها بعهدهٔ اناث خویشاوندشان بوده است ولی باوجود این تاچندین نسل این طایفه تفوق وتسلط نظامی وجنگی خود را برحکومات آسیای مرکزی نگاهداشتند.

شکست سنجر از قراختائیان ۵۳٦ هجری (۱۱۴۱)

آتسز یك شخص با استعداد و دارای همه نوع وسایل بود و البته باینقدر که سلطنت خودراپس از اخراجش بدست **سنجر** دوباره بدست آوردا کتفا نمیکرد بلکه توانست درصدد انتقام و کینه جوئی برآمده قراختائی را تحریك وحاضر کند که به خاك ولینعمت او حمله نماید.

جنك سخت وخونین مابین **سنجر** وقراختائیان در درهٔ ضرغام (درقسمت ماوراء سیحون) در گرفت و **سنجر** که تاکنون همه جا بافتح وظفرقرین بود برای اولین بار شکست خورد. این شکست که بطوریکه معتقدند یکی ازبزرگترین وهولناك ترین شکست های مسلمانان در آسیای مرکزی میباشد. تلفات سلجوقیان یکصد هزار نفر بوده است ونتیجه این شد که قراختائیان مرو ونیشابوررا یك چنداشغال کرده و **آتسز** بعنوان فرمانروای مستقل بخیوه برگشت. دو سال بعد **سنجر** قدرتی پیدا کرده

۲ـ استانی است درچین که درمغرب هوانك هو واقع شده. (مترجم)

بعد بخیوه حمله برد ولی موفقیتی چندان نصیب او نشده وصلح نمود . آتسز درحدود یك سال قبل از سنجر دشمن بزرك خود در گذشت و یك امپراطوری وسیعی به پسرش واگذاشت که درطرف مشرق تابالای سیحون امتداد داشته است . آخرین فتح سنجر شکست واسیر گرفتن جهانسوز غوری بوده است که بخراسان حمله کرده بود .

اسارت سنجر بدست غزها ۵۴۸ هجری (۱۱۵۳م)

مااینرا سابقا دریکمورد بمناسبتی تذکر داده ایم که یکی از علل عمدهٔ سقوط و برافتادن سلسله های بزرگ درحرکت ومهاجرت های عشائر صحرانشین یافت میشود که درفرار از یك دشمن قوی وز بردست وبدست آوردن اراضی سرسبز یاعلفچر درملك بیگانه برای سکونت خود مأیوسانه وتا آخرین لحظهٔ حیات جنگیده اند . قراختائیان پس از تأسیس سلطنت باهالی مقیم ومتوطن آزاری نرساندند برعکس ترکان غز را که چادر نشین بودند از علفچر های خودشان راندند وغزها ازرود سیحون گذشته سنجر بانها اجازه داد تادرحوالی درهٔ بلخ اقامت نمایندو برتمام طایفهٔ غز که چهل هزار خانوار میشدند مقرر شد سالی بیست و چهارهزار گوسفند برسم خراج بدهند و آنها هم قبول کردند ، لیکن برسر تعیین جنس گوسفنداختلاف ونزاع برخاسته که فرماندار بلخ آنچه کرد نتوانست غائله را رفع کند وسنجر چون ازاین قضیه باخبر شد خود درسال ٥٤٨ هجری (١١٥٣م) بایکصد هزار سرباز بقصد سرکوبی غزها روانه گردید . غزها اول مرعوب شده سر تسلیم فرود آوردند وحتی حاضر شدند که غرامت وجریمهٔ سنگینی هم بدهند ولی سنجر پیشنهادات وتعهدات ایشان را رد کرده و آنها هم روی اضطرار وناچاری دست ازجان شسته مبادرت بجنگ نمودند ودراین پیکار که یك پیکار مأیوسانه ای بود فاتح درآمده سنجر را زنده اسیر گرفتند .

قتل وغارت باشقاوت وبیرحمی غزها

غزها ازاین فتحی که نصیب آنها شده بود مست بادهٔ غرور شده بمروشاهجهان حمله بردندو تمام ذخائر وخزائن و اموالی را که سلجوقیها اندوخته بودند به یغما بردند . ایشان بغارت وتاراجی

که می کردند اکتفا ننموده دست باذیت وشکنجه و آزار اهالی بدبخت گشودند. رسمشان برای شکنجهٔ اسرا اغلب بر این بود که دهان آنهارا از خاك پر کرده و باچوب آنرا در حلقشان فرو میبردند و گلی که بدین ترتیب درست میشد معروف به «قهوهٔ غز» بوده است.

بهر حال آنها ازمرو به نیشابور تاختند ودر آنجا بقدری کشتار کردند که اجساد کشتگان درزیر خون دیده نمیشدند جنایات وعملیات سبعانه ووحشیانهٔ آنها را **انوری** بطور خلاصه بنظم در آورده که **ویلیام کرك پاتریك**[1] در ۱۷۸۵م آنهارا ترجمه کرده که قسمتی از آن این است:

از سمرقند اگر بگذری ای باد سحر — نامهٔ اهل خراسان به بر خاقان بر
قصهٔ اهل خراسان بشنو از سر لطف — چون شنیدی ز سر رحم در ایشان بنگر
این دل افکار جگر سوختگان میگویند — کای دل دولت و دین راز تو شادی و ظفر
خبرت هست کز این زیروزبر شوم غزان — نیست یکتن ز خراسان که نشد زیروزبر
شاد الا بدر مرك نیابی مردم — بکر جز در شکم مام نیابی دختر
بر مسلمانان زان شکل کنند استخفاف — که مسلمان نکند صدیك آن با کافر
رحم کن رحم بر آنها که نیابند نمد — از پس آنکه بهر اطلسشان بود بطر

غارت وخرابی غزها در کرمان غزها در کرمان نیز توحش زیادی ازخود بروز داده وخرابی بسیار کردند. بدواً اطراف شهرستان کرمان رابسرعت غارت کرده و سپس شهرهای آباد جیرفت ونرما شیر را بکلی ویران نمودند. در سال ۵۸۱ هجری (۱۱۸۵م) ملك دینار ازخراسان وارد شده وبغزها پیوست وبکمك آنان ایالت کرمان را مسخر ساخت وچندسال بعدازاین ملك دینار به جزیرهٔ هرمز رفت وازحاکم آنجا مبلغی پول وچندین رأس اسب گرفت، از آنجا به جزیرهٔ قیس رفته ومبالغی از آنجا دریافت داشت. قیس آنوقت مرکز بزرگ تجارتی شمرده شده و بنیامین از اهالی تودیلا چندسال قبل از این

1- William Kirk Patrick

آن شهر را دیده بود. بعداز مرگ **ملك دینار** قبیلهٔ شبانکاره[1] یا ایك به غزهای کرمان حمله برده و به آنها ضربتهای سخت زدند تااینکه اتابك **سعد بن زنگی** آنان را مغلوب ونابود ساخت.

فرار و مرگ سلطان سنجر ۵۵۲ هجری (۱۱۵۷)

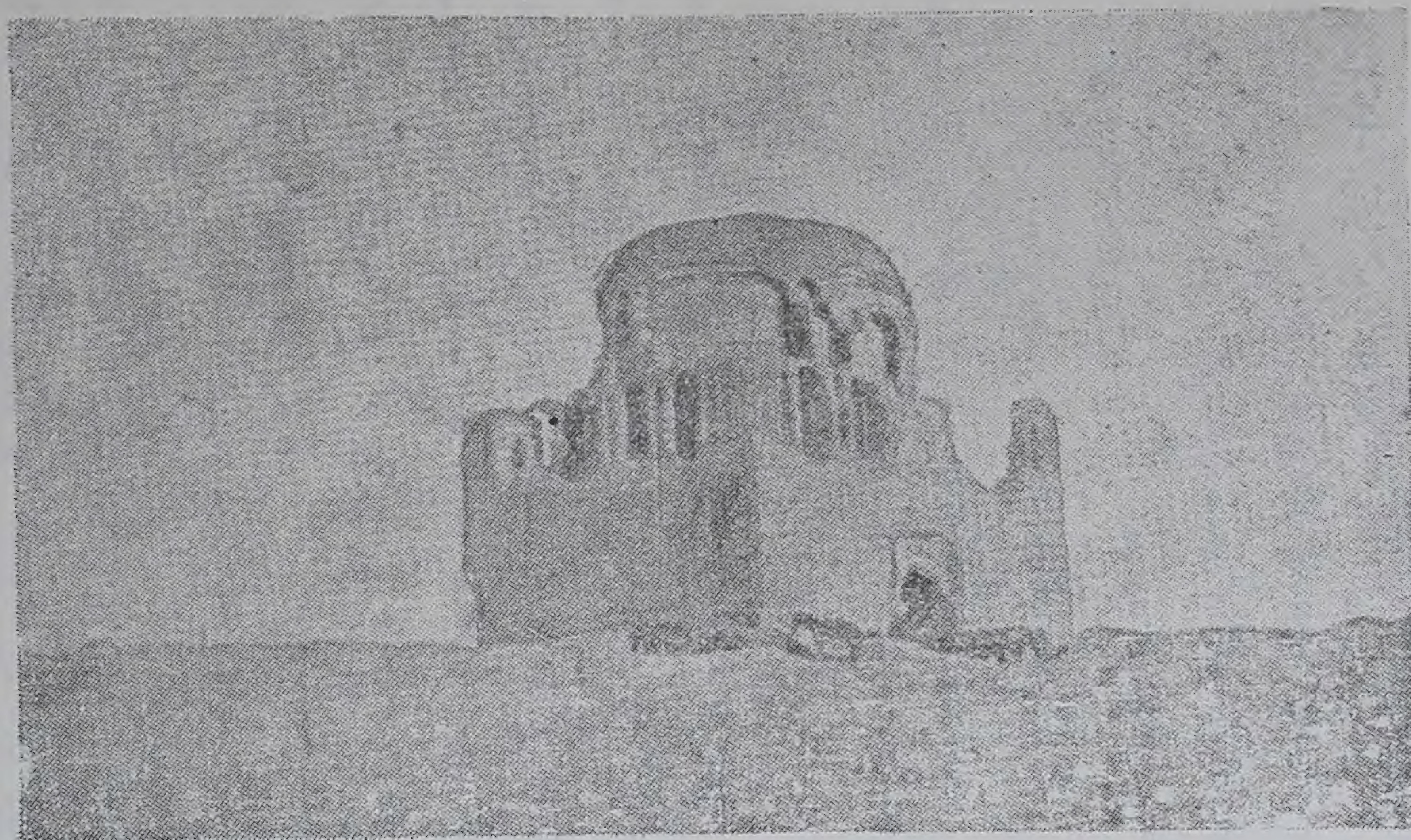
سنجر مدت چهارسال درحبس غزها بود، دراین مدت غزها با او باکمال احترام رفتار میکردند، ولی درعین حال کاملا مراقب او بودند که فرار نکند. معروف است که غزها **سنجر** را روزها بر تخت مینشاندند وشبها اورا درقفس آهنین میکردند بالاخره **سلطان سنجر** در یك موقع که غزها بشکار رفته و اورا هم باخود برده بودند تدبیر کرده هنگام اشتغال بشکار گریخت، ولی چون بشهرستان مرو رسید ویرانی شهر واوضاع آشفته وخراب آنجارا دید چنان متأثر ودل شکسته گردید که دیگر ازحیاتش بیزار شده وبالاخره درهفتادو سه سالگی درگذشت **سنجر** را درمقبرهٔ بزرگی که خود درموقع حیات ساخته بود دفن کردند ومقبرهٔ مزبور اکنون نیمه ویرانه است ونگارنده آنرا دیده است راستی وقتی، که آن ازنظرم گذشت روحم را فشارا داد، چه آخرین پادشاه مقتدر سلجوقی بیادم آمد که درپایان یك سلطنت باعظمت وجلال مدتها بی خانمان ودرحال اسارت و بدبختی بوده است.

خصال سنجر

مورخین عموماً **سنجر** راپادشاهی دلاورو دادگستر ومقتدر و بالاخره مهربان وجوانمرد میدانند. عامهٔ مردم تاایندرجه او رادوست میداشتند که تایك سال بعدازمرگش درمساجد و منابر اسم اورا در خطبه ذکر مینمودند واین درحقیقت یك نوع احترام بی سابقه ای بوده است. بهترین نمونهٔ صفات سلطان **سنجر** طرز رفتاراو با **رشید الدین وطواط** است. توضیح اینکه **سنجر** وقتیکه

---

۱ ـ قبایل «شبانکاره» و «ایك» در ناحیه ای درمشرق شیراز تاشمال غربی داراب سکونت داشتند و داراب را بعنوان مرکز خود انتخاب کرده بودند. مارکو پولو حکومت آنها را «هفتمین سلطنت» ایران نامیده است. (مترجم)



مقبرهٔ سلطان سنجر

آتسز را در قلعهٔ هزار اسپ[1] محاصره کرده بود به **انوری** امر کرد ابیاتی که موجب هراس وتشویش خاطر دشمن باشد بگوید، بعد آنرا بدنبالهٔ تیری نوشته بداخل قلعه انداختند و آن ابیات این است.

« ایشاه همه ملک زمین حسب تراست — وز دولت واقبال جهان کسب تراست
امروز بیک حمله هزار اسپ بگیر — فردا خوارزم وصدهزار اسپ تراست

ولی **وطواط** که درخدمت **آتسز** بود چنین گفت:

شاها که بجامت می صافی است نه درد — اعدای ترا ز غصه خون باید خورد
گر خصم تو ایشاه بود رستم گرد — یك خر زهزار اسب نتواند برد

سنجر از این جواب که زخم نیشی باو بود درغضب شد و فرمان داد تا **وطواط** را دستگیر کنند، وقتیکه اورا گرفته بحضور آوردند امر شد اورا هفت پاره کنند، چنانچه این امر به بموقع اجرا میرسید شاید لکه ای بجوانمردی او وارد میشد، ولی اینجا یکی ازندیمان شفاعت از **وطواط** کرده و گفت شهریارا **وطواط** مرغی است کوچك وخرد ونمیشود اوراهفت پاره کرد. پس خوب است اورا بدونیم سازند **سنجر** از این حرف خندید و از تقصیر شاعر درگذشت.

تجدید حیات خلافت

خلافت خلفای عباسی دردورهٔ اقتدار وعظمت پادشاهان سلجوقی جز اسم چیزی نبوده است. تا آنکه **المسترشد** بروی کار آمد، وی دردورهٔ خلافت هفده ساله اش که از ۵۱۲ هجری (۱۲۱۸) شروع شد چون سلاجقه گرفتار جنگهای داخلی بودند ازموقع استفاده کرده به تحکیم مبانی خلافت واستقلال آن پرداخت. **المسترشد** تااندازه‌ای بمقصودش نائل آمده ولی طولی نکشید که گرفتار حملهٔ **زنگی** که دشمن زبردست صلیبیون بشمار می آمد گردید وتسلیم شده ودر آخر بقتل رسید. باید دانست که **رشید** پسر وجانشین او همین سرنوشت را پیدا نمود، لیکن درزمان **مکتفی بالله** استقلال خلافت بپایه‌ای رسید که جالب توجه بوده است. **ناصر** که در ۵۷۵ھ (۱۱۸۰م) برسریر

۱- این قلعه بین خیوه وسیحون واقع شده است. (مؤلف)

خلافت نشست باتکش خوارزمشاه قرار داد بست و اورا علیه طغرل حکمران سلجوقی عراق برانگیخت . او دراین جنگ فاتح در آمد و طغرل راکشته سرش را بریدو به بغدادفرستاد. تکش که‌چندولایت ازملك ایران را گرفته تسلیم خلیفه کرده بود درعوض از طرف خلیفه بلقب سلطان مطلق شرق مفتخر گردید، اما این اتحاد هم دوامی نکرد وچون علاالدین محمد درصدد خلع خلیفه بر آمد نامبرده نیزاز چنگیزخان که فرسنگها دور بود استمداد نمود ، آری‌معتقدند که ابن رئیس اسلام وحشیهای تاتاررا دعوت کرده و واداشت که به ممالك اسلامی حمله ورشوند.

دورهٔ عظمت واقتدار خوارزمشاهیان

مرك سلطان‌سنجر مقدمهٔ انحلال‌وتجزیهٔ قلمروو ممالك‌متصرفی اوبوده است . پس ازمرك آتسز، ایل‌ارسلان پسرش‌درخیوه برتخت نشست، ولی اونیزمانند پدردرسال ٥٦٨ هجری (١١٧٢م)بدست قراختائیان مغلوب‌شد ایل‌ارسلان‌سال‌بعد مردو بین دوپسرش تکش وسلطان شاه محمود برسر جانشینی جنگ ونزاع درگرفت مؤید حاکم‌نیشابوربکمك شاه محمودبرخاست ولی تکش برادرش را مغلوب نمود واو یعنی شاه محمود بنزدشاهان غورپناهنده شد ومؤید اسیر گردید وتکش فرمان دادتااورا دوپاره کردند . درسال٥٨٨هجری (١١٩٢م) تکش مأمورقراختائیان‌راکه برای‌وصول خراج آمده بود کشت واین‌مسئله بهانهٔ بدست گورخان داده تابه حمایت ازسلطان شاه محمود به تکش حمله‌نماید تکش حیله بکاربرد وآب سیحون را درمقابل سیل‌دشمن رهاکرد وحملهٔ گورخان به نتیجه نرسید، هرچند به سلطان شاه دریك حملهٔ به‌سرخس کمك داده شدو آنجا رابتصرف‌در آورد،بالنتیجه غزهاازاینجارانده‌شده بکرمان هجوم آوردند سلطان‌شاه بقیهٔ عمررا درنیشابورسلطنت کرد وتاسال ٥٨٩ هجری(١١٩٢م) که در گذشت‌خاری برپهلوی‌برادرارشدش‌بود. تکش چون‌ازشرسلطان شاه محمود آسوده‌شد. درسال ٥٩٠ هجری (١١٩٤م) طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی رامغلوب‌ساخته وقسمت عمدهٔ خاك غرب ایران راضمیمهٔ قلمروخود ساخت .

درسال٥٩٦ هجری (١٢٠٠م) علاءالدین‌محمد که‌حالات اوشبیه‌بحالات سنجر

میباشد بسلطنت رسید . این مرد از هرطرف به بسط حکومت خود پرداخت وطولی نکشید که حدود ممالك اواز یکطرف به بلخ وازطرف دیگر به کرمان منتهی گردید.

علاءالدین تااینحد کارش بالا گرفته بود که پنداشت میتواند آنوقت باار بابان بزرك قراختائی خود دست وپنجه نرم کند . بالاخره قتل یکنفر مأمور وصول خراج باعث تولیدنزاع ودعوت بجنك شده واوبخاك قراختائی **گورخان** حمله برد، ولی در همان وهلهٔ اول شکستی سخت خورد . هرچنددرسال بعد بهمدستی **عثمان** حکمران سمرقند بواسطهٔ غدروخیانت **گوچلوق** که شرحش درفصل ۵۵ به تفصیل گذشت نصرت یافته افتخارات باجاه وجـلال ازدست رفته را دوباره بـدست آورده ولایات غربی قراختائیان را توانست بتصرف در آورد. در۶۰۷ هجری (۱۲۱۰م) یکسال بعدازاین فتح اوسمرقند راگرفت و**عثمان** راکه ازدراطاعت درآمده ولی بعد سر بطغیان برداشته بود بقتل رسانید وسمرقند را پایتخت برگزید .

اما باید دانست که کشور گشائیهای **محمد** تااینجاختم نمیشود،زیراکه اوولایات هندوستان سلسلهٔ غوررا ضمیمهٔ قلمروخودساخته ودوولایت غوروغزنه رانیزمتصرف شد .**علاءالدین** وقتی که غزنـه را تصاحب نمود درآرشیوآنجا نامههـائی ازخلیفه بدست آورد که درآنها سلاطین غوری راخلیفه باتحادباقراختائیان علیه**خوارزمشاه** اغواکرده بود .

محمد ازاین مدرك کینه جوئی خلیفه نسبت بخودش برآشفته در۶۱۲هجری (۱۲۱۶م)شورائی درخیوه تشکیل داده و**ناصر** راباتهام اینکه جزوملاحدهٔ اسمعیلی ومخالف اسلام است ازخلافت خلع نموده ویکی ازفرزندان **علی**(ع) رابخلافت منصوب داشت وبه پشت گرمی مدارك ودست آویزهای مشروع وقانونی بطرف ایران پیش رفت و**سعد** اتابك فارس رادستگیر کرد واتابك آذربایجان راهم منهزم ومتواری ساخت. خلیفه سفیری نزد **علاءالدین** فرستادواوسفیر راتحقیر نموده ازهمدان عازم بغدادبود که آن اینوقت طعمه آسانی برای اوبود وآنچه که میخواست میتوانست دربارهٔ آن بموقع اجرا بگذارد ، ازقضابرف فوق العادهای باریدوهوابشدت سرد شد ناچاراز

عزمی که داشت منصرف گردید ودارالخلافه ازحملهٔ اومصون ماند .

ما درضمن صحبت ازسلسله های متعددی که دراین دوره حکمرانی کرده اند لازم میدانیم سلسلهٔ اتابکان رانیز ذکر کنیم .اتابك اصلا بمعنای «لله» است وسلسلهٔ مزبور اساساً ازنسل غلامانی بوده اند که ابتدا سمت لله گی داشته وبعداً نفوذ واقتداری پیدا کرده وعلم استقلال بر افراشته اند . اتابکان فارس نوادهٔ **سلغر** رئیس یکی ازقبایل ترکمان میباشند که داخل خدمت **طغرل** بیگ گردید .از اعضاء این خاندان که درحقیقت بانی سلسله محسوب نمیشود **سنقور** است که در٥٤٣ ه(١١٤٨م) فارس راگرفت ودرمقابل سلاجقه استقلال خودرا اعلام داشت . ۱۱۴۸

وی پادشاهی بود عالیقدر وبشیراز پایتخت خویش علاقهٔ مفرطی داشت .بعد از **سنقر** دو اتابك دیگر بسلطنت وحکمرانی رسیدند ولی چندان اهمیتی نداشتند ،لذا ماقلم رابذکر اتابك **سعد** معطوف میداریم .اوغزهارا تارومار کرده وکرمان رادر ٦٠٠ هجری (١٢٠٤م)ضمیمه نمود .

کمی بعدازاین واقعه سپاهی ازخیوه باین ولایت ستمزده حمله برده وشهر رامحاصره کردولی نتیجه‌ای نگرفت ، آخرالامر شرایط وقراردادی بسته شده وخیوه ای ها آن شهر را درتصرف نگاه داشتند. **سعد** باصفهان نیز حملهٔ موفقیت آمیز برد ،اودر نزدیکی ری مواجه بالشگر **علاء الدین** شده وخراجگذاروی گردیدواین هنگامی بود که شاه خوارزم بطرف بغدادپیش میرفت. این اتابك فقط باهفتصدسوار حمله برده وسپاه عظیم خیوه راشکست داد ، ولی درحین نبرداز اسب درغلطیده وبدست دشمن اسیر گردید .او برای این حرکت جنون آمیزش عذری که آورد گفت این سپاه رانمی شناخت که سپاه خیوه بوده است.عاقبت قراربرصلح شده وحاضر گردیدخراجی سالیانه به پادشاه خوارزم بدهد، بعلاوه دخترش راهم به نکاح **جلال الدین** که ولیعهد بود در آورد . **علاء الدین** نیز اتابك راباعزت و احترام مرخص نمود .

سعد در ٦٢٣ هجری (١٢٢٦م) درگذشت و **ابو بکر** بجای وی نشست.شهرت و معروفیت این امیر بیشتر از اینجاست که حامی شیخ **سعدی** وممدوح او بوده است و

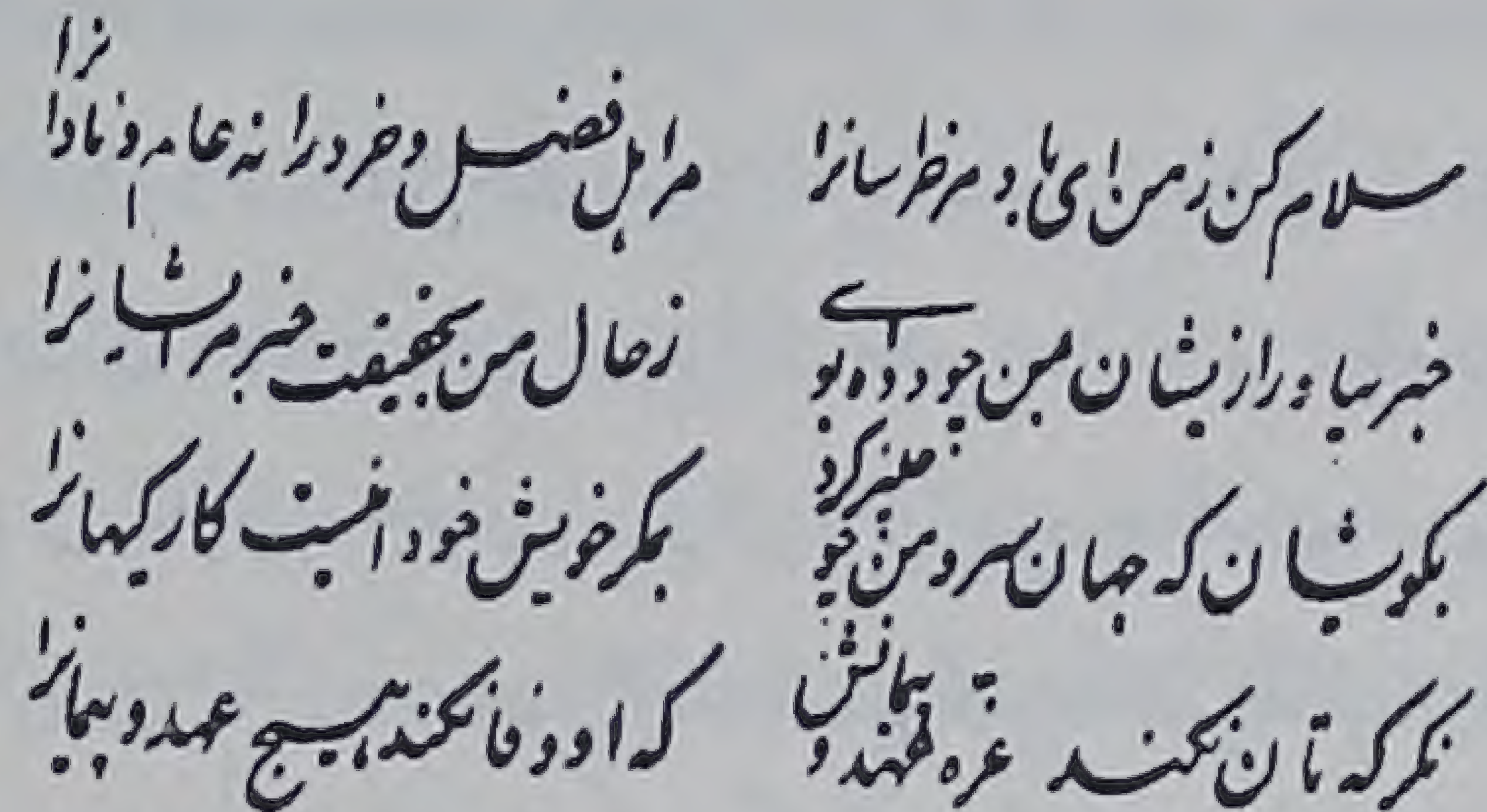
شیخ تخلص خودرا ازنام سعدپدر **ابوبکر** گرفته است . **ابوبکر** عقل وتدبیر بکار بست وبامغولان ازدر اطاعت درآمده وازاین حسن سیاست نه تنهاخاندانش را محفوظ داشت بلکه فارس را از بلایا ومصائبی که بسائر بلاد رسید نجات بخشید . اتابکان فارس درایران دارای اقتدارات زیاد بودند ودسته‌ای هم از اتابکان در آذربایجان ازسال ۵۳۱ تا۶۲۲ هجری (۱۱۳۶–۱۱۲۵م) حکومت کردند،ولی در خارج نـام وشهرتـی نداشته وحدود قلمروشان محدود به آذربایجان بوده است ، بعلاوه‌سلسله‌دیگری از اتابکان‌در لرستان بواسطهٔ قشونی که از فارس فرستاده شدتأسیس یافته واز ۵۴۳ تا ۷۴۰ هجری(۱۱۴۸ ـ ۱۳۲۹م)حکومت‌داشته‌اند . یکی ازهمین اتابکان بامغولان قرارداد صلح بست و **آباقاخان** (چنانکه‌درفصل ۵۷ ذکرخواهدشد) حیاتش رابه‌یکی ازاین اتابکان مدیون بوده‌است .

پایان یك دورهٔ باعظمت

کشف خط فاصل صحیح در تاریخ یعنی تعیین پایـان یـك دوره و آغازدورهٔ دیگر چنان نیست که همیشه سهل و آسان باشد. لیکن حملهٔ تاتار که سرتاسر آسیا رانیست ونابود کرد دراینخصوص واضح و روشن میباشد،چه آن آسیب وصدمه‌ای که بعالم اسلام‌وارد ساخت بدرجه‌ای بود که تمدن اسلام از آن تاریخ دیگر نتوانست قدعلم کند. نه تنها این سیل مرگبار کلیهٔ نفوس را بدیار عدم رهسپار ساخت بلکه منتهی به‌قتل‌عام وتاراج بغدادواعدام خلیفه گردید که بعد ازاین هائله بساط خلافت که‌مرکز روحانی عالم اسلام شمرده میشد کلیتاً برچیده شده واز بین رفت واین حادثه پایان امری را نشان میکند که آن یك دورهٔ باابهت و عظمتی بوده‌است .

راستی برای هرفردی که علاقمندبسعادت وصلاح ایران باشدچیزی ازاین جالب‌تر نیست که می‌بیند دراین دوره‌یعنی دورهٔ عباسی روح نبوغ ایرانی برتری خود را در همـهٔ امور نشان داده ، صنایع وفنون ایام صلح چگونه توسط آنان بدرجهٔ کمال رسیده وبالاخره تفوق ایرانی ثابت وبرقرار گردیده‌و بعدازچندی سلسله‌هائی ازخودایران شروع بفرمانروائی نموده اند .

نسبت بوضع تودهٔ مردم ایندوره کمتر اطلاع در دست است ولی قدر مسلم اینکه بهبود و عدم بهبود اوضاع توده بسته بضعف یا قوت وعدل وداد گستری یا ستمگری سلاطین وعمال آنها بوده است و بطور کلی میتوان گفت که همیشه ظلم وجور حکمفرما و مردم در فشار و زحمت بوده اند، چه در مشرق زمین اساساً ظلم تحت حکومت های آسیائی یك امر عادی شمرده میشود و در عین حال نباید از آن چنین نتیجه گرفت که تودهٔ مردم از این وضع ناراضی بوده‌اند . در بسیاری از موارد خاصه در آنمورد که دهات و بلوکات یا مشمولین مالیات شانه از زیر باردادن مالیات خالی نموده و یا میتوانستند مالیات گذار یا مأمورین بازدید را تطمیع کرده رشوت بدهند میزان پرداختی مالیات از حد نصاب واقعی آن بطور فاحشی تنزل کرده پائین می آید و همیشه ایرانیان از وضعیت نامعلوم جمع آوری و پرداخت مالیات استفاده مینمودند.



سلام کن ز من ای باد مر خراسان را
مر اهل فضل و خرد را نه عامه نادان را
خبر بیاور از ایشان به من چو داده بوی
ز حال من به حقیقت خبر مر ایشان را
بگویشان که جهان سرو من چو چنبر کرد
به مکر خویش و خود این است کار گیهان را
نگر که تان نکند غره عهد و پیمانش
که او وفا نکند هیچ عهد و پیمان را

ماخوذ از دیوان ناصر خسرو چاپ تبریز در موزهٔ بریتانیا

فصل پنجاه و چهارم

ادبیات ایرانیان پیش از حملهٔ مغول

پیدایش ادبیات ا

نظر باهمیت موضوع فوق ما بار دیگر توجه خوانندگان را بطرف آن معطوف داشته مینویسیم که باوجودیکه زبان عرب از بدو غلبهٔ اسلام تا چندین نسل زبان علمی و ادبی ایران شمرده میشد قسمت مهم این ادبیات تراوش افکار فضلای ایران بوده است، تا سالها از این میانه گذشت و ایران از هجوم عرب خلاصی یافت زبان اصلی وی بنای احراز مقام اولیهٔ خود گذاشت، بعینه در چند قرن بعد از این در انگلستان که زبان ساکسون بجای فرانسهٔ نورمانهای غالب شروع به استعمال نموده و بتدریج بر آن تقدم یافت.

شرح نفوذ و استیلای زبان و ادبیات فارسی در آسیا بطور مبسوط خارج از گنجایش کتاب است من در استانبول و ترکستان حتی پامیر که دوردست واقع شده است دیده‌ام که زبان فارسی را بخوبی میفهمند و مسلمانان هند و افغان مخصوصاً آنرا در مدارس خودشان تحصیل میکنند و بالاخره نفوذ و وسعت دامنهٔ زبان فارسی در خاور نزدیک و میانه بیش از نفوذی است که فرانسه در اروپا داشت.

ظهور شعر وادب فارسی را بعد از اسلام[1] معتقدند که از زمان صفاریان آغاز گردید و آن باعث شده که این سلسله محبوبیتی بسزا پیدا کنند. **دولتشاه** در تذکرة الشعرای مشهور خود در ضمن یک حکایت جالبی مینویسد که اول شعر فارسی از زبان پسر کوچك **یعقوب لیث** جاری شده است. گرچه ممکن است که آن افسانه باشد اما از اینجهت که نمایندهٔ عقاید ملی است قابل ملاحظه است. اینحرف که در دورهٔ ساسانی چکامه و شعر وجود داشته قابل قبول بنظر می آید، چنانکه افسانه هائی هم از وجود ترانه های زبان فارسی به **باربد** شاعر دربار **خسروپرویز** نسبت میدهند، اما بطوریکه در فصل چهل ویکم گفته شد اثری از اشعار ایندوره در دست نیست بلکه قدیمترین نمونهٔ ادبیات منظوم که امروز در دست ماست از هزار سال قبل یعنی از زمان حکمرانان نیمه مستقل شهرستانهای ایران میباشد.

باید دانست که زبان فارسی درطی مدت هزار سال مع التعجب خیلی کم معرض تحول و تغییر واقع شده است. شما در ادبیات انگلیسی ملاحظه کنید که هر کس نمیتواند **چوسر** وادبیات آندوره را بخواند واز آن لذت به برد، چه الفاظ ومحاورات زیادی است که کهنه ومتروك شده وامروز نامأنوس بنظر می آیند. لیکن در اینجا عکس آن بنظر میرسد، چه آنچه از ادبیات فارسی در دست مانده سیر تکامل خود را پیموده و بدرجهٔ کمال رسیده است و گوئی ادبیات قدیم بیشتر در سادگی طبیعی وفهم آن نسبت به تراوشهای پر از تکلف ورنگ آمیزیهای مصنوعی دوره بعدی که متدرجاً میزان معمول زبان فارسی قلمداد شده بمراتب آسانتر میباشد. در انگلستان شاید ما ادبیات یا اشعار وتصنیف های قدیم را فقط در تماشاخانه ها بشنویم درصورتیکه در ایران عکس آن حکمفرماست. بعبارت دیگر ایرانیان طبعاً شاعر وحتی چهارپاداران آنکشور هم اشعاری از گویندگان قدیم حفظ دارند چه رسد به طبقهٔ روشن فکر وتحصیل کردهٔ ایران.

یکی از نویسندگان بزرگی که پروفسور **ادوارد برون** باو علاقهٔ مخصوصی

---

(۱) در نگارش این فصل من بخصوص از کتاب «پروفسور ادوارد برون» در این موضوع واز کتاب «ادبیات ایران» تألیف کلودفیلد استفاده کرده‌ام. «مولف»

داشته **نظامی عروضی** سمرقندی‌است . این فاضل شرحی مدققانه‌ای در تعریف شعر وشاعری نوشته که آن بشرح زیر است «شاعری صناعتی است که شاعر بدان صناعت، اتساق مقدمات موهمه کند والتیام قیاسات نتیجه بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ کند و بزرگ را خرد، نیکو را درلباس زشت وزشت را درحلیهٔ نیکو جلوه دهد و با ایهام قوهٔ غضبانی وشهوانی را بر انگیزد تا بدان ایهام طبایع را انبساطی وانقباضی بود وامور عظام را درنظام عالم سبب گردد» آنچه بظاهر برمی آید نویسندهٔ شهیر دراینجا علم بدیع را بجای شعر تعریف کرده است.

منظور نگارنده در این فصل البته بحث از دورهٔ ادبیات کامل زبان فارسی در چند صفحه نبوده بلکه دراینجا ماتنها بذکر چندتن ازبزرگترین نویسندگان وشعرای زبان فارسی خواهیم پرداخت وازبیان تفصیلی ادبیات این کشور باستانی که مطالعهٔ آن کارعمری است درمیگذریم[1]

رودکی

نخستین شاعر بزرگ دورهٔ ادبیات بعد ازاسلام ایران **رودکی** است که درنیمهٔ اول قرن دهم میزیست. معروف است وقتی امیر نصر سامانی ازبخارا پایتخت خود به‌حوالی هرات ار دوزده ومدتی در آنجا متوقف بود سران سپاه رادل برای بخارا تنگ شده از **رودکی** که همراه سلطان بود تقاضا کردند شعری بگوید که سلطان را به‌بخارا روانه سازد واواین قصیده را سرود :

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
ریگ آموی و درشتیهای او زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون با همه پهناوری خنگ مارا تا میان آید همی
شاه سرواست وبخارا بوستان سرو سوی بوستان آید همی
شاه ماه‌است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی

چون امیر نصر این اشعار راشنید براسب‌یکی ازقراولان سوارشده باعجله و شتابی عازم پایتخت گردید که چکمهٔ سفرش رانپوشیده بلکه آنرا بعد بین راه باو

(۱) شاعری ایران بصور قصیده، رباعی ومثنوی تجلی پیدا کرده است. (مؤلف)

رسانیدند. راستی کمتر سرودی است که اینگونه اثر فوری داشته باشد.

البیرونی چنانکه در فصل پنجاه و دو ذکر شده است کشور ایران در اواخر سدهٔ دهم میلادی درمیان سلسله‌های مختلفی تقسیم شده بود که همگی سرپرست علم و ادب بوده خاصه ازشعرا وسخن سرایان زیاد ترویج و تشویق مینمودند وازمیان آنها انجم فضل وهنری که زینت بخش دربار **محمود** بودند در رونق وشکوه ازهمه برتری داشته اند. **محمود** نه فقط صاحبان فضل وهنر را از همه جا جلب و تشویق مینمود بلکه به امرا وسلاطین ضعیف نیز بمنظوردست آوردن ستارگان فضل وهنر آنان همه نوع اعمال نفوذ مینمود و ما دراینجا امیرخوارزم را برای شاهد مثال ذکر میکنیم که ازاو خواست **البیرونی** و **ابن سینا** را بدربار وی اعزام دارد. **البیرونی** این دعوت را قبول کرده بغزنه رفت، لیکن **ابن سینا** از آن استنکاف ورزید وبدربار **قابوس وشمگیر** پناهنده گردید.

محمود که گاهگاهی اطوار کودکانه ازخود بروز میداد با **ابوریحان**[1] خوب رفتار نکرد ولی بهر حال اینمرد در همانجا اقامت گزید وپس ازمرگ سرپرست خود شاهکار بزرگ دیگرخود را که «کتاب الهند» باشد منتشر ساخت واما آثار الباقیه را او درسی سال قبل از آن انتشار داده بود. **البیرونی** را میتوان گفت که علاوه بر تبحر واحاطه اش باقسام علوم دارای روح نقادی بوده و در استنتاج مسائل آنرا بکار برده است. نوشتجات این دانشمند شبیه وهمانند نوشتجات یکنفر نویسندهٔ متبحر اروپائی است.

ابن سینا **ابوعلی بن سینا** به سال ۹۸۰ میلادی در نزدیکی بخارا بدنیا آمد. درهفده سالگی نظر بمهارت وشهرتش درعلم طب بدربار **امیر نوح** پادشاه سامانی راه یافت وپس ازسقوط سلسلهٔ مزبور بدربار خوارزمشاهیان رفت، ولی در آنجا آنقدر نماند، چه **محمود** فشار آورد که او بدربار غزنه برود، ولی چون مایل برفتن آنجا نبود ناچار خوارزم را ترك گفته از راه طوس به گرگان فرار کرد و

۱ ــ برون در تاریخ ادبیات ایران جلد اول صفحهٔ ۹۷ حکایت شیرینی در سرگذشت بیرونی در ایام اقامت غزنه نقل کرده است. (مؤلف)

بنزد **قابوس وشمگیر** رفت. این امیر دانش دوست هم مقدم این دانشمند بزرگ را گرامی شمرده واورا باحترام پذیرفت وچون سلسلهٔ آل زیار منقرض گردید از آنجا بدربار آل بویه توجه نمود ودر خدمت **علاءالدوله** در اصفهان بود تادر پنجاه وهفت سالگی ازاینجهان رخت بربسته وبعالم باقی شتافت.

ابوعلی سینا یکی از بزرگترین ومشهورترین فرزندان برجستهٔ ایران که زیاد میباشند بشمار می آید. بواسطهٔ تبحر واحاطه‌اش بعلوم **بقراط** و**جالینوس** ونیز فلسفهٔ **ارسطو** و**افلاطون** وتوسعه وترقی دادن آنها اودر بهترین وعالی ترین دماغهای شرق وغرب نفوذی بسزا پیدا نموده ونه فقط درزمان حیات بلکه بعدازمرگش هم این نفوذ تا چندین پشت باقی بوده است، چه کتابهای اوبزبان لاتین ترجمه شده و ازسدهٔ دوازدهم تا هفدهم درمدارس تدریس شده ومورد مراجعهٔ ارباب علم وتحقیق بوده است.

فردوسی

بزرگترین شاعر دربار غزنه حکیم **ابوالقاسم فردوسی** مؤلف شاهنامه است. **عروضی** درچهار مقاله مینویسد که **فردوسی** اصلا از کشاورزان قریهٔ باژ واقع درطابران از بلوکات[1] طوس میباشد. قریهٔ نامبرده که نگارنده آنرا موفق گردیده بانام کنونی آن پاژیافاز معلوم ومشخص داشته واقع در دوازده میلی شمال مشهد وسه یاچهار میلی جنوب رزان میباشد که درپائین ذکر شده است. **فردوسی** شاهنامه را درظرف مدت ۲۵ سال تألیف کرده و درسال ۹۹۹ میلادی بپایان رسانید وده سال بعد آنرا بخدمت **سلطان محمود** آورده است. چون کتاب مزبور موافق ذوق درباریان واطرافیان سلطان نبود مورد پسند **محمود** قرار نگرفت واو که قبلا وعده کرده بود بهر بیتی یك دینار طلا بدهد بجای آن بیست هزار درهم نقره (معادل چهارصد لیره) به **فردوسی** داد. شاعر شهیر ازاین واقعه فوق العاده متأثر شده تمامی این مبلغ را بیکنفر حمامی ویك فقاع فروش بخشیده از آنجا بهرات وبعد به طبرستان گریخت وآتش درون خودرا بگفتن اشعار هجائی تسکین داد که چند بیت آن این است:

۱ــ رجوع کنید به یادداشت های تاریخی نگارنده دربارهٔ خراسان «مجلهٔ انجمن آسیائی همایونی» اکتوبر (۱۹۱۰). (مؤلف)



منظرۀقریۀ پاژمولد فردوسی

یکی بندگی کردم ای شهریار | که ماند ز تو در جهان یادگار
چو بر باد دادند گنج مرا | نبد حاصلی سی و پنج مرا
اگر شاه را شاه بودی پدر | بسر برنهادی مرا تاج زر
وگر مادر شاه بانو بدی | مرا سیم و زر تا بزانو بدی
پرستار زاده نیاید بکار | وگرنه چند دارد پدر شهریار

فردوسی دربار **محمود** راباخاطری رنجیده گذاشت و رفت . سالها از این واقعه گذشت وسلطان **محمود** عزیمت بهندنمود ودر آنجا قلعه‌ای را در یك موقع محاصره کرده و قاصدی بنزد یاغی محصور فرستاده بود ، اینجا بوزیرش متوجه شده گفت نمیدانم ازقلعه چه جواب خواهد آمد ،وزیر این بیت را ازشاهنامه بخواند:

اگر جز بکام من آید جواب | من و گرز و میدان **افراسیاب**

سلطان پرسید این شعر مال کیست که در آن روح مردی وجود دارد؟ در پاسخ گفت که آن متعلق به **فردوسی** است . سلطان متأثر شده و گفت من او را از خودم آزردم ولی در بازگشت بغزنه جبران خواهم نمود . اووقتیکه بغزنه مراجعت کرد حکم داد تامعادل شصت هزاردینار امتعه بارشتران دولتی کرده به طابران برای **فردوسی** ببرند وازاوعذر خواهی کنند ، اماهنگامی که کاروان حامل هدیهٔ سلطان ازدروازهٔ شهر موسوم برودبار داخل گردید جنازهٔ **فردوسی** را ازدروازهٔ رزان ازشهر بیرون میبردند . دختر **فردوسی** ازقبول هدیهٔ سلطان ابانموده و**جامی** درپنج قرن بعد بدین واقعه اشاره کرده میگوید:

خوش است قدر شناسی که چون خمیده سپهر
سهام حادثه را عاقبت کند قوسی
برفت شوکت **محمود** در زمانه نماند
جز این فسانه که نشناخت قدر **فردوسی**

نگارنده مکرر ابیاتی در این کتاب ازشاهنامه نقل کرده‌ام ،ولی بایداعتراف نمود که این حماسهٔ بزرك رزمی در ترجمه از هیمنه وجلال بلندآوازه‌اش کاسته میشود .

گذشته از تاریخ ایران کتاب مزبور حاوی تمام داستانهای باستانی است که برمؤلف معلوم بوده واوهمهٔ آنها رااز کتب ونوشتجات ساسانی مأخوذ داشته ودراسانید[1] خود نهایت وفا داری وامانت ودیانت رابخرج داده است ودرنتیجه منظومه‌ای بدست آمده که احساسات هرفرد ایرانی را بیدارو آنانرا با آتش مفاخر نیاگـان مشتعل میسازد ودرپرتوغروروافتخارات نژادی، بطورمؤثری متحد میکند بقسمی که تاکنون هیچیك ازمنظومه‌های فارسی دارای چنین تأثیر عمیقی نبوده و نیست . خود نگارنده درایران دیده‌ام که یك ایلیاتی بدوی که نه میتواند بخواند ونه بنویسد ابیات شاهنامه راباحرارت ونطاقانه ادامیکند. دراین هنگام است که ایرانی منجذب شده مملو ازاحساس میگردد.

پروفسور **برون** شاهنامه را مطابق ذوق خود نیافته و کمالات آنرا صریحاً انکارمیکند، لیکن مرحوم پرفسور **کاول**[2] دراینجا ثناخوانی شرافتمندانه‌ای کرده که آن بقرارزیراست :

«**اوگوست** امیراطورروم گفته است من شهرروم را با آجر بدست آورده وبا مرمر آنرا بجا گذاردم . **فردوسی** کشورش را فاقد ادبیات دید ودرمقابل منظومه‌ای ازخود باقی گذاشت که تمامی شعرای بعد از اوفقط توانستند ازوی تقلید کنند ، اما هیچکدام نتوانستند براوتفوق یابند و آن درواقع حتی باسبك‌های مختص بآن شعرا میتواند همسری نماید و میتوان گفت تنها کتابی است درآسیا که همانند اشعاررزمی **هومر** است دراروپا ... ابیات کتاب درترکیب وساختمان نهایت درجه خوش آهنك و هرگز باتعبیرات نامطبوع واصطلاحات ناهنجار آمیخته نیست وکلمات شدیداللحن در آن راه نداردو آن از آغازتا پایان مانند صدای امواج آب یك رود روان ملایم فوق‌ـ العاده دلچسب وخوش آهنك وباهم آهنگی دلپذیری جریان داردوهریك ازابیات نظیر صدای دلنواز جریان آب بقوهٔ سامعه لذت تازه‌ای می بخشد وگوئی ما درکرانه ای ایستاده وبانظر حیرت بجهانی ازاحساس واندیشه وعمل مینگریم که خود آن جهان

---

(۱)رجوع شود به فصل ۵۱ جلداول کتاب .

۲ ـ Cowell

برای همیشه از میان رفته و در زیر خاك خوابیده است، لیکن کاخها و قهرمانان آن مانند دریاچهٔ سحر آمیز الف لیله در زیر بطور مبهم بنظر میرسند» خوشا به حال **فردوسی** که خود را شایستهٔ چنین تمجیدی کرده است.

سیاستنامه

ما در فصل پنجاه و دوم به خواجه **نظام الملك** وزیر سیاستمدار معروف دورهٔ سلجوقی و کتاب معروف این وزیر بینظیر یعنی سیاست نامه اشاره نمودیم.

این کتاب مشتمل بر پنجاه فصل و حاوی وظائف و تکالیف و اختیارات پادشاه و طرز ادارهٔ کشور میباشد و آن بزبان فارسی ساده نوشته شده. مؤلف درضمن بحکایات بی شماری از سلاطین و سیاستمداران بزرگ اشاره نموده و الحق میتوان آنرا در نوع خود بیمانند دانست.

ناصر خسرو

در این کتاب قبلا نیز درضمن نهضت اسماعیلیه به **ناصر خسرو** که مبلغ آن فرقه بود اشاره نمودیم. او شاعر و سیاح نیز بوده و در سفر نامهٔ خود شرح مسافرتهای خود را ازمرو به نیشابور، تبریز و آسیای صغیر و حلب بفارسی ساده نگاشته است. وی ازحلب ازطریق بیت المقدس بزیارت بیت‌الله رفته و از آنجا درسال ۴۳۹ ه (۱۰۴۸م) بقاهره آمده است. در مصر او بفرقهٔ اسماعیلیه پیوسته و بانجمن سری و اصول و عقاید مرموز آنها کاملا راه یافته لقب «حجت خراسان» بوی اعطاء گردیده است. **ناصر خسرو** مدت دو یا سه سال در مصر اقامت نموده و در سفر نامهٔ خود حکومت فاطمیون را ستوده و ازعدالت، حسن انضباط و ثروت و دولت فاطمیان شرحی ذکر نموده که بسیار جالب توجه است. در بازگشت ازمصر بخراسان راه جنوب را پیش گرفته و ازطریق اصفهان، قائن، طبس، تون، سرخس بوطن خود مراجعت کرده است و ازمیان این شهرستانها دو شهر تون و طبس بعدها دو مرکز عمدهٔ اسماعیلیه گردید. دیوانش درمیان سخنان منظوم معروف میباشد. این دیوان اساساً

روی تأویل وتفاسیر مرموز مذهب اسمعیلی تشکیل یافته و در اینباب مخصوصاً اصرار میکنند. قطعه‌ای که عنوان این فصل قرار گرفته است از تراوشهای طبع **ناصر خسرو** میباشد و چون بیشتر فضلا و نویسندگان ومردان بزرگ از خراسان برخاسته‌اند من آنرا بدینطریق دراینجا نقل کردم.

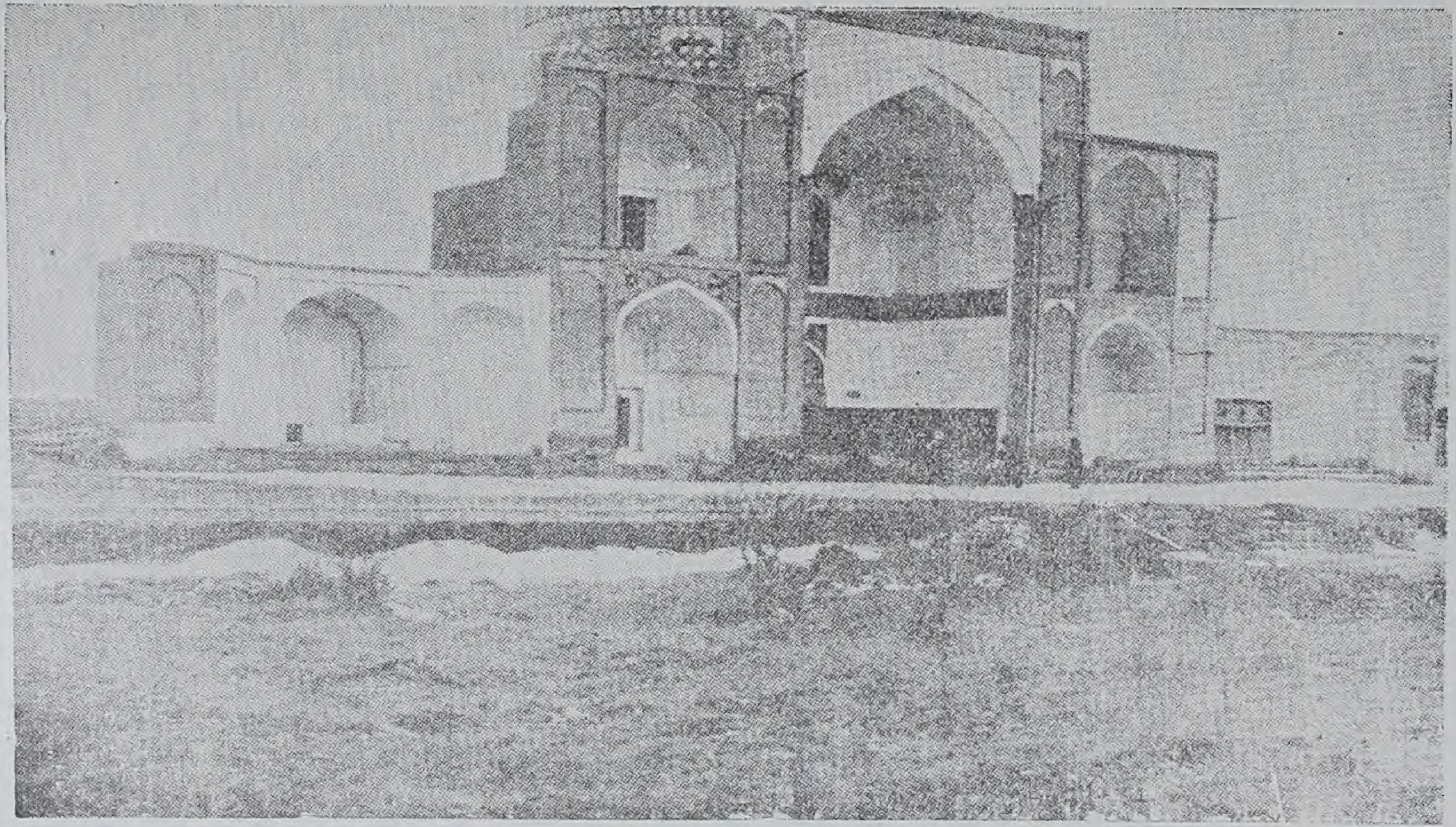
عمر خیام

در میان شعرای ایران **عمر خیام** نظر به نبوغ **فیتز جرالد**[1] (مترجم رباعیات آن) در **انگلستان** و **امریکا** شهرتی بسزا دارد. درحقیقت نوددرصد بانوانیکه درموزهٔ بریتانیا قدم میگذارند از **عمر خیام** سؤال می‌کنند. اما اغلب ایرانیان اورا بنام فیلسوف وستاره شناس میشناسند. بعبارت دیگر اهمیت **عمر خیام** میان ایرانیان چنانکه درفصل پنجاه ودو اشاره شد بواسطهٔ زحماتی است که درفلسفه و نیز در تنظیم تقویم جلالی کشیده‌است نه‌ازجهت رباعیات[2] معروف خود. چنانکه سابقاً ذکر شده عمر **خیام** دوست وطبق روایتی همدرس **نظام الملك** بودووزیر نامبرده بدین مناسبت برای او مستمری برقرار کرد. قدیمترین تذکره‌ای که از **خیام** یاد کرده چهارمقالهٔ **عروضی** ودرفصل منجمین وستاره شناسانست. دراینجا **نظامی** ازقول این شاعر مینویسد که او میگفت «قبرم در موضعی خواهد بود که سالی دوبار درختها شکوفه‌هایشان راروی من بریزند»، بعد مینویسد که درسال ۵۳۰ ه (۱۱۳۵ م) نظر

---

۱ ـ **کاول** میگوید «ترجمهٔ فیتزجرالد بنظر من از اصل رباعیات عمر خیام بهتر و شیرین‌تر ودرواقع میتوان آنرا باادبیات چوسر وشکسپیر برابری داد، شاید این مقایسه در بدو امر بنظر اغراق بیاید ولی نگارنده نیز همین نظر را دارد. (فیتز جرالد خیام دیگری برای خود وزبان انگلیسی زبانان درعالم خیال خلق کرده است. علت آنست که خیام را آنطور که شایسته مقام اوست نشناخته واین موضوع را سطحی گرفته اند. شرح معمای فوق در این مجمل نگنجد. مترجم). (مؤلف)

۲ ـ معروف است یکدفعه سرمورتیمردوران (Sir Mortimer Durand) ناصرالدین شاه‌را ملاقات میکند و ازطرف باشگاه عمر خیام تقاضا مینماید که مقبرهٔ این شاعر ایران مرمت گردد، شاه ازاین تقاضا تعجب میکند ومیگوید «مگر باشگاهی هم بنام باشگاه عمر خیام وجوددارد، عمر خیام هزارسال است فوت نموده وما درایران چه بسا شعرائی ازاو بزرگتر داریم. حتی خودمن هم ازعمرخیام بهتر شعر میگویم.» او آنوقت سکوت کرده دیگرچیزی نگفت !!. (مؤلف)



مقبرهٔ عمر خیام

بحق استادی که خیام برمن داشت بزیارت قبراورفتم وقبراوراکه درپای دیوار باغی واقع شده بود دیدم که درختان گلابی وهلوسر ازدیوار باغ بیرون کرده چندان برگهای شکوفه برسرخاکش ریخته بودند که اثری ازخاك پدیدارنبود . از همین جاست که برای بعضی این عقیدهٔ غلط پیداشده است که خیام رادرزیرسایهٔ بوتهٔ گل سرخی مدفون ساختند . بدیهی است درفلات خشك وکم آب ایران تأثیرشاعرانهٔ گلهای درخت گلابی وهلو بمراتب عمیق تر است تا در انگلستان که بعلت رطوبت هوا درخت وگل و سرسبزی بیشتر میباشد .

نگارنده دوبارازشهر نیشابورعبور کرده ودرهر بارقبر خیام را زیارت کرده‌ام وآن پهلوی مقبرهٔ امامزاده محمد محروق یکی از منسوبان امام رضا که بدست شاه عباس صفوی ساخته شده واقع است . صحن امامزاده دارای چهار باغچه و در یکطرف مقبرهٔ خیام پوشیده از گچ سفید وبدون سنگ وکتیبه قراردارد و باغچه‌ها پرازدرختان میوه وهنوز برسرمزار خیام گل وشکوفه میریزند .

رباعیات خیام درتحولات زمان زیرورو شده وبعضی اشعار ازمشاهیر شعرای ایران دردیوان خیام راه‌یافته‌است . یك رباعی که بدون شك متعلق بابن‌سینامیباشد دردیوان خیام دیده میشود . ترجمهٔ عمرخیام درادبیات زبان انگلیسی بی‌تأثیر نبوده و درواقع ادبیات خشك ومادی غربی را بانوشتجات شاعرانه وخیالی مشرق زمین وفق داده است .

قابوس نامه

درمیان کتب ایرانی که من ازآنها اطلاع دارم قابوس‌نامه تألیف کیکاوس بن قابوس زیاری در ۱۰۸۲ میلادی رامیتوان درواقع یکی ازبهترین نمونهٔ ادبیات اخلاقی و اجتماعی ایران دانست . در این مجموعه کلیهٔ اصول اخلاقی واجتماعی ازوظایف نسبت بوالدین ، پیروجوان ، مراسم شکار ، چوگان بازی ، عروسی ، تعلیم یاآموزش وپرورش و علوم مختلف از طب و نجوم و ریاضی بطرزدلنوازوشوخی شرح وبیان شده‌است . فی الواقع کمتر موضوعی است که‌در این کتاب فروگذارشده‌باشد ومااز اینجا ازنظرشرقی یك سلسله اطلاعات صحیح ودرستی

بدست میآوریم ، چه کلیهٔ مسائل اجتماعی و فرهنگی مشرق زمین را مؤلف قبل از پیدایش کتاب پولونیوس **شکسپیر** وهمچنین ایجاد کتابخانهٔ بدمینتون[1] بزبانی فوق ـ العاده ساده ودرعین حال محققانه وموشکافانه دردسترس ما گذارده است . ضمناً در حدود پنجاه حکایت پر ارزش تاریخی بر اهمیت کتاب افزوده و آنرا ثروتمند نموده است .[2]

غزالی · سرزمین خراسان که مهدپرورش نوابغ بوده‌است‌ازجمله‌مردان عالیرتبه ونامی آن‌یکی **الغزالی** متکلم‌وفیلسوف بزرگ‌طوس است که دارای مقامی‌بلند وارجمند میباشد . پروفسور **برون** میگوید که « **غزالی** بیش ازهمه کوشش نمود که حکومت فلسفه‌را دراسلام پایان داده وبجای آن عرفان الهی‌راکه شالوده وچکیدهٔ اصل اولیهٔ مذهب اسلام است برقرارسازد . »این‌پیشوای عالیمقام مذهبی در سال ٤٥٠ هـ (١٠٥٨م) بدنیا آمد . وی موردتوجه **نظام الملك** قرارگرفته واورا بسمت‌استادی دانشگاه بغدادبرگزید که ماشرحی از آن در سابق مذکورداشتیم . **غزالی** بعد ازچند سالی که غائب بود به‌نیشابور وبالاخره به طوس موطن‌خودبرگشت ودرپنجاه ویك‌سالگی‌درطوس درگذشت . وی درجامعهٔ اسلامی احترامات خاصی داشت واورا حجة الاسلام میگفتند واین شایستهٔ ذکراست که در سال١٩١٢ میلادی اولیای اوره‌موزهٔ بریتانیا یك‌نسخهٔ منحصربفرد ازیکی‌ازتألیفات **غزالی** رادرباره اصول‌فلسفهٔ اسماعیلیه وفرق مختلف آن بدست‌آورده که بایدبرای فضلا ومحققین فوق‌العاده قابل استفاده باشد .

معزی · ما اکنون می‌پردازیم بدورهٔ آخرسلجوقی یا باصطلاح **برون** «دورهٔ‌سلطان **سنجر** » که نویسندگان آن درنثرونظم هردومثل نویسندگان دورهٔ پیش عالی و برجسته بودند ، راستی در این قسمت مشکل است

1- Badminton

(٢) ـ اهمیت آن ازاینجا آشکارمیشود که. ای . ادواردز ، آنرابه‌انگلیسی ترجمه کرده‌وجزو کتبی که بیاد بود « گیب»انتشارمییافت منتشرساخت . (مؤلف)

حکمیت کرد که کدام یك از این دو دسته بیشتر شایستهٔ ذکرمیباشند . امیرمعزی شاعر برجسته وملك الشعرای سنجر بود و اینك ما ابیات چندی از قصاید او جهت نمونه ذیلا نقل میکنیم تا معلوم داریم چگونه منظومه واشعار مصنوعی وتفننی جانشین اشعار ساده ودلکش وزیبای رودکی گردیده است :

«حور دیدار است لیکن بر سر دیدار او
سحر هاروتست لیکن فتنهٔ اهریمن است»
«سرو جویان و قمر خواهان بسیار شدند
که ببالا و برخسار چو سرو و قمر است»
«حلقه شده است بر دو بنا گوش او دو زلف
گوئی که بر دو زهره دو هاروت ساحر است»
«سازد از زلف وزنخ هرساعتی چوگان و گوی
تا دل و پشت مرا چون گوی وچون چوگان کند»

. . . . . .

پروفسور براون مینویسد «درابیات مزبور صورت زیبا بماه ، موی سیاه بمشك ، قامت بلند ورعنا به سرو، گونه‌های سرخ بشقایق ، زنخدان ودل هریك درجای خود بگوی ، قامت خمیده بچوگان ، لب بیاقوت وچشم طناز به **هاروت** فرشتهٔ مغضوب مقایسه وتشبیه شده است که درچاه بابل محبوس وبکسانیکه درطلب اویند جادو میآموزد .» این تشابیه هر کدام درجای خود که ملاحظه میشود عادی ومعمولی است و قدرت نمائی شاعر وید بیضائی که کرده فقط در تعبیر وطرز ادای آنست و شاید از جمله عللی که اروپائیان اشعار شرقی را اهمیت نمیدهند ویا نمی‌پسندند یکی همین باشد که گفته شد .

نظامی عروضی

در این کتاب مکرر از چهار مقالهٔ عروضی نام برده شده است . کتاب مزبور که کانون اطلاعات مفیده است زندگانی ایامی را

که در دربارهای آسیای مرکزی بوده برما روشن میسازد. قید «عروضی» شاید برای این باشد که تا از **نظامی** گنجوی فرق پیدا کند. وی در سمرقند و نیشابور بوده و مکرر در آنجا بملاقات عمر **خیام** رسیده و نیز قبر **فردوسی** را در طوس زیارت کرده است. شغل و مقام وی در دربار سلاطین غوری بوده است. در چهار مقاله از « جهانسوز » طوری یاد میکند که گوئی هنوز حیات دارد و این در تعیین تاریخ کتاب معروف او کمك میکند که طبق نظریهٔ **برون** ۱۱۵۵ میلادی میباشد.

انوری و خاقانی

حال میآئیم سر طبقهٔ قصیده سرایان که بزرگترین آنها **انوری** ملك الشعر او ستاره شناس دربار **سنجر** میباشد. این شعرا چنانکه **برون** مینویسد ازروی صنعت و حرفت شاعر بوده و در لفاظی و بکار بردن کلمات موزون وخوش آهنگ حقیقتاً اعجاز میکردند. آری آنها صنعتگران ادبی بودند که درهوش واستعداد فوق العاده ودر ابداع و اختراع یدبیضا وقدرت نمائی میکردند و بدینجهت هم نمیشود اشعار آنهارا بطوریکه هستند بزبان دیگر ترجمه نمود، چه لطف وزیبائیشان بیشتر درعبارات و الفاظ است نه مطلب و معنی[1]. از ابیات طعن و سخریه‌ای که درهزاراسپ بامر **سنجر** بقلعهٔ دشمن پرتاب شده و ما آنرا در سابق مذکور داشتیم و نیز ازدوقطعهٔ زیبا و عالی راجع بخرابی واردهٔ ازغزهای وحشی ثابت میشود که این شاعر نسبت بقصائد مدحیهٔ رسمی وصوری اشعار بهتر و مرغوبتری هم میتوانست بگوید.

اما **خاقانی** واوموطنش گنجه (الیزابت پول کنونی) واقع درقفقاز وازیك خانوادهٔ معمولی بوده است. وی زیردست یکی ازشعرای سالخورده تعلیم و پرورش یافته و بتدریج کارش بالاگرفته ستارهٔ درخشان آسمان شعر و ادب گردید. اشعارش بکلی مصنوعی است ودر مشکل فهمی معروف میباشد. عمدهٔ اشعارش قصائد مدحیه‌است، ولی یکی ازقصائد اودرموضوع خرابهٔ طاق کسری گفته شده که آهنگ آن بسیار بلندو

---

۱ - برون دراین باره نطقی در «انجمن ایران» درسال ۱۹۱۲ درلندن ایراد نموده واین قسمت ازنطق او اخذشده است. (مولف)

برهیمنه است وذکر آن درفصل چهل ویکم کتاب گذشت .

نظامی

نظامی شاعری است که ازهمکارانش بکلی متمایز و متفاوت ومنظومه‌اش بذوق یك اروپائی نزدیك وبآسانی آنرا درك میکنند. این شاعر نامی هم از اهل گنجه است ، ولی ازدربارسلاطین دوری مینمود. حکیم مزبور پنج منظومه بشکل افسانه معروف به پنج گنجینه نوشته است .

این شاهکارها قبولی عام پیدا کرده وامروزدرتمام روی زمین معروف میباشند. خاصه داستان **خسرووشیرین** و **لیلی ومجنون** که وقایع و گزارش‌های این دوداستان اغلب بدست هنرپیشگان قابل بمعرض نمایش گذارده شده وعامه از آنها اطلاع دارند. من قسمتی ازداستان چوگان بازی[1] **خسرو** را با **شیرین** معشوقه‌اش ذکر نموده‌ام ولی باید دانست که اساس این افسانه عشق **فرهاد** به **شیرین** است ، توضیح اینکه معشوقهٔ نامبرده ازعاشق خود میخواهد که کوه بیستون را برای اوبکند وعاشق هم این امر ناممکن رابرای خاطرمعشوق آغاز کرده و تقریباً آنرا بپایان میرساند که ناگهان بامر**خسرو** خبردروغین مرك **شیرین** را باومیرسانند واین عاشق مستمند خودرا ازاینخبر میکشد ودراینجا **نظامی** چنین گفته است .

دریغا هرزه رنج روزگارم	دریغا آن دل امیدوارم
مرازین کوه کندن حاصل این بود	نشد کارم میسر مشکل این بود
جهان خالی شدازمهتاب وخورشید	چمن خالی شد ازشمشاد وازبید
چراغ عالم افروز از جهان شد	نه **شیرین** کافتاب ازمن نهان شد
چرا از روی آن دلبر جدایم	چو**شیرین** رفت من اینجا چرایم
صلای درد **شیرین** در جهان داد	زمین برباد او بوسید وجان داد

شیخ عطار

آخرین شاعر دورهٔ قبل ازمغول شیخ **فریدالدین عطار** است.او دراواسط قرن دوازدهم میلادی درنیشابور بدنیا آمده ومعروف

۱ـ در کتاب «دههزارمیل» صفحهٔ ۳۲۷. (مؤلف)



شیرین و فرهاد

است که درواقعهٔ نیشابور بدست مغولها بقتل رسید راجع بمرگ **عطار** مینویسند یکی ازمغولها ویرا گرفته ومیخواست اورابکشد، ولی میگوید اگرهزاردرهم یکی بمن بدهد ازسرخونت میگذرم. شاعرسالخورده میگوید تواندکی صبر کن من بتوهدیهٔ بهتری خواهم داد.

دراین اثناء مغول دیگری وارد معرکه شده یك گونی پر از کاه جلو مغول اول گذارده و میگوید من این پیر مرد را باین جوال کاه میخرم. **عطار** میگوید راست گفت، بهای من همین است فوراً مرابفروش، آن مرد خونخوار از این تناقض گوئی خشمگین شده **عطار** رامیکشد. این شاعر تالیفات بسیار دارد که معروفتر از همه «پندنامه» است. هرچند شهرت او بیشتر روی منظومهٔ منطق الطیر میباشد و آن حکایتی است بطریق تمثیل که در آن مرغانی ازانواع مختلف باهم انجمن میکنند وپس ازمشاوره وتبادل نظر تصمیم میگیرند که در طلب وجستجوی سیمرغ، عقاب افسانه‌ای که درفصل دوازدهم ذکر آن رفت حرکت کنند وطی طریق نمایند.

بایددانست که دراینجا مرغان وحرکت وطی طریق آنها اشاره است به صوفی وعارف ومنازل ووادیهای عرفان وسیمرغ عبارت از حقیقت میباشد. در آخر مرغان خود را بوسیلهٔ کوشش و آزمایش تصفیه نموده حقیقتی راکه درطلب آن بودند بآن واصل و نائل آمدند.

« کرده و ناکردهٔ دیرینه شان — پاك گشت ومحو شد از سینه شان»
«آفتاب قربت از ایشان بتافت — جمله را از پرتو آن جان بتافت»
«هم ز عکس روی سیمرغ جهان — چهرهٔ سی مرغ دیدند آن زمان»
«چون نگه کردند آن سی مرغ زود — بیشك این سی مرغ آن سیمرغ بود»
«درتحیر جمله سر گردان شدند — این ندانستند تاخود آن شدند»
« خویش را دیدند سیمرغ تمام — بود خود سیمرغ سی مرغ تمام»

تقریظ

نگارنده در خاتمهٔ این بیان مختصر راجع به بعضی از نویسندگان بزرك ایندوره میل دارد این نکته را اضافه کنم که تأثیر آب وهوا ومناظر ایران در شعر وادب آن از جملهٔ مسائلی است که اروپائیان چندان توجهی بآن ننموده‌اند. حوزهٔ نیشابور که شاید نمونهٔ اغلب نقاط فلات ایران است از طرف شمال بیك رشته جبال ممتد محدود گردیده که سر چشمهٔ رودخانه های قسمت جنوبی این ناحیه میباشند. دشت وسیع وهموار نیشابور از اشجار خالی و درختکاری فقط در باغات دیده میشود که محتاج به آبیاری دستی است. بساتین و باغهای ایران اگرچه شاید ظاهراً شهرتی داشته باشند ولی اساساً از یك سلسله اشجار تشکیل میشوند که درمیان آنها چند حاشیه و خیابان واطراف آنها با گلهای سرخ و نسترن که محبوب بلبل میباشند پوشیده شده. راست است که این باغها بواسطهٔ جوی های کج ومعوج وبدنمای شهرها و نیز فقدان گلها بنظر اروپائیها قشنك نیستند اما برای مسافری که دور تادورش را منظرهٔ کوههای سخت و بیابان خشك فرا گرفته دیدن انبوه درختان سبز در یك جا که سر بهم آورده ونیز آب جاری با نغمات بلبل بی نهایت زیبا ودلکش جلوه کرده و بیننده را از نواقص آن غافل میسازد. درست است که قسمت های شمالی ایران وسواحل دریای خزر همیشه سرسبز وخرم واز گلهای لاله وشقایق پوشیده است ولی ایرانیها هرگز این مناطق مرطوب وباطلاقی ومالاریائی را دوست نداشته وندارند، چنانکه **شاردن**[1] و **تاورنیه**[2] هر دو در سفرنامهٔ خود این مطلب را تأیید کرده می نویسند «مردم معتقدند حاکمی که بگیلان فرستاده میشود قطعاً کسی را کشته یا سرقتی کرده که شاه او را مأمور این نواحی ساخته است.»

بطور کلی تمام شعرای ایندوره از اهالی خراسان یا آسیای مرکزی بوده و برسوم و آداب این مناطق تربیت شده واز جلگه های خشك وغیر مزروع، کوههای صخره دار وسخت وبالاخره صحاری لخت وعور متأثر بوده‌اند ودرعین حال آنها این مزیت و

۱- Chardin
۲- Tavernier

وضعیت مساعد را هم داشته‌اند که در یکی از لطیف‌ترین و عالیترین و شعف آورترین آب و هوای روی زمین باوفور هوای باز و آفتاب تابان و نبودن سرما و گرمای بیش از اندازه و بالاتر از همه در هوا و فضائی بسیار مهیج و نشاط انگیز زندگی میکردند که آن به فرزندان بااستعداد ایران کمک داده به شخصیت بارز و برجسته‌ای آنان را متصف ساخته که در تمامی ادوار آنرا بمیراث برده‌اند.



سکهٔ منگو

فصل پنجاه و پنجم

سیل بزرگ مغول

آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند.
تاریخ جهانگشا

ماهیت هولناك حملهٔ مغول

کشور ایران چون قسمتی از قارهٔ آسیا و اروپا را تشکیل میدهد تاریخ آن از نظری همواره حملات طوایف و قبایلی را نشان داده است که بدین سرزمین هجوم آورده و دست بکشتارهای عظیم و فجیعی زده اند، ولی هیچیك از این حملات مانند حملهٔ مغول نبوده و اثرات و نتایج وخیم آن بدین پایه نمیرسیده است. حملهٔ مغول سرتاسر آسیا را فرا گرفته و در بعضی قسمت ها مدنیت را نیست و نابود و برخی را بکلی خالی از سکنه ساخته دامنهٔ آن حتی به اروپای شرقی نیز امتداد پیدا نمود.[1] مغولها روسیه را فتح و ضمیمه نموده سیلیزی و موراوی را بعد از شکست لهستانیها در جنك لی نیتز[2] در سال ۱۲٤۱ میلادی بباد غارت دادند و دستهٔ دیگر از قشون مغولان دشت های هنگری را بفرماندهی باتو ویران کرده و پادشاه آنجا را در پست[3] شکست دادند، وچیزی نمانده بود که سیل حملهٔ مغول اروپا را نیز فرا بگیرد، لیکن مرگ اوکتای و مناطق کوهستانی اروپای مرکزی و بعد مسافت و دوری آن، از توسعهٔ این سیل مهیب

۱ــ اسناد و مدارك ویژهٔ مراجع باین دوره باین شرح است. تاریخ مغولها تالیف دوسون، تاریخ مغولان تالیف سرهنری هوارت تاریخ نامبرده مخصوصاً از منابع موثق و طرف اعتماد مسلمانان از آنجمله ابن الاثیر و تاریخ جهانگشا بقلم علاءالدین جوینی منشی هولاکوخان گرفته شده است. نگارنده بتاریخ مغول های آسیای مرکزی بقلم نی الیاس و دنیسون راس نیز مراجعه کرده و از آنها استفاده کرده ام. (مؤلف)

۲-Lignitz ۳-Pesth

بدین حدود جلوگیری کرده وتمدن آنرا که در حال نمو ورشد بود از خطر نجات داد ولی از طرف دیگر آسیای مرکزی وایران وحتی قسمتی ازروسیه چنان پایمال خرابیهای مغول گردید که هنوز اثرات آن پس از هفت قرن باقی وپدیدار است وتا این اواخر در بعضی از کلیساهای اروپای شرقی در پایان دعا ازخداوند مسئلت میکردند که آنهارا ازشرحملهٔ مغولان مصون بدارد. دوسون [1] اینموضوع راخلاصه کرده وچنین میگوید: «حملهٔ مغول نقشهٔ آسیا را بکلی عوض کرد، بعضی سلسله‌ها منقرض، امپراطوریهای قدیم محو، اقوام وملل تاریخی نابود وبرخی مستهلك شدند وروبهمرفته بهر کجاپای مغولها رسید جز ویرانه و استخوان کشتگان چیزی باقی نماند. این قوم خونخوار با طرزی وحشیانه و باکمال خونسردی زن، مرد، بچه، پیر و برنا همه را ازدم شمشیر میگذرانیدند. آنها شهرها را آتش میزدند، خرمن‌ها رامیسوزاندند وشهرهای آبادرا به بیابانهای بی آب وعلف مبدل میساختند، ولی با اینهمه هرگز باحس کینه جوئی و انتقام آلوده نبودند وحتی اسامی بعضی ازاقوام راکه نابودساختند نمیدانستند»

اصل وتبار مغولها

درفصل بیست ونهم اشاره شد که هونها درسال دویست قبل از میلاد با طائفه ایوچی جنگیده و آنانرا بطرف مغرب راندندو بطوریکه ازبهترین مآخذ مستفادمیشود مغولان از نسل هونها هستند و اویغورها از دودمان ایوچی، لیکن این بیان مأخوذ ازتاریخ قدیم است وبرای شناسائی این «تازیانهٔ جدید خدا» بهتر آنست که به نویسندگان معاصر رجوع کنیم.

مغولها یا باصطلاح عموم تاتارها [2] را نویسندگان چینی بسه دسته بترتیب

۱ـ D'Ohsson

۲ـ صحیح این کلمه «تاتا» نام قدیم مغولهاست ولی صدای آن شباهت تامی به تارتاروس دارد که اشخاصی مانندماتیو پاریس، فردریك دوم، اینوسنت چهارم وسن لوئی آنرا بکار برده‌اند. فردریك دوم نامهٔ خود را خطاب به هانری سوم پادشاه انگلیس بدین عبارت «Ad sua Tartara Tartari detrudentur» خاتمه داده است. بالنتیجه کلمهٔ تارتار عموماً اختیار شده است. مغولها نامشان را از مونغ بمعنی بی باك گرفته‌اند. نویسندگان اسلام بجای منغول «مغول» استعمال میکنند که اغلب بسلسلهٔ بزرگی که در هند تأسیس یافت اطلاق میشود. (مؤلف)

ذیل تقسیم نموده‌اند. تاتارهای‌سفید، سیاه ، وحشی و درجهٔ تمدن هریك باندازه‌فاصله ودوری مأوا ومسکن آن از دسترس و نفوذ اهالی‌متوطن وشهرنشینان‌چینی نقصان و کاهش می یافته است. هرگاه ازحدود داستان‌وافسانه بگذریم و بتاریخ‌واقعی‌مراجعه کنیم می‌بینیم مغولها یکی از قبائلی بوده‌اند که در قسمت شمالی صحرای گوبی و جنوب دریاچهٔ بایکال[1] سکنی‌داشته‌اند . زندگی و معاش آنها مانند سایر بدویان و صحرانشینان از رمه داری و غارتگری میگذشت و بدواً خراجگذارسلاطین‌قسمت شمالی چین بوده‌اند که اصلا از همین تیره بوده ولی بعداً پایهٔ تمدنشان بالارفته‌واین طوائف صحرانورد وبیابان گرد را بچشم حقارت‌مینگریستند درجهٔ تمدن آنها خیلی پست بوده‌وابن الاثیر که یکی‌ازمنابع‌عمدهٔ **دوسون** میباشددربارهٔ تاتارها چنین میگوید:

«اما مذهب تاتار ، آنها آفتاب راهنگام‌طلوع می‌پرستیدند و هیچ چیز در نزد آنان‌حرام‌نبود.زیراگوشت‌سگ‌وخوك‌راهم‌میخوردند.» دکتر ریموند بیزلی در کتاب کارپی‌نی[2] و **روبروکی**[3] نیز که‌سفارت‌ومأموریتی که بعهده گرفته بود قریباً ذکرخواهد شد عادات وسیرتهای‌منفوروزشتی به‌مغولهامنسوب داشته‌ودرعین حال حسن انضباط ، شجاعت ، استقامت‌وسواری‌وتیر اندازی آنان‌را تحسین نموده‌اند . مغولهاپس‌از آنکه به فتوحات نائل آمدند مثل اعراب بعد از جهانگشائی نخوت وغروری‌نامحدودپیدا کردند ، بطوریکه در تواریخ روسیه مینویسند خاقان مغول هر موقع اراده میکرد شاهزادگان وفرمانروایان آنسرزمین‌مجبور بودند فوراً بخدمت حاضر شوندوازجمله اهانت وتحقیری که نسبت بآنهامیشد یکی این‌بودکه‌موقعی که خان شراب مینوشید قطراتی که ازدهانش میریخت آنها مجبور بودندبازبان‌بلیسند مغولهافوق‌العاده کثیف بودند وشستشو نمیدانستندومیگویند چنگیزخان میگفت‌اصلا‌نبایدلفظ‌چرك وکثیف را بکاربرد. نگارنده درطی‌مسافرتم درسی‌سال قبل که‌ازلاداخ،[4] میگذشتم‌اهالی آنجا میگفتند دراینجا اصلا حمام معمول‌نبوده‌ونیست وتنها وسیله برای‌تمیز کردن اطفال همانا حمام‌آفتاب روی پشت بام بودکه گاهگاهی بآن عمل میشده‌است .

۱- Baikal ۲. Carpini ٤- Rubruquis ٤- Ladakh

درآسیای مرکزی و ایران که اغلب مغولها مسلمان شده‌اند هنوز آثار چرکی و کثافت اولیه را بیادگار باقی دارند ولی البته شدت احکام اسلامی نسبت بمسئلهٔ وضو وغسل تا حدی آنانرا به نظافت واداشته است .

مغولهای خالص مردمی هستند دارای چشمان بادامی ، قامت کوتاه، مو وریش و سبیل کم ولی بااینحال یك نژاد قوی ومحکم وسخت وصلب میباشند . اگرچه خلقتاً اهل پیاده‌روی نیستند اما گوئی سواره کار بدنیا آمده‌اند. در کسب وتجارت وتحصیل ثروت معمولا از ایرانیان خیلی عقب‌ترند و در خراسان وضعیت آنان نسبت بایرانیان نظیر ایطالیائیها ومردمان اروپای شرقی در امریکا میباشد .

یسوگای پدر چگیزخان

نیاگان **چنگیز** درپشت پرده‌های ضخیم افسانه مستور و از آنها اطلاع صحیحی نداریم ، لیکن اجداد بلاواسطه یانزدیك او بنا به گزارش مبسوط **دوسون** خراجگذار نوچین‌ها (هیاطله) فاتحین طوائف ختائی بوده‌اند که بسلسلهٔ کین نیز معروف میباشند. ازقضا یکی از کسان قبیلهٔ **چنگیز** یکنفر از افسران دربار کین[1] را بقتل رسانیده درعوض نوچین‌ها یکی ازافراد خاندان **چنگیز** را روی خرك چوبی میخ کوب کردند واین مجازات سخت نسبت بصحرانوردان یاغی سبب شد که قبیلهٔ نامبرده سر بطغیان برداشته ودرمقام تلاقی وکینه‌جوئی برآمدند ، چنانکه رئیس قبیلهٔ **قوبیلای** لشگر کشیده وقشون کین را شکست داده غنائم فراوان گرفت ودر اینجا ما برای دفعهٔ اول اسم **یسوگای** را می‌شنویم. برادر **قوبیلای بارتام بهادر**[2] چهار فرزند داشت که سومین آنها **یسوگای** بهادر بریاست قبیله انتخاب گردید **بارتام بهادر** رئیسی شجاع ومدیر وفعال بود ، اینمرد قبائل اطراف را مطیع ساخت واز آنان در جنگها استمداد نمود . وقتیکه سلسلهٔ کین توسعهٔ اقتدار اورا دریافتند درصدد نابود ساختن او برآمده و بدین قصد تاتارهای بویرنوررا علیه او برانگیختند و **یسوگای** درحینی که گوئی علیه یك تهاجم وحملهٔ سخت ناگهانی می‌جنگید درگذشت .

۱- Kin

۲-جای بسی توجه است که جزو القابی که نائب‌السلطنهٔ هندوستان اعطا میکرد یکی لقب خان بهادر بود . (مؤلف)



یکنفر صحرا نشین مغول دورهٔ چنگیزخان

ظهور چنگیزخان ۱۱۷۵ – ۱۲۰۶ میلادی

درسال ۱۱۶۲ میلادی برای **یسوگای** فرزندی بوجود آمد که اورا بیاد یکی از رؤسای طوائفی که بدست **یسوگای** کشته شده بود **تموچین** نام‌نهاد درسال ۱۱۷۵ میلادی **تموچین** سیزده ساله بود که بجای پدر بر مسند خانی قرار گرفت. طولی نکشید که رؤسای قبایل از اطاعت‌وی بملاحظهٔ صغر سن‌سر پیچیدند و **تموچین** پس‌از زدوخوردهاو تحمل‌متاعب ومصاعب‌زیادبالاخره‌دستگیر وبزندان افتاد، اماچون‌ستاره‌اش‌بلندبودچیزی‌نگذشت که خودرا اززندان خلاصی‌بخشیده بمدد جثهٔ‌شگرف‌وبنیت‌قوی‌ونیز تحمل‌وبردباری در مقابل مشکلات بفتوحاتی پشت‌سرهم نائل آمده تااینکه آوازه‌اش همه‌جاپیچیده و از پدر فرسنگها جلو افتاد.

بویرنورها[۱] پس ازحمله به **یسوگای** حمله بچین برده و امپراطور کین قبیلهٔ مقتدرقرائیت[۲] راکه از نصارای نسطوری بود وادار کردتا با آنها جنگ کنند. **طغرل** رئیس قرائیت‌ها معروف به **وانگ** که خودش را **وانگ خان** میخواند شخصیتش از پادشاه افسانه‌ای معروف قرون وسطی یعنی **پرسترجان**[۳] کمتر نبوده است.

این امیر خویشتن‌را مرهون جوانمردی **یسوگای** میدانست، چه‌اورازمانیکه از عمش فراری‌ومتواری‌بوده حمایت نمود و کمک کرد که عم غاصبش را ازقلمروخود بیرون کرده و ریاست و امارت از دست رفته‌اش را دوباره بکف آرد. بنابراین چندین سال بعد که بدست برادرش که از نایمان[٤] بازیك قبیلهٔ عیسائی دیگـر کمك باو رسیده بود بار دیگر رانده شده و متواری گردید **تموچین** را بخاطـر آورد و لذاباو توسل جسته وازوی‌استمدادنمود. خان جوان او را بگرمی پذیرفته‌چنانکه‌ما میخوانیم‌درسال ۱۱۹٤ میلادی **تموچین** بایکدسته‌ازلشگریان‌خودعلیه‌تاتارهای‌بویرنور

۱- Buyr Nurs

۲- Keraits طایفه‌ای از قرائیت‌ها امروزه در تـربت حیدری در جنوب مشهد زندگانی میکنند. (مؤلف)

۳- prester john ٤- Naiman

تحت امپراطور کین که خود فرماندهی سپاه را درجنگ داشت حمله کرد. او طوایف دشمن را تار و مار کرده و نام و شهرتی بدست آورد و در سال ۱۲۰۲ میلادی با همدست و دوست سابق خود **طغرل** مصاف داده و در بدو امر شکست خورد، ولی در سال ۱۲۰۳ میلادی او را مغلوب و قرائیت‌ها را دست نشانده و خراجگذار خود ساخت.

یك چند که از این فتح نمایان گذشت **تائی یانگ خان** پادشاه نایمانها کوشید که بر **آلاقوش تکین** امیر اونکت‌ها یاتاتارهای سفیددست یافته اورا حاضر کند تا متفقاً پیش از آنکه **تموچین** قوت بگیر د علیه او لشگر کشی نمایند. **آلاقوش**، **تموچین** را از قصد قبیلهٔ مزبور مطلع ساخت و **تموچین** غفلتاً بر آن قبیله حمله برده و آنان را شکست داد. پادشاه آنها کشته شد، ولی **گوچلك** پسرش فرار کرد و بطرف مغرب گریخت از اسیرانی که بدست **تموچین** افتاد یکی **تاتاتونگو** وزیر **تائی یانگ** بود. **تموچین** اورا بخدمت خود پذیرفت این شخص اصلا از اهل اویغور بود وطبق روایات مبانی تمدن اولیهٔ مغول مرهون افکار بلند وعالی ولیاقت اینمرد نامی است. **تاتاتونگو** پسران **چنگیز** را زبان وخط اویغوری آموخت وتازمان **اوگتای** پسر وجانشین **تموچین** بر مسند خود باقی بود. درسال ۱۲۰٦م **تموچین** چندان قوت وقدرت یافت که شورائی[1] از نجباء تشکیل داد ودر آن لقب **چنگیز خان** را برای خود اختیار نمود.

انقراض سلسله قراختائی

گوچلك فرزند خان قبیلهٔ نایمان پس از شکست پدرش مدتی متواری بود تا بالاخره بدربار **گورخان** رفت **گوچلك** دردربار **گورخان** مذهب بودا را قبول نمود و **گورخان** دخترش را بزنی باو داد و از او پشتیبانی نمود، اما همینکه قدرت وقوتی یافت یاران و لشگریانی جمع کرد و بکمك سلطان **محمد** خوارزمشاه و **عثمان** امیر سمرقند علیه **گورخان** ولینعمت خود عصیان ورزید. **گوچلك** در بدو امر شکست خورد ولی طولی نکشید که لشگریان **عثمان** و **خوارزمشاه** بکمك رسیدند. **گورخان** بدست **گوچلك** اسیر گردید ٦۰۸ هـ (۱۲۱۲م) وبجای او این خائن بریك قلمرو محدود بحوزهٔ طارم باشهرهای کاشغر، یارقند و ختن سلطه و

۱- مغولان این شورا را «کوریل‌تای» می‌نامیدند. (مؤلف)

استیلا پیدا نمود. قلمرو **خوارزمشاه** نیز تا قلب ترکستان پیشرفت و بعدها **عثمان** سمرقند بدست **خوارزمشاه** کشته شد و نامبرده سمرقند را به پایتختی اختیار کرد.

اولین حملهٔ مغولها در آسیای مرکزی ۶۱۵-۶۱۲ هجری (۱۲۱۸ - ۱۲۱۵)

چنگیزخان سه بار علیه سلسلهٔ کین اردوکشی کرده و در هر بار موفقیت حاصل نموده معمورهترین و زیباترین ممالك آنها را بتصرف درآورد، شرح این حملات و پیکارها از گنجایش این کتاب خارج و تنها نکتهای که باید در نظر داشت این است که مغولهای وحشی در ضمن همین جنگها بود که فن محاصره را تمرین کرده آموختند که بعدها آنرا در همهجا باثرهای فوق العاده ای بکار برده واز آن نتایج زیادی گرفتند. درسال ۱۲۱٦ میلادی **چنگیز خان** متوجه مغرب گردید ودر دشت قرقیز با طائفه مرکیت[1] هاروبرو شد و آنانرا تقریباً نابود ساخت. کمی پس ازاین فتح مغولها با یك دسته ازسربازان **خوارزمشاه** که بجنگ طوائف قبچاق می آمدند روبرو شدند، مغولها مایل به جنگ نبودند ولی سران سپاه خوارزم که ازحیث قوا برتری داشتند حمله را شروع کردند، اما بالاخره جنگی میان آنها درنگرفت، زیرا شبانه لشگر مغول عقب نشینی کردند. این جنگ که فقط حادثهٔ کوچکی بود عواقبی نداشت. درسال ۱۲۱۸ میلادی **چنگیز** به آسیای مرکزی لشگر کشید ولشگری بالغ بر بیست هزار تن به جنگ **گوچلك** فرستاد ولی او بدون هیچ مقاومتی فرار کرده لیکن دستگیر گردید و کشته شد.

بروز عداوت با خوارزمشاه

چنگیزخان باسلطان خوارزم در ابتدا روابط دوستانه داشت. خان مغول سفرائی باهدایا بدربار **خوارزمشاه** فرستاد وپیغام داد که «امیدوارم همیشه بین ما صلح ومسالمت برقرار باشد ومن تورا مانند عزیزترین فرزندان خود میشمارم» سلطان خیوه پس ازاینکه ازیکی ازسفرا که اصلا ازاهل خیوه بود ازقدرت وقوت ارتش **چنگیز** استفسار نمود هیئت سفرارا که مرکب ازسه نفر بود با جواب دوستانه مرخص نمود، هرچند اومتوجه باین نکته بود که **چنگیز** ازاینکه او را فرزندخویش خوانده است، میخواهد تفوق **مغول** راضمناً خاطرنشان نماید. بعداز

1-Merkite



قراختائی ،اندکی بیش اززمان جنك

سفارت مزبور طولی نکشید که **چنگیز خان** از سه نفر از بازرگانان خیوه مقدار زیادی کالا خریداری کرد و همراه آنان چند نفر از بازرگانان مغول را با مقداری پوست به خوارزم فرستاد تا پوستهارا فروخته بجای آن کالای خوارزم خریداری کنند. کاروان ثروتمند مغول چون به شهر اترار[1] رسید فرماندار آنجا بمال بازرگانان طمع کرده و آنان را دستگیر نمود و به **خوارزمشاه** گزارش داد که آنها جاسوسند و احتمال هم میرود که راست گفته باشد، وی کسب تکلیف نمود و **خوارزمشاه** هم فرمان داد تا بازرگانان را بقتل رسانند. فرماندار مزبور فرمان بالارا اجرا کرد. **چنگیز خان** که شاید قبلا هم بتحریك **ناصر** خلیفه که شرح دسائس اورا در فصل ۳ مذکور داشتیم مترصد بهانه‌ای برای سرکوبی **خوارزمشاه** بود از موقع استفاده کرده سفیری بدربار **خوارزمشاه** فرستاد تا فرماندار خوارزم را تسلیم نمایند یا منتظر جنك باشد. سلطان نامبرده که از فتوحات اخیر خودمست نخوت و غرور بود سفیر **چنگیز** را کشت و بدین ترتیب دامنهٔ نفاق را آتش زد.

حمله به ماوراءالنهر ۶۱۶ هجری (۱۲۱۹)

در سال ۶۱۶ ه درست یکسال بعد از آنکه **چنگیز خان** تصمیم بجنگ با **خوارزمشاه** گرفته بود سیل انهدام و بربادی بحرکت آمده و بطرف سرداریادرا سرتاسراز زیر گردید. **سلطان محمد** با چهارصد هزار تن لشکر بمبارزهٔ با **چنگیز** آمده بود، ولی در بین ناحیه اوش وسنگر از **جوجی** پسر ارشد **چنگیز** باتلفات زیاد شکست خورد. **سلطان محمد** پس از این شکست سخت ابتکار را بدست دشمن داده ومصمم گشت از مواجههٔ بالشکر مغول احتراز نموده بجای آن شهرهای عمدهٔ کشور خود راسنگر بندد و با خود تصور میکرد مغولها همینکه مقداری غنیمت گرفتند به حملهٔ بر شهرهای مستحکم نخواهند پرداخت و با غنائم بکشور خود مراجعت مینمایند. این نقشهٔ غلط زمینهٔ خوبی برای حمله بدست **چنگیز خان** داد، زیرا او حالا میتوانست با فراغ بال لشگریان خود را تقسیم و دسته بندی کرده بدون اینکه بیم روبرو شدن بایك سپاه سنگین دشمن داشته باشد هر کدام را از یك

۱- Otrar

طرف روانهٔ حمله بیک شهر نماید. **چنگیز** دو پسر خود **جغتای** و **اوگتای** را مأمور تسخیر اترار نمود. **جوجی** پسر دیگرش ابتدا **خوارزمشاه** را شکست داده سپس از آنجا بطرف جند طرف شمال متوجه و یك سپاه پنجهزار نفری نیز مأمور تسخیر خجند گردید. **چنگیز** خود نیز بهمراهی پسر کوچکش **تولی** با قشون اصلی روانهٔ تسخیر بخارا شده و برای مبارزهٔ با **خوارزمشاه** درصورتیکه برای نگاهداری سلطنت خود بخواهد جنگ کند خود را حاضر و آماده ساخت. محاصرهٔ اترار مدت شش ماه طول کشید و چون حاکم شهر میدانست **چنگیز** انتقام سفرای خود را ازاو خواهد کشید تا آخرین لحظه پایداری کرد ولی چون بالاخره از سلطان جبان و بزدل خیوه باو کمك نرسید شهر با وجود ابراز شهامت و شجاعت مأیوسانه به تصرف دشمن در آمد و حاکم آن را زنده دستگیر و بحضور **چنگیز** آوردند. **چنگیز** فرمان داد تا نقره داغ کرده در گوش و چشم او بریزند. **جوجی** پسر **چنگیز** شهر سیگناك [1] را پس از هفت روز محاصره تسخیر و شهر جند هیچگونه مقاومتی بخرج نداد.

شهر بخارا بیست هزار نفر پادگان داشت و آنها چندروزی هم استقامت کردند و یك بار نیز سربازان محصور صف سپاه مغول را شکسته و از شهر بیرون آمدند، مغولها گواینکه اختلالی در آنها پیداشده بود دوباره تحت نظم در آمده آن جماعت را بسختی منهزم و تعقیب کرده درحوالی رود سیحون آنان را کشته و تارومار نمودند و بخارا در نتیجه تسلیم گردید. **چنگیز خان** سواره در مسجد جامع راند که در آنجا مغولها برای این پیروزی که نصیب آنها شده بود مجلس جشن برپا کرده و بعیش و نوش مشغول شدند. کلیهٔ سکنه و اهل شهر راجمع کردند واشخاص متمول و ثروتمند را مجبور کردند تمامی دولت و ثروتشان را با کمال منت بمغولها تسلیم نمایند که مینویسند «درحین فرار جز جامه‌ای که درتن داشتند چیزی دیگر نتوانستند باخود ببرند» آنگاه شهر بباد چپاول وغارت رفت و بعد طعمهٔ حریق شده وتلی ازخاکستر گردید. تودهٔ مردم بیچاره و بدبختی که بودند بین فاتحین وحشی تقسیم شدند که معمولشان این بود آنهائی که بدرد کار

---

۱ - Signac

می‌خوردند برای پناه دستجات هنگام حمله و یورش ، برای نقب زدن، برای نصب کردن آلات محاصره ودر موقع ضرورت برای پر کردن خندق یك شهر را ازچوب والوار وغیره بکار میانداختند که درصورت کسر داشتن با بدنهای خود ایشان آنکسری را تکمیل میکردند یعنی خود آنهارا توی خندق میریختند . اما ز نان حاجت به بیان نیست که آنها شکار فاتح واسیر کنندگان وحشی ودیوسیرت بودند .

پس از فتح بخارا چنگیز عازم درهٔ حاصلخیز زرافشان و از آنجا متوجه سمرقند شد که چهل هزار نفر پادگان داشت . سمرقند استقامتی بخرج نداد، زیرا سپاهیان ترك بدین امید که نسبت بآنها رفتار خوب خواهد شد بزودی تسلیم شدند ولی لشگر مغول ترکان را هم قتل عام کردند . در اینجا سی هزار نفر ازصنعتگران را لشگر مغول بین خود تقسیم نمودند وسی هزار نفر دیگر نیز برای بیگاری در ارتش اختصاص داده شد ، پنجاه هزار نفر نیز با پرداخت خونبها آزاد ماندند ولی از همین عده نیز جماعتی را بکار های نظامی گماشتند، درواقع درشهر سمرقند پس ازحملهٔ مغول دیگر کسی باقی نماند ، لشگریان مغول ازاین مسئله فراغ خاطری حاصل کردند زیرا دیگر احتمال بیم قطع خطوط ارتباط ازمیان رفت .

تعقیب خوارزمشا و مرگ او ۶۱۷ ه (۱۲۲۰)

اکنون خامه را بطرف **علاءالدین محمد** بزدل معطوف داشته میگوئیم که اودرسمرقند تا وقتیکه ازتهاجم و استیلای مغول ایمن بوددوام آورده ولی همینکه خطر محاصرهٔ شهررا نزدیك دید ازآنجا بطرف بلخ فرار کرده وقصد داشت به غزنه پناهنده شود ولی درراه از این خیال منصرف شده راه نیشابور راپیش گرفت و باخود تصور میکرد مغولها پس از بردن غنائم شهرهای ثروتمند او مراجعت خواهند کرد . **جلال الدین** پسر شجاع ودلاور او عبث التماس کرد که به او اجازه داده شود درمقابل سیحون باLشگر مغول روبرو شود . او با یك حرارت جوانمردانه‌ای فریاد میکرد و به پدرش میگفت که برای احتراز ازدشنام و نفرین رعایا هم شده لازم است بامغول مبارزه کنیم، زیراکه آنها خواهند گفت که ایشان تاحالا بواسطهٔ مالیات وباج وخراج سنگین در فشارمان گذاشته بودند واینك که روز بلا و

مصیبت است ما را ترك گفته به تاتار های وحشی ودرنده واگذارمان مینمایند ولی **علاء الدین** زیربارنمیرفت ، نه‌خودجنگید و نه اختیار لشگررا بدو سپرد وهمینکه شنیدمغولها ازسیحون گذشته‌انداز نیشابور وازهمان خطی که**داریوش** ازجلو**اسکندر** فرار کرده بود ازجهت مقابل فرار کرد .

ازسمرقند **چنگیز** دودسته قشون که هر یك مرکب ازده هزارنفربودبدنبال **محمد** فرستاد و آنهادستورداشتند که بااودرصورت تمایلش بجنگ جنگ کنند واگر فرار کرد تعقیب نمایند . لشگریان **جبه** از نیشابور گذشته قوچان ، اسفراین و دامغان‌راغارت نموده‌ودرشهر ری باقشون **سبتای** بیکدیگر پیوسته وآن شهر را قتل عام‌نمودند .

سلطان محمد دراینموقع واردقزوین گردید ودر آنجادرصددمبارزهٔ بامغولها بودولی‌درحینیکه مشغول گردآوری لشگربودخبر سقوط ری دریکصد میلی‌اومنتشر گردید .اینجا روحیهٔضعیف‌وترس ووحشت‌سلطان درلشگریانش تأثیر کرده همگی متفرق گردیدند و سلطان بعد از اینکه نزدیك بود بدست مغولها اسیر شود فرار کردوازآنجا به‌مازندران‌رفت ودریکی ازجزائرساحل خزرپناهنده‌شدودرهمانجا جان‌سپرد وازخودنامی خیلی‌ننگین‌بیادگار گذاشت .

محاصرهٔ اور گنج ۶۱۷ ه (۱۲۲۰)

پس ازمرگ **علاءالدین** سه‌نفرازفرزندانش ازطریق دریا به‌شبه جزیرهٔ منقشلاغ[۱] رفته وازآنجابطرف پایتخت‌خوارزم رهسپار شدند . درخوارزم‌مردم از آنها استقبال‌نمودند و**جلال الدین** مشغول‌جمع آوری قشون گردید ، اما طولی نکشید که توطئه‌ای علیه او چیده شد و **جلال الدین** ناچارازخیوه‌فرار کرد وباسیصد نفرسپاهی از راه کویرپس‌ازطی شانزده روزراه به‌شهرنسا درچند میلی‌شمال‌غربی عشق آباد فعلی آمد . در نسادر اینموقع هفتصد نفرپادگان مغول‌پاس‌میدادند . این‌شاهزادهٔ‌دلاور وپهلوان‌باتهورتمام سپاهیان مغول‌راشکست‌داده‌وازآنجا سالماً به‌نیشابوررفت .دونفردیگراز برادرانش‌چون خبر

۱-Mangishlak

جمع آوری لشگر **جلال الدین** راشنیدند بدنبال او روانه شده، ولی بدست مغولها گرفتار و کشته شدند.

چنگیز خان بعدازاین فتوحات فرزندان خود **جوجی، جغتای** و **اوگتای** را مأمور تسخیر پایتخت خوارزمشاه نمود، چون لشگر **چنگیز** بدروازه‌های شهر رسید پادگان شهر آنهارا دنبال نموده و در نهانگاهی که قبلا با کمال دقت تهیه نموده بودند آورده تلفات سخت به آنان وارد آوردند. اما همینکه عمدهٔ قوای مغول جلو اور گنج رسید تاجیک‌های[1] بیچاره و بدبخت را که از شهرهای مغلوبه جمع کرده بودند مجبور ساختند که خندق‌ها را پر کرده و منجنیق کار گذاشتند. ستون عمدهٔ قوا سپس متوجه شهر گردید، با اینهمه مغولها موفق نشدند پلی را که دو قسمت شهر را بیکدیگر متصل میساخت تصرف نمایند و بالاخره بعلت اختلافی که بین **جوجی** و **جغتای** پیش آمد عملیات مغولها عقیم ماند.

چنگیز اینجا اختیار تام لشگر را به **اوگتای** سپرد و نامبرده فوراً فرمان حمله و یورش داده و آن بموفقیت انجام یافت. اهالی شهر پس از شش ماه استقامت و پایداری مأیوسانه بالاخره تقاضای امان نمودند، مغولها تمامی اهل شهر را جمع کردند و به استثنای صنعتگران بقیهٔ مردان را عموماً قتل‌عام و زنان و بچه‌ها را باسارت بردند، سپس رود سیحون را برروی خرابه‌های شهر باز کردند و بار دیگر این رودخانه مبدأ اصلی خود را پیموده به بحر خزر سرازیر گردید[2].

ویرانی خراسان ۶۱۷ هـ (۱۲۲۰)

چنگیز خان تابستان را در مرغزارهای نخشب گذرانید، سپس از آنجا عازم ترمذ گردید ترمذ در ساحل سیحون و در سر راه بلخ واقع بود، شهر ترمذ پس از ده روز تسلیم شد و کلیهٔ ساکنین

۱ــ تاجیک یعنی شهرنشین و این کلمه درمقابل ترک بمعنی چادر نشین استعمال شده، لفظ تازی عربی امروز نیز ظاهراً از همین ریشه است وسگ تازی را نیز اول دفعه فاتحین عرب با یران آوردند. (مؤلف)

۲ــ فصل دوم جلد اول صفحهٔ ۲۲. (مؤلف)

آنجا راقتل‌عام کردند ، **چنگیز** آنوقت از ترمذ به‌نقاط سردسیر واقع در آن‌نزدیکی عزیمت‌نموده و بدخشان که مجاور بود بتاراج‌رفت . در اول‌بهار **چنگیز** متوجه‌بلخ‌شد وسکنهٔ آن بدون استقامت و پایداری تسلیم‌شدند، اما این‌فاتح چون‌شنید **جلال‌الدین**



محاصرهٔ اور گنج

درغزنه مشغول جمع آوری قوامیباشد شهررا ویران‌واهالی‌راقتل‌عام نمودوهزاران‌نفر از مردم شوره‌بخت را ازدم تیغ گذرانید تادرموقع پیشروی ازپشت‌سرخود کاملاًفراغت خاطر داشته‌باشد وخطوط ارتباطاوقطع نگردد. **تولی** دراین‌ضمن‌مأمورشده‌بود که کار انهدام‌وخرابی وچپاول‌وغارت‌خراسان‌رابا تمام‌برساند که سابقاً قسمت‌هائی از آن

بدست **جبه** و **سبتای** تصرف‌شده وحکامی در بعضی شهرها گذارده بودند. اهالی طوس چون دیدند که فرماندار مغول تنها مانده علیه او قیام کرده وسر بشورش برداشتند، ولی این آشوب بدست یکعدهٔ سیصد نفری از مغولها که در اُستوا (قوچان کنونی) توقف داشتند فرونشانده شد وحتی اهالی بیچارهٔ شهر را واداشتند که تمامی برج وباروهای شهر را بدست خودشان ویران سازند. در پائیز سال ۱۲۲۰ میلادی **تولی** با یك نیروی جلودار مرکب از ده‌هزار نفر راه خراسان راپیش گرفت ابتدا نسارا محاصره وبانتقام خون حاکم آن که با تیری که از بالای حصار رهاشده بود بقتل رسیده بود تمام سکنهٔ آن با زنها وبچه‌ها همه را قتل‌عام نمود. شهر نیشابور درکوشش اولی تسخیر نشدو **طغاچار** داماد **چنگیز** کشته‌شد ولی سبزوار بغتتاً مورد حمله قرار گرفته وهفتادهزار سکنهٔ آنجا رهسپار دیارعدم شدند.

خرابی مرو ونیشابور

نخستین نبرد مهم **تولی** درخراسان محاصرهٔ مروشاهجهان بود. مرو پایتخت معروف سلطان **سنجر** بوده پس از ویرانی غزها دوباره رونقی بسزا گرفته و در اوج ثروت وزیبائی بود شاهد براین مدعا شرح مؤثر و رقت آوریست که **یاقوت** جغرافی‌دان عالیمقام آنرا درموصل نوشته است. اومروردر اینموقع دیده وازجلو حملهٔ مغول بامخاطرات زیادخودرا بسلامت بآنجارسانیده‌است فاضل مشارالیه‌عدهٔ‌علما ودانشمندان ونویسندگان وکتابخانه‌های مرورا توصیف میکند و دربارهٔ مردمان آن با یك جوش وخروش غریبی فریاد میزند ومیگوید «بچه‌های آنان همچون مردان، جوانانشان قهرمان وپیرانشان امام بودند.» پس از این او به‌این شرح زاری و سوگواری میکند «کفارمغول وآن اهریمنان دیوسیرت به‌خانه‌های شهر ریختند وتمامی مردم را پایمال، قصور وعمارات شهر راچون خطوطی که‌ازصفحهٔ تاریخ محو شود محو و نابود ساختند وآنهارا به‌لانه‌های جغد وکلاغ مبدل نمودند بطوریکه جز نالهٔ بوم و طنین بادصدائی ازآن ویرانه‌ها شنیده نمیشد»

این شاهزادهٔ مغول با نیرنك وتزویر و وعده‌های دروغ براکابر ورؤسای شهر

دست یافته و پس از ورود بشهر کلیهٔ اهالی را از کوچك و بزرگ و پیر و برنا که به نیم میلیون نفر بالغ می‌شدند همه را ازدم شمشیر گذرانید. ابن‌الاثیر شماره کشتگان مرو را هفتصدهزار و جهانگشای جوینی بیش از این قلمداد کرده است. البته در این هنگام عدهٔ زیادی از اهالی شهرهای دیگر خراسان فراراً بمرو آمده و با این ترتیب بعید نیست جمعیت شهر بدین عدد رسیده باشد. پنجهزار نفر از مردم مرو که از شهر فرار کرده بودند در راه گرفتار یك دسته از لشگریان مغول شده آنها نیز بقتل رسیدند و بدین ترتیب این شهر آباد و زیبا تبدیل بویرانهٔ خالی از سکنه گردید و بهمان حال باقی بود تا آنکه یك قرن بعد دوباره **شاهرخ** آنرا از نو بنیاد گذاشت.

تولی پسر **چنگیز** از ویرانه‌های سوخته مرو به نیشابور رفت. اهالی نیشابور در اینموقع آمادهٔ دفاع شده سه‌هزار سنگر یا بالیستا[1] برای پرتاب کردن زوبین وغیره در دور شهر ساختند و پانصد منجنیق کار گذاشته بودند. مغولها هم در مقابل وسائل قویتری برای تسخیر شهر بکار بردند، از آنجمله هفتصد منجنیق بکار انداختند و با آنها نفت سوزان بداخل شهر پرتاب نمودند، لیکن آنها در اینواقعه شهر را بقهر وغلبه گرفتند و تمامی جانداران حتی سك و گربه را بقصد گذراندن قربانی بروح **طغاچار** قتل عام کردند و اینکه از این فتح نمایان خودشان یك یادگار مخوف و دهشتناکی باقی گذارده باشند مناره‌هائی از کله‌ها بنا کردند، کلیهٔ ابنیه و عمارات را کوبیده و با خاك یکسان نمودند و سراسر آنرا جو کاشتند. نگارنده مرغ سنگخواره‌ای در داخل دیوارهای مدروس نیشابور قدیم شکار کرده‌ام ومخصوصاً آنجا را دیدم که از مغول‌ها ندانسته تقلید شده وجو کشت کرده‌اند. آخرین شهر بزرگ خراسان که مورد هجوم قرار گرفت هرات بود. مقاومتی نومیدانه در اینجا برای مدت هشت روز بعمل آمد، لیکن پس از کشته شدن حکمران، اهالی از در تسلیم در آمده وقبول اطاعت نمودند و **تولی** فقط بقتل پادگانهای آنجا قناعت نمود و از کشتن سکنه در گذشت.

۱– Balistae

جنگ علیه جلال الدین ۶۱۸ هجری (۱۲۲۱)

جلال الدین پس از تار و مار کردن یك دسته از سواران مغول در نسا که از حیث نفرات بر او برتری داشتند روانهٔ نیشابور گردید. فتح نمایان مزبور در حقیقت نخستین فتح بر لشگریان مغول را در ایران تشکیل میدهد.

او سه روز در آنجا توقف کرده و بعد هزیمتش را بطرف غزنه ادامه داد و یکساعت بعد از عزیمت او از نیشابور یکدسته از سپاهیان مغول وارد آن صحنه شده و بلافاصله بدنبال وی روانه گردیدند، **جلال الدین** باسرعتی فوق العاده حرکت نموده و یکصد و بیست میل مسافت در روز سواره راه پیمود، لیکن در ورودش بزوزن طرف جنوبی خواف دید که دروازه‌های شهر را بروی او بسته‌اند، ناچار بطرف هرات حرکت خودرا ادامه داد. مغولها اورا در خارج زوزن تامسافتی تعقیب کردند ولی او بسلامت خودرا بغزنه رسانید.

درسراسر این بلد هرج و مرج غالب بود ولی مردم از هر طرف زیرلوای او گرد آمدند و بالاخره دراندك مدتی نیروئی فراهم کرده و در بهار ۱۲۲۱ میلادی روانهٔ طرف شمال نزدیك بامیان گردید. دراینجا بیك موفقیت ابتدائی نائل آمده یکهزار تن مغول را کشت، ولی اینعمل سی هزار تن مغول را تحت فرمان **شیقی قوتو کو**[1] بسرعت در مقابل او آورد. نامبرده را **چنگیز** بعجلهٔ تمام فرستاده بود که تا قشون اصلی را در قبال عملیاتی که از ناحیهٔ **جلال الدین** میشود حمایت و تقویت نماید و این اقدام یعنی قراردادن نیروی محافظ و حامی خود ثابت میکند که **چنگیز** نه فقط در پیکار و صف آرائی یا حرکت درجلو دشمن ماهر وزبردست بود بلکه موقعیت قشون را هم از لحاظ استراتژی و مخاطرات احتمالی درنظر گرفته واحتیاطات لازمه را ازدست نمیداده است.

خلاصه این دولشگر وقتیکه بهم درآویختند میمنهٔ قوای **جلال الدین** که پیاده با مغول کارزار میکرد شکافته شده و تفرقه و پراکندگی در سپاهیان رویداد ولی بواسطهٔ رسیدن قوای امدادی دوباره جمع شده وتحت نظم درآمدند. جنگ در تمام روز بدون اینکه نتیجهٔ آن معلوم باشد دوام داشت. روز دیگر سرکردهٔ مغول حکم داد که هر یك

1- Shikikutucu

ازمغولان تمثالی ازشکل خودساخته برپشت اسبها نصب کنند تادشمن بتوهم اینکه بآنها نیروی کمکی رسیده است مرعوب شده وفرار اختیار کند واین حیله نزدیك بود مؤثرواقع گردد، ولی **جلال الدین** که سلطانی متهوروجنگجو بود اتباعش راتشجیع نموده قوت قلبی بآنها بخشید. پس ازاینکه پیاده لشگریان مغول را عقب راندند شیپور ها بصدا درآمده فرمان جلورفتن دسته جمعی بآنها داده شد وبالاخره دشمن وحشی و منفور رابکلی منهزم ساختند و بسیاری از آنان بدست ایرانیان فاتح قطعه قطعه گردیدند. بدبختانه سر تقسیم غنائم نزاع واختلاف پیداشد ودر نتیجه دستجات غوری سلطان را تنها گذاشتند متفرق گردیدند. **جلال الدین** چون شنید که **چنگیز** بطرف غزنه پیش می - آید ودیددراو آن قدرت و توانائی نیست که خط هندوکش رانگاهدارد ناچار راه سندرا پیش گرفت.

فاتح مغول در بامیان بانتقام خون نوهٔ محبوبش (**موتوجن** پسر **جغتای**) حکم کرد آن بلدرا ازتمامی جانداران صاف و پاك نموده احدی رازنده نگذارند وحتی از چپاول وغارت منع نموده و بالاخره آنچه بودو نبود همه را به نیت تقدیم قربانی بروح شاهزاده مقتول رهسپار دیارعدم ساختند. آنگاه بطرف غزنه پیش رفت که **جلال الدین** دوهفته قبل آنجارا تخلیه کرده بود. خان مغول دراین حرکت چنان شتاب بخرج داد بطوری که در کناره‌های سند بسلطان جلال الدین که در آنجا بجمع آوری سپاه مشغول بودوامیدداشت دستجاتی بوی ملحق گردند رسید در اینجا **جلال الدین** مایل بجنگ نبوده ودرصدد بر آمد که رود سند رابین سپاه کوچك خود باقشون تعاقب کننده حایل قرار دهد، لیکن در حرکت خیلی بطیئی و کند بود چه چنگیزیان در سپیده دم باو مصادف شدند. وی بارشادت وجلادت مأیوسانه‌ای مانند شیری که به قلب دسته ای ازفیلان حمله می برد بقلب سپاه دشمن حمله برده و کوشش نمود که راهی برای خود باز کند ولی موفقیت حاصل نکرد. اوهنگام ظهر سوار براسب تازه‌ای شده برلشگریان **چنگیز** تاخت وهمین که اندکی ایشان را عقب راند یکدفعه عنان بر گرداند و از یک

کنارهٔ مرتفعی جستن کرده خود را با تهور بی نظیری بآب سند زد. وشناکنان خودش را بآنطرف رسانید. چنگیز در اینموقع از خود علو همت نشان داده نه‌فقط‌قدغن نمود هیچکس تیری بطرف او نیندازد بلکه جلال‌الدین را که‌نمونهٔ بارز و بر جستهٔ شجاعت و دلاوری بود به فرزندانش نشان داده وبدین صفت ویراستود.

چنگیز دو واحد از لشگریان خود را برای تعقیب جلال‌الدین فرستاد ولی آنهانتوانستند بروی دست‌یابند، سپس در صدد تسخیر ملتان بر آمدند، لیکن شدت گرما و هوای سوزان از اینکار بازشان داشت وبالاخره تمامی اماکن و نقاط دورو دراز را غارت کرده دو باره بقشون اصلی که به تاتار برمیگشت پیوستند.

در بهار سال بعد مغولان شهرغزنه را بعلل وجهات نظامی ولشگری ویران کردند و در عین حال نیروئی برای انهدام هرات اعزام گردید که از خبر فتح بامیان جلال‌الدین شورش کرده بود. آن بلد مقاومت نومیدانه ای بخرج داده لیکن بعد از شش ماه وهفده روز محاصره، شهرسقوط کردونقل میکنند زیاده‌از یك میلیون‌ونیم نفراز (که‌یك عدد باور نکردنی است) سکنهٔ آن استان را قتل عام کردند. کمی که از این هائله گذشت دسته‌ای‌ازلشگریان مغول‌بخرابه‌های آن شهرفرستاده شدتاتفحص کنند اگر کسی زنده‌مانده باشد کارش‌را بسازندو آنها دوهزار نفررا در گوشه‌و کنار پیداکرده وبدیار عدم فرستادند.

برگشت چنگیز خان به تتار چنگیز قبل ازاینکه از هند بطرف شمال حرکت کند حکم داد که اسرامقدار هنگفت زیادی برنج برای‌مصرف قشون‌پاك کنند وبعداز اینکه آن شوره‌بختان از اینکار فارغ شدندهمهٔ آنها را بقتل‌رسانیدند. او در ابتدا تصمیم داشت که از راه تبت به‌تاتاربر گردد ولی وقتیکه از مشکلات آن راه باخبرشد از تصمیمی که گرفته بودمنصرف گردیدو دوباره از هندوکش عبور کرد وبالاخره به‌بخارا رسید. در اینجااو از اصول عقائد اسلام اطلاع حاصل نموده‌وحکم

گردخطبه بنام شخص او بخوانند. وی در حدود یکسال بدون فعالیتی در آسیـای مرکزی توقف کرده وبعد آهسته بسرزمین خود برگشت ودر ۱۲۲۵م به زادگاه اصلی خویش رسید .

انهدام نواحی غربی وشمال غربی ایران

ما اینک خامه را به لشگریان **چپه** و **سوباتای** (دوسردار مغول) که ری را تسخیر و **محمدخوارزمشاه** را تادریای خزر تعاقب کرده بـودند معطوف میداریم . هدف ثانوی آنها قم بود وبهمین جهت همدان دروهلهٔ اول ازقتل وغارت نجات یافت، لیکن بازنجان وقزوین به فجیع ترین وضعی که معمول مغول بود رفتارشد . تبریزدرمقابل مبالغ هنگفت وزیادی که داداز قتل وغارت خودرا خلاصی بخشید ومغولان سپس متوجه صحرای مغان نزدیك براویهٔ جنوب غربی خزر گردیدند . آنها برخلاف انتظارمتوقف نشده بلکه دروسط زمستان به گرجستان شتافتند وبادستجات ترکمان واکراد قوای خودشان راتجدید نموده تمامی آن نواحی راتاتفلیس بباد غارت دادند و از آنجا آنها برگشته مراغه را که مقدر بود در آینده پایتخت **هولاگو** قرارگیرد محاصره کردند و با اینجا هم رفتارشان همان رفتاری بود که باسایر شهرها کردند. سران لشگر قصد داشتند که بطرف بغداد سرازیر شوند وخلیفه ناصر ازاینخبر هراسان شده در صدد افتاد نیروئی فراهم آرد ، ولی موفق نگردید وجهتش هم تا حدی تسخیر دمیاط بدست **سن لوئی** بوده ـ است که قسمتی ازحامیان عمده‌اش را این بلیه ازاوربوده بود ، خلاصه صعوبت عبور ازکوهستان گرجستان بغدادرا دراینمورد ازاین بلانجات داد ومغول‌ها بهمدان برگشتند وآنوقت سراسر آنرا غارت کرده وازآنجا آنها روانهٔ اردبیل شدند وآن بلد را بباد یغما دادند وبعد بتبریز برگشتند که باردیگر آنجارا باگرفتن مبالغ هنگفت زیاداز قتل وغارت معاف داشتند. مغولان مجدداً به گرجستان رفته دراین جا مغولان دست بحیلهٔ جنگی زدند بدین معنی که شروع بعقب نشینی نمودند وقشون گرجستان رابه کمینگاهی کشیده ونابودساختند. بعدازاین فتح نمایان آنها به بحرخزرطرف شماخی قرب باکورو آورده

وتادربندرا موردتاخت وتازوتجاوزوتهاجم قراردادند . این وحشیان آدمخوارقناعت باینحدود نکرده ومتوجه ماوراء قفقازشدند وقبچاق‌هارا اخراج کردندو آنها باحال وحشت وخوف بطرف دانوب فرار کردند . امیران وشاهزادگان مسکوقشونی فراهم آورده وبدفع مهاجمین پرداختند ، ولی نزدیك دریای آزوف شکست‌خوردندوهمه راگرفته اعدام کردند بدینطریق که آنها رازیرالوار وتخته‌های ضخیم گذارده و روی آنها نشسته بعیش و نوش پرداختند . تمامی بلوکات و نواحی نزدیك دریای آزوف به‌تاراج‌رفت ومغولان بطرف مشرق روانه شده وولگای علیارا قطع کرده یك‌لشگر بلغاررا شکست دادند بعدازاین اردوکشی ومسافـرت جنگی غریب وفـوق العاده کـه در طی آن دریای خزر را دور زده بودند آنها دوباره بقشون اصلی در تاتار ملحق گردیدند .

پیش ازآنکه شرح این انهدام وتباهی وحشتناك را که ایران شمالی وبلاد و نواحی طرف‌شمال آن تحمل کرده‌پایان‌دهیم بایداضافه کرد که دسته‌ای‌دیگرازمغولها در۶۲۱هجری(۱۲۲۴م)ری ، ساوه ، قم ،کاشان وهمدان راموردِ تهاجم قراردادند و تمامی سکنه و باقیماندگانی که درحملهٔ اولی بسلامت جان در برده بودند قتل ـ عام کردند .

بشهادت تمام مورخین آن دوره هرجاکه پای مغولان بآنجا رسید نفوس آن منهدم وزمین مبدل بصحرا و بیابان گردید . صاحب تاریخ جهانگشا مینویسد « یك هزارم نفوس‌هم جان درنبردند . » باز درهمان کتاب درج است که «هنوز تا رستخیز اگرتوالد وتناسل باشد غلبهٔ مردم بعشر آنچه پیش ازحملهٔ مغول‌بود نخواهدرسید.» واین کلمات با همهٔ مبالغاتی که درآن معمولا بکاربرده شده روی‌هم رفته آخرین درجهٔ بیچارگی وفلاکت وبدبختی انسانی‌را در این حادثه نشان میدهد بطوری‌که فکرهای محدود ماکه نتیجهٔ تمدن عصرحاضر است از درك معنای‌کامل آنهـا قاصر میباشد . خوشبختانه جنوب ایران ازحادثهٔ مرگبار مغول نجات یافته و شاید همین

پیش آمد مسعود سبب شد که ترمیم و بهبود ایران (ازاین تهلکه‌ها و بلیات و آفات) زیاده ازحدیکه انتظارمیرفت سریع وتند انجام یافت .

مرك چنگیز خان ۶۲۴ ه (۱۲۲۷)

آخرین اردوکشی چنگیزخان حمله وهجوم بولایت تانگوت واقع درشمال تبت بوده است که پس ازجنك عظیمی پادشاه آنجا مغلوب وکشور بباد غارت رفت . این فاتح بزرك بعدازاین واقعه حس کرد که مرگش نزدیك شده ولذا او گتای سومین فرزندش را جانشین خود اعلام نموده وبفرزندانش نصیحت داد که ازنزاع وجدال داخلی احترازجویند وبالاخره در شصت وششمین سال حکمفرمائی خود مردوجهانی راازوحشت وعذاب راحت وفراغت بخشید . لاشه‌اش رابااردوی وی حمل کردند وبرای جلوگیری ازاشاعت فوتش سربازان هرکه‌را دراثنای راه دیدند بقتل رسانیدند .

خصال ، لیاقت و هوش زیاد او

بدین ترتیب چنگیز خان ازمیان یك رودخانهٔ خون عبور کرده وارد خانهٔ قبر گردید . وی زیاده از هرفاتح جنگجوئی که نام آنهارا تاریخ ضبط نموده قتل نفوس کرده ووسیعترین ممالك و بلاد راگشوده‌است . خوانندگان تصور نکنند که اینمرد بواسطهٔ عطش وحشتناکی که به کشتاروخونریزی داشت ازلیاقت وکفایت محروم بوده‌است، برعکس باید گفت که اودر دوران اولیهٔ حیاتش ومخصوصاً درعنفوان ایام جوانی ذکاوت وهوش فوق العادهٔ غیرقابل تردیدی ابرازداشته‌است . اودرهنگام اشتغال بجنگ و پیکارازپیش آمدهای ناگوار اضطراب یایأس ونومیدی بخاطرراه نمیداد ، تابتدریج بنیان سلطنتی نهاد که یکمشت صحرا نوردان وحشی وآدمخوار تاتاررا تا این حد بالا برده که آنها را مالك آسیا قرار داد .

نظم و انضباط در امور پایه واساس رژیم او شمرده میشد ونظام لشگری او روی واحد ده‌نفری (دهه) قرارداشته که رئیس آن ازافسر دستهٔ صدنفری (صده) اطاعت میکرده واوهم درنوبهٔ خود ازفرماندهٔ دستهٔ هزارنفری (هزاره) فرمان میبرده‌است و

همینطور تا میرسد بفرماندهان لشکرها . سیاست او حیله وتزویر وزور و عنف بود که در اجرای آن مظفر و کامیاب بوده است . او وقتی که میخواست بشهری حمله ببرد احکامی چند میفرستاد و یاغی را بشرح زیر باطاعت و انقیاد میخواند « اگر شما تسلیم نشدید ما چه دانیم چه خواهد شد ، فقط خدای قدیم داند چه اتفاق خواهد افتاد» و چنانچه حکمران شهر تسلیم میشد مکلف بود مبالغ هنگفتی پول ضمیمهٔ یکدهم از هرچیزی منجمله از رعایای خودش بخان تسلیم کند آنوقت فرمانداری از مغول برای آنجا معین میشد ودر نتیجهٔ تحمیلات وعوارض جابرانه وشرارت‌های فوق العاده کشور در اندك زمانی مخروبه میگردید و اگر حاضر بمقاومت و ایستادگی میشد و شهر هم مستحکم ونیرومند بود نقاط ونواحی حول وحوش را ویران کرده دست بخیانت وغدر وحیله وتزویر میزد ودراین عملیات بسا میشد که ازیك جنك وگریز یا کمین کردن وحمله بردن برطرف مقابل ظفر مییافت واگر هنوز شهر تاب آورده مقاومت و پافشاری بخرج میداد خندق‌هائی دور شهر بدست اسرا حفر میکردند ونیز اسرا را جلو انداخته پشت سرهم یورش میبردند و با حملات وضربات سخت محصورین را بستوه میآوردند . بعلاوه مغولان هرنوع ماشین آلات محاصرهٔ جنگی آنروزی را دارا بوده وحتی هیئتی از مهندسین ونقب زنان همراه داشتند و این خود بتنهائی استعداد مغولان را برای جنگ که آن سبب امتیاز وبرجستگی پیشوای آنها گردیده ثابت میکند تا چه اندازه بوده است . آنها ازفنون جنگی مثل جنك وگریز یا عقب نشینی دروغین ونیز حرکت گازانبری وبالاخره شبیخون زدن ودشمن را غافلگیر کردن بخوبی آگاه بوده‌اند وبعد براثر جنگ‌های زیاد یکی بعدازدیگری وغلبه وپیروزی براقوام طریقه‌های گوناگون جنگی وتجاربی آموختند که بالنتیجه آنها را دردنیا شکست ناپذیر و مغلوب نشدنی قرارداده بود .

اما ساختمان روحی وافکار واحساسات خود **چنگیزخان** وآن ازبیان زیرکه

منسوب بخود اوست معلوم میگردد چه بوده است « بالاترین لذاید و خوشیها همانا فتح و غلبه بر دشمنان، تعقیب و دنبال کردن آنها، گرفتن دارائی وهستی آنها، سوارشدن براسبان آنها، دیدن چشمان پر ازاشك عائله وخانواده وبالاخره تملك و تصرف زنان ودختران آنهاست[1].»

۱ـ جامع التواریخ. (مولف)



سکهٔ هولاکو

فصل پنجاه و ششم

انقراض خلافت بدست هلاکو خان

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین | بر زوال ملك **مستعصم** امیر المؤمنین
ای **محمد** گر قیامت می بر آری سر ز خاك | سر بر آور و این قیامت در میان خلق بین
نازنینان حرم را موج خون بین بی دریغ | زاستان بگذشت ما را خون چشم از آستین
زینهار از دور گیتی و انقلاب روزگار | درخیال کس نگردد آنچنان و آن چنین
دیده بردار ایکه دیدی آنکه در بیت الحرام | قیصران روم سر برخاك و خاقان چین
خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته | هم بر آنجائی که سلطانان نهادندی جبین

(سعدی در سوگواری بر قتل مستعصم)

تقسیم امپراطوری مغول

چنگیز خان امپراطوری عظیمی راکه بنیان نهاده بود بین چهار پسر خود یا اولاد آنها (چنانکه در مورد **جوجی** که پیش از پدر مرده بود بهمین نحو عمل شد) بر خلاف میل خاطر تقسیم نمود ولی بدینطریق که بجای دادن ممالك تنها و تحدید حدود بیشتر عشایر و اقوامی را که بر آنها استیلا و سلطه پیدا کرده بود بین آنان بطور تملك و تمليك توزیع و تقسیم نمود . پسر سومش **او گتای** خاقان یعنی خان اعظم تعیین گردید . برای توضیح اینمقال اینك شرحی روشن ودقیق

که بقلم **لین پول** دراین موضوع نگارش یافته است ما آنرا دراینجا بنظر خوانندگان میرسانیم: ۱ ـ خاندان **اوگتای** بر عشائر و اقوام ذونگاریا[۱] حکمران بوده و تا برافتادن ایشان بدست **تولوی** عنوان خاقان یا قاآنی داشته‌اند ۲ـ خاندان **تولی** حکمران اقوام و عشایر مغولستان مملکت اجدادی **چنگیز** که از بعد از برافتادن و سقوط خاندان **اوگتای** تا زمان تفوق قوم **منچو** خودرا خاقان (قاآن) میخواندند . ۳ ـ شعبهٔ ایرانی خاندان **تولی** : ایلخانان ایران ؛ **هولاگو** وجانشینان او. ٤ـ خاندان **جوجی** سلاطین قبائل ترك دشت قبچاق شامل خان های طوائف زرد وسفید .. وبالاخره خوانین خیوه وبخارا . ٥ـ خاندان **جغتای** یعنی سلاطین ماوراء النهر .

درشورای اعیان (قوریلتای) که در ۱۲۲۹ میلادی دوسال بعدازمرگ **چنگیزخان** منعقد گردید **اوگتای** بعنوان **خاقان** (قاآنی) منتخب شده وتمامی رؤسا وعشیره ها ریاست کل او را برخود پذیرفتند. وی جلوسش راجشن گرفته ودراین جشن چهل دختر قشنك باکرهٔ مغول را برای خدمتگزاری **چنگیز** به آنعالم فرستاده ونیز اسبان زیادی راقربانی کردند ، سپس جوائز وانعامات نفیس وگران بهائی بین سران وافسران خود توزیع نمود .

سه اردوی بزرگ

درشورای بالا ازجمله تصمیم گرفته شد که برای خاتمه دادن بعملیات کشورگشائی سه اردو تهیه شده و هرکدام بطرفی فرستاده شوند. اول ازهمه اعزام یك اردوی سی هزارنفری تحت فرماندهی **جرماغون** جهت حمله به سلطان **جلال الدین** وسرکوبی قطعی او ، دوم اردوئی معادل آن برای تسخیر روسیهٔ مرکزی وجنوبی که در آن زمان ازطوائف بلغار وقبچاق و سوقاسن[۲] هامسکون بود معین گردید . اردوی سوم و آن تحت فرمان مستقیم **اوگتای** برای ادامهٔ تسخیر چین شمالی روانه گردید . گرچه دراین بسیج واردو کشی ها آنچه باایران ارتباط مستقیم دارد همانا بسیج واردو کشی علیه سلطان **جلال الدین** میباشد، لیکن بجاست

۱-Zungaria ۲-Sukassines

نتایج دو اردوکشی دیگر را دراینجا مذکور دارم . اولادراردوکشی که‌تحت قیادت **اوگتای** انجام‌شد باین نتیجه‌رسید که امپراطوری کین کاملامسخر گردید درصورتی که‌درحیات **چنگیزخان** فقط‌قسمتی‌از آن‌فتح‌شده بود ، لیکن‌سلسلهٔ‌سونگ‌چین‌جنوبی تازمان سلطنت **قوبیلای** مقاومت بخرج‌داد و مهاجمین نتوانستند آنها را تحت اطاعت بیاورند .

در اروپا مغولان ازتاریخ ۱۲۳۶تا۱۲۴۱ میلادی سراسر روسیه تالهستان و مجارستان‌را با آهن و آتش زیرورو کرده وبطوری‌وحشت وهراس‌تمامی آنحدودرا فراگرفت که‌مطابق گفته‌**ماتیو پاریس** در۱۲۳۸ میلادی‌مردمان گوتلندوفریزلندجرئت نمیکردندبرای‌صیدشاه‌ماهی به‌یرموت[1] بروند[2] .

مرگ**اوگتای** در۱۲۴۱ میلادی‌انعقادشورای‌جدیدی‌را ایجاب‌نمود واین‌قسمت بضمیمهٔ‌ناهمواری‌اراضی‌اروپای‌مرکزی که‌برای‌عملیات‌تاتاریان‌نامساعدبودونیزدوری آن‌نسبتاً ازچین وایران ، اروپای‌غربی‌را از آسیب حملهٔ‌مغول محفوظ داشت ، لیکن روسیه را مغولان تحت اطاعت و انقیاد آورده ودرنتیجه حیات ملی روسیه تادوقرن متوقف و ازرشد و نمو افتاده‌بود[3] و همین باعث شدکه مردم روسیه رنگی ازشرق بخود گیرند واین تأثیر براروپائیان غربی تااندازه‌ای‌ظاهر وآشکار است بطوریکه **گبن** اشعارداشته «آن اثری است عمیق و شاید زایل نشدنی که تغییرات و تبدلات مدت‌دویست‌سال آنرادر اخلاق‌روسها مرکوز ساخته است .»

لشگرکشی های جلال‌الدین در هند ۶۱۹ه(۱۲۲۲) — **جلال‌الدین** پس‌ازاین که‌خودرا بوسیلهٔ‌شنادررودسندازچنگ **چنگیزخان** نجات‌داد باقیماندهٔ‌سپاهش‌راتا حدود دوهزار نفر جمع کردو آنها دراینوقت بکلی‌مستأصل وپریشان شده و جز

۱- Yarmouth ۲- کتاب Chronica Majora جلدسوم‌صفحهٔ ۴۸۸ .(مؤلف)

۳- درحدود پنج میلیون تاتارهنوز درروسیهٔ‌اروپائی سکنی‌دارندواین برابراست باعدهٔ یهودیانی که درآن نواحی مسکن گزیده‌اند. (مؤلف)

شهامت و جسارت دارای چیزی نبودند ولی از برکت همین صفت توانستند خودشان را مجهز ساخته باردیگر سوار بر اسب گردند و **جلال الدین** وقتیکه دانست دو لشگر مغول به دنبال اومی آیند وتاب مقاومت ایشان را ندارد ازمقابلهٔ با آنها رو برگردانده ناچار بطرف دهلی عزیمت نمود. سلطان آنجا **شمس الدین آلتمش**[1] ازمشهورترین وقابل ترین افراد سلاطین مملوك هند تحف وهدایای قابلی برای **جلال الدین** فرستادو ضمناً باورسانید که چون هوای دهلی بمزاج سلطان سازگار نیست بهتر این است که حدود ملتان را برای اقامت اختیار کند. **جلال الدین** وقتیکه دید دهلی حاضر برای مهمان نوازی نیست ناچار ازعزیمت خود برگشته بکمك نیروی امدادی که از ایران برای اورسیده بود به سند حمله برد، لیکن سلطان مملوك مصمم گشت که نگذارد یکنفر سربازقوی ومهیب حتی درسرزمین رقیبش خودرا مستقر سازد و[2] لذا مجمعی ازامیران وشاهزادگان هند تشکیل یافته تصمیم گرفتند که اورا بیرون کنند، بنابرین[2] **جلال الدین** چون دید نمیتواند باچنین اتحادیه‌ای گلاویز شود ویادرمقابل آنها مقاومت کند مصمم گشت بایران مراجعت نماید.

بازگشت بایران ۶۲۰ هجری (۱۲۲۳)

این سلطان متهور و بیباك ازراه مکران عازم ایران شده و کم و بیش از **اسکندر کبیر** متابعت نموده راه خطرناك مزبور را پیمود و مثل **اسکندر** قسمت اعظم لشگریانش را ازدست داد وفقط با چهار هزارنفر از اتباع خود بکرمان رسید، ورودش مصادف باموقعی شد که **براق حاجب** حکمران سابق آن ایالت را بقتل رسانیده وشهر را محاصره کرده بود ولذا شهر دروازه‌های خودرا بروی او باز کرده براق **حاجب** که باز ازاو در آتیه صحبت خواهیم داشت ابتداء باپادشاه خود ازدر اطاعت در آمده وازوی احترام مینمود ولی پس ازتصرف کرمان توطئه‌ای علیه اونمود. **جلال الدین** ازاین سوءقصد وخیانت وغدراو باخبر شده ولی برای اینکه مبادا در اول ورودش بایران تاثیرات بدی به بخشد تجاهل کرده سازش مزبور را ندیده انگاشت و بعداز یکماه توقف در آن شهرستان روانهٔ فارس گردید ودر آنجا از

---

۲ - کتاب «طبقات سلاطین اسلامی» ص ۲۹۵. (مؤلف)

طرف **اتابك سعد** رفتاری که با او شد ناپسند بوده ولی بعداً اورا بدامادی خود برگزید.

غیاث الدین

مغولان وقتیکه ازقسمت ایران شمالی کناره گرفتندیك برادر کوچکتر **جلال الدین** موسوم به **غیاث الدین** خراسان ، مازندران ، اراك رابتصرف در آورده ولی بواسطهٔ سستی و بیحالی و نیز عیاشی و هوسرانی مردی نبود که بتواند این بلاد نیمه خرابه را مرمت واصلاح نماید ولذا قشون از او سر برتافته تحت لوای برادر ارشدش جمع شده ودر سلك متابعانش در آمدند واو اینوقت پادشاه ولایات شمالی ایران گردیده که **غیاث الدین** ناچار شد ازوی اطاعت نماید .

جنگ با خلیفه ۶۲۲ ه‍ (۱۲۲۵)

جلال الدین پس از تحکیم مبانی قدرت خود بعنوان شاه خوارزم عازم جنگ باخلیفه **ناصر** دشمن پدرش گردید. او بدواً شوشتر رامحاصره کرد ولی بعد معلوم شد که آن مستحکم وغیرقابل تسخیر میباشد ، آنوقت بطرف بغداد حرکت کرده وقشون خلیفه را در کمین گاهی شکست داده فتح قاطعی ازاین راه حاصل ودشمن را مغلوب را تادروازه‌های پایتخت تعقیب نمود،ولی برای گرفتن بغداد کوشش نکرد بلکه بطرف شمال روانه شد وبآذربایجان حمله برده وآنرا اشغال کرد، ولی بایددانست که **جلال الدین** هیچوقت دراین صدد نبود که از نتایج فتوحات درخشان خود استفاده نموده به نظم و ترتیب یا ادارهٔ بلاد متصرفی خود بپردازد این مرد همینکه تبریز راگرفت حمله به گرجستان برده تفلیس رادر دو جنگ در ۶۲۳ هجری (۱۲۲۶م) قبضه نمود. فتح درخشان دیگر او همانا ریشه کن کردن یکی از ایلات وحشی غارتگر ترکمان بود ودرسال بعد قلمرو اسمعیلی‌هارا ببادقتل وغارت داد و نیز قوای مغول رادر دامغان واقع در مشرق ری مغلوب ساخت .

جنگ اصفهان ۶۲۵ ه‍ (۱۲۲۸)

مغولان بعدازاین شکست باعدهٔ خیلی زیادتری ظاهر گردیده و عدهٔ کمی ازسپاهیان ایرانی راکه مأموریتهای اکتشافی داشتند تااصفهان مرکز اردوی **جلال الدین** تعاقب نمودند. نیروی مغول که از پنج لشکر ترکیب یافته بود بر آن شد که شهر رامحاصره کند ولی سلطان ازشهر خارج شده ومصمم گشت

که در صحرای باز با مغول‌ها پیکار کند، هرچند **جلال الدین** را برادرش **غیاث الدین** درمیدان جنگ تنها گذارده پی کارخویش رفت معذلك این سرباز متهور و بیباك که در میان سلاطین عصر فقط اوست که با مغولان مخوف و آدمخوار روبرو شده بود سر گرم جنگ با دشمن گردید. جناح راست لشگریان او جناح چپ قشون مغول را مغلوب ساخته و تا کاشان آنها را رانده و **جلال الدین** چنین پنداشت که جنگ را برده‌است، ولی وقتی که بنای پیشروی راگذاشت یکدفعه مورد حملهٔ یکدسته از لشگریان زبدهٔ مغول که در کمین گاهی پنهان بودند واقع شده و آنها جناح چپ او را شکست دادند. **جلال الدین** مردانه جنگ و گریز کرده تا بالاخره در وسط جمعیت دشمن راهی باز کرد و رو بهزیمت نهاد. گرچه خبر مرگ او انتشار یافته ولی بعد از عقب نشینی مغولان که تلفات زیادی هم داده بودند، دوباره در اصفهان ظاهر گردید.

جنگ تن بتن جلال الدین

جلال الدین اینوقت برای مبارزه و پیکار بایك اتحادیه ای از طوائف گرجی، آلان، لزگی وقبچاق آماده شد. او بعد از مواجههٔ باحریف بطایفهٔ اخیر یعنی ترکان قبچاقی که در زمان سلطنت پدرش عده زیادی از آنها را از مرگ نجات داده بود از این سابقهٔ محبت و حق خدمتی که داشت یاد آور شده در نتیجه آنان را از متحدین شان جدا ساخت (یعنی آنها بعد از متذکر شدن باینقسمت از جنگ با **جلال الدین** احتراز جستند) و بعد برای نمایش دادن به لشگریان هر دو طرف به پهلوانان گرجی پیشنهاد مصاف داده وحاضر برای جنگ تن به تن با آنها گردید و در این پیکار یکی از مبارزان را باسه پسرش یکی بعد از دیگری بخاك هلاك انداخت. وی مورد حملهٔ یك پهلوان غول پیکری گردید، اسبش اینوقت خسته و فرسوده شده بود ولی این سرباز رشید بدون هیچ خوف وهراس یا یأس و نومیدی از اسب بزمین جسته حریفش را خلع سلاح نموده و بقتل رسانید واین یك شاهکار نظامی حیرت انگیزی بوده است! آنوقت سوارانش بفرمان وی برسر قشون گرجستان تاخت آورده و همه را متفرق و منهزم گردانیدند.

در سال ٦٢٦ هجری (١٢٢٩ م) **جلال‌الدین** با خلیفه صلح کرد و قرار براین شد که نام خلیفه را در ولایات ایران که از خطبه حذف شده بود دو باره ذکر نمایند وخلیفه هم درعوض باوخاقان و شاهنشاه لقب داده و درنوشته ها بدین لقب یاد میکرد.

فرار او از مغولان و مرگ او ۶۲۸ه‍ (۱۲۳۱)

لشگریان مغول تحت فرماندهی **جرماغون** که ما راجع به اعزامشان شرحی درسابق مذکور داشتیم **جلال‌الدین** را بی‌خبر غافلگیر گردند. آنها جلال‌الدین راشبانه درصحرای مغان که در آنجا انتظار میکشید سپاهیان متفرق وپراکندهٔ خودراجمع آوری نماید یافته ودفعتاً برچادروخرگاه اوزدندواو همینقدرموفق شدازمعرکه بسلامت جسته وروبهزیمت نهدوبعدازاین واقعه او نقشی که داشت فقط نقش یکنفرفراری بودوبالشگرمغول که سرکردهٔ آن درصدددستگیری وی بوددیگر نمیتوانست مواجه گردد. جلال‌الدین تایکمدت گنجه را دردست داشت وبعدازچندین دفعه که ازچنگ مغولان بسلامت جسته وجان مفت بدر بردبدست یکنفرازایلات کرد که درپی لخت کردن فراریان بود مقتول گردید وبدین ترتیب حیات یکی ازشجاع‌ترین ومتهورترین و جسورترین سربازانی که دیده شده خاتمه پیدا نمود. چنانچه **جلال‌الدین** بااین شهامت وجسارت دارای عقل وتدبیرهم بود یقیناً میتوانست قشونی تشکیل بدهد که بتواند مغولهارا شکست داده وازتاراج بغداد بدینوسیله جلوگیری کند. او آنطورکه درتاریخ یادشده است مانند یك شهاب ثاقب بود ومیتوان وی‌را نمونهٔ اول یانسخهٔ اصلی **شارل** دوازدهم سوئد بشمار آورد.

حملهٔ مغول بآسیای صغیر وسوریه

جرماغون وقتیکه ازناحیهٔ **جلال‌الدین** فراغت خاطر حاصل نمود ودانست که دیگر در اوقوهٔ مقاومت نیست بین‌النهرین، کردستان، آذربایجان، ارمنستان، گرجستان رابباد قتل و غارت داده ومرتکب فجایع وسفاکیها وبیرحمیهائی نظیرهمانهائی که درسابق گفته‌شد

گردید . ابن‌الاثیر مینویسد وحشت و هراسی که مردم دهات و قصبات را فراگرفته بود بدرجه‌ای بوده‌است که آنهارا بکلی ازجرئت وجسارت انداخته بود . چنانکه یکنفر مغول مردی‌رادریك موقع میخواست بکشد ولی حربه‌ای برای کشتن اونداشت ، بوی گفت سرت را برزمین بنه وازجای حرکت نکن تامن بروم حربه‌ای بکف آورده برگردم . شکارمزبور که‌خون درعروق واعصابش بکلی منجمد شده بودواقعاً همین کاررا کرد وچنانکه‌در آتیه‌دیده‌خواهد شد،درسدهٔ هجدهم افغانها نظیرهمین کاررا با مردم‌اصفهان کردند وآنهایعنی مردم شهراصفهان یك‌چند بکلی ازحرکت بازمانده جرئت‌اقدام بهیچ کاری حتی گریزراهم نداشتند .

لشگریانی که‌ابتدا درتحت فرمان جرماغون وبعدهم تحت بایدو بوده‌انددر مدت بیست‌سال بعدی ممالك غرب ایران را زیرورو کرده وسواران آنها تا حلب را معرض تجاوزوتهاجم قراردادند وبنا بگفتهٔ ماتیوپاریس [1] امیرنصرانی‌انطاکیه و سایرحکمرانان مسیحی باج وخراج بمغولان میدادند .

قتلغ خان کرمان ۶۱۹-۷۰۳ه (۱۲۲۲-۱۳۰۳)

چنانکه در فصل پنجاه وسوم ذکرشد فارس و لرستان دراین تاریخ بدست امرای مستقلی که بنام اتابك خوانده میشدند اداره میشد وباسیاست عاقلانهٔ آنها که‌ازدراطاعت داخل‌شدند آن استانها ازآسیب حملهٔ‌مغول محفوظ ماندند . اینك بر میگردیم به‌کرمان استان باقیمانده وشمه‌ای دراطراف آن سخن‌میرانیم . اگر چه دور دست بودن این استان آنرا مثل فارس از حملهٔ مغول نجات‌داد ، اماآن بشرحیکه گذشت مکرر پایکوب سم ستوران‌غزهای درنده‌شده وویران گردیده بودوبعد امرای «ایك» یاملوك‌شبانکاره برای‌مدت کمی برآنجااستیلا یافتند ، لیکن در۶۰۰هجری (۱۲۰۳م) قشونی‌ازفارس آن ایالت‌راگرفته‌وکمی که ازاینواقعه گذشت سرزمین مزبور که بکلی ازهستی‌ساقط شده‌بودتحت یکنفرعامل‌وفرنداروفرستاده‌ای‌ازاتابك فارس‌روبه‌بهبودوعمران‌وآبادی

---

۱ ــ رجوع‌شود بکتاب نامبرده صفحات۸۷۶ و۹۳۷.(مؤلف)

رانهاده بود که یکقوهٔ تازه‌نفس دروجود شخصی بنام **خواجه رضی‌الدین** زوزنی با لشگری ازخوارزم دراین‌صحنه پدیدار شده و آنچه راکه سایر نیروهای مهاجم باقی گذارده بودند یکسره نابود کرد . در آخرحکمرانان فارس شاید بواسطهٔ ارتباط و مناسبات حسنه‌شان بادربار اعظم خوارزم قشون‌خودرا بیرون‌برده و رضی‌الدین بعد ازحوادث وسوانح چندی‌مالك آن دیار گردید . بعد ازمرگ وی ملك **شجاع‌الدین** پسرش بجای‌اوقرار گرفت . دراینموقع یك‌شخصیت جدیدی‌که عبارت از **براق حاجب** باشد درکرمان پدید آمد . اینمرد سابقاً در دستگاه قراختائیان دارای شغل ومقام بوده‌وبعداً بدربارخوارزم‌رفت و**خوارزمشاه** برمقام ومنزلتش افزود . وی‌بهمراهی یك‌عده ازامرای خوارزم بقصد ملحق‌شدن به **جلال‌الدین**[1] عزیمت بهند نمود و ملك **شجاع‌الدین** بخیال غارت سرراه برآنها گرفته ولی شکست یافته و بقتل رسید . **براق حاجب** اینرا خلاف عقل دانست که یك‌چنین موقع مناسبی‌را از دست داده و از آن استفاده نکند و لذا وارد در عملیات گردید و باکمك فوق العادهٔ **جلال الدین** بر آن ولایت استیلایافت وازاینوقت باصلاحات داخلی پرداخته واساس شالودهٔ سلسلهٔ قراختائیان کرمان را ریخت . او حیات پادشاه خود را چنانکه سابقاً اشعار داشتیم مورد سوء قصد قرار داد و **غیاث‌الدین** را دستگیر کرده بدار آویخت .

این حادثه جوی دورو وبیوفا ولی کامیاب باوجود حیات **جلال الدین** ولینعمت خودبا مغولان راه پیدا کرده وجلب مساعدت ومعاضدت آنان را نمود و **اوگتای** نه فقط اورا بمقامی که‌داشت ابقاکرد بلکه لقب **قتلغ خان** راباواعطا نمود . این‌سلسله چون درخارج کرمان نقشی‌بازی نکرده‌اند بیش از این لازم نمیدانیم دز اینموضوع سخن رانیم ولذا آنرا درهمینجا ختم مینمائیم[1] .

---

۱ ـ راجع باین سلسله من در کتاب ده هزارمیل صفحات ۶۲ـ۶۰ بتفصیل سخن رانده‌ام.(مؤلف)

قتل وغارت مغول ومخصوصاً خرابی هولناکی که بدست مغولان بەلهستان وهنگری وارد آمد تولیدوحشت واضطراب در تمام دنیانموده بود اگرچه آن برای قطع منازعات داخلی عامل کافی نبوده است .

هیئت اعزامی مسیحی بدربار مغول ۱۲۴۵-۱۲۵۳ میلادی

اماوقتی که این امر بظهور پیوست که مغولان برای تسخیر اروپای غربی کوشش نخواهند نمود رعبی که اروپارا فراگرفته بود ازمیان رفت ودرعوض این امید پیداشد که آنها اسلام راازاساس خواهندبرانداخت ودرینمیانه شایع شد که درمیان مهاجمین جدید ازطوائف عیسوی نیزموجود میباشند .

درشورای مذهبی که در ۱۲٤۵ میلادی درلیون انعقاد یافت قرار براین شد که دومیسیون یاهیئت برای تبلیغ مغول و داخل کردنشان بآئین مسیح بدربار خان بزرگ فرستاده شوند ، ولی باید دانست که ازاین دوهیئت فقط یکی که ریاست آن با **ژان دوپلانو کارپینی** [1] یکنفرفرانسیسکان [2] بود بمقصدرسید ، اویك سفرغریبی نموده باینمعنی که ازطریق اردوی **باتو** واقع درولگا بەقراقورم پایتختی که **اوگتای** دردرهٔ اورغون بنانهاده بودرفته ودر ۱۲٤٦ میلای موقع مهمی بآنجا رسید . بدین معنی که چون **اوگتای** درگذشتهبود برای انتخاب پسرش **گیوك** بەخانی قوریلتا یا مجلس شوری تشکیل شده بود .

دونفرازوزیران **گیوك** مسیحی بودەاند واین سبب شد کەازسفیر **پاپ** پذیرائی دوستانه شده که آن بارفتاری که با نمایندگان خلیفه و ملاحدهٔ اسمعیلیه شد فرق و تفاوت زیاد داشته است ، زیراکه نمایندگان مزبور با خفت وتهدید رانده شدند. به هیئت تبلیغیهٔ لاتین یا فرستادگان **پاپ** مراسلاتی داده شد و آنها از اشاره باینکه مأمورین تاتاررا باآنها همراه کنند چشمپوشیده وآنرانادیده انگاشتند و بازگشت سفرطولانیخودشانرا کەباموفقیت انجامداده بودندشروع نمودند. ژان (یوحنا) کمی

---

۱ - John de plano Carpini

۲ - تابعین سنفرنسیس آسیسی . (مترجم)

بعد از مراجعت در گذشت ، لیکن اطلاعاتی که با خود باروپا آورد بسیار گرانبها و آن ازمنابع مهم شمرده میشود .

هیئت تبلیغیه دیگری که فرستاده شد (مرکب ازچهارنفرروحانی) تحت **انسلم** روحانی **دومینیکانی**[1] بوده است که دستورداشتند نزدیکترین اردوی تاتارراجستجو کرده و بمحض ورود مأموریت خودرا ابلاغ نموده نامه‌ای‌را که از **پاپ** باخودداشتند برسانند . دراین‌نامه **پاپ** بمغولان نصیحت کرده بود که دیگر تاخت وتاز وغارت و خرابی ممالك عیسوی را تجدید نکنند و از کردار زشت و گناهان خودشان توبه و انابه کنند . این هیئت روحانی مسیحی در ۱۲۴۷ میلادی باردوی **بایدو** در ایران رسیدند وچون پیش کشیهائی با خود نیاورده بودند بعلاوه از تعظیم و کرنش واظهار اطاعت ودوستی خود داری نمودند رفتاری که با آنها شد مثل رفتار باکلاب و پراز اهانت وتحقیر بوده است . اما مراسلات آنها اول بفارسی وبعدبزبان تاتارترجمه شده برای **بایدو** خوانده شد و ازطرف این مغول خشمناك راهب های مزبور را بانتظار جواب نگاهداشتند که مینویسند سه‌بارفرمان قتل آنهارا داد ، ولی در آخر با جوابی درالفاظ و عبارات شخص **چنگیز** رخصت مراجعت یافتند . « هر که از ما اطاعت و فرمانبرداری کرد آب و خاك وارث و میراث او در دستش باقی خواهد ماند . . . ولی هر کس کـه با ما از در مخالفت درآید نیست و نابود می‌شود . » در پاسخ به **پاپ** مخصوصاً امرشد کـه شخصاً حضور یافته تقدیم مراسم خدمت و اطاعت نماید .

این راهب‌های متهوروجسور بعد ازسه‌سال ونیم‌غیبت سالماً بروم برگشتند .

اکنون ازهیئت معروفی سخن میرانیم کـه بریاست یکنفر روحـانی بنـام **ویلیام‌روبروکی**[2] بسفارت ازطرف **سن‌لوئی**[3] فرستاده شده است . هیئت مزبور

۱-Dominican Friar Anselm

دومینکان‌هاازتابعین‌سن‌دومینکان بوده‌اند. (مترجم)

۲-William of Rubruquis

۳-سن لوئی بادشاه فرانسه (۱۲۷۰-۱۲۱۴م) .(مترجم)

در ۱۲۵۳ میلادی زمانی که **گیوك** درگذشته و **منگو** فرزند **تولی** بامپراطوری یا خاقانی برگزیده شد به‌قراقروم رسید. **منگو** سفیر **لوئی** رامکرر بحضورپذیرفته و با اوبلطف ومهربانی‌رفتار نمود ومراسلاتی توسط او برای اربابش‌فرستاد. اما **منگو** دائم‌الخمر بوده هیچوقت‌درخط قبول‌مذهب **مسیح** چنانکه انتظارمیرفت‌نبوده است. بایددانست که‌ژان‌دوپلانو **کارپینی** وویلیام‌رو **برو کی** هردوازجهانگردان بزرگ وازاهل‌بصیرت واطلاع ونیزصاحب‌دقت نظر بوده‌اند وجرئت وجسارت آنهادرمقابل خطردائمی وهمینطور استیصال‌وگرسنگی الحق قابل توصیف وتحسین‌است.

علاوه براینهائی که گفته شدیک جهانگرد دیگری‌است که‌لایق مقام شهرت و شایستهٔ ذکر میباشد و او **هیتون**[1] پادشاه ارمنستانست که کمی بعد از حرکت **روبروکی** بدربار **منگو** حضور یافته است.

ایمرد ازهمان‌راه اردوی **باتو** مسافرت[2] نموده و **خاقان** اورابااحترام‌پذیرفت. وی‌در مراجعت ازماوراء النهرعبور کرده ونیزشمال‌ایران‌راطی‌نموده وپس ازتکمیل یک‌مسافرت دوسره‌وارد قلمروخود شده است. وی‌شرحی‌راجع بمسافرتی که گفتیم نوشته که‌خوشبختانه بمارسیده است.

ادارهٔ شمال ایران پیش از هولاکوخان

زمانیکه **جرماغون** ازطرف **اوگتای** برای حمله وجنگ با **جلال الدین** فرستاده شد بفرماندار خوارزم مغول موسوم به **چنتمور** دستوررسید که‌بااودراشغال‌خراسان‌همکاری‌وتوحید مساعی‌نماید ونتیجه‌این‌شد که‌اماکن ونقاط‌یانواحی وبلوکاتی که سابقاً از خرابی و بربادی‌جسته بودند در آنموقع‌تمام آنها بترتیب‌بغارت‌رفته وهمگی‌ویران گردیدند. این عملیات البته تایک‌چند بواسطه‌وجوددونفر ازسرداران **جلال الدین** که‌از کوههای نیشابورجنگهای پارتیزانی میکردند مشکل بود. ولی آنها هم در آخر در نزدیکی

---

۱ - Hayton

۲- توضیح اینکه اوازراه دربند قفقازیه بخدمت باتو آمد و باتو وپسرش عده‌ای بعنوان بدرقه باوداد ندتا به‌قراقورم‌رسید. (مترجم)



حصار طوس

سبزوار پس از پیکاری که سه روز دوام داشت و مغولان در آن دوهزار نفر تلفات دادند شکست خوردند و مانع واشکالی که درمیان بود برطرف گردید.

چنتمور در ۱۲۳۵ میلادی مرد و **گرگوز** دبیرش بجای وی منصوب گردید. اینمرد که نهایت درجه لایق و کاردان بود باداره وانتظام امور پرداخته وازعملیات ناروا و عوارض جابرانهٔ خیلی سختی که دهقان بدبخت زیر فشار آن خرد و تباه میشد جلوگیری کرد و بعدها اوپس از آنکه خود را پیش **قاآن** ازافترا آت وتهمت‌هائی که باو زده بودند درآورد حکومت تمامی ولایات غربی سیحون واگذار بوی شده و توانست کلیهٔ این نواحی ونقاط را ازعملیات بیرویه و تعدیات و مظالم خانه برانداز عمال و افسران **جرماغون** خلاصی بخشد. اینمرد طوس را مقرخویش قرار داد که در آنجا فقط پنجاه خانهٔ مسکون باقیمانده بود، لیکن اشراف ورجال ایرانی فوراً در جواراو بخرید زمین وساختن مساکن و منازل پرداختند ولی بعد از مرك **اوگتای** بیوه‌اش برای تغییر و توقیف این مأمور کافی وشایسته **ارغون** را اعزام داشته وبالاخره اورا بوضع فجیعی کشتند، توضیح اینکه حکم شد حلق ودهانش راباقشار ازخاك انباشتند تا آنکه خفه شد. درحکومت **ارغون** مالیاتهائی که درابتدا با نظر مترجم مسلمانش گرفته میشد فوق العاده سخت وغیرقابل تحمل بود، لیکن بعد ازمرگ مترجم نامبرده باصلاحات پرداخته ودرحسن اداره وانتظام اموراز هیچ اقدامی فروگذار نکرد و مخصوصاً باعموم مردم بروفق وعدالت رفتار شد. **گیوك** بعد ازجلوس خود **ارغون** رابشغل ومقامی که داشت باقی گذارده و **منگو** نیز طرز ادارهٔ اورا تصویب نمود و برای اینکه اززیاده روی‌هائیکه شاهزادگان بلافصل درمورد بدست آوردن حواله‌های دیوانی میکردند جلوگیری کند تصمیم گرفته شد که مقدار و مبلغ مشخص و معینی پرداخته شود وبیش از آن چیزی صادر نگردد.

ماموریت هولاکوخان در ایران ۶۴۹ ﻫ (۱۲۵۱)

منگو در ۱۲۵۱ میلادی به **قاآنی** منتخب گردید ودرجلوس او تصمیم به دوارد و کشی بزرگ گرفته شد که یکی بریاست برادر وسطی او **قوبیلای** بچین فرستاده شود و آندیگر تحت برادر

کوچکترش **هولاکوخان** که بعدها سلسلهٔ ایلخان هارا تأسیس کرد بایران اعزام گردد . بدین‌ترتیب **هولاکو** درسال ۱۲۵۲ میلادی باسپاه زبدهٔ چنگیزی وجماعتی ازاستادان چرخ اندازونفت اندازچینی از قراقروم بصوب مأموریت خود روانـه گردید ودستورداشت که ملاحدهٔ اسمعیلیه راقلع وقمع کرده ونیزخلافت‌رابراندازد. این‌شاهزادهٔ مغول زیاده از حد معمول به تانی و آهستگی راه پیموده تـا بعد از سه‌سال ونیم‌طی طریق بحدود مأموریت خود رسید . درکش **اورغون** برسم‌اطاعت بخـدمت رسیده و ضمناً **عطاملك** جوینی مورخ آیندهٔ ایرانی را که همراه داشته باومعرفی کرد که درخدمت خان‌باشد . این ایرانی لایق به **هولاکو** در ظرف مدت لشگرکشی‌وجنگهای مهمی که شرح آن درپائین بیاید بسمت دبیری‌خدمت میکرده وازاینراه توانست تـاریخی از منابع مستقیم تألیف نماید‌که از شاهکار هـای مهم بشمار میآید .

ماسابقاًدردومورد شرحی‌ازفدائیان یاسلسلهٔ اسمعیلیه که‌هدف سلسهٔ‌اسمعیلیه‌دراوج‌ارتقاء اولی **هولاکو** بود مذکورداشته‌ایم واکنون پیش از ورودبه بیان قلع‌وقمع این فرقهٔ مضرو آسیب رسان لازم میدانیم که از سرگذشت‌وحالات بعدی آنها شمه‌ای بنظرخوانندگان برسانیم .

حسن‌صباح عمرطولانی کرد . وی‌دوپسرش را مقتول ساخته‌بود وبهمین‌جهت **کیابزرگ امید** همکارش‌را جانشین خودتعیین نمود . اهمیت این‌فرقه دردورهٔ‌اینمرد روبفزونی‌نهاد . اودر۱۱۶۲ میلادی‌درگذشت‌وپسرش حسن بجای‌وی‌نشست‌واینمرد فوق‌العاده اصل و نسب خود را انکارکرده ومدعی شدکه خود ازنسل فاطمی نزار میباشد ودرنتیجهٔ‌حب شهرت وجاه طلبی قدمی بالاترگذارده مجمعی‌در۵۵۹ هجری (۱۱۶۴م) منعقد ساخت ودراین مجمع نه‌فقط خودش‌را امام اعلام نمود بلکه نسخ شریعت‌را خبرداده مدعی‌شدکه مراداز آن‌احکام همانامعانی‌استعاری‌ودرونی‌میباشد. مینویسند ازهمین‌ادعای‌جدید بوده‌است که آنهارا ملاحده نامیده و هنوزهم درحدود خراسان بدین‌اسم خوانده میشوند . حسن پس‌ازچند سال حکمرانی درخفیه مقتول

گردید، لیکن پسرش ازپدر متابعت نموده وهمان رویه اورا تعقیب کرد. در ۱۲۱۰ میلادی **جلال‌الدین** وارث مقام امامت وپیشوائی کل گردید، اوخط مشی وروبهٔ این فرقه را بکلی تغییرداده خودش‌را یکنفرمسلمان سنی اعلام داشت و با **ناصر** خلیفه وسایر امیران مسلم مجاورارتباط دوستانه پیدا نمود وبعداً نیز با **جلال‌الدین** شجاع **خیوه** خود را دوست و متفق ساخت، لیکن‌ازسطوت‌وهیئت **چنگیز** درترس‌وبیم‌بوده ولذا هیئتی بسفارت بنزد اوفرستاد. در ۱۲۲۰ میلادی اوناگهان‌مردواحتمال‌دارد که مسمومش کرده‌باشند. جانشین‌اوو آخرین (استادبزرگ) سیدناموسوم به **رکن‌الدین** طفلی نه‌ساله بود. او در ۱۲۳۸ میلادی‌هیئتی‌بسفارت‌باروپافرستاد(تاازآنجابرای‌دفع مغول‌کمك‌گیرد) لیکن بنا بگفتهٔ **ماتیوپاریس** با نمایندگان مزبور باکمال سردی وبی‌اعتنائی رفتارشد وپیشنهادهای آنها ردگردید. یك‌مأموری نیزبدربار**هنری سوم** پادشاه‌انگلستان‌اعزام‌شدوبرای دفاع‌طریقهٔ اسمعیلی‌یاری خواست‌ولی‌اسقف منچستر که‌اینخبر را شنید شرحی بقرار زیربیان‌نمود که آن گوئی حاکی‌ازاحساسات عمومی میباشد «بگذارید این سگان همدیگر را بدرند ونسل‌هم راکاملا برانداز ند، آنوقت ما بطوریکه خواهیم دید برخرابه های بلاد ایشان بنیان آئین عمومی کاتولیك را پی بگذاریم. در آنصورت دنیا یك‌چوپان ویك‌گله بیش نخواهد داشت.»

انهدام فرقهٔ اسمعیلیه ۶۵۴ ه (۱۲۵۶)

هولاکو قوه‌وقدرت آنرا داشت که‌تمامی قلاع و مستحکمات اسمعیلیان را جزئاً وکلا موردحمله‌وهجوم قراردهد و چون سیدناعملا دارای قشون صحرائی‌نبود طبعاً فرقهٔ‌مزبورمحکوم بزوال وفناگردید. این حمله وهجوم ازخواف وتون شروع شده ومنتهی به‌تسخیر هردوی آنهاگردیدوتمامی‌سکنه‌را باستثنای‌دختران خوبصورت‌چندی قتل‌عام کردند. **رکن‌الدین** درحال یأس‌و‌نومیدی که‌سزاوار آن‌بود بسیاری‌ازقلاع‌خودرا تسلیم‌نموده و درآخر پایتخت خویش الموت وشخص‌خودش تسلیم‌شده ومغولان بآسانی‌توانستند آنهارا ریشه کن کنند. درخراسان ونیزدرایالت کرمان‌چندصدتن‌ازپیروان‌این‌مذهب

هنوز باقی هستند که تا اندازه‌ای تحت حمایت مأمورین انگلیسی قرار دارند.[1]

تاراج بغداد و اعدام خلیفه ۶۵۶ ه (۱۲۵۸)

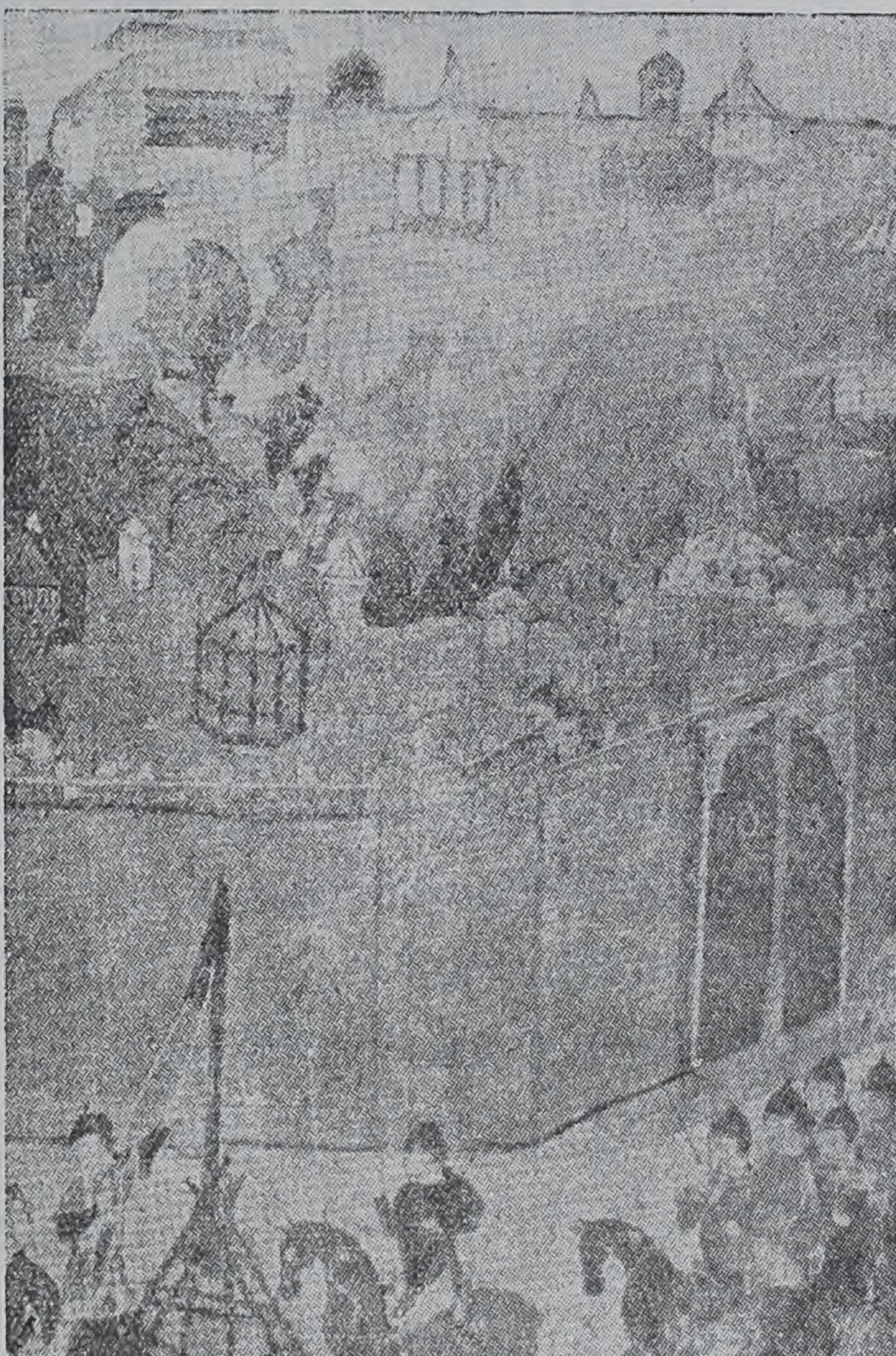
هولاکو ازهمدان که آنرا مرکز ستاد ارتش قرار داده بود پس از سرکوبی وقلع وقمع فرقهٔ اسمعیلیه پیغامهائی به خلیفه **المستعصم بالله** فرستاده و تقاضای قبول ایلی از وی نمود و اورا برای اظهارعبودیت بنزد خویش طلبید. درپائیز ۱۲۵۷ میلادی یعنی یکسال بعد از اتمام حجت اولی، شاهزادهٔ مغول پس ازتردید وتأمل زیاد وشورومشورت باارباب هیئت و نجوم بالاخره بطرف غرب روانه گردید تا بامعاونت وهمکاری **بایدو** ازسمت شرق به بغداد حمله‌ور گردد، چه، به **بایدو** دستورداده‌شده‌بود که به طرف شمال حرکت کرده و از سمت غرب حمله ببرد ومنظور ازاین نقشه وعملیات هم آن بود که نگذارند خلیفه بطرفی فرار کند. باید دانست که **المستعصم بالله** مردی نالایق وبی‌عزم واراده ونیز پراز غرور ونخوت بیجا بود. او بجای اینکه، ازاین وقت زیاد و فرصتی که عیش پسندی وراحت‌طلبی **هولاکو** باو داده بود استفاده کند، نه در تهیهٔ قـوا و فراهم کردن سپاه قدم مناسبی برداشت ونه درهای خزائنش را برای مصارف قشون گشود وبالاخره باید گفت که آخرین فرد سلسلهٔ عباسی یك شخص ناقابل وپست وفاسدی بوده‌است.

دولشکر فوق‌الذکر مغول بالغ بریکصدهزارتن بوده‌درصورتیکه خلیفه‌در نتیجهٔ خست‌ولئامت ونیز ابلهی‌وحماقت نتوانست بیش‌ازیك خمس نیروی مزبور برای خود نیرو تهیه کند. لشگریان خلیفه درتکریت که‌درآنجا پل‌دجله را خراب کرده بودند مقاومتی بخرج داده وبازدردجیل‌مقابل‌دشمن‌ایستادگی وپایداری‌نموده، لیکن‌مغولان درشب مثل بلای ناگهانی به‌اردوی مسلمانان‌هجوم‌برده وهمگی را تارومار کردندو فقط معدودی توانستند از بلاجسته بطرف بغدادفرارکنند. آنگاه‌مغولها بطرف بغداد قلب اسلام پیش‌رفتند وقسمتی از دیوارهای شهررا بحمله ویورش گرفتند.

اینجا خلیفه ناچار برای صلح یا جلب نظر پیشوای‌مغول دست‌باقداماتی زده و

---

۱ ـ در فصل هفتاد و هفتم شرحی راجع به یاغیگری آقاخان لیدر اسمعیلیان در اواسط قرن نوزدهم ذکر شده است. (مؤلف)



محاصرهٔ بغداد بدست هلاکوخان

بالاخره مثل بسیاری از دیگر شکارهای گمراه وفریب خوردهٔ نیرنگ مغولان بدام افتاده وتسلیم گردید. درخصوص مرگ او مطابق اقوال مورخین اسلام بروایتی ویرا درجوالی پیچیده زیر سم اسبان پایمال کردند وبروایت دیگر باچوب وچماق آنقدر زدند تا له گردید. این دو روایت نباید دور از حقیقت باشد، چه ریختن خون شاهزادگان و سلاطین مخالف عادات ورسوم مغول بوده است. معذلك شرحی که دراینخصوص در کامبالو لانگفلو[1] درج است نمیشود آنرا نادیده گذاشت وگذشت وبرطبق این گفتار خلیفه درحملهٔ ناگهانی وی برمحاصره کنندگان ازبغداد خارج شده ودر کمینگاهی گرفتار وبدست هولاکو اسیر شده است. پس از آن منظومهٔ مزبور چنین میسراید:

«هنگامی که ما دم دروازه سوار شدیم، برجی را دیدیم که آنرا برج طلا میگفتند؛ چه خلیفه دولت وثروت بی‌پایانش را در آنجا پنهان کرده بود، مانند کیسه‌های گندم در انبار غله او آنها را توده کرده و بروی هم انباشته و تلی بلند تشکیل داده بود. در آن مکان این لئیم آهسته می‌خرامید که آن توده های زر را لمس کند و از لذت آن عمل صحت وسلامتش را برقرار نماید، باچشمان گرسنه‌اش جواهرات را که‌مثل تابش کرمك شب تاب یا مانند چشمهای پلنگ درتاریکی میدرخشید نگاه خیره و حسرت آمیز کند!!»

«من به‌خلیفه گفتم تو پیر شده‌ای و نیازی باینهمه زروسیم نیست، لازم نیست تو آنها رادراینمکان توده کرده ومخفی سازی تا قبل‌ازاینکه معرکهٔ جنگ گرم ونزدیك شود، لازم است این ذخائر بیمصرف را درسراسر کشور بریزی تا تیغهای آبدار درآمده و عزت وشرافت واحترامت رابطور کامل نگاه‌داری، این دانه‌ها دانه‌های گندم نیست و شمشهای سیم را نمیتوان خورد. این‌جواهرات ومروارید و دانه‌های قیمتی نمیتوانند دردهای استخوان تورا بهبود بخشند ونیز نمی‌توانند پای اجل مرگ را ازصعود به بالای این برج مانع‌شوند.»

۱ـ کامبالو نام منظومه‌ایست و آن‌از تراوشهای طبع لانگفلو شاعرمعروف انگلیسی است. کامبالو همان خان بالغ یا پکن است. (مترجم)

پس زنبور عسل نررا درسیاه‌چالش محکم بسته و یکه‌وتنهاش گذاشتم که بخورد وزنده ماند، درخانه‌های کندوی عسل طلائی او نه صدای دعا ونه داد و فریاد یا ناله وزاری برخاست و نه خلیفه را کسی بار دیگر زنده دید.[1]»

غارت بغداد مدت یکهفته دوام داشت که درظرف اینمدت یك میلیون ازسکنهٔ آن مقتول ورهسپار دیارعدم گردیدند. صاحب کتاب الفخری که درچهل وچهارسال بعد از این واقعه آنرا تألیف نموده چنین مینویسد «پس از آن دست بیك کشتارعمومی سریع ونهب وغارت عظیم وشکنجه وعذاب بیحد وحصری زده شد که هیچ گوشی تاب شنیدن اجمالی ازآنرا ندارد پس چه گمان می برید به تفاصیل وجزئیات آن!! وقایعی رخ داده که من میل ندارم آنها را ذکر کنم و بنابرین هر طور که میخواهی خیال کن ولی از من شرح قضیه‌را مپرس!» همچنین قصیدهٔ مطولی که در مرثیهٔ **مستعصم** گفته شده وآن عنوان فصل قرارگرفته است هرچند که آن بیشتر جنبهٔ رسمی دارد معهذا بسیار سوزناك وتألم آورمیباشد. باید دانست که بغارت رفتن بغدادیکی ازمخوف ترین ووحشت انگیزترین وقایع تاریخ اسلام بشمار آمده و ابداً نمیتوان آنرا باغارت مرو وهرات طرف نسبت قرار داد، زیراکه این شهر مرکز مسلمانان روی زمین شناخته میشد وبواسطهٔ برافتادن خلافت زیاده ازششصدسال بعداز تأسیس اسلام ونیز بواسطهٔ تباهی و بربادی گنجینه های نفیس علمی و فنی و بالاخره قتل عام همهٔ ارباب علم و هنر از هر طبقه وصنف صدمه وزیان غیرقابل جبرانی که به تمدن اسلامی وارد شد بدرجه‌ای بوده که آن خارج از شرح وبیان میباشد. آفتاب تمدن اسلام درآنوقت در تمام روی زمین تابان و درخشان بوده‌است وازاین ضربت مهلکی که برپیکراووارد آمد دیگر نتوانست بخود آمده وبهبود یابد واین طوفان سهمگین که تمام درهای ترقی و پیشرفت را بروی مسلمانان بست و آنها را بقهقرا سوق داد و ضمناً در سیر تمدن جهان تأثیر بسزائی داشت مشکل است آنرا تشریح وتحقیق نمود و هرقدر دراطراف

۱ ـ گوئی گزارشهای مارکوپولو راجع به بغداد به لانگفلو القاء شده و این منظومه راگفته است. (مؤلف)

آن مبالغه شود کم است ومنباب مثال میگوئیم زبان عرب که دراروپا بالاتین همدوشی میکرد بتدریج اهمیت ومقامش را از دست داد .

سالهای آخر هولاکوخان ومرگ او ۶۶۳ ه (۱۲۶۵)

هولاکو بعدازتسخیر بغداد (که مخصوصاً بهمین عنوان نامش در خاطره‌ها مانده) مدت هفت سال زنده بود وی دراینمدت پادشاه مسلم ایران شمرده میشد. بعلاوه او حلب را گرفته و تا حدود شام تاخت تادر ۱۲۶۰ میلادی بعدازحرکت وی لشگریان مغول بدست مملوکین مصر شکست خوردند و این شکست چنانکه **هوورث**[1] مینویسد مصر آخرین پناهگاه فرهنك و ترقی و تهذیب اسلامی را ازحملهٔ مغول نجات داد .

مراغه واقع درزاویهٔ شمال غربی ایران کنونی ازطرف این شاهزادهٔ مغول بایتخت انتخاب شده و نظر بعلاقه وعقیده‌ای که بعلم نجوم داشت که طالع امیران وپادشاهان را از آن معلوم میداشتند رصدخانهٔ معروف راکه خرابه‌های آن هنوز پیداو نمودار است در آنجا بنیاد نهاد. درجریان سالهای آخرزندگی **هولاکو** طغیانی درفارس رویداد، لیکن اتابك **سلجوق شاه** درکازرون بین راه بوشهروشیراز دستگیر شده و بسرعت تمام اعدام گردید. درشمال ایران صلح و آرامش حکمفرما بوده‌است وجهتش هم این است که سرزمین مزبور بکلی ویران شده وبقیةالسیف خائف وترسوئی باقی گذارده شده بود و بنابرین **هولاکو** درصلح و آرامش در گذشت ودرجزیرة طالا[2] واقع در دریاچهٔ رضائیه که در آنجا اموال و دولت‌های بی‌پایان اسمعیلیه و خلافت را جمع کرده بود مدفون گردید .کمی بعد ازاین زوجهٔ اصلی او **دوقوز خاتون** که از طائفه کرائیت ویکنفر مسیحی نسطوری بود ازدنیا رفت . بواسطهٔ نفوذ این زن ورعایت خاطر وی بوده‌است که **هولاکو** از عیسویان حمایت میکرده‌و آنهارا بکارهای مهم میگماشت. بیشك در نتیجهٔ همین حمایت و محترم داشتن عیسویان بودکه در ۱۲۶۰ میلادی پاپ نامه‌ای به **هولاکو** نوشت و از تمایلی که او نسبت بمذهب کاتولیك ابراز داشته بوداظهار شعف و شادمانی کرد .

۱- Howorth ۲- Tala

ازخصائل وصفات ممیزهٔ **هولاکو** چیزیکه خوب و پسندیده باشد هیچ خبر نیست، محققاً او مثل سایر افراد نژاد خویش ستمگر و بیرحم ومحیل ودغاپیشه بوده است و بقرار معلوم بغایت هوسران ومعتاد بعیش وعشرت بود، چنانچه دراینموقع یك خلیفهٔ قوی وثابت ومحکمی دربغداد حکمرانی میکرد ظن قوی میرفت که لشکریان او یعنی تاتارها که دارای فرمانده بتمام معنی نبودند شکست خورده و برمیگشتند، لیکن از خوش اقبالی او در الموت وبغداد هردو سروکار بااشخاصی پیدا نمود که سست و ضعیف وبی کفایت و نالایق بودند و این یك اتفاق خاصی است که **هولاکوخان** مؤسس یك سلسله درایران باسم فاتحی شهرت پیدا نموده که خط سیر تاریخ عمومی دنیا را تغییرداده و بکلی آنرا عوض کرده است.



سکهٔ ارغون

فصل پنجاه و هفتم
ایلخانان وحشی ایران

داود برادرمان بدربارما حضور یافت ومراسلاتی را که توسط نمایندگان شما به پدر روحانی ودیگر سلاطین فرنك فرستاده شده بود تقدیم داشت ،دراین نامه‌ها بدین نکته متوجه شدیم که شما به مذهب کاتولیك علاقه پیدا نموده و تصمیم گرفته اید که ارض مقدس را از چنگ دشمنان مذهب مسیح خارج سازید، مادعا میکنیم که شما توفیق یافته این هدف عالی و مقصد بزرگ را بموقع اجرا بگذارید . ما نمی توانیم در این هنگام موقع ورود خودمان را در ارض مقدس و نیز راجع بحرکت مسیحیان خبر قطعی بشما بدهیم ،زیرا ازطرف پاپ اعظم هنوز چیزی در این باب مقرر نشده است .(جواب ادوارد اول انگلستان به اباقاخان مورخهٔ ۲۶ ژانویه ۱۲۷٤ (ویا ۱۲۷٥)

اباقاخان ۶۸۰-۶۶۳ﻫ (۱۲۸۱-۱۲۶٥)

اباقاخان فرزند ارشد **هولاکو** باهمان تشریفات و آداب و ورسومی که درجلوس **خاقان** بعمل آمده بود بجای پدر نشست ولی تاوقتی که تصویب انتخاب اواز طرف **قوبیلای** نرسید او جلال وشکوه خانی وسلطنتی اختیار ننمود . اولین کار اواین بود که دختر نامشروع

امپراطور روم شرقی **پالئولوگوس**[1] راکه **مریم** نام داشت بعقد ازدواج خویش در آورد.

مشارالیها را پدرش برای **هولاکو** عروس کرده روانه‌داشته‌بودولی او بعداز شنیدن خبرفوت **هولاکو** مسافرت خودرا بدربار مغول‌ادامه داد[2]. وی‌به‌دسپنا[3] یا شاهزاده‌خانم معروف میباشد. این اتحاد وائتلاف یك‌نشانهٔ‌بارزوبرجستهٔ این اوان بوده است.

حمله وهجوم ازطرف روسیه ۶۶۴ ه(۱۲۶۶)

کمی ازجلوس **اباقاخان**[4] ولایاتش موردتجاوزوتهاجم‌مغول‌های روسیه واقع گردید.جنگی‌سخت ومأیوسانه‌دروادی کرروی

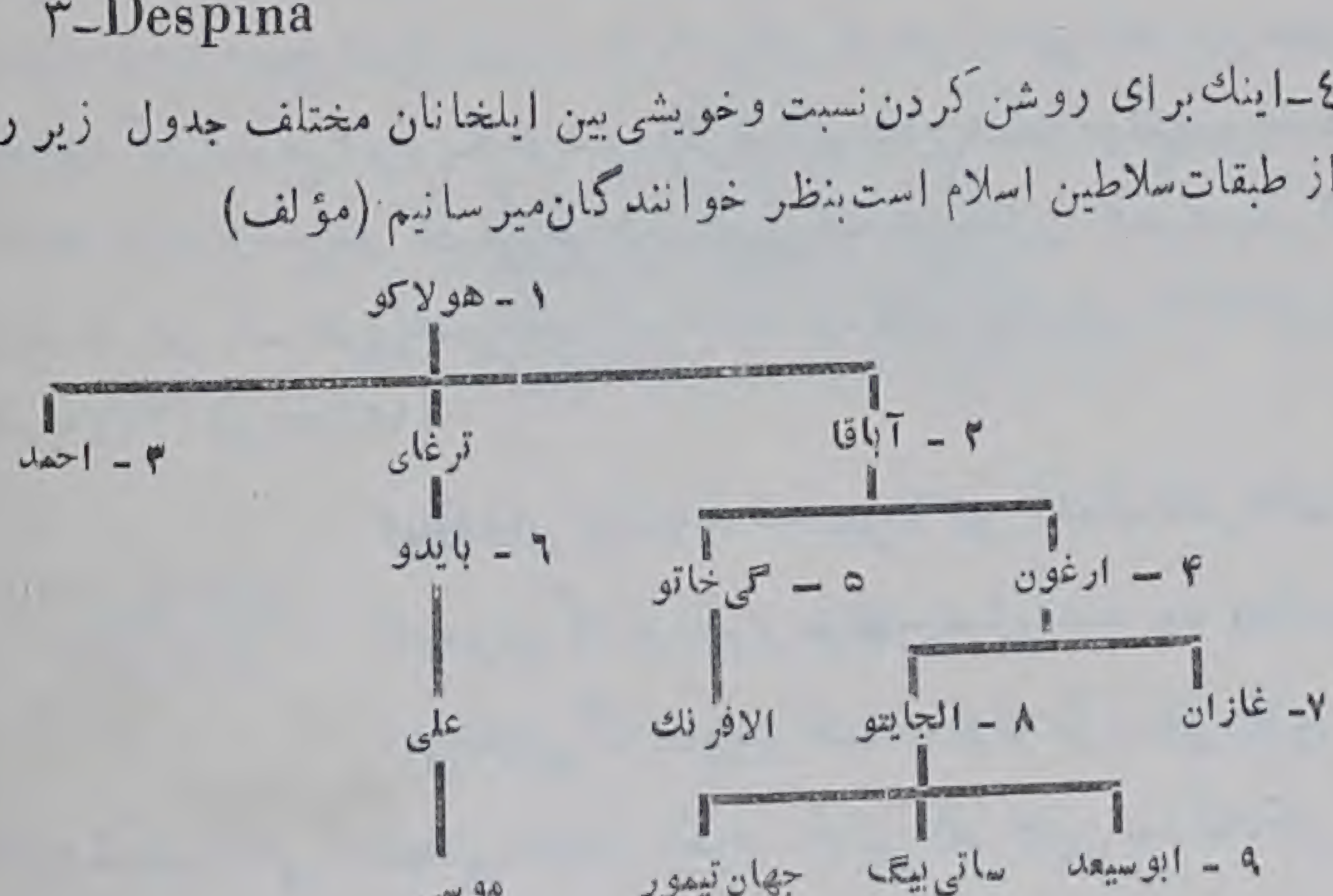
---

۱ - Paleologus

۲- توضیح‌اینکه‌هولاکو دراواخرعمرازامپراطورروم‌شرقی میخائیل‌پالئولوگوس خواست که یکی ازدختران خودرا بزوجیت باو بدهد .امپراطورروم‌باین‌ازدواج‌رضاداد و مریم‌دخترخودرا باچندنفر همراه‌ومقداری‌هدایا ازقسطنطنیه ایران‌فرستاد .همینکه‌ایشان بشهرقیساریه ازبلاد اناتولی‌رسیدند هولاکو مرد و چون مراجعت بقسطنطنیه صعوبت داشت‌فرستادگان امپراطورروم شرقی بایران آمدند واباقا آن‌دختررا بعقدخود درآوردو چنین‌شهرت یافت که اباقا نیزقبل ازازدواج بخواهش آندختر آداب تعمید بجا آورده و قبول دین مسیح نمود .مأخوذ ازتاریخ‌مفصل ایران‌تالیف‌مرحوم‌عباس اقبال (مترجم)

۳-Despina

۴-اینك‌برای روشن‌کردن‌نسبت وخویشی‌بین ایلخانان مختلف جدول زیر راکه مأخوذ از طبقات‌سلاطین اسلام است‌بنظر خوانندگان‌میرسانیم (مؤلف)



داد ولی مهاجمین در آخر مراجعت کردند و **اباقاخان** برای حفاظت مدخل و معبر شمالی که دشمن نتواند از آنجا داخل خاك اوبشود حکم کرد در خارج کر خندقی عظیم حفر کنند وبعد آنرا محصور کرده ومستحفظ و پادگان گذاشت .

هیتون پادشاه ارمنستان وبیبرس سلطان مصر ٦٦٥-٦٦٤ھ (١٢٦٧-١٢٦٦)

اباقاخان درغرب نیز سیاست تدافعی اختیار نموده به پادشاه ارمنستان عملا کمك ومساعدتی ننمود و نامبردهٔ اخیر ناچار گردید مطابق شرائط قرارداد با بیبرس سلطان مملوك بحری عمل کند. سلطان مملوك بعد از پیروزی بر صلیبیان و گرفتن قیساریه ودیگر ولایات وشهر ها از آنها حمله به کلیکیه برده ویك آرتش ارمنستان راشکست داده ولیعهد ارمنستان را اسیر گرفت . قرار دادصلح در آخر باتسلیم ولایات مختلف چندی بسته شد و **اباقاخان** بهیچکدام از آنها اعتراضی نکرد ،چه ازمشرق تجاوز وتهاجمی بخاك اوشده وناچاربود تمام قوای خود رابرای مواجههٔ باحریف بدانطرف سوق دهد .

حمله به خراسان بدست براق ٦٦٨ ھ (١٢٧٠)

درسال ١٢٦٦ میلادی **قوبیلای** ماوراء النهر رابه براق نوهٔ **جغتای** بدین شرط واگذار کرد که اوبه **قیدو** نوهٔ **اوگتای** که از شناسائی وی بخاقانی استنکاف کرده بود حمله ببرد. چهارسال بعدازاین قضیه این دوشاهزاده با هم صلح کرده وضمناً تصمیم گرفته شد که **براق** با کمك **قیدو** به خراسان حمله ورشود ،**براق** هم تانیشابور پیشرفته و آن ولایت را بدون معارض یامقاومت سختی به بادغارت داد .

لیکن **اباقا** دراین میانه به تهیه وجمع آوری قوا اشتغال داشت وپس از اندك زمانی ازهمان جادهٔ اصلی که بخراسان میرود طرف شرق روانه گردید ، اودرورودش به ناحیهٔ بادغیس قسمت شمال هرات سفرائی بنزد براق فرستاد و در ضمن پیشنهاد صلح ولایات غزنه و کرمان را باوواگذاشت ولی این پیشنهاد رد گردید . **اباقا** اینوقت دست

به نیرنگ وحیله زده وچنین بدشمن وانمود کرد که برای دفاع مرزهای غربی عازم باز گشت است، این تدبیر او بدین اردو کشی نتیجهٔ قطعی بخشیده ومقصودی که بود حاصل گردید ،باین معنی که آنها مورد تعقیب واقع شده و یك جنگ سخت مأیوسانه‌ای در نزدیکی هرات بین فریقین در گرفت .جناح چپ اباقا شکست خورده وروبهزیمت نهاد ، لیکن جناح راست وقلب لشگر او بر مغولان جغتای حملهٔ سخت برده و آنهارا ازهم پراکنده ومنهزم ساخت. براق از اسب بر زمین افتاده و نزدیك بود گرفتار ودستگیر شود، لیکن از خطر جسته و بسلامت خود را ببخارا رسانید، در آنجا بود که او داخل دین اسلام گردید .براق برای سرکوبی وانتقام کشیدن از فرماندهان و افسرانی که ویرا تنها گذاشته بودند بجمع آوری سپاه پرداخت ،ولی هرگز نتوانست ازصدمه وخسارت شکستی که خورده بود بیرون آید ، چه چند ماهی بعد از آن شکست در گذشت .

یوسف شاه اول اتابك لرستان

اباقا فتح وپیروزی خودش را دنبال نکرد ،بلکه بلافاصله بطرف آذربایجان بر گشت .هنگامیکه از نزدیکی قزوین عبور میکرد ناگهان مورد حملهٔ جمعی از دیالمه گردید .یوسف شاه اتابك لرستان که بشکست براق مادتاً کمك کرده بود فوراً به مهاجمین حمله برده ارباب بزرگش را از خطر نجات داد وارباب بزرگ هم روی قدردانی وحق شناسی خوزستان وسه ولایت سرحدی لرستان را بحوزهٔ امارت او اضافه نمود .

ویرانی خوارزم وماوراءالنهر بدست اباقا ۶۷۱ ه (۱۲۷۲)

بعد از مرگ براق و آشوب وفتنه‌هائی که در آن نواحی بروز کرده بود اباقا بصوابدید وزیرش قشونی به‌خوارزم وماوراء ـ النهر بقصد تاخت وتاز وقتل وغارت فرستاد ،چه وزیر نامبرده خاطر نشان ساخت که این اقدام برای حفاظت خراسان بهترین طریق میباشد، خلاصه شهرهای آسیای مرکزی که از طوفان سهمگین مغول تازه می‌خواست جانی بخود بگیرد وقد علم کند بار دیگر خراب و ویران گردید و چون

چوپاوقیان دوپسر الغو سه سال بعداز این بخارا راببادغارت دادند این شهرستان شوره بخت تاهفت سال ویران وخراب افتاد .

حال برمیگردیم بطرف غرب ومینویسیم که جنگهای موفقانهٔ بیبرس بالاخره اباقارامجبورساخت برخلاف میل خود نیروئی ازمغول برای دفاع ولایات غربی بفرستد. بیبرس با تمام

جنگ ابولیستین ۱ ۶۷۵ھ(۱۲۱۷)

لشکریان خود حمله به آسیای صغیر برده وازحلب بطرف شمال پیش رفته ودرابولیستین به نیروی مغول که بالغ بر یازده هزار نفر بودند وجماعتی از ترکان و نیز دسته ای از گرجیان آنها را حمایت میکردند مصادف شده وبالاخره جنگ بین دولشکر شروع گردید. جناح چپ مغول حمله بقلب مصریان[۲] برد ولی درنتیجه بطرف جناح راست بعقب رانده شدند درصورتیکه درهمین هنگام جناح چپ مصری از نظم و ترتیب افتاد ودچار اختلال گردیده بود . اینجا بیبرس فرمان حملهٔ عمومی ودسته جمعی داد .مغولان از اسب پیاده شده وتیرهای کشنده آنهابنای باریدن راگرفت ولی مسلمانان بانگ جهادبر آورده وبرای کسانی که کشته میشدند مژدهٔ بهشت ونعیم ابدی داده بمغولان حملهٔ سخت بردند وبادادن تلفات بیش ازیك نیمه ازعدهٔ خودشان مغولان را از میدان خارج ساخته وهمه را تارومار کردند.

بیبرس ۱ باتشریفات فتح وپیروزی وارد قیساریه شد ودرآنجاانتظارداشت که شاید امرای آسیای صغیر بخدمت او بیایند ولی وقتیکه معلوم گردید که ازخوف اباقا جرئت اینکاررا ندارند بدمشق برگشت ودرهمانجا مرد .اباقا دیددیگرموقع گذشته که این مصیبت وبلاراجبران نماید ازوسط آسیای صغیر حرکت کرده کسانی که درانجام وظایف خود تعلل ورزیده بودند بطرزخیلی سخت وفجیعی تنبیه و مجازات کرده ودر باز گشت بایران حکمران آسیای صغیر را بملاحظهٔ رنجش وخشم زنان بیوهٔ سربازان شکست خورده وتشفی قلب آنان قربانی کرد .

۱-Abulistin ۲- Baybars

جنك حمص ۶۸۰ﻫ (۱۲۸۱)

اباقا که با کمال بی‌صبری درصدد بود که شکست فلاکت بار ابولیستین را تلافی کرده و از دشمن انتقام بکشد از اغتشاش و آشوبی که در مصر رویداد استفاده کرده و بسوریه حمله‌ور گردید و در نزدیکی حمص قرب مقبرهٔ **خالد** بن ولید سردار بزرگ اسلام جنگ بزرگی درگرفت. اینجا هم نظیر ابولیستین پیکار باحملهٔ جناح یسار مغول آغاز شد که آن هرچند دفع گردید ولی مصریان به نوبت خود حمله برده جناح یسار مغول را منهزم و پراکنده ساختند ، لیکن درمقابل این مظفریت جناح یسار آنها بدست جناح راست مغولان شکستی سخت خوردو تا دروازه‌های حمص ازطرف مغولان تعقیب شدند. در این هنگام مغولان مشغول غارت گردیده و منتظر قشون عمده گشتند که درغلبه و پیروزی آنان جای حرف شك و تردید نداشتند ولی در این میانه قلب لشگر مغول تحت فرمان **منگو تیمور** شکست فاحشی خورده ومغولان رو بهزیمت نهادند و بالنتیجه مصریان غالب آمدند . تلفات مغولان درتعقیبی که از آنها از طرف دشمن شد خیلی سنگین بود[1] این آخرین اردو کشی تحت فرمان **اباقاخان** بوده واودرسال بعد مرد .

مراودهٔ اباقاخان با اروپا

دنیای مسیحیت که نمایندهٔ آن **پاپ** بود همانطور که سابقاً ذکر نمودیم بامغولان که ازمسیحیان علناً حمایت میکردند مراودهٔ دوستانه را آغاز نهادو در تعقیب آن در این دوره مکاتبات زیادی با **اباقاخان** بعمل آمده که بیشتر آن نگهداری شده ودردسترس ما میباشد .ازجمله نامه‌ای است که ازطرف **ادوارد اول** انگلستان نوشته شده و آن نظر باهمیت خاصی که دارا میباشد عنوان فصل قرار گرفته است .درتعقیب این رویه **پاپ** در ۱۲۷۸ میلادی هیئتی

۱ـ راجع باین جنگ یك گزارش جالب توجهی که بدست آمده ومینماید که شکست مغولان چندان سخت نبوده ازیك نامه‌ای بدست آمده که جوزف دو کانسی یکنفر راهب نظامی برای ادوارد اول پادشاه انگلستان نوشته است ، ترجمه‌ای از نامهٔ مزبور و نیز جواب آن درکتاب هوورث جلد ۳ صفحهٔ ۷۶۳ درج شده است. (مؤلف)

مرکب از یك عده رهبان بسفارت بدربار اباقا و نیز دربار خاقان فرستاد. اگرچه هیئت مزبور در ایران تصور میرود که در نتیجهٔ بذل مساعی بموفقیت هائی نائل آمده ولی در شرق اقصی نتوانست رسوخ یافته وموفقیتی حاصل کند.

بیشك مسلمانان دشمن مغولان ومسیحیان هردو بوده اند وچون هیتون پادشاه ارمنستان وگرجیان از متحدین وفادار ارباب بزرگ خود بودند لااقل یکی از زنان هیتون مسیحی بوده است در این تردیدی باقی نمی ماند که یگانه منظور ومقصود آنها از این این ارتباط ومراوده این بود که باهم علیه اسلام ومنابع نفوذ و اقتدار آن توحید مساعی نمایند.

مسافرت مارکوپولو در ایران ۱۲۷۱ میلادی

یك نتیجهٔ خوب کشورگشائی مغول (که شاید آن تنها نتیجه باشد) این است که وقتی که اخلاف ونسلهای این فاتحین روبه تمدن نهادند مایل شدند که خرابیهای پدران و اجداد خودشان را مرمت کنند وبدین ترتیب تقریباً تمامی آسیا در آن هنگام بروی مسافرین وجهانگردان دنیا باز گردید.

درسیاحت نامه های کارپینی وروبروکی بطور شاهد مثال مشاهده میکنیم که آنها ازمیسیون هائی نام میبرند که ازممالك ونقاط بعیده در آسیا ونیز از اروپا قطع مسافت کرده وارد قراقروم شده اند. این هیئت های تبلیغی بر اطلاعات ما از آن دوران بسی افزوده اند. بعداً بازرگانان مشهور وسانحه جوئی که بزرگترین ایشان مارکوپولو[1]

۱- از کتاب های راجع باینموضوع که مستند باشد «مسافرت مارکوپولو» تالیف یول (Yule) است که بهترین وجالب ترین کتابی میباشد که تاکنون دراینموضوع نوشته شده است. چاپ سوم کتاب بوسیلهٔ پروفسور هنری کوردیر انتشار یافته که گفتارش در بارهٔ چین سند است ولی در بارهٔ ایران نوشتجاتش سندیت ندارد. من در کتاب ده هزار میل فصل ۲۳ راجع بمسافرت مارکوپولو در داخل ایران صحبت داشته ام و درمجلهٔ انجمن جغرافیائی همایونی شمارهٔ ۲۶ (۱۹۰۵) اینمسئله را مطرح بحث قرار داده ام که آیا اوچنانکه یول و کوردیر نوشته اند بغداد را دیده است یاخیر. نظر مرا که او به بغداد مسافرت نکرده بیزلی در کتاب خودش جلد سوم صفحهٔ ٤۹ تأئید نموده است. مارکوپولو در سفرهای خود با پدر وعمش همراه بوده است. (مؤلف)

معروف « پدر جغرافی » میباشد پیروی از آنها نموده وهمان نقشه ومرام ومنظوررا تعقیب کرده اند اینمطلب جالب توجه است که سه نفر ازجغرافی دانان دوره های باستان ایران سخن رانده اند که عبارتند از : ۱- **هرودوت** که درمائه پنجم قبل ازمیلاد میزیست ۲- **شانگ کین**[۱] که درسدهٔ دوم پیش ازمیلاد حیات داشت ۳- **مارکوپولو** که درقرن سیزدهم میلادی زنده بود ولی کلام اینجاست که نامبردهٔ اخیر زبان آن کشور یعنی ایران را میدانست وبخوبی تکلم میکرده است وقطع نظر از هر تطبیقی که میتوان در اینجا برقرار نمود[۲] ارزش واقعی اطلاعاتی که بما داده قابل ملاحظه میباشد چنانکه ازهمین اطلاعات ومواد حاصلهٔ از این دوجهانگرد وسیاح اروپائی است که ما میتوانیم یك تصویر حساس وروشنی ازایران تهیه کنیم .

مارکوپولو سفرمعروفش را درداخل آسیا بچین ازلاجازو[۳] (لاذقیه) در خلیج اسکندرون شروع کرده و درنزدیکی تبریز درمحلی که کلنی ونیسی ایجاد شده بود داخل ایران گردیده است . او مینویسد که سکنهٔ آنجا از طریق بازرگانی ، صنعت وحرفت واقسام هنرهای یدی گذران میکردند . انواع پارچه های ابریشمی و زری بسیارنفیس وگرانبها میبافتند. وضع شهر چنان خوب وشایسته بود که از هند ، بوداس[٤] (بغداد) وگرمسیر و بسیاری ازبلاد دیگر مال التجاره وارد آنجا میشد و از سوداگران وبازرگانان لاتین خاصه ژنوا برای خرید کالا و معاملات دیگر ، بسیاری باینشهر رومیآوردند. **مارکوپولو** تبریزرا در ضمن توصیف بغلط جزو عراق بشمار آورده وهمینطوراشتباهاً تصور کرده که آن خارج ازایران میباشد . دربارهٔ ایران او

۱-Changkien

۲- یعنی آنچه را که دربارهٔ ایران آنروز گفته با امروز میتوان تطبیق کرد. (مترجم)

۳-Lajazzo ٤-Boudas

چنین مینویسد :

«ایران کشوری است پهناور که درسالف ایام دارای نام بلند ومشهور ونیز مقتدر بوده است ولی حالا تاتارها آنرا خراب ونیست ونابود کرده‌اند» . اوشهر دیگری را نیز توصیف می کند که آن سبا است واین همان ساوهٔ کنونی ویا نظر بشباهت اسمی «شبع»است که گویندسه نفر مجوسی از آنجا بستایش منجی تازه مولود (مسیح) رفتند.[1]

مارکوپولو گمان کرده که درساوه داخل ایران‌شده است واو آن سرزمین راتوصیف کرده‌مینویسد که آن به‌هشت حوزهٔ اقتدار یا قلمرو تقسیم شده‌است وبایددانست که‌این قسمت از بیان او بکلی غلط است که آن حتی احتیاج بشرح و بیان هم ندارد. مخصوصاً اوشرحی راجع به‌حیوانات سواری کشور ازقبیل اسب والاغ نوشته ومیگوید که ازدواب سایر ممالك دنیا مرغوب تر وقشنك‌تر میباشند. دردنبالهٔ این بیان اوچنین مینویسد «درهر شهری پیشه‌وران وهنروران زیادی‌هستند که‌ازهمر پیشه وهنر هائی که دارند زندگی میکنند . پارچه های‌زری وابریشمی ازهررقم میبافند پنبه بحدوافر وجوددارد ودر خود کشورهم تولیدمیشود ونیز گندم ، جو ،ارزن ، شراب واقسام میوه جات بوفور یافت میشود. »

ازساوه یاسبا این جهانگرد ونیسی به کاشان رفته که دره‌خمل وحریر آلات معروف بوده وآنجا را گردش کرده‌است و ازآن مرکز بازرگانی او به‌یزد رفته است . ازیزد به کرمان دوراه وجود دارد که نگارنده ازهردوراه سفر کرده‌ام و بطوری که تشخیص داده‌ام سیاح ونیسی وهمراهان‌او ازجادهٔ شرقی یعنی ازراه بافق یابافدبکرمان رفته‌اند .

---

۱ ـ کثرت شتران وجمازگان مدیان و عیفه ترا خواهند بوشانید جمیع اهل شبع خواهندآمد وطلا وبخور آورده به‌تسبیح خداوندبشارت خواهندداد ، جمیع گله‌های قیدار نزد توجمع خواهند شد وقوچهای نبایوت ترا خدمت خواهند نمود بمذبح من باپذیرائی برخواهندآمد وخانهٔ جلال خودرا زینت خواهم داد . باب اشعیا باب شصتم آیه ٦و٧و٨. (مؤلف)

در اینراه نخلهای خرما که **مارکوپولو** اشاره بآن کرده است امروز وجود دارد، ولی جادهٔ دیگر یعنی جنوبی جاده ارتفاعش بدرجه‌ای است که نخل خرما ممکن نیست در این ارتفاع تربیت شده و بثمر برسد. از کرمان که او دوبار وحتی سه بار دیدار و سیاحت کرده است مبسوط‌تر از سایر شهرهای ایران صحبت داشته‌است. شرحی از فیروزه کاری وتهیه فولاد آن ذکر شده که امروز در هیچیك از دو رشته‌مزبور کسی کار نمیکند، لیکن «سوزن کاری زیبا و زردوزی پارچه‌های ابریشم رنگارنگ باتصویر حیوانات، طیور، اشجار، ازهار و ریاحین و الگوهای مختلف دیگر» هنوز رواج دارد باید دانست که شالهای زرکاری کرمان کنونی درهمه‌جا مشهور میباشد.

از کرمان به کامادی[1] واقع در درهٔ جیرفت که سیاح ونیسی بآن اشاره کرده **یول**[2] جاده‌ای راکه این سیاح از آن عبور کرده نتوانسته‌است تعیین کند وتمامی این ناحیه درنقشه سفید بوده تادر ۱۸۹۵ میلادی نگارنده جاده‌ای راکه **مارکوپولو** از آن عبور کرده بود کشف نموده ومعلوم داشتم که آن ازوسط اراضی مرتفع کوهستانی ساردو[3] به تنگهٔ سربیزن[4] کشیده شده واز آنجا بسرعت ازوسط دلفارد بشهر قدیمی جیرفت سرازیر میشود گزارشی که **مارکوپولو** راجع باین قسمت داده کاملا درست و آن بدینقرار است «شما وقتی که هفت روز سواره در یك جلگه طی مسافت کردید آنوقت بیك کوه بزرگی میرسید وهنگامیکه بالای گردنه رسیدید یك نشیب وسرازیری طویلی بنظر میرسد که تا به پائین دو منزل میشود یعنی درحدود دوروز سواره بایدراه پیمود .. وقتی که شما به پائین کوه رسیدید آنوقت خودتان را دریك جلگهٔ وسیعی می بینید که دراوایل آن شهری است موسوم به کامادی که درسالف ایام بزرگ ومعتبر بوده‌است واکنون ازاهمیت واعتبار آن کاسته شده است» هنگام نزول وفرود آمدن باین جلگه، سیاح ونیسی وهمراهانش مورد حملهٔ راهزنان ودزدان واقع شده بااشکال وزحمت زیاد موفق به فرار میشوند.

او آنوقت زنجیره کوههای پست را طی نموده تادردشت وبندرهرمز که درفصل ٤ ه بآن اشاره شد[5] سردر می آورد که در اینجا بطوریکه مینویسد «بازرگان ازهند باکشتی

1- Camadi 2- Yule 3- Sardu 4. Sarbizan

حامل ادویه جات ، احجارقیمتی ، مروارید ، پارچه های ابریشمی وزری ، عاج وبسیاری ازاجناس‌واشیاء دیگر آمده‌وکالاهاشان رابه‌بازرگانان هرمزمیفروشند.» دراینجا بملاحظهٔ اینکه کشتیهاقابل سواری دردریانبوده ویابواسطهٔ اختلال‌درصحت مزاج ، بیکی از این دوجهت جهانگرد ونیزی ما از یك جادهٔ دیگر بر گشته و از طریق سیرجان‌یا ارزو بکرمان‌بر گشته است ،لیکن‌حقایق واطلاعاتی که‌داده شده کم وناکافی‌هستند .

مارکو ازکرمان وازسمت شمال روانهٔ کوهبنان گردیده که آن هنوز باسم قوهبنان خوانده میشود و در اینجا او در کنارهٔ جنوب لوت بوده است و اینك ما بازشرحی راکه‌اوذکرنموده‌دراینجانقل‌میکنیم «مسافروقتی که‌ازکوهبنان‌خارج‌میشود باردیگر بیك بیابان چولی‌میرسد که تا هشت منزل ادامه دارد در این صحرا نه از میوه ونه ازسبزه ودرخت چیزی یافت میشود وآبی‌هم که بدست‌میآید تلخ‌وغیر قابل شرب است ولذا مسافرمجبوراست تمامی‌مایحتاجش‌راازغذا وآب باخودحمل کند.. خلاصه پس ازهشت روز طی‌مسافت شما داخل ولایتی‌میشوید که به تونوکین موسوم است.»لفظ تونوکین‌بظاهر بایدهمان‌تون‌وقائن‌باشد، لیکن‌درنقشه‌محل‌مزبورمستقیماً بطرف شمال‌طبس‌امروزی‌میباشد واین بنظرموجه‌میآیدکه‌بگوئیم سیاح ونیزی راه آن بلاد را پیش گرفته است، هرچند ازاستفساروتحقیق‌نگارنده دراین‌شهردر۱۹۰۵ میلادی معلوم‌گردیدکه‌ازکوهبنان جادهٔ تجارتی یاکاروان‌رو هیچ وجودنداشته است وتمامی‌کاروانها از راه چاهقوره به نائبند وتون[1] سفرمیکردند. بالنتیجه بامطابقت‌و عینیت جادهٔ اخیرالذکر که من در ۱۸۹۳ میلادی از همین جاده صحرای لوت را از شمال بجنوب طی کرده‌ام موافق میباشم، هرچند دراینقسمت هم قاطع‌نیستم. **مارکو** بعد از توصیف تونوکین که میگوید دارای دهات و قصبات قشنك زیاد بود چنار مشرق یا درخت آفتاب راکه «ما مسیحیان آنرا اربرسك[2] مینامیم» وصف کرده‌است .

۱ــ مجله انجمن جغرافیائی همایونی شماره ۲۶ سال ۱۹۰۵.(مؤلف).

۲ــ Arbre Sec (درخت خشك).

من به قلت اشجار درایران اشارهٔ مخصوص کرده‌ام وبهمین جهت است که‌دیده‌میشود درختی که بدون آب و آبادی از زمین بالا آمده رشد ونمو میکند محترم یاباصطلاح نظر کرده شناخته شده تودهٔ مردم باین نوع درختهامعمول است که توسل میجویند و نذرمیکنند که اگر حاجت ومرادشان بر آورده شد گوسفندی برده پای آندرخت قربانی کنند و بعدازتکه وپارهٔ لباس خود برای اینکه علامت باشد بدرخت مزبور وصل میکنند و بدین ترتیب آندرخت پس ازچندی منظرهٔ غریبی پیدا کرده وصورت عجیبی بخودش میگیرد.

تون جزو ناحیهٔ قهستان بوده و آن چنانکه در فصل پیش گفته شد از طرف سرداران‌هولاکوخان درا، دوکشی علیه‌اسمعیلیه بیادغارت‌رفت وشاید بدینواسطه است که مارکوپولو بعد ازذکر «زنان فوق‌العاده قشنگ» آنجاازدشیخ‌الجبل»سخن رانده که ما آنرا درفصل پنجاه ودوم از قول سیاح ونیزی نقل کردیم. چون درنسخهٔ خطی این قسمت باز و خالی مانده لذا احتمال دارد بهمین علت از سفر بعـدی این جهانگردمعروف گزارشی بد ستما نرسیده‌است. مارکوپولو قاعدتاً بایدازسرخس ونیشابور گذشته‌باشد. محل بعدی که از آن اسم‌برده ساپورگان یا شبرقان‌واقع در ترکستان‌افغان‌است. بهرحال چون مارکو دراینموقع ازمرزهای‌ایران‌کنونی گـذشته است عجالتاً مابا او توديع مینمائیم.

احمد ۶۸۳ - ۶۸۰ ﻫ (۱۲۸۴ - ۱۲۸۱)

مرگ اباقا سبب‌شد که دسایس و فتنه‌هائی برخاسته ودر آخر تگوداراوغلو برادر ایلخان متوفی بجای او انتخاب‌شده و از ارغـون پسر بزرگ اباقا صرف‌نظر گردد. تگودار که‌ازپیش برسم و آئین مسیحی‌غسل‌تعمیدیافته‌ونامش‌را نیکولاس گذارده بود پس از جلوس خودرا مسلمان اعلام‌نموده‌وبه احمد موسوم گردید. او هیئتی بسفارت بنزد قلاوون پادشاه مصر فرستاد که قضیهٔ اسلامش را خبرداده و ازنیات و احساسات دوستانه‌اش او را مستحضر سازد. سلطان مملوك نیز هیئتی درمقابل حامل پیغامات دوستانه و

محبت آمیز گسیل داشته هر چند که او نمایندگان مغول را مجبور ساخت که شبانه حرکت کنند و جداً مانع شده ونگذاشت که با رعایای وی تماس پیدا کنند.

ارغون که ازنتایج این انتخاب سخت ناراضی بوده بالاخره علم طغیان برافراشت وعلیه سلطان **احمد** قیام نمود، ولی شکست خورد و به دژ (قلعه) طبیعی کلات نادری که مدخل سمت غربی آن هنوز به‌دربند **ارغون** معروف میباشد پناهنده گردید. معهذا او فریب عمش را خورده وخودرا بوی تسلیم داشت وهرچند که از وی پذیرائی گرم بعمل آمد ولی بعدامر داد اورا توقیف کنند. در اثناء این احوال یکدسته نیرومندی از لشگریان که از اسلام آوردن **احمد** وحمایتش ازمسلمانان درخشم بودندمصمم گشتند که این شاهزادهٔ جوان را از قید نجات بخشند وبالاخره **ارغون** راقشون به ایلخانی برداشته و **احمد** گریخت ولی دستگیر شده و بطریقهٔ مغول کشته شد باینمعنی که پشتش را درهم شکستند.

حکمرانی ارغون ۶۹۰-۶۸۳ه (۱۲۹۱-۱۲۸۴)

باید دانست که فرمانروائی **ارغون** متضمن حوادثی نبود و تا چندسالی چیزیکه قابل ذکر باشدبوقوع نپیوست جز اینکه **بوقا** که خلاصی **ارغون** ازدست عمش بوسیلهٔ او صورت گرفته و نیز وسایل خانی وسلطنت اورا فراهم کرده وبهمین سبب نفوذزیادی دردستگاه پیدا کرده بود توطئه‌ای علیه **ارغون** چیده ولی آن کشف گردید. **بوقا** وخانواده‌اش با تمامی سازش کنندگان بقتل رسیدند و این سیاست شدید سبب گردید که در خراسان که تیول یا حوزهٔ حکمرانی دائمی **غازان** پسر **ارغون** بود شورشی برخاست ویکی ازامرای **غازان** ازبیم آنکه مبادا ویرابجرم دوستی با توطئه کنندهٔ اخیر بقتل برسانند سربطغیان برداشت. او به **غازان** که در سواحل کشف‌رود رودخانهٔ طوس ومشهد بود حمله برد ولی این شاهزاده فقط موفق بفرار گردید، لیکن بعدها درنزدیکی طوس شکست خورد. **غازان** سپاهیانش را درقالپوش نزدیك ناردین[1] جمع آوری کرده و يك عده قوای امدادی هم باو پیوسته توانست امیر یاغی را ازخاك ایران خارج سازد.

1- Nardin

ارغون درایام حکمرانی خود با مسیحیان همه‌نوع مساعدت ومحبت نموده و در ۱۲۸۹ میلادی و باز دردوسال بعد ازاین به‌پادشاهان مسیحی‌پیشنهاد کرد که با وی توحید مساعی کرده ومتفقاً حمله‌بارض‌مقدس(بیت‌المقدس) به‌برند، لیکن سقوط عکا در ۱۲۹۱ میلادی‌سرنوشت سیطره‌وسلطهٔ اروپائی‌رادرسوریه پس‌ازدویست سال انقلابات و تغییرات از بین برده ومهر وموموش ساخت .

نظیر آنچه درباره سلف او گفته شد مراسلاتی بین‌او باامرا وسلاطین‌اروپارد وبدل‌شده و اینها البته ارتباط فیمابین را زیاد کرده اما آنچه که‌ازاین‌مراسلات‌منظور بود و نقشه‌ای که داشتند کمتر جامهٔ عمل پوشید ویا هیچ بموقع اجرا نرسید .

ژان‌دومونته‌کاروینو

یکی ازمبلغین زبردست‌اینعصر ژان‌دومونته‌کاروینو[1] یکنفر راهب فرانسیسکانست که‌در آنزمان درشرق نزدیك‌مأموریت داشت . وی گزارشی به پاپ داد مبنی بر آنکه امید دارد ارغون را بدین مسیح داخل کند و در نتیجه از طرف پاپ ماموراینکار گردید . اواز راه تبریز به چین اقصی‌البلاد رفته ودر آنجا کلیسای باشکوه ومزینی بنهانهاد .

گیخاتو ۶۹۴ — ۶۹۰ ه (۱۲۹۵ — ۱۲۹۱)

وبایدو ۶۹۴ ه(۱۲۹۵)

بعد ازفوت ارغون امرائی که راه خلاف رفته بودند رسولی بنزد غازان پسرش و گیخاتو برادرش ونیز بنزدعمش بایدو فرستادند . اولین تصمیم وقطع‌نامهٔ آنها این‌بود که‌به‌گیخاتو پیشنهاد جانشینی نمایند ولی بعد ازچندی ازاین انتخاب نادم گردیده‌بر آن‌شدند که بایدو رابه‌ایلخانی‌بردارند،لیکن بایدو احتیاط‌نموده پیشنهاد مزبور را ردکرد وزیر این بار نرفت ودرنتیجه‌گیخاتو به ایلخانی‌انتخاب گردید.او درمصارف ومخارج‌دست اسراف گشوده‌ودرعطایاوانعامات‌بافراط‌رفت،وقتی که‌خزائن خالی شد در تقلید از قوبیلای به‌تهیه ونشر پول کاغذی (اسکناس) پرداخته ولی‌کار آنهم بجائی نرسید یعنی‌مردم ازقبول پول کاغذی سر باززده وبالاخره رواج‌نیافت تا آنکه فرمان نسخ آن صادر گردید .

---

[1]- John de Monte Corvino

حماقت **گیخاتو** ودست‌درازیها وحرکات‌بیرویه وبالاخره زیاد روی او در هر قسمت امرا وسرکردگان مغول رااز او بیزار ساخته وهنگامیکه **بایدو** موردضرب وشتم عمش قرارگرفت و طغیان‌کرد این ایلخان بدبخت تنها مانده وبالاخره اورا دستگیر و خفه‌کردند. باید دانست‌که **بایدو** جانشین او هم زیادخوشبخت نبود، زیراکه اوکمتر از یکسال ایلخان بود و بعد سران و افسرانش بنفع **غازان** علیه او قیام‌کرده و بالاخره او را دستگیر وبقتل رسانیدند و با مرگ او دورهٔ ایلخانان منفور یا وحشی به پایان رسید. این نکته جالب توجه است‌که همانطورکه‌دوازده سال پیش **احمد** بواسطهٔ تمایل و علاقه‌اش بدین اسلام تاج و تخت را از دست داد دراینموقع هم خلع از ایلخانی ومرگ **بایدو** بواسطه ضدیت او بااسلام و تمایل و علاقه‌اش بدیانت مسیح بوده است.

برگشت مارکوپولو بایران ۱۲۹۴ میلادی

امیر **ارغون** هیئتی بنزد **قوبیلای** فرستاد که خواهش کند شاهزاده خانمی ازهمان خانواده برای ازدواج بدربار او گسیل‌دارد. این مسئول بوضع خوشی‌صورت‌انجام پذیرفته و بانوی بسیار زیبائی **قوقاچین** نام انتخاب وبمصاحبت فرستادگان **ارغون** وهمراهی بازرگان ونیسی در ۱۲۹۲ م عازم ایران‌گردیده و خدمت مخاطره‌آمیز مراقبت و محافظت بانوی مشارالیها ازچین تا ایران به **مارکوپولو** محول گردید. **قوبیلای** هنگام مرخصی ونیسی‌نامبرده دو پایزه طلائی جهت توصیه بوی‌سپرده وپیغامهائی نیز توسط او جهت پادشاهان فرانسه، انگلیس، اسپانیا وسایرسلاطین مسیحی فرستاد. آنها راه خشکی را که بسیار خستگی‌آور بود ترک‌گفته با سیزده کشتی و ملتزمین و همراهان زیادی از راه‌آب روانهٔ ایران‌گردیدند، لیکن این مسافرت آنها دو سال بطول انجامید و در ظرف اینمدت جز هیجده نفرکه زنده ماندند بقیهٔ همراهان همگی مردند ودر ۱۲۹٤ میلادی به بندر هرمز رسیدند، در اینجا به **مارکو** خبر رسیدکه **ارغون** مرده است و لذا ورود خود را به**گیخاتو** گزارش داده ودرجواب‌دستور رسیدکه شاهزاده‌خانم‌رابنزد **غازان خان** به‌بردکه‌در آن‌اوان

درقهستان توقف داشت و بنابرین محتمل است که اوهمان جاده راتعقیب نمود که در ابتدا از هرمز به تون رفته بود ، امااز اردوی غازان به تبریز میتوان بجرأت گفت که او از همان جادهٔ اصلی که ازدامنه های جبال البرز میگذرد عبور کرده است. دراین مرکز ازاوباکمال احترام پذیرائی شده واین مسافرت ها وسیاحت ها که خودسازندهٔ عصری بود منتهی بیك نتیجهٔ سودمند وعاقبت مسرت بخشی گردید واین بازرگانان ونیسی پس از ۲۵ سال غیبت در ۱۲۹۵ میلادی یا سال بعد به میهن خویش رسید .



سکهٔ غازان

فصل پنجاه و هشتم

غازان خان ایلخان بزرگ

چیزیکه بی نهایت قابل تعریف و تمجید بوده است اینکه در یك هیکل بدین خردی صفات و خصال بزرگ و خجسته‌ای زیاده از آنچه که بتوان تصور کرد وجود داشت. در میان نفرات قشون بندرت یکی پیدا میشد که باندازهٔ او خرد و ریز یا در صورت بقدر او زشت باشد. لیکن در سجایای اخلاقی و زهد و پارسائی و پاکدامنی از همه بزرگتر و برتر و بالاتر بوده است.

(گفتار هیتون پادشاه ارمنستان درباره غازان خان)

جلوس غازان ۶۹۴ه (۱۲۹۵)

غازان در جلوس بر مسند ایلخانی، خودش را مسلمان اعلام نمود و بدینجهت مقام سیادت و صاحبی خاقان‌ها که بیشك بیدین و منفور بودند و اطاعتی که ایلخانان ایران از آنها داشتند، از این تاریخ ازمیان رفت. برای تثبیت این قدمی که برداشته بود و آن در حقیقت آغاز یك دورهٔ جدید بوده است او امر داد کلمهٔ شهادت را بجای نام و القاب خاقان روی سکه‌ها نقش کنند و در آخر او و سران و افسرانش عمامه را بجای کلاه اختیار نمودند. بعلاوه او با تعصب و جوش مذهبی که ویژه کسانی است که به مذهب تازه میگروند حکم کرد

کلیساها و کنائس مسیحی و یهود و بودائی را ویران ومنهدم کردند تااینکه پادشاه ارمنستان پیش وی شفاعت ووساطت کرده ودر نتیجه بهمان تخریب وانهدام معابد وبتخانه های کفار ومشرکین اکتفا نمود .

قسمت اول سلطنت کوتاه نه سالهٔ او پر بود از یاغی گری ها و آشوب واغتشاشات که از آنجمله واقعهٔ حمله وهجوم بخراسان ازطرف ماوراء النهر بوده است. دوتن از حامیان عمدهٔ او یکی **طغاچار** ودیگر **نوروز** بوده ولی او نسبت بوفاداری هردوی آنها ظنین شده ولذا تصمیم بقتل آنها گرفت . قتل اولی بطریق غدروخدعه صورت گرفت، ولی **نوروز** باخبر شده گریخت وبه **ملك فخرالدین** کرت حکمران هرات پناه برد، لیکن او به نمایندگان ومأمورین **غازان** تسلیم گردیده وبلافاصله بقتل رسید وباید دانست که درسلطنت **غازان** سران وافسران زیادی اعدام شدند .

اولین اردوکشی او بسوریه ۶۹۹ﻫ(۱۲۹۹)

غازان پس ازموفق شدن بسرکوبی متمردین وفرو نشاندن طغیانها و آشوبهائی که سرنوشت ایلخانان اخیر ایجاد کرده بود ازضعف سلطنت ممالیك که گرفتار جنك های داخلی و آشوب واغتشاشات بودند استفاده نموده بانود هزار قشون ازفرات عبور کرده وراه حلب راپیش گرفت وبجای اینکه آنجارا محاصره کند برای مواجههٔ بالشگریان مصر بسمت دمشق شتافت . درحمص همانجائی که لشگر مغول درسابق دچار آفت وبلای ناگهانی شده بود جنگ قاطعی رویداد، دراین معرکه سپاه سنگین اسلحهٔ مصری قلب لشگر **غازان** را که خود در آن قرار داشت تقریباً در هم شکست ، لیکن ایلخان فرمان داد سوارانش از اسب پیاده شوند واسبان را سنگر قرار داده وازعقب، دشمن را بشدت تیرباران کنند . این تدبیر جنگی مفید واقع شده لشگریان مصری رابا ختلال و پریشانی انداخت چه عدهٔ زیادی از اسب های آنها بهلاکت رسیدند. وقتی که جناحین مغول حمله مصریان را دفع کردند فرمان حملهٔ عمومی داده شد که یك عده ازتیراندازان پیاده ماهر دررأس آن قرارداشتند وهمین فتح راتکمیل نمود .

تغییراتی که اسلام در رسوم و عادت مغول وارد ساخته بود از رفتار **غازان** نسبت بدمشق ظاهر و آشکار میگردد. او بعد از تسلیم شهر و اطاعت و انقیاد سکنه بیانیه‌ای حاوی اقتباسات زیادی از قرآن صادر نمود بدینقرار که او آمده تا سوریه را از چنگ سلطان مردود و خارج از رحمت الهی نجات بخشد و نباید در این شهر با حدی اذیت و آزاری وارد آید، بعلاوه قشونش را در خارج شهر نگاهداشته وحتی نگذاشت به باغهای آنجا که بدان مشهور میباشد خسارت وزیانی وارد آید و با وصف احوال دمشق بعلی رغم نیات نوع پرورانهٔ غازان بواسطهٔ کینهٔ متحدین ارمنستانی ایلخان واشکال جلوگیری سربازانی که عادت بغارتگری داشته از آسیب و آزار سخت خلاصی نیافت. **غازان** توقف کرده تا اینکه خراجی که از طرف او مقرر شده بود کاملا پرداخت شود و بعد بطرف فرات باز گشت. او قوائی هم برای نگاهداشتن متصرفات و ولایات مفتوحهٔ خود پشت سر باقی گذاشت، ولی چیزی نگذشت که در نتیجهٔ تهیه و فراهم آمدن قوای دیگری در قاهره مغولان رو بهزیمت نهاده وسوریه به اربابان مصری بر گشت.

حمله و تاخت و تاز به جنوب ایران از ماوراءالنهر

در ایام غیبت **غازان** در سوریه **قتلغشاه چغاتای** امیر ماوراء النهر لشکری بالغ برده هزار نفر بجنوب ایران بقصد تاخت و تاز فرستاد. ولایت کرمان آنوقت بحال ویرانی افتاده بود و چون **محمودشاه** امیر دائم الخمر آن سر بطغیان برداشته بود وسربازان **غازان** مدت یکسال بود که در آنجا اقامت داشتند آن سرزمین براستی بقدری ویران و کم جمعیت بود که فقط با یکهزار افغان رخورد کردند که همگی مورد حمله واقع شده خانواده‌ها و دارائی واموال آنها معرض دستبرد وچپاول وغارت واقع گردید. در شیراز چون پادگانی برای حفاظت شهر وجود نداشت اهالی خودشان مسلح گردیده و برای دفاع از شهر آماده و مهیا شدند. مهاجمین یکبار در کمینگاهی مخفی شده تا آنها را فریب داده از مأمن و پناه دیوارهاشان بدام بیاورند ولی موفق نشدند و بالنتیجه آن غارتگران از حملهٔ به کرسی نشین فارس منصرف گردیده، دفعتاً از کازرون سر در آوردند. ایلات و صحرانشینان

آنحدود را غارت کرده وداخل خوزستان گردیدند. عاقبت این‌قوا در هرمزواقع در خوزستان برای بازگشت تجمع نمودند لیکن بواسطهٔ وجود هزاران حیوان‌موذی سخت بزحمت ومرارت افتادند واین مهاجمین تلفات وخسارات خیلی زیاددیده و مجبورشدند غارتی‌ها وغنائمشان راپشت‌سر بگذارند وبروند.

غازان در ۷۰۰ هجری (۱۳۰۱م) باردوم حمله بسوریه برد، ولی آن‌حمله بواسطهٔ بدی هوا یعنی بارانهای متوالی وگل ولای زیاد بی‌نتیجه مانده وپس‌از تحمل خسارات سنگین درقسمت حمل ونقل‌خود بالاخره مجبور بمراجعت گردید. دوسال‌بعدازاینواقعه اوبار دیگر ازفرات عبور کرده ولی همینکه موفقیت وکامیابی مختصری‌حاصل شد عقب کشیده تا ازیسار دجله‌مراقب وناظروقایع باشد. **قتلغشاه** که بر پنجاه هزارنفر قشون فرمان میداد در «مرج الصفر» درحوالی دمشق باقشون‌مصری روبرو گردید. این پیکار نیز نشیب وفراز زیادی‌داشت توضیح اینکه جناح راست مصری‌دریك‌هنگام‌بکلی درهم شکسته ویك‌وحشت وهراس عمومی‌دردمشق‌تولید کرد، لیکن‌جناح‌چپ‌ثابت‌ومحکم ایستاده تاآن‌که مهاجمین‌را مجبورساخت که‌عقب بنشینند وشب‌رابه‌کوههای‌مجاور پناهنده‌شوند.

شکست مغولان درسوریه ۷۰۲ه (۱۳۰۳)

هنگام صبح‌پیکار تجدید گردید، ولی‌نتیجه‌ای که‌داد این بودکه مغولان دچار مضیقهٔ کم آبی‌شدند وبالاخره بجان‌آمده تااینکه کوشیدند راهی‌برای‌خودباز کرده‌و بهزیمت نهادند، مصریان‌هم آنهارا راه‌داده ولی بعدتعاقب‌نمودند وبالاخره‌همه‌راتارو مار کردند.

روابط غازان بابیزانس ودول مغرب

در ۷۰۲ه (۱۳۰۲م) هیئتی ازطرف **اندرونیکوس**[۱] ارشد بدربار **غازان** حضور یافته وپیشنهاد ازدواج‌یکی‌ازشاهزاده‌خانم‌های یونان‌را باو نمود والتماس کرد که‌به‌ترکان آسیای‌صغیر قدغن شود که تهاجم‌وتجاوزشان رادرخاك اوموقوف‌دارند. اما این‌امپراطور نمی دانست‌و

۱-Andronicus the elder

متوجه باین نکته نبود که همین ترکان که طلوع آنها از آن زمان شروع میشود مقدر شده بود که سلطنت روم شرقی را تصاحب کرده وقسمتی از ممالك اروپا را تحت تسلط وسیطرهٔ خود بیاورند.

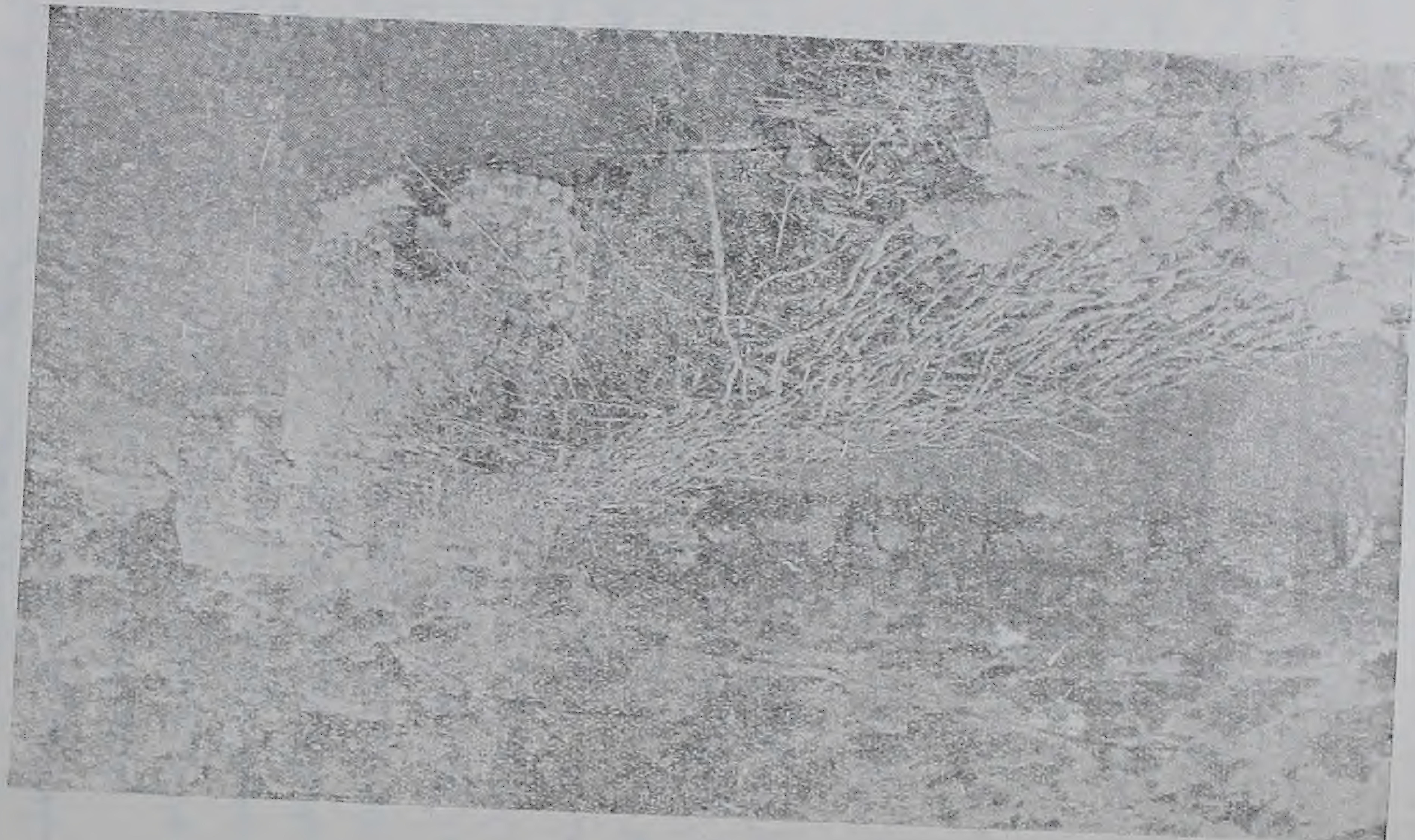
غازان روابط دوستانه اش را بادول غربی اروپا که بطور توارث باو رسیده بود بر قرار داشته ومراسلاتی از او مفاداً نظیر همانهائی که درسابق ذکر شد در بایگانی های دول مختلف محفوظ مانده است. حقیقت این است که مصر نمایندهٔ دولت اسلامی دشمن عمدهٔ او شمرده شده واین عقیده را تقویت مینموده است که او در دل مسیحی یا دارای عواطف واحساسات مسیحیت میباشد. در دورهٔ حکمرانی او ادوارد اول انگلستان جوفری دولانگ[1] را بااعتبارنامهٔ مخصوص بمعیت دونفر از وجوه واعیان در بار خود بدر بار ایران فرستاد. طومار یااوراق سیر وسیاحت آنها موجود میباشد[2] ونیز صورتی راجع بمخارج ومصارف آنها که ازجمله خرید ظروف نقره، خرقهٔ خز وفرش وقالی می باشد باقی مانده است. آنها ازراه ژنوا به طرابوزان وتبریز سفر کرده ودر برگشت به میهن خود یك بلنگ زنده که درقفس بوده است باخود آورده وغیراز این چیزی راجع بسفارت و مأموریتشان دردست نیست.

اصلاحات او

غازان وقتیکه بسلطنت رسید وزمام امور را بدست گرفت متوجه شد که وضع مالیه واداره عوائد ودر آمد کشور بقدری آشفته وضایع وخراب است که چیزی عاید دولت وحکومت مرکزی نمیشود و در نتیجهٔ این وضعیت اوازعهدهٔ پرداخت حقوق قشون برنمی آید چه رسد به انعامات ومستمریات ودر عین حال دهاقین از عوارض جابرانه وتحمیلات سخت ظالمانه بستوه آمده دهات و آبادی های خودشان را ترك گفته جلای وطن مینمایند وهروقت مأموری پیدا می شد آن ها برای اینکه ازشروی ایمن باشند فرار کرده بسرداب ها وجاهای پوشیده ومخفی پناه میبردند. برای اصلاح این وضعیت ناگوار وجلوگیری ازتمام سوء استفاده هائی

1-Geoffrey de Langley

۲- رجوع شود به «مجله باستان شناسی» شماره هشت صفحات ۵۰-۴۹. (مولف)



پل زاب

که میشدیك ادارهٔ مساحی تأسیس یافته وقرار براین شد که تمامی اراضی و املاك را مساحی وممیزی کنند وروی این اصل یك طریقهٔ جدید مالیاتی برقرار گردید که بر طبق آن هر آبادی مالیات خودش را دردوقسط میپرداخته ونیزمیزان ومقدار پرداختی خود را کاملا میدانست کـه چیست وچه باید بپردازد. تمامی معیارها برای وصول مالیات که آن مفاسدوخرابی بی حدوحصر رابار آورده بود ونیز تمامی مالیات‌های ناروا وخلاف قانون یاباجها وپولهای بیحسابی که از مردم میگرفتند همه آنهـا منسوخ و ممنوع گردیدند وسزای متخلف هم اعدام بوده‌است. برای جلوگیری از دسیسه کاری وتقلبات مأمورین وصول مالیات واینکه ازمقدار بدهی که برای هرجا تعیین وقیدشده چیزی زیادتر ازدهاقین ومؤدیان مطالبه نکنند مأمورین ومعتمدین موظف بودند ازدفتر صورت عایدات بااقلام ریز بدهی ومالیات آنرا بر لوحه‌ای ثبت ودرجائی نصب کرده ودردسترس رعایای هر آبادی بگذارند. یك سوءاستفاده یارسم دیگری که دراینزمان صورت بسیار زشتی پیداکرده این بود که تمامی مأمورین وشخصیت‌های بزرگ دیگر از هرطبقه که باطراف روانه میشدند نه‌فقط ازاسبان پست دولتی استفاده میکردند بلکه باهـالی دهات و آبادیهای سرراه نیز دست تعدی گشوده و همه نوع تحمیلات ناجائز و ناروا بآنها میکردند. آنها باهمراهان وملتزمین زیاد خودشان که بعضی اوقات عده‌شان به‌سیصد نفرمیرسید درقصبات ودهات ریخته درخانه‌های رعایامنزل میکردندو آنچه میخواستند ومیلشان بود از مردم بیچاره میگرفتند بدون اینکه دیناری پول بدهند. این نیز مرسوم شده‌بود که یك‌عدهٔ خیلی زیادی ایلچی به‌دربارونیز ازدربار به اطراف متصل درآمد وشدبودند و آنها ازرعایای بیچاره سیورسات وخواربارمجانی می - گرفتند ودر موقع ضرورت مرکوب‌های آنها را میربودند (آری بگله اسب هرکه میرسیدند هرقدرمیخواستند ازآن‌میان میگرفتند) ونتیجه این‌شد که جمعیت حول‌و حوش جاده ها پراکنده‌شده و آبادیهائی که بوده روبویرانی‌نهادند غازان باصلاح

۱ - توضیح اینکه قبلا درعرض سال ده وبعضی اوقات تابیست بارازرعایا مطالبه مالیات‌می نمودند. (مترجم)

این رسم ناستوده پرداخته واول قدمی که برداشت یك سرویس پستی از اسب دائر نمود که جز ایلچیان خاص ایلخانی احدی مأذون نبود از اسبان مزبور استفاده کند. او بعداً این رسم کهنهٔ قدیم را منسوخ داشته و بواسطهٔ قدغن اکید از استفاده کردن از مأمورین باسم قاصد یا پیك ووسایل ووسایط دیگر بکلیهٔ این مفاسد واجحافات وتعدیاتی که میشد خاتمه داد. در ادارهٔ عدل وداد (که قبل از او صورت زشت منفوری بخود گرفته بود) قدمهای وسیعی برداشته امر مرافعات و انتخاب قضات وسایر امور مربوطه را به بهترین طرزی اصلاح ومرتب ومنظم نمود. فلاحت و کشاورزی را تشویق وترویج کرد. تیولات نظامی را تأسیس نمود یعنی برای سپاهیان اقطاعات شخصی تعیین نمود و نیز برای اوزان و پیمانه‌ها مقادیر واندازه‌ای معین کرد. برای بهبود حال دهقان و کشاورز که بکلی پایمال شده بود آخرین درجهٔ مساعی را مبذول داشت و بالاخره تاریخ این ایلخان جدید که در ۱٤ مارس ۱۳۰۲ میلادی آغاز میشود (ومعروف بتاریخ خانی شد) برای جلوگیری از خلاف قاعده وبیحسابیهای امور مالی تمهید و گشایش یافته است.

ابنیه واوقاف غازان پایتخت خود تبریز را با ابنیه و کاخهائی زینت داده بود که هر یك در شکوه وجلال از آرامگاه مشهور سلطان سنجر در مرو برتری داشته‌است. او یك آرامگاه یا قبهٔ مجلل، یك مسجد باعظمت و شکوه، دو مدرسهٔ عالی، یك دار الشفاء، یك کتاب خانه ویك رصدخانه در همان ردیفی که گفتیم بنا نمود ومعروفترین استادان عصر وحکما ودانشمندان باحقوق عالی برای تدریس وخدمت باین مؤسسات تعیین و برقرار نمود و اراضی و املاك زیادی برای حقوق استادان و مصارف نگاهداری این ابنیه ومؤسسات وقف کرد محصلین مدارس هم فراموش نشده لوازم واسباب تحصیل ووسایل آسایش خیال آنها را هم از همه جهت فراهم ساخت. باید دانست که تمامی این نقشه‌ها و طرحهائی که گفته شد روی قاعده واصول صحیح وباتمامیت و کمالی فوق العاده ریخته شده وجای بسی تأسف است که یك چنین شخصی با این نبوغ در اداره وانتظام کسی جانشینش شد که بازیچهٔ دست خان‌ها بوده-

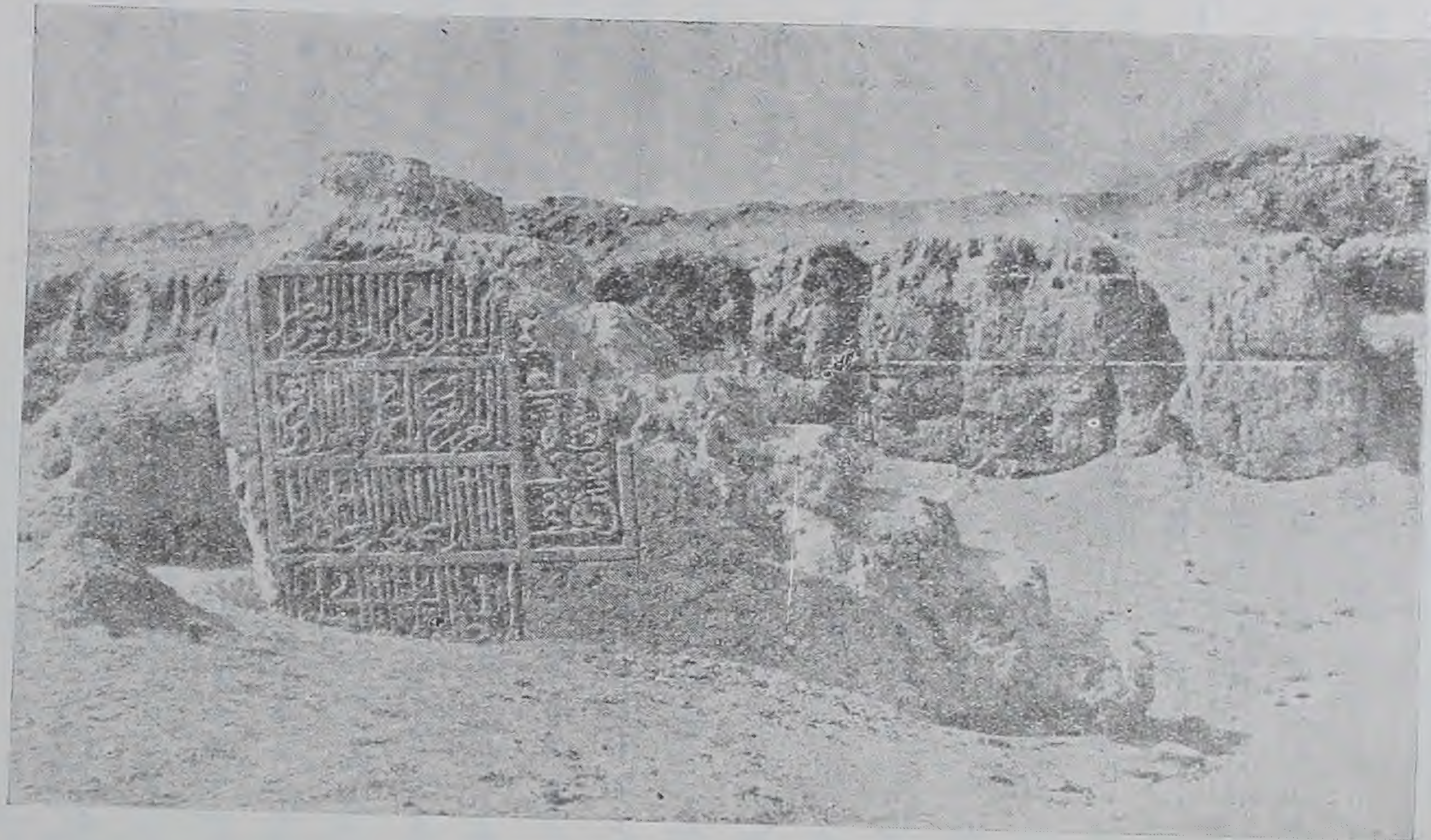
است و ایران درزمان او بهرج ومرج و آشوب واغتشاش برگشت .

اولجایتو ۷۱۶-۷۰۳ ه (۱۳۱۶-۱۳۰۴)

جانشین ایلخان بزرگ برادرش محمدخدابنده بود که عموماً به لقب اولجایتو[1] معروف میباشد . اووقتیکه ازمرگ غازان باخبر گردید آنرا مخفی نگهداشته وازاظهاروشاعت آن خودداری نمود تااینکه رقیب احتمالی تاج وتخت را که شخص الافرنك پسر گیجاتو بود با حامیان او را غافلگیر کرده و بقتل رسانید . این سومین فرزند ارغون خان از طرف مادرش مسیحی بار آمده و بنام نیکلاس غسل تعمید یافته بود ، لیکن براثر نفوذ زوجه‌اش بدین اسلام درآمده ورسماً مسلمان شد . او مباحثات مذهبی را خیلی دوست میداشت ، یکوقت ازشنیدن اینحرف که اسلام نکاح بامادرودختر ونیز خواهر را اجازت داده‌است تکان سخت خورد وفوق‌العاده متغیر شدواین احساس مخالف ازاینجاشدت پیدا نمود که موقعیکه از اران بآذربایجان برمیگشت طوفان شدیدی برخاست که یکعده ازهمراهان اوازاعضای دربار دراین جریان از صاعقه هلاك شدند و جماعتی اینرا بنظرش چنین وانمود کرده و گفتندکه آسمان از قبولی اسلام ایلخان متغیر و خشمناك است . این سلطان مدتی فکر میکرد که بعقاید و آداب دیرین مغول برگردد ولی‌اوبزیارت مشهد نجف رفته و درآنجا خوابی دیدکه بر اثر آن مذهب شیعه‌را قبول نمود .

ازجمله واقعات دورهٔ حکمرانی اویکی اردوکشی وهجوم بگیلان است که تا آنزمان ازدستبرد مغولان محفوظ ومستقل مانده‌بود واین‌هجوم بقیمت‌جان هزاران مغول تمام شد ونیزحمله‌ای بدست مغولان جغتای بخراسان شده که آن نیز دفع

[1] ـ اولجایتوخوشبخت راگویند ، این سلطان هنگامیکه از بیابان بین مرو و سرخس عبور میکرد از مادر بدنیا آمد . ملازمین و همراهان ناچار شدند که مکث کنند و خائف بودند که همه ازتشنگی هلاك خواهند شد ولی ناگهان رگبار شدیدی باریدن گرفت ووحشتی که از کم آبی بود رفع گردید واینرا ازقدم‌مولودجدیددانسته باین مناسبت اورا اولجایتولقب نهادند . (مؤلف)



سکو یامنبر سنگی درسیرجان (در تاریخ ۷۸۹ ه ۱۳۸۷ م ساخته شده)

گردید. **اولجایتو** مانند اسلاف خود باسلاطین اروپا مکاتبه داشته وذکر اینمطلب جالب توجه است که آنها اورا مخالف ومعاند اسلام خیال میکردند[1].

ابوسعید ۷۱۶-۷۳۶ھ (۱۳۱۶-۱۳۳۵)

ابوسعید پسر **خدابنده** وقتیکه بر تخت نشست فقط دوازده سال داشت. گرچه او تا آنوقت رسماً حکمران خراسان بوده که آن تایك اندازه قلمرو ولیعهد بالاستحقاق شمرده میشده است.

وی دراوایل سلطنت گرفتار منازعات امرا ونجبای بزرگ شده که جوانی وتازه کاری او راغنیمت دانسته برای سلطنت وتاج وتخت کوشش میکردند. درمیان ایشان **امیر چوپان** که خواهر سلطان رابزوجیت خود در آورده وباوج اقتدار رسیده بود ازهمه مهمتر بود. امیر **چوپان** فرزندش را که سر به طغیان برداشته بود دستگیر ساخته و به‌اسارت بسلطانیه (شهری که **خدابنده** آنرا بنیان نهاده بود) آورد و این عمل فقط موقع اورا تقویت وتحکیم کرده وممکن بود آنرا ازدست ندهد ونگاهدارد، لیکن چنین اتفاق افتاد که **ابوسعید** فریفتهٔ حسن وجمال دختراو **بغدادخاتون** که ویرا برای یکی ازنجبای مغول تزویج کرده بود شد ولی امتناع او از تقدیم دخترش باعث تغیر خاطر ایلخان عاشق گردید وبالاخره **چوپان** رادشمن داشته تااینحد که نامبرده برای حفظ جانش مجبور شد سر بطغیان بردارد و بجرم این عمل هم نقد حیاتش را ازکف داده وبقتل رسید. در دورهٔ حکمرانی **ابوسعید** چیزی که قابل ذکر باشد نیست، او بدون اینکه ازخود اولادی بگذارد ازدنیا رفت وکشور رابحال اختلال واغتشاش گذارد.

ایلخانان آلت دست

بقیهٔ ایلخانان بازیچه وآلت دست امرای متخاصم گردیدند که هر کدام از ایشان یکی را برای انجام مقاصد خویش مستحق این منصب ومقام اعلام میکردند. ارزش واهمیت این ایلخانان تا ایندرجه کم میباشد

---

(۱)- این نکته از نامه‌ای که ادوارد دوم در تاریخ ۱۶ اکتبر ۱۳۰۷ در نورتامپتون نوشته مستفاد میشود. در این نامه «ادوارد» مینویسد که سلطان انگلستان برای نابودی ومحومذهب اسلام ازبذل هرگونه کوشش فروگذار نخواهد کرد. (مؤلف)

که مناسب میدانیم آنهارا دسته‌جمعی بفهرست زیر که آن ماخوذ از« طبقات سلاطین اسلام» تألیف **لین پول** است ارجاع واحاله دهیم :

اربا ۷۳۶هجری (۱۳۳۵م)

موسی ۷۳۶هجری(۱۳۳۶م)

ایلخانان متخاصم ورقیب

ایلخانان آلت دست جلایریه (امیر جلایر):

- محمد ۷۳۶–۸ه(۱۳۳۶–۸م)
- طغاتیمور ۷۳۹–۵۲ه(۱۳۳۸–۵۱م)
- جهان‌تیمور ۷۳۹–۴۱ه(۱۳۳۹–۴۱م)

ایلخانان آلت دست امرای چوپانی:

- ساتی‌بگ(شاهزاده‌خانم) ۷۳۹–۴۰ه(۱۳۳۹م)
- سلیمان ۷۴۰–۴ه(۱۳۳۹–۴۳م)
- نوشیروان ۷۴۵ه (۱۳۴۴م)

خاندان جلایری ۷۳۶–۸۱۴ه (۱۳۳۶–۱۴۱۱)

در کشمکش و نزاعی که بر سر تاج و تخت در امپراطوری ایلخانان درگرفته بود خاندان **امیر حسین جلایر** که دختر **امیر ارغون** را بزنی گرفته بودمهمترین خاندان شمرده میشود. در تحت **شیخ حسن** بزرگ که سه تن از همان بازیچه ها را که در فهرست بالا ذکرشد به‌حکمرانی وسلطنت برداشته ودر آخرخود عنوان سلطنت وشاهی اختیار نمود عراق (اراك) اشغال‌شده وبغداد باردیگر پایتخت قرار گرفت . فرزند او **اویس** بعد ازجلوسش در۷۵۷ هجری (۱۳۵۶م) آذربایجان راکه بدست طایفهٔ اوزبك ضمیمه شده‌بود تصرف کرده وپس ازچندی موصل ودیاربکر را هم‌بقلمرو جدیدالتأسیس خود اضافه‌نمود . بعد از **اویس حسین** بجای پدرنشست . او با آل مظفر ایران جنوبی و قراقویونلو ازترکمانان طرف غرب جنگید. اوبعد ازمرگش در۷۸۴هجری(۱۳۸۲م) آذربایجان وعراق‌را برای پسرش سلطان **احمد** باقی گذاشت. احمدمتحمل ضربه و آسیب حملهٔ **تیمور** قرارگرفت وچون عاجز بود از اینکه در مقابل این جهانگشا

پایداری کند بمصر گریخت و در بقیهٔ عمرش پیوسته در تلاش و جستجوی این بود که ممالک خود را دوباره بدست آرد در ۸۱۳ هجری (۱٤۱۰م) او بغداد را پس گرفته ولی در حملهٔ بآذربایجان از قراقویونلو شکست خورد و آنها بجای این سلسلهٔ ناقابل قرار گرفتند.

آل مظفر ۷۱۳-۷۹۵ھ (۱۳۱۳-۱۳۹۳)

بانی این سلسلهٔ قسمت جنوبی ایران شخصی **شرف الدین مظفر** را باید نام برد که بحکومت میبد شهر کوچکی که در شمال غربی یزد است تعیین شده بود. پسرش **مبارز الدین محمد** در ۷۱۳ هجری (۱۳۱۳م) از طرف **ابوسعید** بحکومت یزد و فارس منصوب و بواسطهٔ ازدواج با **قتلغ ترکان** یگانه دختر **شاه جهان** از قتلغ خان‌های کرمان نفوذ و اقتدارش تا اندرجه بالا گرفت که در ۷٤۱ هجری (۱۳٤۰م) او آن ولایت را بتصرف خویش در آورد در ۷٥٤ هجری (۱۳٥۳م) بعد از یک سلسله اردوکشیها و محاربات با **ابواسحق اینجو** او فارس و سه سال بعد اصفهان را ضمیمه نمود. وقتی این مرد جنگی کامیاب وضعیت را مساعد دید قشونش را بطرف تبریز سوق داد، لیکن هنگامیکه بانتهای اوج شهرت و اقتدار رسیده بود فرزندانش علیه او توطئه کرده و کورش کردند. جانشینان او بین خود بنزاع و جدال پرداخته و چیزیکه قابل ذکر باشد نیست مگر اینکه **شاه شجاع** که او نیز تبریز و حتی بغداد را گرفت امتیازش باین است که حامی و مشوق **خواجه حافظ** بوده است.

دیگری سلطان **احمد امام الدین** است که بعلت بنای مسجد پامنار در کرمان معروف است. منبر سنگی که من در «کلائی سنگ» حاکم نشین قدیم این استان پیدا کرده‌ام بافتخار این سلطان تراشیده شده بود.

این خانواده در اثر کشمکش‌ها و منازعات داخلی سخت بحال ضعف افتاده بودند. **شاه منصور** آخرین سلطان سلسله که از حملهٔ تیر سوزش و ملامت شیرازیان در امان نیست در مواجهه با تیمورلنگ، جهانگشای بزرگ چنان ناامیدانه باو حمله برد که نزدیک بود او را بقتل برساند ولی چنین مقدر نبود. در این باره در فصل بعد سخن خواهیم

راند بااین‌واقعهٔ وقتل‌شاه **منصور** سلسله مزبوربکلی منقرض گردید.[1]

ملوك کرت هرات۶۴۳-۷۹۱ه (۱۲۴۵-۱۳۸۹)

برای تکمیل بیان راجع بسلسله های کوچك وکم پایه لازم میدانیم که ازملوك کرت نسل‌غورشرحی مذکورداریم. اینان ازاواسط مائه سیزدهم میلادی‌هرات‌راتحت مغولان درتصرف داشتند. چنانکه در بالاگفته شد **فخرالدین** بواسطهٔ تسلیم **نوروز** نظر **غازان** را جلب نموده‌واین خاندان بواسطهٔ داشتن قلعهٔ منیع‌بلند تا چندین سال بعد ازتسخیر هرات‌بدست **تیمور** در۷۸۳هجری (۱۳۸۱م) توانستندموجودیت خودرا حفظ کنند.

۱ــدر کتاب «ده‌هزارمیل» صفحه۶۳ به تفصیل بیشتر در باره‌این سلسله صحبت شده‌است. (مؤلف)



سکهٔ تیمور

فصل پنجاه و نهم

تیمور لنگ

من وقتی که جامهٔ شاهی برتن کردم از سلامت و استراحت که در بستر فراغت پیدامیشود چشم پوشیدم. و از دوازده سالگی بممالك و بلاد سفر کردم و با مصائب و مشکلات مبارزه نمودم و بکاری‌های بزرگ و مهم مبادرت کردم. لشگرها را مغلوب ساختم. مواجه با مخاطرات گردیده و بامرگ دست بگریبان شدم تا سلطنت‌ها و امپراطوریهارا براندا‌خته عظمت و شهرت و نامم را درجهان ثبت و برقرار نمودم.

(از توزك تیمور)

ماوراءالنهر در اواسط سدهٔ چهاردهم

سلسله‌هائی که توسط **چنگیز خان** تاسیس شدند درمیان آنها کمتر ازهمه درشهرت و امتیاز خاندان **جغتای** بود که در آسیای مرکزی[1] سلطنت داشتند. در دوره‌ای که درفصل گذشته بدان اشاره گردید یك حمله وهجوم اتفاقی درخراسان تمامی تاریخ آنرا تاجائیکه مربوط بایران است تشکیل داده و ماوراء النهر درقسمت بیشتر آندوره درحال آشوب وهرج

۱ــ منابع ومدارك این فصل عبارتست از: تاریخ ایران سرجان ملکم، Geschichtede Osmanischen Reiches بقلم جوزف فن‌هامر. تاریخ مغول های آسیای مرکزی (تاریخ رشیدی) ترجمه «نی الیاس» و «دنیسون راس»، ظفر نامهٔ رشیدالدین یزدی، تاریخ بخارا تألیف آ. وامبری ، توزك تیمور وغیره‌ها .(مؤلف)

ومرج بوده است. در ۷۴٦ (۱۳٤۵م) غازان خان حکمران جغتای غربی در نتیجهٔ قساوت وبیرحمی خود انقلاب و آشوبی برانگیخته امیران وفرماندهان در تحت یکنفر امیر قزغن‌خان نام برای خلع او از خانی باهم دست بیکی شدند ولی آنها در این نقشه‌ای که کشیده بودند درسال بعد موفقیت حاصل نمودند. امیر قزغن بعد از این انقلاب تازمان فوتش در ۷۵۹ (۱۳۵۷م) توسط خانان دست نشانده و آلت‌دست حکمرانی کرده وبعداز او پسرش عبدالله بجای او نشست. سارایی درنتیجهٔ نفوذ سالی وزیر جدید از کار افتاده وسمرقند باردیگر پایتخت یك امپراطوری قرار گرفت. عبدالله عاشق زوجهٔ خان بازیچه‌شده و آن بیچاره را بقتل رسانیده و تیمورشاه اوغلان را بجای او بتخت نشانید واین عمل سبب آشوب‌شده جمعی بریاست امیر بیان سلدوز و نیز حاجی برلاس امیر کش (شهرسبز کنونی واقع در جنوب سمرقند) متحدشده وعلیه او قیام کردند وقوای متحدهٔ امیران، عبدالله راشکست دادند واو فراراً از جیحون گذشته وازاین صحنه ناپدید گردید. فاتحین باداره امور حکومتی پرداختند، لیکن بواسطهٔ بی‌کفایتی بیان سلدوز که دائم‌الخمر بود مملکت بایالات کوچکی تقسیم گردیدو حاجی برلاس کاری غیرازاین نتوانست بکند که موقعیت خویش را درکش نگاهدارد.

حکمران مغولستان یاجته دراینوقت تغلق تیمور خان بودواو که هرج‌ومرج و آشوب ماوراء النهر را ملاحظه کرد تصمیم گرفت که آنرا ضمیمهٔ قلمرو خود کند و لذا قشونی در ۷٦۱ ه (۱۳٦۰م) فراهم کرده وروانه کش گردید. اینجاچون حاجی برلاس حریف‌را قویتر دیده‌ودانست که نمیتواند درمقابل او پایداری کند بخراسان گریخت ودر آنحدود بدست راهزنان کشته شد.

شهرت تیمور لنگ — بایددانست که تیمور بیش ازهرفاتح آسیائی در اروپا تأثیر بخشیده است. چنگیز خان دریکصدو پنجاه سال پیش مستقیماً با خاور نزدیك یااروپا تماس پیدانکرد بلکه ممالك و بلادی‌رادور ازمدنظر غرب وغربی فتح نمود واین بعد از مرگ او بوده است که اخلاف و نسل‌های او روسیه‌را در شمال و

بین‌النهرین را در جنوب بتصرف آوردند برعکس **تیمور لنگ** ایران و بین‌النهرین را تسخیر کرده و در آخر داخل روسیه گردید و به قبچاق در هٔ سفلای ولگا حمله برده و مسکو را نیز ببادغارت داد. او بعد توجه خود را به هند گنج جهان آن روزی معطوف داشته و بآن کشور پهناور حمله ور گردید. اینجا او از حدود کشور گشائی **اسکندر کبیر و چنگیز خان** که اولی در بیاس متوقف شده و دومی فقط از رود سند گذشت قدم فراتر نهاد. در سمت مغرب نیز او دمشق را گرفته و ممالیك را زبون ساخت و بالاخره سلطان **بایزید** اول سلطان ترکیه را در میدان انقوزه شکست داده و اسیرش گرفت.

در آسیا جهانگشائی در تمامی ادوار تاریخ پیدا نمیشود که نایل بچنین شاهکار - های جنگی و فتوحات برجستهٔ درخشانی شده باشد و بالنتیجه هیچکس بپای شهرت و نام **تیمور لنگ** نمیرسد.

ولادت تیمور در ۷۳۶ هجری (۱۳۳۵) و سالهای اول او

مورخین **تیمور** نسب او را بیکنفر **قراچار خان** نام وزیر **جغتای** میرسانند که باخاندان او بابش قرابت داشته و بعبارت دیگر از تخمهٔ **چنگیز خان** بوده‌است این ادعا و نسبی که گفتیم مورد اختلاف واقع شده ولی باید دانست که صحت وسقم آن چندان حائز اهمیت نیست ما می دانیم که او فرزند امیر **ترغای** رئیس شعبهٔ گورگان برلاس یك طایفهٔ اصیل و نجیب ترك و پسر برادر **حاجی برلاس** بوده است. از همان اوایل سن و ایامیکه در تحت **امیر قزغن** خاصه در خراسان خدمت میکرده‌است هم در عقل و تدبیر و هم در جنگ و پیکار استعداد غریبی از خود نشان داده و ثابت نمود که آتیهٔ درخشانی در پیش دارد، او همچنین در کیاست و هوش و نیز تحمل و بردباری در تعقیب مقصود خویش فوق‌العاده بوده و در اینقسمت به **اسکندر کبیر** شباهت داشته‌است.

پیوستن بخدمت تغلق تیمور خان

تیمور درزمان فرار حاجی برلاس در اثر فوت پدرش رئیس خاندان خود شده بود و این بحرانی در زندگانی این امیر جوان ایجاد کرده و او را در مخاطره انداخته بود، چنانکه تاریخ **رشید الدین** چنین میگوید« پدرش مرد و عمش هم گریخت، عشیره‌اش معرض

دستبرد و غارت اجانب قرار گرفته وطایفه اش را دشمنان در خطر انداخته و بدین ترتیب آن یك عقاب بی پر وبالی گردیده بود. [3] تیمور برای اینکه ازاین موقعیت باریك رهائی یافته باشد مصمم گشت بخدمت امیر تغلق تیمور خان در آید و بالاخره او به خان مشارالیه پیوست ومورد توجه خاص قرار گرفته بحکومت ماوراءالنهر تعیین گردید. سال بعد خان جته[1] سمرقند را بتصرف در آورده وحکومت تمامی ماوراء النهر را به پسرش خواجه الیاس اوغلان واگذار کردو تیمور راوزیر مشاور قرارداد، اگرچه اختیار مطلق با شخصی موسوم به امیر بگجیت[2] بوده است. اینجا قهراً دسیسه و انتریگ شروع شد که آن منجر بفرار تیمور ازسمرقند گردید.

اولین دربدری و آوارگی او

چون تیمور مورد تعقیب واقع شده بودلذا بطرف دشمنان خود بر گشته و آنهارا شکست داد، سپس با تعداد محددی ازیارانش بسراغ برادر زنش امیر حسین نوه امیر قزغن افتاد که اخیراً بدست تیمور تغلق شکست خورده ودر بیابان ها متواری شده بود وبالاخره بااوهمدست شده واین دومرد حادثه جو معاً بطرف خیوه پیش رفتند. حکمران آن بلددرصدد بر آمد که آنها را بحیله دستگیر کند و لذا هردوی آنها برای حفظ جان خودمجبور شدند باز بصحرا پناهنده گردند. ایشان یکچندحیات آمیخته بخوف و خطر ومرارت وتعب خودشان رادر بیابان ادامه داده ودر یکموقع هم تیمور بازوجه اش بدست ترکمانانی اسیر ومحبوس شد که بزحمت توانست خودرا ازاین تهلکه نجات بخشد.

تیمور لنگ

درهمین اوان بود که تیمور در سیستان باسم عاریه اش یعنی لنگ شهرت یافت وشرح قضیه بطور اجمال این است که در ۷٤٦ هجری (۱۳٦۳م) درقسمت جنوبی افغانستان آواره میگشت که جلال الدین محمد کیانی امیرسیستان که رعایایش براوشوریده بودند ازوی کمك خواست. اینجا تیمور وامیر حسین هردوبلافاصله این مسئول را اجابت نموده وبیاری او شتافتند وباکمك اتباع

۱-Jatah ۲-Begjit

۳-رجوع شود به جلداول صفحهٔ ۱۷۸. (مؤلف)



تیمور لنگ

خودشان از بین هفت قلعه‌ای که شورشیان در تصرف داشتند سه قلعه را بتصرف آوردند که آنوقت یاغیان بامیر خودشان از در تسلیم در آمده ولی باو خاطر نشان ساختند که چنانچه **تیمور** را آزاد بگذارد که بقیهٔ دژها را تسخیر کند هر آینه سیستان بدست او خواهد افتاد. **جلال الدین** که از بیان منطقی آنها مرعوب و تحریک شده نیروئی فراهم کرده و به متحدین خود حمله برد. اگرچه **تیمور** موفق شد قلب سپاه سیستان را شکافته و فرار کند، لیکن در این گیرو دار دوزخم تیر یکی بشانه و آن دیگر به پاشنهٔ پای او اصابت کرد و سبب گردید که او بطور دائمی لنگ شده و معروف به **تیمور لنگ** یا (باصطلاح فرنگان) «لیم» گردید و این دو کلمه که در زبان اروپائی باهم ترکیب یافته بشکل خوش‌صدای **تمور لان** در آمد و اما کلمهٔ تیمور و آن بمعنای آهن میباشد.

شرحی در این باب در توزک[1] **تیموری** مسطور است که آن نشان میدهد که چگونه اتباع و بستگان پراکنده‌اش دوباره تحت لوای وی جمع شده اند. شرح مزبور بسیار شیرین و جالب توجه

در جمع آوری خویشاوندان و اتباع پراکندهٔ خود

و اگر فقط برای اینهم باشد که آن حکایت از خصال و صفات این حادثه جوی بزرگ میکند شایسته است در اینجا آنرا بنظر خوانندگان برسانیم. او چنین مینویسد «هنوز از دعا فارغ نگشته بودم که فوجی از دور نمودار شد که از برابر بلندی میگذرد و من سوار شده از عقب آنفوج در آمدم تا احوال ایشان را معلوم نمایم که ایشان چه مردمند. ایشان همگی هفتاد سوار بودند، از ایشان پرسیدم که بهادران شما چه کسانند؟ آنها گفتند که ما نوکران **امیر تیموریم** که بطلب او میگردیم و او را نمی یابیم و من بدیشان گفتم که منهم یکی از نوکران امیرم خوب است که شما را رهبری کرده بامیر برسانم (یکی از ایشان اسب تاخته و رفته خبر بسرداران برد. و ایشان عنان اسبان خود را کشیده و حکم

۱- توزک تیمور وملفوظات کتابهائی هستند که صحت و اعتبار آنها عموماً مورد تردید میباشند، ولی باهمه اینها چون نمایندهٔ اخلاق و روحیات و نیز افکار تیمور هستند فوق‌العاده نفیس و ذیقیمت اند. (مؤلف)

باحضار من نمودند . . .) چون نظر ایشان بر من افتاد بیخود شده از اسبان پیاده شدند وزانو زده رکاب مرا ببوسیدند ومن هم از اسب فرود آمده هر کدام را در بغل گرفتم و منديل خودرا برسر تغلق خواجه نهادم وکمربند خودرا که بسیار پر کار وزرباف بود بکمر امیر سیف الدین بستم وجامهٔ خود را برتوقوب بهادر پوشانیدم وایشان رقت کردند ومرا هم رقت شد ووقت نماز دررسید وبجمعیت نمازرا ادا کردیم.»

محاربات باخواجه الیاس

بعد ازعملیات وجنگهای آنها در سیستان این دورفیق یاءو یار جنگی راه قندوز را پیش گرفتند ودر ۷٦۵ هجری (۱۳٦۳م) آنها دریك جنگی برضد قوای جته بوسیلهٔ یك مانوز نظامی علیه مؤخرهٔ قشون دشمن و نیز بواسطهٔ افروختن آتشهای خیلی زیاد که آن دفعتاً وحشت وهراس درمیان آنها تولید کرد فاتح در آمدند ودر نتیجهٔ این فتح تیمور کش را دوباره بدست آورد وهزاران تن ازساکنین آن ناحیه زیر لوای وی جمع آمدند. در خلال احوال تغلق تیمور درگذشت و پسر خواجه الیاس که در خارج بود بمقر پدر برای عروج بر تخت عزیمت نموده ودر عرض راه مورد حملهٔ این دو امیر واقع شده و آنها بعداز پیکار خیلی سختی فاتح در آمدند وسمرقند را گرفتند لیکن درسال بعد یعنی در ۷٦٦ھ (۳٦۵ م) خواجه الیاس این دو امیر متحد را شکست داده وسمرقند را محاصره نمود ، ولی بواسطهٔ تلفات سنگینی که بر اسبان او وارد آمد مجبور بعقب نشینی ومراجعت گردید .

تنازع وکشمکش این تیمور وامیر حسین ۷٦۷–۷۷۱ هجری (۱۳٦۵–۱۳٦۹)

این دو فاتح بعداز موفقیت اولی برامیر جته یکنفر قابیل شاه اوغلان نام را ازدودمان چنگیز خان که معلوم میشود هنوز در انظار گرامی و محترم شمرده میشد بسلطنت برداشتند ولی کلیهٔ اختیارات راخود در دست داشتند. دوستی ویگانگی بین آنها چون مولود ایام نکبت وادبار بود نتوانست در دورهٔ عزت واقبال هم دوام آورده پایدار بماند ولذا آن بخصومت وعداوت تبدیل یافته باهم آشکارا بنای جدال و نزاع را گذاشتند. البته تیمور درابتدا ناکام بوده نتوانست برحریف فایق آید، لیکن ازیك شاهکار نظامی

ولی بسیار شگفت انگیز که آن شایسته است یکی از بهترین نمونهٔ جسارت و شجاعت و نیز نبوغ جنگی این فاتح مشهور قلمداد شود آنچه که از دستش رفته بود باو باز گردید و شرح آن بطور اجمال این است که حریفش قرشی شهری واقع در چند میلی جنوب غربی کش را از او گرفت و او برای حفظ حیثیت و مقام خود لازم دانست که قلعه قرشی را از دشمنان پس بگیرد ولی قوائی که تحت فرمان داشت برای انجام اینمنظور کافی نبود و **امیر حسین** هم باسپاه زیاد و نیرومندی در آن نزدیکیها توقف داشت، امایارای اینکه ویرا مورد تعرض قرار دهد نداشت. در اینجا او شهرت انداخت که بطرف خراسان حرکت کرده است و از آب آمویه (سیحون) گذشت تاوقتی که مطمئن شد دشمنانش فریب خورده و کاملاً اغفال و از هم پراکنده شده بساط عیش و عشرت گسترانیده‌اند. آنگاه «چون برق خاطف به قرشی راند و شبانه بلب خندق قلعه فرود آمد و آب خندق بسیار بود و از آب گذشته بخاکریز آمد، نردبانها نهادند و ببالای بارو آمدند و باشمشیرهای کشیده بصوب دروازه شتافتند وچون آنجا رسیدند نگاهبانان را مست یافته تیغ از ایشان دریغ نداشتند و یکی را زنده نگذاشتند و بی توقف باسپاه درقلعه تاختند و به غریو شیپور زلزله در آن حصار انداختند» . باید دانست مردانی که این تاکتیك وشاهکار مکمل نظامی بدستشان انجام یافت عدهٔ آنها از دویست وچهل وسه نفر تجاوز نمیکرد . **امیر حسین** وقتیکه آگاه شد فوراً باین عدهٔ قلیل حمله ور گردید . **تیمور** در اینجا دشمنانش را مبهوت ساخته پشت سرهم بآنها حمله برد و از حملات تلفاتی وارد ساخت که نیروئی که شماره‌اش آنقدر زیاد بود بستوه آمده و مجبور بعقب نشینی وهزیمت گردید و بعد از این واقعه طولی نکشید که **امیر حسین** در بلخ ناچار تسلیم شده و بقتل رسید .

تسخیر جته و خوارزم
۷۷۱-۷۸۲ هجری
(۱۳۶۹-۱۳۸۰)

تیمور در نتیجهٔ این موفقیت و پیروزی که در نزاع وجدال با **امیر حسین** بدست آورد نظارت و اختیاراتی تمام بر ماوراء النهر پیدا کرد و در ظرف ده سال کامل او به تسخیر ممالك و بلاد مجاور جته در طرف مشرق و نیز بلاد مجاور خوارزم در طرف مغرب اشتغال داشت .

در ۷۸۲ه (۱۳۸۰م) تیمور لشگرکشیهای مشهورش را در ایران آغاز نهاده و اولین هدف و منظورش هم خراسان بوده است. وی غیاث الدین پیر علی امیر کرت را بحیله در خواب غفلت انداخته و خاطر جمعش ساخت و بعد یکدفعه او مورد حمله قرار گرفته و ناچار از در اطاعت در آمده تسلیم شد و این اطاعت و انقیاد وی مورد قبول واقع گردید، لیکن مبلغی که باسم اعانه وامداد بر هرات وسایر شهر ها تحمیل شد بقدری سنگین بود که بعد از این مردم آن بلاد بگدائی و استیصال افتادند. یك چند بعد از این قندهار و کابل نیز قبول اطاعت نموده لیکن در نقاط مختلفه ای که امروز جزو افغان محسوب میشوند قلاع واستحکاماتی بود که مقاومت خود را ادامه دادند.

تسلیم هرات ۷۸۲ هجری (۱۳۸۰)

قلعهٔ طبیعی معروف موسوم بکلات نادری که ما آنرا در سابق مذکور داشتیم در این موقع شهرت فنا ناپذیری یافت. چه پس از یك حملهٔ ناگهانی که بی نتیجه[1] ماند آنچه که بایورش و حمله کوشیدند نتوانستند بر آن دست یابند. **تیمور لنگ** خود شخصاً در بند[2] نقطه را احصار داده وسران لشگر او به دیگر مدخلها حمله ورشدند و بعضی کوه نوردان بدخشانی راهی به صخره پیدا کرده و باب مذاکره برای تسلیم مفتوح گردید ولی این مذاکرات در حال پیشرفت بود که مدافع محیل وزیرك قلعه آن راه وجاپاهارا محو ساخته ورخنه هارا مرمت و اصلاح نمود چنانکه چهارده مرتبه حمله برده شد ولی همهٔ آنها بی نتیجه ماند **تیمور لنگ** بزرگ اعتراف بشکست خود نمود. هرچند او نیروئی در آنجا گذارد که راه قلعه را به بیرون مسدود نماید ولی در آخر قلعهٔ مزبور بواسطه شیوع مرض طاعون تسلیم گردید.

محاصرهٔ کلات نادری و ترشیز

۱- رجوع شود به «پنجمین سفر در ایران» مجلهٔ انجمن جغرافیائی همایونی. دسامبر ۱۹۰۶. «مؤلف»

۲- عبارت است از گردنه ای که مدخل طبیعی قلعه را تشکیل میدهد. «مؤلف»

شهر ترشیز که نگارنده محل آنرا معاینه[1] کرده بقهر و غلبه گرفته شد و آن بواسطهٔ خندق عمیق ودیوارهای بلند غیرقابل تسخیر تصور میشد ، لیکن حفارها و نقب زنان ماهر وزبردست آب هارا کشیده و بعد نقبی زیر دیوار زده و آن تسلیم گردید. ازقتل مستحفظین و پادگانهای آن صرف نظر شده و آنها درجز وقشون تحت **تیمور** در آمدند که در ترکستان مشغول خدمت گردند .

اردو کشی بسیستان ۷۸۵ ه (۱۳۸۳)

مقایسهٔ بطئی و کندی پیشرفت لشگر کشی این دوره بدست **تیمور** باسرعت وتندی ونیز سهولتی که مغولها ایران را مورد تجاوز و تهاجم قرار دادند قابل ملاحظه و شایان دقت است . هرچند هرات قبول اطاعت وانقیاد نمود لیکن مقاومت وپایداری کلات نادری وسایر دژها واستحکامات باید بمهمات و منابع و ذخائر این فاتح خسارت و زیان زیادی وارد کرده باشد ، بعلاوه جنه احتیاج مبرم بمواظبت و مراقبت داشته وبالنتیجه در چهارمین سال شروع اردو کشی **تیمور** بوده است که تازه توانست حمله بسیستان ببرد . **تیمور** ازوسط ولایت هرات وسبزوار عبور کرده وسوارانش سرتاسر آن نواحی را خراب کردند و به «قله زاره» واقع درشمال پایتخت بدون اینکه بعملیات محاصره احتیاج افتد رخنه کرده و آنرا بیورش وحملهٔ ناگهانی گرفتند .

تیمور لنگ اینوقت شخصاً بطرف زرنج که آنوقت معروف بشهر سیستان بود برای بازدید وتحصیل اطلاعات مقدماتی پیش رفت . ظفرنامه ازقول او چنین مینویسد «من طرف یك دروازه راندم ووقتی که نزدیك رسیدم بیك پشته که تغلق خوانده میشد بالا رفتم تا بقلهٔ آن رسیده توقف کردم وازروی احتیاط دوهزار نفر ازمردان مسلح را با ساز وبرگ تمام در کمینگاهی جادادم ، وقتی که مردم بلد مرا دیدند که بالای تپه ایستاده ام آنها کسی را که سر و کارشان با او بود شناختند و شاه **قطب الدین** امیر سیستان ، **شاه شاهان وتاج الدین** سیستانی راکه رئیس تمام امراء و سران او بودند بحضور ما فرستاد» تپت از زاهدان که اکنون خرابه های آن بدین اسم خوانده میشوند نقشه ای

۱ــ مجلهٔ انجمن جغرافیائی همایونی شماره فوریه ۱۹۱۱. (مؤلف)

درست کرده[1] و دراین نقشه‌او درنزدیکی زاویهٔ‌جنوبی‌این‌دیوارها تپهٔ‌کوچکی‌رانشان داده‌وبیشك این‌همان تپه‌ای بوده است که از بالای‌آن بطوریکه گفته شد این فاتح شهررا معاینه و بازدید کرده‌است . در این‌اثناء جمع کثیری ازجهال‌سیستان غافل از قوائی که‌درکمینگاه مخفی‌شده وبدون‌توجه بسلامت و ایمنی‌هیئت اعزامی خودشان « با تیر وکمان بربالای بارو برآمدند ودست‌یکدیگررا گرفته خودرا ازحصار بزیر انداختند» وبطورحمله وهجوم پیش‌رفتند . اینجا حیلهٔ‌همیشگی یعنی‌بهانه کردن فرار وحملهٔ ناگهانی بکار برده شد و بوسیلهٔ سربازان‌مخفی طبقهٔ رعایا ودهقانان تربیت نشده و مشق نکرده را با تلفات زیـاد بطرف حصارهاشان عقب راندند ، اما آنها باکمال رشادت جنگیدند و از دشمن عدهٔ زیادی را کشته بودند و خصوصاً اسبان آنها را باکارد وچاقو هلاك کردند . سیستانی ها بعداً بدون هیچ خوف واندیشه‌ای مبادرت بیك حملهٔ شبانه کردند که آن درابتدا موجب اختلال وپراکندگی‌شد،لیکن سربازان منظم وتربیت‌شده جمع آوری گردیده وتلفات سختی بردشمن‌واردساختند. اینوقت فرمان حملهٔ عمومی بشهر داده شد . امیر حکمران آنجا دانست که مـدت طولانی نخواهد توانست مقاومت کند ناچار حاضر برای تسلیم گردید . در اثناء مذاکرات راجع بشرایط ومواد صلح **تیمورلنگ** بایکعده ملتزمین وسپاه کمی برای سرکشی بیکی از لشگرهای خود حرکت کرده دوباره سیستانیها بر او حمله آوردند وازبرج و باروهاشان پائین آمدند و این حرکت خصمانه **تیمور** را بخشم آورده فرمان حملهٔ‌جدید داد وبالاخره شهررا گرفتند مستحفظین وپادگان‌هارا از دم شمشیر گذرانیده واهالی‌را قتل عام کردند . امروز مساحت و عرصهٔ وسیع پهناور آن‌بکلی خرابه وبیروح افتاده ومن‌وقتیکه اینرامشاهده کردم سطورو کلمات **اشعیاء** نبی بخاطرم آمد که میگوید « و ازقصرهایش خارها خواهد روئید و در قلعه هایش

---

۱ ــ سیستان، قسمت اول تا سوم صفحهٔ ۵۵. این کتاب سودمند تألیف ج پ. تیت G. P. Tate رئیس ادارهٔ نقشه برداری حکومت هند میباشد . (مؤلف)

خاك وشترخاره ومسكن گرك وخانهٔ شترمرغ خواهد شد ووحوش بیابان با شغال خواهند برخورد وغول برفیق خودندا خواهدداد وعفریت نیزدرآنجامأوا گزیده برای خود آرامگاه خواهد ساخت[1]. »

اردو کشی بشمال ایران ۷۸۶ هجری (۱۳۸۴)

تیمور درسال بعد ازتسخیر سیستان وتحکیم مبانی قدرت خود در خراسان دست بلشگرکشیهائی زدکه میتوان آنرا اولین لشگرکشی او بممالك بعیده ودوردست دانست، چه او تااینزمان در اماکن وبلادی بجنك و جدال میپرداخت که بوضع آنها آشنا بوده و از مرکزش چندان دور نبودند، چنانکه با لشگریان وباساز وبرگ تمام ازسیحون عبور کرده و داخل درهٔ گرگان شده درنزدیکی استراباد اردوزد. حکمران آنجا که قبول اطاعت کرده ولی بعد طغیان ورزیده بود تا مدت یکماه مقاومت بخرج داد و بعد چون از موفقیت خود مأیوس شد کشورش را در معرض چپاول وغارت گذارده و روبهزیمت نهاد. پس ازتسخیرمازندران او بطرف ری وسلطانیه جلورفت واین دوشهر سلطنتی را گرفته بطرف سمرقند برگشت.

اردوکشی به آذربایجان، گرجستان وفارس ۷۹۰ـ۷۸۸ هجری (۱۳۸۸ - ۱۳۸۶)

دوسال بعدازاین تیمور لنگ بیك اردوکشی دیگر و حتی بمسافت بسیاردوری اقدام کرده که درجریان آن آذربایجان را اشغال کرده و از ارس گذشته گرجستان را مورد هجوم و تاخت وتاز قرارداد و امرای گیلان، خان لزگی ها و نیز امیر شروان بخدمت حاضرشده و همگی قبول اطاعت نمودند. هدف دیگر او وان کرسی نشین سلسلهٔ قراقوینلو یاغی بود که علم طغیان برافراشته بودند و آن بغارت رفته و امیر آنجا قرایوسف آن ولایت را بمقدرات خود واگذاشته جلای وطن نمود و در تبعید باقی بود تا وقتی که این فاتح آن ولایت را ترك گفت.

---

۱ ـ باب ۳۴ آیهٔ ۱۳ و۱۴. (مؤلف)

زین‌العابدین پسر **شاه‌شجاع** ازسلسلهٔ آل‌مظفر اینوقت برتخت فارس جالس بوده است . او سیاست پدرش را که از در اطاعت داخل‌شده بود پیروی‌نکرد بلکه نمایندهٔ سیاسی **تیمور** را بزندان فرستاد وبالنتیجه این فاتح بزرگ فرمان حرکت باصفهان را که جزومتصرفات آل‌مظفر بوده استداد ، شهر مزبور تسلیم گردید ومبلغ هنگفت زیادی برسم خراج از مردم تقریباً جمع آوری شده که ناگاه صدای طبلی بلند شد وبراثر آن مردم ازدحام کرده بنای حمله راگذاردند وسه هزارتن تاتاری را که‌در آن‌شهر اقامت‌داشتند کشتند. **تیمور لنگ** درانتقام‌ازاین‌طغیان قساوت‌وسنگدلی ازخودنشان‌داده‌برای‌دادن‌درس‌عبرت‌هولناکی‌فرمان‌دادازهفتادهزارسرهرمانی‌ساختند.

تیمورلنگ وحافظ

شیرازدروازه‌های خود را بعجله‌بروی مهاجمین‌بازکرد**تیمور** وقتیکه وارد شدکس بطلب**خواجه حافظ** فرستاد واورانزد خود خواست واین مصاحبه و ملاقات مشهور را **دولت شاه** چنین نقل میکند:« من اکثرربع مسکون را با این شمشیرمسخرساختم‌وهزاران بلدوولایت را ویران کردم تا سمرقند وبخارا راکه وطن مألوف وتختگاه من است آبادان ومفتخر سازم ، تو مردك بیك خال هندوی ترك شیرازی سمرقند و بخارای ما را میفروشی چنانکه درین بیت که گفته‌ای :

اگر آن ترك‌شیرازی‌بدست آرد دل‌مارا بخال‌هندوش بخشم سمرقند وبخارارا

خواجه حافظ زمین خدمت را بوسه داد وگفت ای سلطان‌عالم از آن بخشندگی است که‌بدین روزافتاده‌ام» **تیمور**رااین لطیفه خوش آمدوپسندفرمودوباوعتابی‌نکرد بلکه عنایت و نوازش فرمود .

محاربات با تغتمش
۷۹۰ـ۷۹۳ هجری(۱۳۸۸ـ۱۳۹۱)

تغتمش رئیس طایفهٔ‌اوزبکیهٔ شرقی‌یا سفیددرصحنهٔ‌روسیه از شخصیت‌های‌مهم وبزرگ‌شمرده‌میشدومسکودر۱۳۸۲میلادی بدست‌اوبباد‌غارت رفت، فرمانروائی‌بردولت‌معظم اوزبك‌های غربی‌یا زردهم‌متدرجاً بخاندان اورسید وبدینواسطه‌دوشاخه خاندان **جوجی**[1] باهم

---

۱ ــ به تاریخ سلاطین اسلامی رجوع شود . (مولف)

متحد شدند . **تیمور لنگ** باودر ایام فرار و پناهندگی کمك کرده بود ، ولی اینمرد حق نشناس در کمال نادانی غیبت اورا درفارس غنیمت دانسته بماوراءالنهر حمله برد ودراینجا اوقوائی راکه مواجه با آن گردید شکست داده و آن نواحی‌را ببادغارت داد . جهانگشای بزرگ (**تیمور**) بآسیای مرکزی برگشته و پس ازیك مسافرت و حرکت طولانی وخسته کننده‌ای ازداخل یك دشت غیرمسکون وچول در آخر بواسطهٔ خیانت بیرق‌دار **تغتمش** نسبت به اربابش این نمایندهٔ خاندان **جوجی** را درترك[1] شکست داده وتلفات سنگینی باووارد ساخت .

لشگرکشی بفارس وعراق (اراك) ۷۹۴-۷۹۵ھ (۱۳۹۲-۱۳۹۳)

در ۷۹٤ هجری (۱۳۹۲م) وقتی **تیمور** فهمید که جریان امور در ایران رضایت بخش نیست و یا باحتمال قوی میخواست که کشورگشائی خود را بغرب اقصی بسط وتوسعه بدهد لذا به اردوکشی دیگری به ایران عزیمت نمود. اومثل سابق ازراه استرآباد (گرگان) وآمل حرکت کرده قلاع واستحکامات مختلفی راکه در مقابل ازتاب آورده بودند بتصرف درآورد وآشیانهٔ اسمعیلیه‌راکه از قتل عام **هولاکو** جسته بود بکلی ریشه کن کرد.

درآغازسال بعد اوبطرف خرم‌آباد و شوشتر جلو رفت . به قله سفیدکه از جهت انتساب آن به **رستم** که بحیله آنراگرفت[2] معروف میباشد حمله برده وآنرا تسخیر کرد.اوبعد ازاین‌روانهٔ شیراز گردید ودرآنجا باکمال تعجب دید**شاه منصور** امیرخاندان مظفر که چهارهزارسوارزره‌پوش تحت فرمان داشت بجلوی اوتاخته وبر سی هزار قشون جرار وی زد . **شرف‌الدین** که دراین جنگ حاضر بود شرحی حساس وجذاب ذکرنموده‌که آن بدینقرار است «**شاه منصور** شمشیر کین کشیده همچون شیرخشمناك بی باك میآمد ، لیکن قضای الهی پردهٔ غرور بدیدهٔ بصیرت او گذاشت و درگود پاتیله وقت نماز جمعه بر قلب سی هزار سوار ترك پرخاشجوی

1- Tarek

۲ - به تاریخ ملکم رجوع شود . (مؤلف)

کشورگشای حمله کرد وقشونها برهم زده و صف سپاه بشکافت وبکوتلها تلی که در عقب لشگرواداشته بودند رسید. پس اوبرگشت و مثل یك اژدهای غضبناك بجنگ پرداخت ، ظاهر بود که تصمیم گرفته نقد حیاتش را از کف بدهد . **تیمور**صاحب‌قران با جمعی ازخواص ایستاده نظارهٔ جلادت آن امیر پهلوان میفرمود که شاه **منصور** جرأت کرده بجانب آنحضرت حمله آورد . **تیمور**خواست بضرب نیزهٔ سنان گداز دمارازروزگاراو بر آورد ، **پولادجنگ** که نیزهٔ آنحضرت داشت، از صدمهٔ جنگ هزیمت نموده بود ونیزه نبود ، صاحب قران . . پای ثبات وقراراستوارداشت‌واصلا ازجای‌خود نجنبید تا شاه **منصور** رسید ودونوبت شمشیر برخود خجستهٔ آنحضرت رسانید ولی هیچ ضرری بوجود ایشان نرسید وچون کوه راسخ برجای خودمتمکن وثابت‌ایستاد وهیچگونه تغییر باوضاع همایون راه نیافت.»

بشاه **منصور** دراین حملهٔ دلاورانه اوازهیچ جا حمایت وهمراهی نشد و در جناح نیروی کوچك‌ومختصراو گریخته ودشمنان‌ازهرسواورا محاصره کردندوبدست **شاهرخ** فرزند معروف **تیمورلنگ** کشته شده وسرش را آورد جلو صاحب قرانی بخاك افکند وزبان بشاشت بدعا برگشود که :

« سر دشمنان تو استغفرالله	که‌خوددشمنان‌تراسر نباشد»
« نثارسم مرکبت بادا گرچه	نثاری ازاین بی بهاتر نباشد»

چنانکه درفصل گذشته ذکرشد این کار مهم وخطیر جنگی سلسلهٔ آل مظفر را محکوم بانقراض ساخت و تمامی افراد این خاندان بقتل رسیدند . بغداد هدف ومنظوردیگراین‌فاتح‌بزرگ‌بوده‌واین شهرمعظم چون‌تاب‌مقاومت نداشت بعدازفرار امیرآن ناچارقبول اطاعت نموده وتسلیم گردید.

محاصرهٔ تکریت ۷۹۶ ه (۱۳۹۳)

تیمور لنگ ازپایتخت سابق خلافت روانهٔ شمال گردید ودژ تکریت راکه دست **حسن** نام رئیس‌زبردست دزدان‌وراهزنان بود محاصره نمود. **حسن** نظرباطمینان واعتمادی که‌باستحکام قلعه داشت مصمم گشت که تا آخرین لحظه مقاومت کند . این محاصره یکی از

کارهای فوق‌العاده مهم و برجستهٔ آنروز بوده است. دیوارهای مرتفع و بلند این دژ روی صخرهٔ صعب و سخت یا تخته‌سنگ‌های وصل بهم قرار داشته و غیر قابل تسخیر بنظر میآمد، لیکن قشون تیمور لنگ از آن رو بر گردان نبودند، هفتاد و دو هزار نفر به نقب آن صخره مشغول گردیدند و پس ازانجام این عمل آنها را ازمواد منفجره پر کرده و بعد با هم در یکموقع آتش زده و در نتیجه قسمت زیادی از محکمترین برجهای قلعه فروریخت، حسن با کمال رشادت جنگیده و بیك دژداخلی عقب، نشست و آنجا هم مانند اولی مورد حمله و هجوم قرار گرفته تا اینکه محاصره به اسارت ودستگیری مستحفظین وپادگان پایان یافت. افراد پادگان بین نفرات قشون تقسیم شده تا همه را بطورشکنجه وعذاب معدوم ساختند. تیمور با غرور بخشودنی حکم کرد که قسمتی ازقلعه را بحال اول باقی بگذارند تا درنسلهای آتی نمونهٔ شجاعت ودلاوری او بوده باشد.

اردوکشی دوم بروسیه (۱۳۹۴)۵۷۹۷

لشگر کشی بعدی‌وبزرگ تیمورحرکت از خط قبچاق بقلب روسیه بوده است. مسکوببادتاراج رفت و تغتمش که‌جرأت کرده به‌شروان حمله برده بودشاهد ویرانی کشورش گردید. در سال بعد این فاتح‌بزرگ حاجی طرخان را بباد غارت داد و تسلطش را بر قفقاز تثبیت و تقویت نمود. او با مراجعت خود بسمرقند از راه شمال به این اردوکشی خاتمه داد.

حمله به هند ۸۰۱-۸۰۰ه (۹۹ - ۱۳۹۸)

نقشهٔ حملهٔ تیمور به هند درابتدا بلحاظ عظمت امر که از آن وحشت داشتندموردمخالفت بعضی سران‌وافسران قرار گرفته بود تا اینکه‌به قرآن مجیدتفأل زده این آیه آمد«یاایهاالنبی جاهدالکفاروالمنافقین» و آن جلوی تمام اعتراضات‌را گرفته وهمه‌را مجاب‌وخاموش ساخت تیمورلشگریانش راکه‌بالغ برنودودوهزارتن بودند بسه قسمت تقسیم نمود قسمت اول‌را ازکابل علیه‌ملتان فرستاد ویك قسمت دیگرمأمورحملهٔ به‌پنجاب‌وحفظ

دامنه‌های تلال همالیا گردیده درصورتیکه خودش با قشون عمده عازم حرکت بصوب مقصود گردید، **تیمور لنگ** بنزدیك دهلی که رسید بعوض محاصره وتحمل مضار و متاعب ومصاعب آن چون بیشتر مایل بیك جنگ قطعی وسریع بوده است بهمین جهت اطرافش را بکندن خندق مستحکم ساخته وجنگ تدافعی را اختیار نمود وبا این تدابیر حربی **سلطان محمود** راکاملا فریب ولشگرش را شکست داد ودراثراین فتح غنائم وثروت‌های دهلی را بدست آورده وبباد غارت داد.

اردوکشی علیه ممالیك ۸۰۳ هجری (۱۴۰۱)

تیمور پس از بازگشت ازهند که سنش آنوقت قریب بهفتاد بود خوب میتوانست که باتکاء فتوحات درخشان خود بر مسند عظمت وجلال بیارامد وسرپرستی امپراطوری وسیعه‌اش رابفرزندان خود واگذارد ولی جهانگشایان دنیا مثل آکتورها و بازیگران تماشاخانه هاخیلی کم ازپیشه وشغلشان دست کشیده وازصحنه کناره میگیرند باری این قائد کهنه کار بمجرد اینکه شنید که سلطان **احمد** جلایر به بغداد بر گشته است بسرعت هرچه تمامتر بطرف آذربایجان عزیمت نمود که آن زیاده ازهزار میل از سمرقند فاصله داشت **احمد** بمنظور تقویت وتحکیم موقع خویش یك عده ازاهالی بغداد راکه مظنون بطرفداری ازدشمن بودند بقتل رسانید، لیکن براثر شورشی که برخاست بخارج پایتخت رانده شده وبه **قرا یوسف** پناهنده گردید. **تیمور** بطرف آسیای صغیر پیش رفته سیواس را محاصره کرده و بتصرف درآورد وپس از این موفقیت متوجه جنوب سوریه گردید تا ازقتل مأمور سیاسی خود بمصر انتقام بکشد. حلب ودمشق هردو را تصرف کرده و بعد بطرف شرق بر گشته بغداد را بغلبه گرفت و از آنجا روانهٔ تبریز شده وقشونش را استراحت داد.

شکست بایزید ۸۰۴ هجری (۱۴۰۲)

آخرین جنگ **تیمور** شایدازبزرگترین جنگ‌های او بشمار بیاید چه باید دانست که درآسیای مرکزی درایران وبالاخره درهند اوبا یك ملت صلب وقوی که پادشاه آن رزمجووجنگی باشد مواجه نگردیدوباعده‌ای زیاد ومنظم وتربیت شده ونیز باتجارب جنگی وافری که داشت شاهد فتح و پیروزی را بدست آوردن یك امرقهری بوده است.

عثمانلی‌ها که دراینموقع تیمور با آنها مواجه گردید ازتخمهٔ طائفه‌ای ازترکان بوده اند که‌ازحول وحوش‌مرو از برابر تاتارهـای چنگیز خان فرار کرده‌ودرست در یکصد سال قبل از آن تاریخ سلسله‌ای قوی و نیرومندی تأسیس نموده بودند. بیان فتوحات اولیهٔ این طائفه خارج از گنجایش کتاب است‌وکافی است همینقدر گفته‌شود که در میدان جنگ فلاکت بار قوصوه[1] در ۱۳۸۹ میلادی صربیها و مسیحیان متحد آنها را بواسطهٔ شجاعت و دلاوری بایزید شکست سخت داده و هفت سال بعد از اینواقعه درنکوپولیز[2] سواره نظام اروپا در مقابل قدرت جنگی وجلادت و رشادت سلطان شکست یافته روبهزیمت نهادند وهمین سرعت عمل وفعالیت جنگی برای او لقب ایلدرم (صاعقه) تحصیل کرد.

تیمور وقتی که به سیواس حمله برد یکی ازفرزندان سلطان راکشت، بایزید که آنوقت بمحاصرهٔ قسطنطنیه میپرداخت همینکه شنید بعجله بقصدمواجههٔ بامهاجم به‌آسیای صغیر آمد ولی درینمیانه تیمورلنگ بسوریه حرکت‌کرد ویکسال از این قضیه گذشت تااین دوفاتح بزرگ درمیدان جنگ باهم روبرو شدند.

چنین بنظرمیآیدکه بایزید بعد ازفتوحات درخشان خود تنبل و سست شده بود وگذشته ازاین اوبطورخیلی بدی طماع وحریص بوده است که آن درمشرق‌زمین عیبی بـزرگ و مهلك شمرده میشود وبالنتیجه مرد میدان حریف مقابلش کـه مثل همیشه لایق ومستعد وآماده برای جنگ و پیکار بود نبوده است. جنگ قطعی در آنقره محلی که مقدربود آخرین‌شاهد شکست مهرداد بدست پمپی وهم‌چنین‌اولین فتح عثمانی ها را درتاریخ بعدی باشدرویداد. بایزید مردانش‌را وارد میدان کارزار نمود درحالیکه خسته وازتشنگی درتعب وزحمت بودند، بعضی دستجات اوباعتماد بخشندگی‌وجوانمردی مهاجمین که بدین صفت شهرت داشته ووکلا ونمایندگانشان درفعالیت بودند ویرا ترك گفته گریختند دستجات ینیچری ها[3] ومسیحی مردانه

1– Kosovo ۲ – Nicopolis

۳ - سرباز پیاده نظام. (مترجم)

جنگیدند، لیکن در آخر لشگریان **تیمور** که در شمار بیشتر بودند غالب آمده و بطوریکه **نولز**[۱] سالخورده مینویسد «اوبا هایهوی زیاد پیروزشد.» **بایزید** اسیر گردید، سلطان اسیر دریکموقع کوشش نمود فرار کند ودرنتیجه شبها زنجیرش می کردندواین کیفیت ونیزواقعهٔ زیرکه این اسیرشاهی باتخت روانی که میله های آهنی داشت مسافرت میکرده قصهٔ حبس درقفس آهنی[۲] او را پدیدآورده است. خلاصه **تیمور** ازثمرات ونتایج این فتح استفاده نمود آسیای صغیر بضمیمهٔ بنادر بروسه[۳]، نیقیه[۴] و ازمیر را اشغال نمود و از شهر اخیرالذکر شوالیه های **سن‌جان** را خارج ساخت. اینمطلب جالب توجه است که **تیمور لنگ** نامه‌ای به **هنری چهارم** پادشاه انگلستان نوشته مراودهٔ آزاد تجارتی را برای رعایای او پیشنهاد کرده است و در جوابش که پیش نویس آن محفوظ و باقیمانده هنری **تیمور لنگ** را درفتحی که بر ترکان حاصل نموده تبریك و تهنیت گفته است. دونامهٔ مزبور توسط **ژان گرینلا**[۵] یکنفر انگلیسی فرانسیسکان یا راهب مبلغی فرستاده شده که مقیم تبریز بوده‌است.

اعزام نمایندگان سیاسی قسطیلی بدربار سمرقند

هنری سوم پادشاه قسطیل ربیب **تایم آنردلانکاستر**[۶] از اینجا شهرت پیدا کرده که هیئت‌هائی بسفارت به ممالك و بلاد دور دست جهان اعزام داشته است. مقصودعمده‌اش تصور میرود این بوده که اتحادیه هائی برای جلوگیری از تجاوزات ترکان و مسلمانان مجاور تشکیل بدهد، ولی این نکته را هم در نظرداشته که اسپانیارا در همه جا

---

۱ - Knolles.

۲- بایزیددر نمایشنامه‌ای که‌مارلو(Marlowe) باسم تیمور کبیر نوشته‌است‌ظاهر میشود. اوسرش رابه میلهٔ آهنی قفس آنقدر میزند که مغزش پریشان شده‌وخودش راهلاك می‌سازد. (مؤلف)

۳ -Brusa ٤ - Nicaea

۵ - رجوع به«اصل نامه‌ها وتاریخ مصور انگلیس» (دورهٔ سوم جلد اول صفحات ٥٤-٥٨) بقلم‌سرهنری الیس‌شود. نگارنده‌جهت استفاده ازاین‌اسناد ازالیس اظهارتشکر میکنم. (مؤلف)

٦-Time - Honour'd Lancaster

معروف ساخته وازممالك وبلاد دیگر شناسائی حاصل کنند .

ما میدانیم که دو نفر ازمأمورین سیاسی او درجنگ آنقره حاضر بوده و تیمور ایشان را بعد ازفتح مرخص کرده وباسفیر خودش حامل جواهرات گرانبها و نیز زنان خوبصورت روانه داشته است . در ادامهٔ این ارتباط و مراودهٔ سیاسی هیئت دیگری بعنوان سفارت بسر کردگی ری گانزلزدی کلاویجو [1] در ۱۴۰۳ میلادی بدربار تیمور فرستاده شد. [2] جای بسی خوشوقتی است که درنتیجهٔ یادداشت های بادقت این شوالیه مورد اعتمادیك گزارش روشن وجالب توجه راجع باین فتح بزرگ امروزه دردسترس ما گذارده شده است .

این هیئت ازقادس [3] بهمراهی نمایندهٔ سیاسی تیمور که بدربارقسطیل فرستاده شده بود روانه شده درراه باانقلاب هواوطوفان وسایرمخاطرات جاری مواجه شده ودرورود بهرودز [4] هرقدر تفحص کردند نتوانستند ازمحل توقف تیمور اطلاع صحیحی بدست آرند، بالاخره قصد کردند بهقراباغ واقع در آذربایجان بروندو برای اجرای این مقصود درطرابوزان پیاده شدند و از جادهٔ معروف رهسپارخوی شهرستان سرحدی گردیدند. و دراینجا ایلچی های سلطان مصررا ملاقات کردند که هدایائی برای تیمور میبردند که از آنجمله یکی حیوان عجیبی بنام جرنوفه یا زرافه بوده است واین دو هیئت باهم بطرف مشرق روانه شدند.

کلاویجو مساجد قشنك تبریزرا توصیف کرده مینویسد که « آنها با کمال مهارت واستادی باخاتم کاری وخطوط ونقوش طلائی و آبی زینت و آرایش یافته اند.» جمعیت و آمار نفوس آنجارا بدویست هزار خانه یا یك میلیون نفوس تخمین کرده ومخصوصاً این نکته را یادآور شده که شمارهٔ نفوس آن درسابق بیش ازاین بوده است. ذکری ازسلطانیه

---

۱ - Ruy Conzalez di Clavijo.

۲ - رجوع شود به« سفارت به دربار تیمور » ترجمه « سر کلمنتس مرخام» (از انتشارات انجمن هکلویت). (مؤلف)

۳- Cadiz ۲- Rhodes .

شده و آنرا از مراکز مهمه شمرده و نیز از گیلان شرحی را که جزو مسموعات اوست نقل کرده است آنها در طول شاهراه تاریخی که مکرر دراین کتاب ذکر شده مسافرتشان را ادامه داده و از شهرستان تهران اسم برده اند. تاجائیکه نگارنده اطلاع دارد این اولین دفعه ایست که از شهر مز بور ذکری دیده میشود. ازاینجا آنها منحرف شده به لار ییلاق مطلوب کنونی انگلیسی های ساکن تهران میروند ودر آنجا دوباره در نزدیکی دامغان داخل جادهٔ مشهد میشوند. این نمایندگان ازمشقت سواری متوالی زیاد و نیز ازشدت گرما وهوای سوزان بیمار شده به نیشابور که رسیده اند یکی از ایشان مرده است. درمشهد اجازه گرفته آستان رضوی را دیدار کرده واز گنبد بزرگ باشکوه آن مستور از قرهٔ مطلا شرح جالبی گزارش داده اند.

ازاینجا به بعد آنها از کنارهٔ مرو خط سیرشان را ادامه داده و در بیابان قبل از رسیدن بمرغاب دچار کم آبی شده واز تشنگی مشرف بمرگ گردیده اند. رود سیحون را نوشته اند که باز یکی از آن رودهائی است که میگویند از بهشت سرچشمه میگیرد و آن بپهنایش یك لیگ[1] وباقوت زیاد وسرعت عجیبی ازمیان یك سرزمین کاملا مسطح وهموار جاری ولی خیلی تیره و گل آلود است.

این مسافرین درنزدیکی ترمذ[2] بوسیلهٔ پلی ازالوار از آب گذشته واز «دروازه های آهنی» دربند شرقی عبور کرده ودراینجا کلاویجو ازقدرت پادشاه سخن میراند که معابر و گردنه های معروف موسوم باین اسم و نیز معبر و گردنهٔ واقع درمغرب بحرخزر معروف به «دربنت[3]» که مکرر بآن درسابق اشاره شده است مالك وصاحب هردوی آنها بوده است. شرحی از کش وطن تیمور نیز ذکر شده وسفالهای شفاف و براق آن برنگ های جذاب طلائی و آبی تأثیری عمیق در قسطیلی ها بخشیده وتوجه ایشان را کاملا جلب نموده است.

۱ــ لیگ قریب یك کیلومترونیم است. (مترجم)

۲ــ Termiz

۳ــ دراصل بهمین املاء یعنی با تاء ضبط شده است. (مترجم)

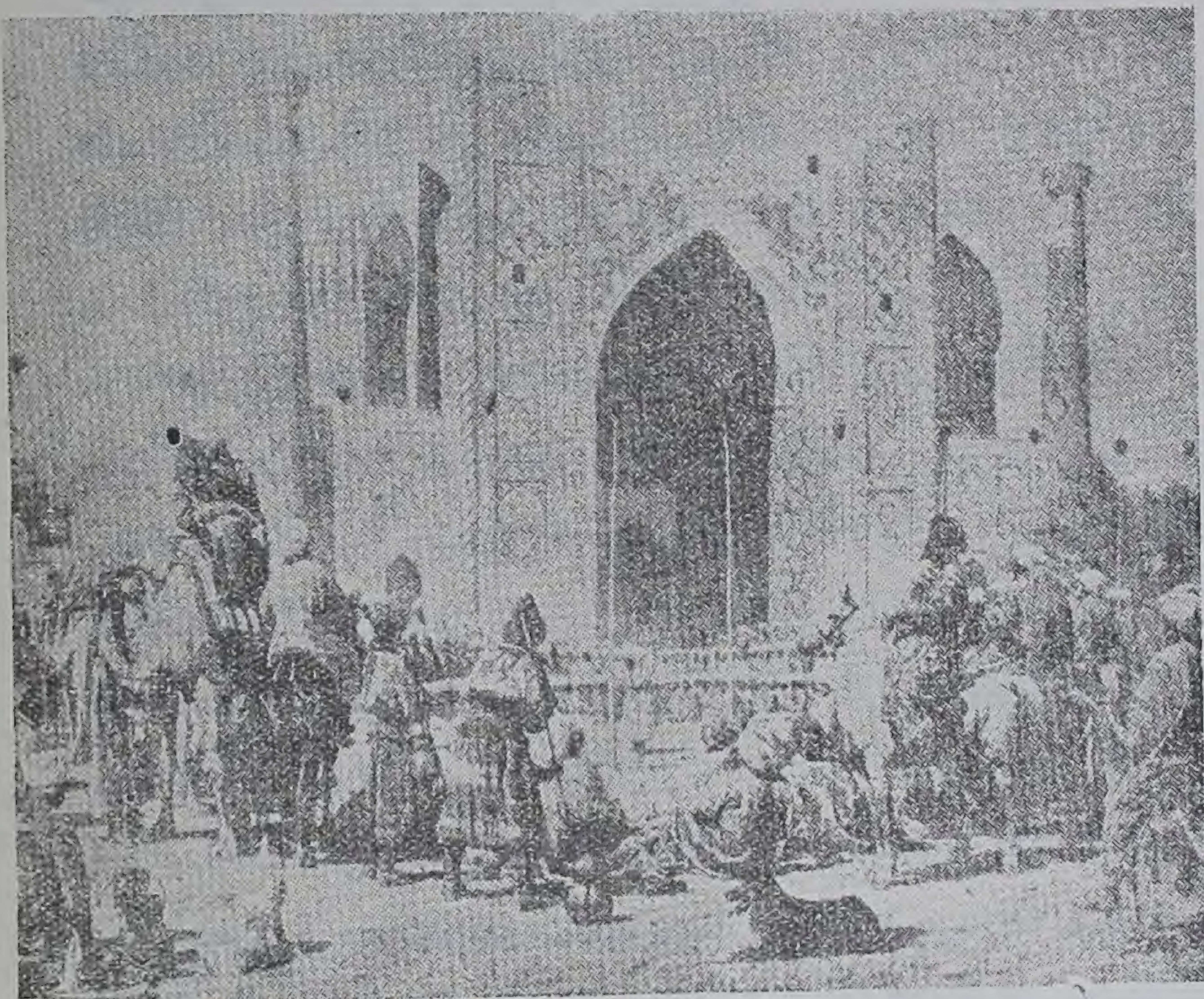
بالاخره آنها وارد سمرقند شده و پس از هشت روز که انتظار کشیده اند نمایندگان مزبور بر طبق آداب و رسوم آنروز از طرف **تیمور لنگ** پذیرفته شده‌اند. در بارهٔ این فاتح بزرگ و نیز در ترتیب باریافتن بحضور وصف و بیانی که شده است بسیار جالب و جاذب و دارای ارزش و اعتبار تاریخی میباشد و بهتر آنست که از زبان خود **کلاویجو** الفاظ و عبارات او ذکر شود و آن بدینقرار است. «**تیمور بیگ** درمدخل کاخ مجلل و باشکوهی نشسته بود. او روی زمین نشسته و در مقابلش فواره‌ای بود که آب را تا مسافت زیادی بالا میزد و سیب‌های قرمز چندی درمیان آب دیده میشد. صاحب قران روی فرشهای ابریشمی زرباف در میان بالشهائی که چهاردور آن گذارده شده بود چهارزانو نشسته، جامه‌ای از ابریشم برتن و کلاه بلندسفیدی بر سر داشت که بر نوك آن یکدانه یاقوت سرخ با مروار... جواهرات گرانبهای زیادی در اطراف آن دیده میشد. همینکه نمایندگان چشمشان به خداوندگار میافتد با خضوع تمام خم شده و زانو برزمین میزنند ودستها را روی هم برسینه میگذارند. سپس جلورفته بار دیگر به‌خاك میافتند و دردفعهٔ سوم که بخاك افتاده وزانو برزمین میگذارند بدین حال باقی میمانند تاازطرف خداوندگار بآنها امر میشود که بلندشده جلو بروند. دراین هنگام سه نفر «میرزا» که جلوخداوندگار ایستاده بودند آمده بازوی نمایندگان سیاسی فرنك رامیگیرند وبجلوراهنمائی میکنند تااینکه باهم جلو خداوندگار میایستند واین عمل برای آن بوده که تا خداوندگار بهتربتواند آنهارا به‌بیند، چه باصرهٔ او بر اثر کهولت وسن زیاد آنقدرضعیف وفرسوده شده بود که پلك‌های چشم بکلی پائین افتاده بود. اودستش را بآنها نداد که ببوسند، زیرا بوسیدن دست هیچ خداوندگاری مرسوم نبود، لیکن ازپادشاه (یعنی پادشاه اسپانیا) جویا شده پرسید: فرزندم پادشاه درچه حال است، مزاجش خوب هست؟ نمایندگان جواب پرسش را دادند آنگاه **تیمور بیگ** بطرف بهادران وسرکردگانی که دراطراف او نشسته بودند که از آنجمله یکی ازفرزندان

ثغتمش امپراطور سابق تاتار و چندین تن از شاهزادگان بزرگ امپراطور اخیر سمرقند ودیگر از فامیل وخاندان خود او بودند متوجه شده فرمود نگاه کنید اینان سفرا و نمایندگانی هستند که از طرف فرزندم پادشاه اسپانیا فرستاده شده‌اند که بزرگترین سلطان فرنگ شمرده شده ودر آخر قطعهٔ جهان زیست میکنند این فرنگان واقعاً مردمان شایسته‌ای هستند، من برای فرزندم پادشاه اسپانیا دعای خیر می‌طلبم، لازم نبود او شما را باهدایا وتحف بفرستد بلکه همان مراسلات ونامه‌ها کافی بوده‌است واینك چقدر خرسندم که از صحت وسلامت او ودولت کامکار او اطلاع هم میرسانم.»

کلاویجو دراطراف بساتین وباغهای قشنگ با کاخهای سفالپوش آنها که در آن جاضیافت ومیهمانی داده شده بود شرحی سخن رانده است این سفیر که جزو مدعوین بوده از چادرهای مجلل ومحتشمی که دیده و بعضی بقدری بزرگ ومرتفع وبلند بوده که ازفاصلهٔ خیلی دوری مثل یك قلعه بزرگ نمایان بوده است » فوق العاده تعجب کرده ومنظر آنرا مینویسد « بسیار حیرت‌انگیز ونیز درزیبائی وقشنگی ازوصف و بیان خارج میباشد.»

راجع به‌جشن عروسی یکی ازشاهزادگان ومراسم وتشریفاتی که‌دراین مجلس بعمل آمده شرحی‌صحبت داشته میگوید درتمامی‌شب عیش ونوش ادامه داشته است. این نکته جالب توجه‌است که شرف الدین حضوراین نمایندگان‌رادرجشن‌مزبورذکر نموده است، چه‌اومینویسد «حتی ریزترین ماهیها دردریا جای‌خودشان‌راداشته‌اند» حقیقتاً چه تعبیرلطیف وقشنگی است!

این اسپانیولیها ازعدل وداد تیمور مثالهائی داده‌میگویند وقتی که‌یك شخص بزرگ محکوم بقتل میشود بدارش میزنندولی اشخاص پائین‌تر راسر میبرند. او پیرمحمد پسر جهانگیر راهم که منصوب بولیعهدی پدربزرگش بودملاقات کرده‌شرحی‌راجع بلباسش که‌سنگین‌وگرانبها بودنوشته‌میگوید جامه‌ای که برتن‌داشت ازاطلس آبی‌زردوزی شده باملیله‌دوزیهای طلائی ازعقب و روی سینه ونیز آستین‌ها بوده‌است. اودریك‌مسابقهٔ کشتی نگاهش به‌پهلوانان وکشتی گیران بوده چندان اعتنائی‌بااین نمایندگان نکرده‌است.



مدرسهٔ شیردار درسمرقند ۱

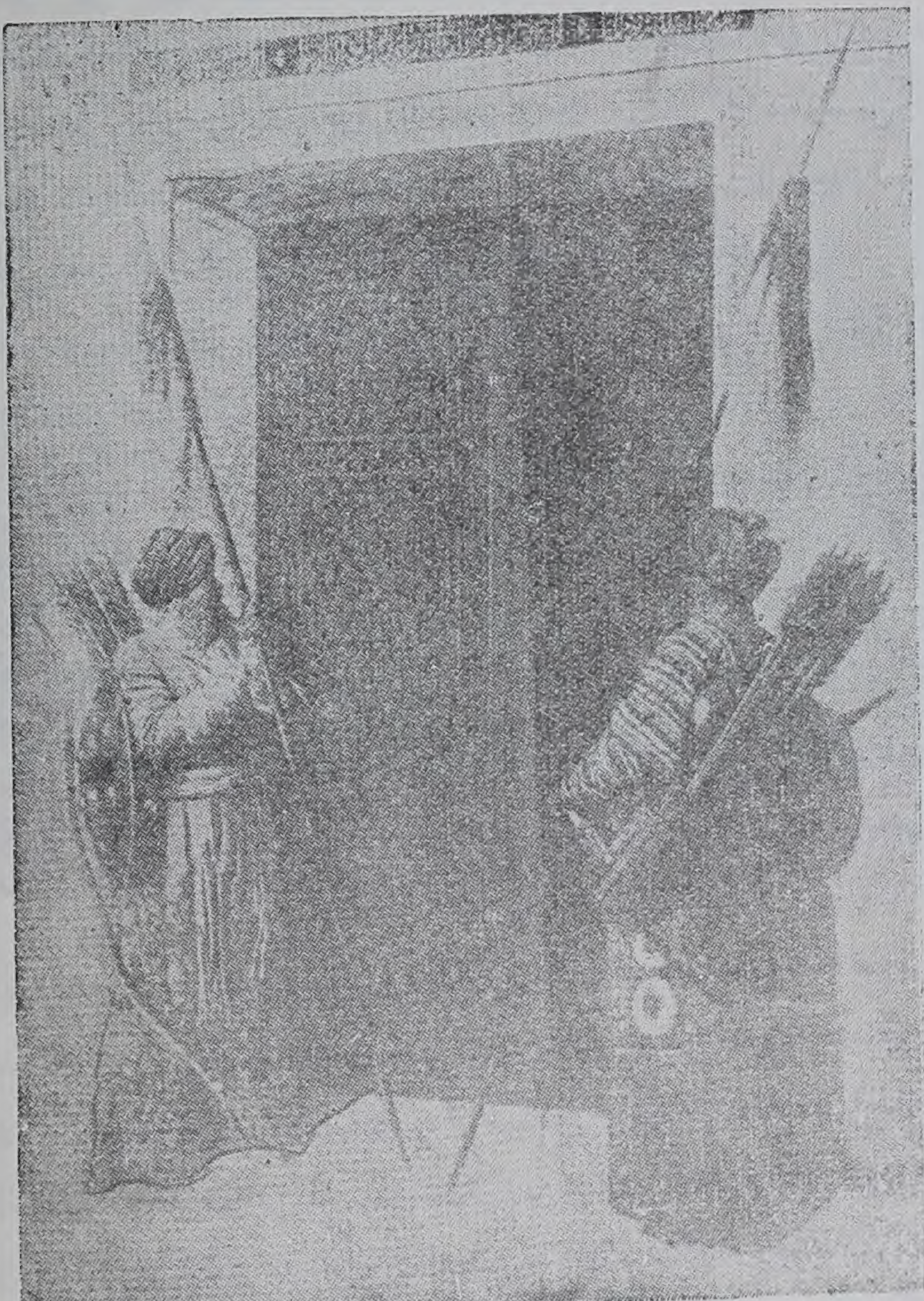
۱- ایوان شرقی مدرسهٔ شیردار در سمرقند که در سال ۱۰۲۸ میلادی ساخته شده و نقش شیر و خورشید دارد. (مترجم)

در آخر، سمرقند شهر مورد علاقهٔ **تیمور لنگ** را ذکر نموده نوشته‌اند که «آن از صقیله بزرگتر و بساتین و باغها و تاکستانهای زیاد آنرا از اطراف احاطه نموده‌اند» و باید دانست که بیان مزبور حتی امروزهم صدق میکند. «سکنه و باشندگان آن مخصوصاً اسرائی هستند که از هر قسمت از ممالك امپراطوری بآنجا آورده‌اند و عدهٔ آنها بالغ بر یکصدو پنجاه هزار نفر و مرکبند از هر فرقه و نژادی از ترك، عرب بربر، ارامنه مسیحی، یونانی های کاتولیك و جاکوبی (یعقوبی) و آنهائی که با آتش روی صورت تعمید یافته‌اند که مسیحی اند ولی دارای عقاید و آداب و مراسم عجیب و غریب میباشند.

دراینجا ما بایست این شوالیه قسطیلی را ترك گوئیم ولی با حق شناسی عمیق، زیرا که یك رشته مطالب گرانبهائی از **تیمور لنگ** دردسترس ما گذارده اینرا هم نباید از نظر دور ساخت که ملاطفت و مهربانی وسخاوت و بلند نظری او یعنی **تیمور** نسبت باین نمایندگان که غرق بخشش وانعامات و سایر نعمت های او بودند با رنج گرسنگی ومتاعب ومصاعب دیگر او در ایامیکه نظیر همین مأموریت را در دربار نوهٔ **کار پینی** **چنگیز خان** داشته بکلی مخالف ومباین میباشد.

مرگ تیمور لنگ ۸۰۷ هجری (۱۴۰۵)

تیمور لنگ بعد از شکست **بایزید** با ابهت وجلالی تمام بسمرقند برگشت. از روایت معلوم میشود که خیلی پیر و فرسوده بود لیکن آتش حرص جهانگشائی او فرو ننشسته بود، چنانکه در تاریخ ۸۰۷ هجری (۱۴۰۴م) او مجلس بزرگ (قوریلتا) را منعقد ساخته و نقشهٔ تسخیر چین در آن مجلس طرح و تصمیم حملهٔ بآن مملکت گرفته شد. دراین تصمیم او دومنظور داشت، یکی بیرون کردن اولاد **چنگیز** از آن کشور و دیگر جهاد و اشاعهٔ دین اسلام در آن سرزمین و بالاخره قوائی بالغ بر دویست هزار تن با ساز و برگ تمام فراهم نموده و این نیروی عظیم بحرکت درآمد. او از ماوراء النهر به اترار شهری که اول از همه لشکریان **چنگیز خان** را دیده است عزیمت نمود و در آنجا اردو زد. ولی دراینجا بیماری و مرگ ناگهانی **تیمور** به این امر مهم وخطیر خاتمه داد.



درب آرامگاه تیمور لنگ

خصال و کارهای او **تیمور لنگ** صاحبقران از بزرگترین جهانگشایان آسیائی است که در تاریخ بشر مقام شهرت را حائز ند. این فرزند یك رئیس قبیلهٔ کوچك نه فقط شجاع ترین شجعان بشمار می آمده بلکهٔ بمنتها درجه مدبر و عاقل، بخشنده وجوانمرد، مجرب و کار آزموده و بالاخره جدی و با پشت کار بوده است. جمع شدن این صفات باهم ویرا رهبری بزرگ و خدای جنگ قرار داد، ولی پیشوائی که نتواند کسی بر او تفوق جوید وخدای جنگی که تمامی سربازان باو عشق ورزیده ویرا ستایش کنند. **مالکولم** اورا مورد ملامت قرار داده و بعلت قتل عام اسرا در دهلی اورا سرزنش میکند. ما تصدیق داریم که آن یك عمل مخوف و هولناك بوده اما ضرورت قطعی نظامی آن را ایجاب کرده وروی اصل احتیاج چنین دستوری داده شده است. آیا **ناپلئون** در سال آخر سدهٔ هجدهم نظیر همین عمل را مرتکب نشد؟ مخصوصاً در توزك درج است سربازانیکه تسلیم و اسیر می شوند باید همه نوع مورد توجه و احترام باشند بر وفق ومدارا با آنها رفتار و اظهار عاطفت وملاطفت نمود واین دستور او که مخالف است با آنچه که در آنزمان متداول بوده برای نشان دادن عاطفهٔ انسانی او قابل ملاحظه میباشد.

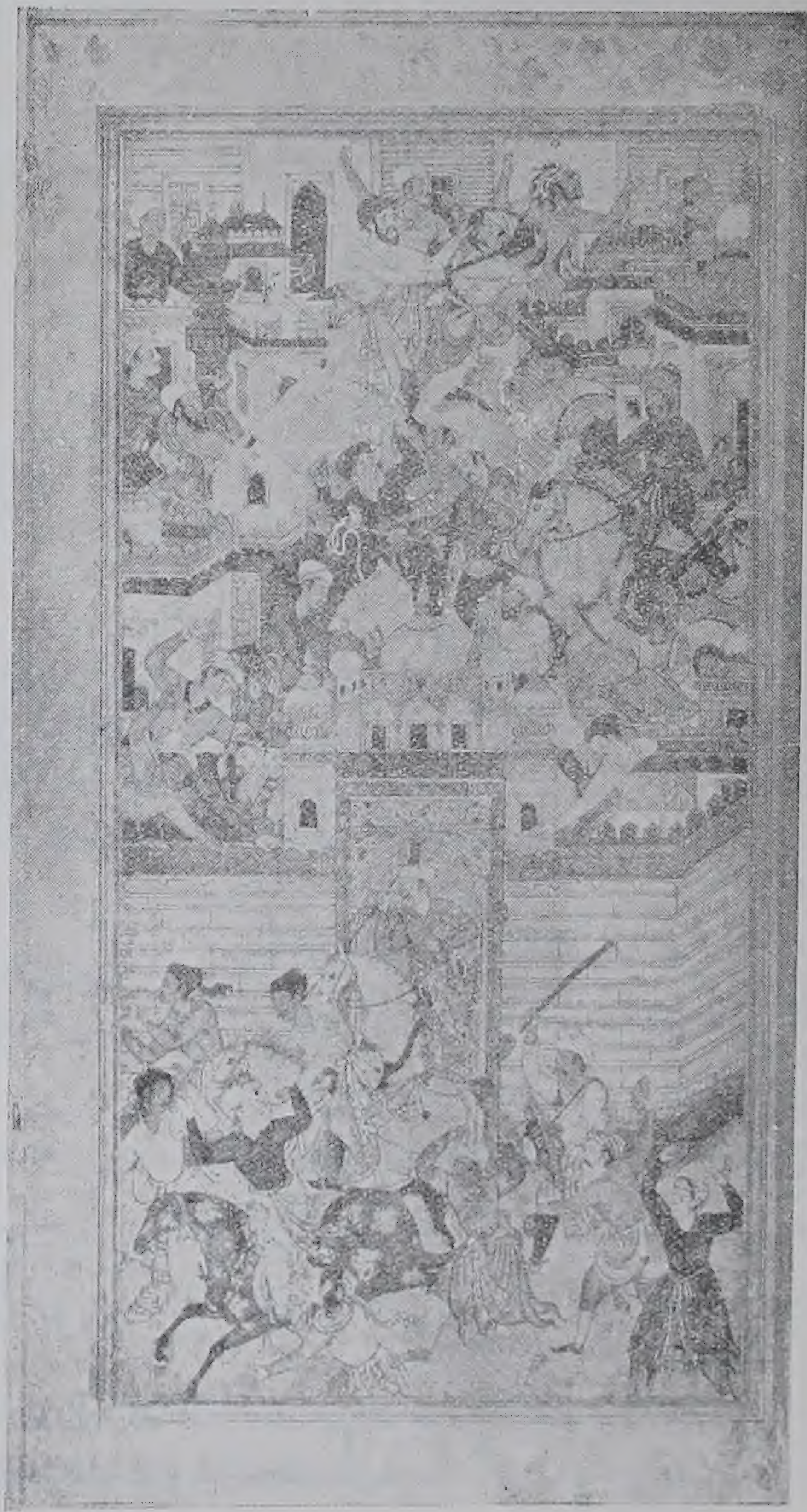
تیمور مقصودش از فتوحات تحصیل شهرت ونام بود ومثل سایر جهانگیران دنیا خواه قدیم وخواه جدید حیات او مشحون بخونریزیهای هولناك میباشد او بعضی اوقات روی تلافی وانتقام حکم قتل عام داده است، ولی مواردی که صرف وحشی گری سبب صدور این حکم شده باشد خیلی کم است. بعلاوه **تیمور لنگ** یکنفر مسلمان دینداری بوده که هرچند او اصول وعقاید اسلام را که برای پیشرفت وترقیات خودش مورد استفاده قرار داده معهذا او مشوق وحامی وسرپرست ارباب علم وهنر ومؤسس مدارس ومساجد بود وتایك اندازه نویسنده وبالاخره دوستدار بازی شرنج بوده است. به سوگلی ها و زنان محبوبه اش درامور مداخله نمیداد، بلکه کارهای مهم را خود شخصاً رسیدگی میکرده است[1].

۱ـ او در توزك خود چنین مینویسد « باید که کردار و گفتار پادشاه ازخود باشد یعنی سپاه ورعیت بدانند که آنچه پادشاه میگوید ومیکند وخود میکند دیگری را در آن دخلی نیست پس باید که پادشاه بگفتار و کردار دیگران بنوعی که شریك مرتبه سلطنت گردند عمل نکند... (مؤلف)

اما کارهای او و آن تقریباً چنین بنظر می آید که از حدود طاقت انسانی خارج بوده است. اودر طول مدت عمر طولانی خود لشگریان خودرا بتمام اکناف وممالك و بلاد سوق داده و در هیچ جنگی مغلوب نشده است وهنگامیکه از دنیا رفته از ارتیش[1] و ولگا تاخلیج فارس و از گنجه تادمشق ومجمع الجزائر اژه و بالاخره تمامی آسیا در تصرف او بوده است.

تیمور لنگ درسمرقند دریك بقعهٔ گنبدی عالی مدفون وخود ضریح از یك پارچه سنگ یشم ساخته شده که معتقدند بزرگترین سنگ های یشم روی زمین میباشد و اصل قبر درزیر سرداب واقع شده است. نگارنده این را جزو امتیازات خود میشمارد که قبر این موجد تاریخ را دیدار کرده است که در آنجا با اقربا وارحام خود بخواب ابدی فرو رفته وهنوز معروف به امیر میباشد.

۱-Irtish



حملهٔ پادگان محاصره شده بر محاصره کننده گان، نزدیک سمرقند.



سکهٔ شاهرخ

فصل ششم

سلاطین تیموری ایران

بابر بچندین صفات پسندیده متصف و مخصوصاً شجاعت و جوانمردی را بمنتها درجه دارا بود. در ترکی شعر میگفت و در این قسمت نسبت به امیر علی شیر در درجهٔ دوم بوده .. اما در موسیقی و هنرهای زیبا از او برتری داشت و حقیقت این است که در میان خاندان او یکنفر که دارای چنین استعداد و ذوق و قریحه‌ای باشد نیامده و دیگر در نژاد او یکی مثل او که کارهای بزرگ و عجیب و غریبی کرده باشد و یا حادثه‌جوئی مانند او پیدا نشده است.

(تاریخ رشیدی ترجمهٔ نی الیاس و دنیسون راس)

خلیل سلطان ۸۱۲-۸۰۷ هـ (۱۴۰۴-۱۴۰۹)

تیمور لنگ **پیر محمد** پسر **جهانگیر** ارشد فرزندانش را بولیعهدی برگزید که در آنوقت عمرش بنا بگفتهٔ **کلاویجو** در حدود ۲۲ سال بوده است. زمانی که خبر فوت این فاتح بزرگ بسمرقند رسید او در قندهار بود، عمش **خلیل سلطان** پسر **میرانشاه** که اسمی از جانشینی او نبود موقع را مغتنم دانسته بدستیاری امیران بزرگ و قشون پایتخت را متصرف شده و خویشتن را پادشاه اعلام کرد. در این اثناء **شاهرخ**[1] چهارمین فرزند **تیمور** که حکومت هرات را

۱ـ حکایت میکنند تیمور لنگ مشغول بازی شطرنج بود که خبر ولادت این پسر باو رسید. برای اینکه اشاره‌ای باین بازی باستان باشد او حکم داد نام وی را شاهرخ (متشکل از شاه و رخ) بگذارند. «مؤلف»

داشت و از **کلاویجو** دعوت مجللانه ای کرده بود بعزم پایتخت حرکت نموده ولی چون شنید که رقبایش بااواز درمسالمت واطاعت درآمده‌اند بقندهار برگشت وبه تحکیم و استوارکردن موقع خویش درخراسان و مازندران پرداخت .

خلیل سلطان که سمرقند را درتصرف داشت به خزائن وگنج های بیشماری که‌جدش صاحبقران اندوخته بودبرای خاطر رفیقه‌خود « **شادالملك** » دست اسراف گشوده و بنای هوسرانی وافراط را گذاشت و کاربجائی رسید که دونفراز امرای عمده ومهم سر بمخالفت وطغیان برداشتند ، هر چند این آشوب برای یك چند فرو نشانده شد ، ولی در۸۱۲هجری (۱٤۰۹م) **خلیل سلطان** بطورخدعه وفریب‌اسیر شده واز سلطنت خلع گردید . **شاهرخ** دوباره بجنگ برخاسته ماوراءالنهر را بتصرف در آورد بالاخره بهرات برگشته‌وآنجا را پایتخت کرده وپسرش **الغ بیگ** را بحکومت سمرقند گذاشت .

شاهرخ ۸۵۰-۸۰۷ ه (۱۴۰۴-۱۴۴۷)

سلطان **شاهرخ** درصحنهٔ خراسان که در آنجا یك چند پیش از فوت پدرحکومت داشت ازدور خیلی بزرگ ومجلل بنظر میرسد. اوقریب‌به نیم قرن درایران وآسیای مرکزی بعنوان وارث وجانشین **تیمور** حکمرانی نموده ودر تمامی اینمدت مشغول مرمت و اصلاح خرابیهائی بود که اخیراً درنتیجهٔ فتوحات و ملك‌گیری وارد شده بود . هرات و مرو بطورخاص بیش ازهمه جا ازاین احسان ونیکوکاری بهره‌مند بوده‌اند . **گوهرشاد آغا** زوجه‌اش مسجد مجلل‌وباشکوه ونیزساختمانهای عالی دیگر درمشهد بنا کرده که درفصل بعد به بیان آن خواهیم پرداخت .

دربار **شاهرخ** درشکوه وجلال مشهوربوده و او مانند فرزندش **الغ بیگ** در سمرقند صاحبان علم وهنررا ازهمه جاجلب نموده وآن شهرمرکزفضلاودانشمندان شمرده میشده است . اعزام هیئت های سیاسی بخارج ازخصوصیات وممیزات دوران سلطنت او بشمار میآید . در ۱٤۱۹ هجری او نمایندگانی بدربار امپراطور چین فرستاد و آنها حامل مراسلات و نامه هائی از طرف‌او بودندکه هنوز موجود

میباشند.[1] در ۸٤٥ هجری (۱٤٤۲م) هیئتی بسفارت به ساموری[2] واقع دردکن فرستاد که ریاست آن با یکنفر **عبدالرزاق** نام بود و خوشبختانه یك سلسله یادداشت های ذیقیمت وجالبی از او بامساعی «انجمن هکلویت[3]» از دستبرد زمانه محفوظ مانده است.

شاهرخ باوجود عشق وعلاقه‌اش بفنون وهنرهای ایام صلح ازجنگ وپیکارهم گریزان نبود، بلکه یکمرد مبارز و جنگجوئی بشمار میآمد. او **قرایوسف** قراقویونلورا شکست داده و پس از مرگ آن امیر پسرش **اسکندر** را از مرتبه و مقامی که داشت تنزل داده وحکمران خراجگزار آذربایجان قرارداد. همچنین ما میخوانیم که اودر۸۲٤ هجری (۱٤۳۱م) از وسط ولایت کرمان پیش رفته باسلطان **اویس** پسر امیر ادوگی[4] از طایفهٔ برلاس که ازدادن خراج امتناع کرده بود تلاقی نمود. بدواً قصدداشت که اورا زنده پوست بکند ولی بعد ازتقصیرش گذشته و او را مورد عفو قرار داد.

اگریك پادشاه بزرگ بمعنای واقعی رادرنظر بگیریم **شاهرخ** را بایددردرجهٔ اول وبزرگترین پادشاه ایران دانست. ما اینرا از تاریخ ایران و نیز ازمسکوکات میدانیم که دامنهٔ سلطنت اونه تنها تاگرگان و اصفهان وسعت داشته بلکه در طرف غرب تا شوشتر فرمانش نافذ بوده و نیز در مشرق مرزهای مملکت او به اراضی وسیعی امتداد داشته است.

الغ بیگ پادشاه ستاره شناس

الغ بیگ پیش از اینکه بجای پدر قرارگیرمدت سی وهشت سال درسمرقندحکمرانی داشته است که آن یك دورهٔ مشعشع وفرخنده‌ای برای این شهر که مکرر دستخوش غارت وخرابی گردیده بود محسوب میشود.

تشویق ازصاحبان هنر وترویج ازعلم و دانش که خود دوستدار واقعی آن بود نامش را بعنوان مؤلف جداول معروف زیج منتهی درجه صحیح و مکمل که آن از

۱ـ مجموعهٔ مطالب گوناگون آسیائی جلدیکم چاپ کلکته ۱۷۸٥ میلادی. (مولف)
۲.Samuri ۳ـ Hakluyt Society ٤ـ Adugui

شرق بغرب رسیده برای همیشه باقی نگهداشته است. این کتاب بوسیلهٔ **ژان گریوز**[1] ازاهالی صقلیه و پروفسور هیئت و نجوم در اکسفورد بزبان لاتینی انتشار یافته و بعد هم تجدید چاپ شده است.

بعلاوه تقویمی که در ایران تا بامروز رایج و مورد استفاده است مدیون الغ بیگ میباشد. دراین تقویم مبدء تاریخ سیچقان ئیل نام دارد و دوائر دوازده ساله ای هستند که هرسال آن بنام یك حیوانی خوانده شده است. اسامی ماهها عبارت از بروج دوازده گانه اند وبرای مثال، ۲۱ مارس ۱۹۱۳ سال گاو نر شروع میشود و نام ماه اول معروف به حمل (بره) است وماه دوم ثور یعنی گاونر است و بهمین ترتیب تا آخر.

الغ بیگ ازلحاظ یك پادشاه بدبخت بوده است، چه بعداز جلوسش برادرزادهٔ وی **علاء الدوله** هرات راقبضه کرده و پسرش **عبداللطیف** رانیز زندانی نمود و بمحض اینکه مدعی نامبرده شکست خورد هرات بدست ترکمان ها ببادغارت رفت ونیز مقارن این احوال سمرقند رااوزبکان تاراج کردند. برای تکمیل این مصاعب وبلاها **عبداللطیف** خلاصی یافته وسر بطغیان برداشت وبالاخره پدرش را اسیر کرده در ۸۵۳ ﻫ (۱۴۴۹م) بقتلش رسانید.

ابوسعید ۸۵۵-۸۷۲ﻫ (۱۴۵۲-۱۴۶۷)

این پدرکش سلطنتی راکه بدینطرز فجیع بدست آورده بوده از آن چندان تمتعی نبرد، چه **ابوسعید** ازاحفاد **تیمور** سمرقند را قبضه کرده وهرچند **عبداللطیف** اورا دریك میدان شکست داده ولی خودش بعد ازاین بمدت کمی مقتول وازاین صحنه ناپدید گردید. **ابوسعید** برای تخت خالی بایك عمش **ابوبکر میرزا** جنگیده وبالاخره اورابدستیاری اوزبکان بقتل رسانید، آنوقت برای تحصیل قوه وارددریك کشمکش ومنازعات طولانی شده ودرحدود ۸۷۰ هجری (۱۴۶۵م) حکومتی در ماوراءالنهر قسمت شمالی ایران و افغانستان تأسیس نمود و دو سال بعد باسپاه جراری حمله بآذربایجان برده

۱- John Greaves

اوزن‌حسن یا امیرحسن رئیس ترکمانان (صاحبان گوسفندان سفید) منابع‌خواربار او را قطع کرده و کاملا شکستش داد و اسیر گرفت و بعد امیر ترکمان او را بدست یادگارمیرزا پسر شاهرخ و گوهرشاد داد و اوهم بانتقام خون اخیرالذکر حکم داد سرش را بریدند.

شاهزادگان اخیر تیموری

سلطان احمد ارشد فرزندان ابوسعید و جانشین او مواجه با آشوب وطغیانهای زیادشده کلیهٔ ولایات جنوبی طوق‌اطاعت اورا دورانداخته بنای‌عصیان راگذاشتند، دراین اثناء برادرش شیخ عمرپدر بابر در فرغانه با او مخالفت ورزیده ودر اینکار موفقیت هم حاصل نمود و باوصف احوال خاتمه یافتن سلطنت طولانی۲۷ سالهٔ او بعد از مرگش خاصه در بخاراکه کاخهای مجلل و باشکوهی در آنجا بناکرده بود باتحسرو تأسف تلقی میشده است.

سلطان حسین حامی و سرپرست جامی، میرخوند و بهزادنقاش، امیر استراباد گرگان فعلی وبعدهم امیرهرات بوده است. اودریك جنگ باشیبانی‌خان رئیس اوزبك هاکه در آن‌ایام دراین صحنه پیداشده بود بابر را بیاری خودخواست وما از همینجا مدیون یك گزارش حساس وروشنی هستیم که دربارهٔ این پادشاه و دربار او بعمل آمده است. درتزوك (خاطرات‌بابر) بابر از سلطان حسین شرحی سخن رفته که برطبق آن اویکمرد سرزنده ومطبوع وخوش مشرب ولی عجول و تند خووزبانش هم مطابق خلق وخوی اوبوده است. اواکثر شمشیربدست و بجنگ و جدال اشتغال داشت وهیچیك ازافراد خاندان تیمور بقدر او در شمشیر زنی استاد نبوده است. دارای طبع موزون ودرمواقعی شعرهم میگفته است وبسیاری ازاشعاراو حاشاکه بدباشد. این پادشاه باهمهٔ جلال ووقارش به پرورش ونگاهداشتن قوچ‌های جنگی عشق‌وعلاقهٔ مفرط داشت وباپراندن کبوترها وجنگ خروسان‌خودرا مشغول وسرگرم میساخت. بابر ازاین قدم فراتر گذارده مینویسدعصر سلطان حسین عصری عجیب‌بشمار آمده واشخاص برجسته وعالیقدر وافری داشته است که بعضی‌از آنها در

فصل بعد بنظر خوانندگان خواهد رسید.

سلسلهٔ قراقویونلو(۱) یاصاحبان گوسفندان سیاه ۷۸۰-۸۷۴ هجری (۱۳۷۸-۱۴۶۹)

راجع بطایفهٔ ترکمانی که شکل گوسفند سیاه را روی پرچم هایشان نقش میکردند ماشرحی مذکور داشته و گفتیم که آنها در آخر سدهٔ چهاردهم درقسمت‌های جنوب دریاچهٔ وان برخاستند، طایفهٔ مزبور که موسوم به‌قراقویونلو بودند بر اثر دوستی واتحاد با آل‌جلایر تقویت شده درارمنستان و آذربایجان اساس فرمانفرمائی برقرارساخته و بالاخره وارث تاج‌وتخت آل‌جلایر گردید. **قرایوسف** رئیس دوم این طائفه چندین بار ازطرف **تیمورلنگ** بخارج تبعید شده ویکی‌ازعوامل جنگ علیه **بایزید**، که وی‌را تحت حمایت‌خودداشت بوده‌است. اودر آخر یعنی‌در ۸۰۸هجری (۱۴۰۵م) متصرفاتش را دوباره بدست آورده وسه‌سال بعدازاین ولایات ومتصرفات آل‌جلایر را ضمیمه‌نمود وسلطان **احمدایلکانی** را شکست داده وبقتلش رسانید.

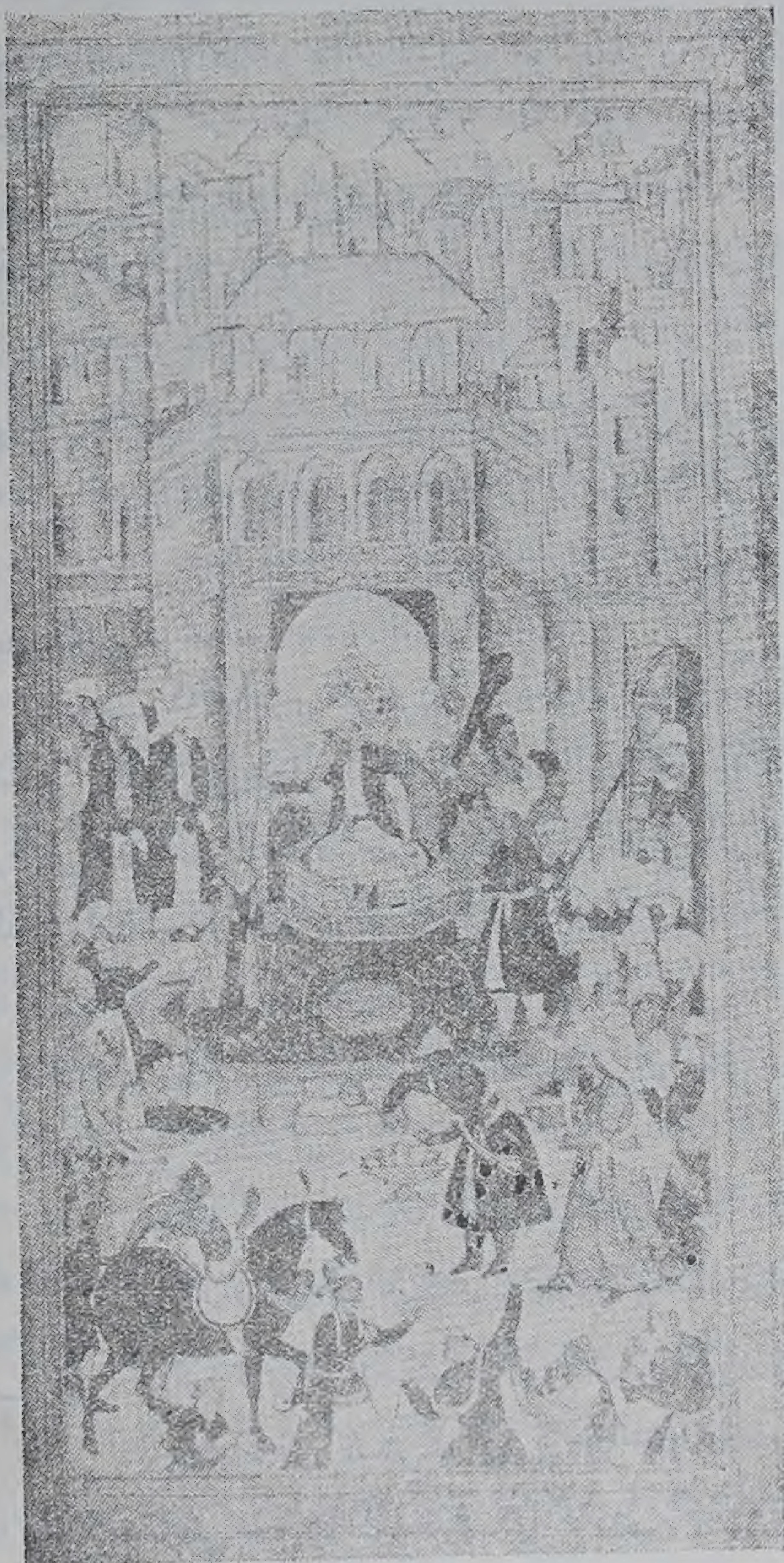
بعداز **قرایوسف** که‌خواهرش **گوهرشاد** زوجهٔ **شاهرخ** بودپسرش **اسکندر** بجای وی نشست. برادرش **جهانشاه** سربازی که همیشه قرین ظفر بود گرجستان را درشمال ونیزفارس وکرمان را درطرف جنوب تسخیر کرد اوخراسان راگرفته ودر هرات تاجگذاری کرده بود که دو پسرش اینوقت سربطغیان برداشته و مجبورش ساختند که ازتمامی آمال ونقشه‌هائی که داشت صرف نظر کند وکمی بعدازاین مورد حملهٔ ناگهانی واقع شده وبدست **اوزن‌حسن** ازطایفهٔ **آق‌قویونلو** بقتل‌رسید، مسجد آبی تبریز ازبناهای همین پادشاه است.

سلسلهٔ آق‌قویونلو یاصاحبان گوسفندان سفید ۷۸۰-۹۰۸ هجری (۱۳۷۸-۱۵۰۲)

سلسلهٔ آق‌قویونلو یاصاحبان گوسفندان سفیدکه از اجداد و نیاگان دوری‌باسم بایندری نیزمعروف بوده‌اند بواسطهٔاراضی وزمین هائی که درارمنستان وبین‌النهرین ازطرف **تیمورلنگ** بآنها درپاداش خدمتی که‌کرده بودند اعطا شد درهمان سال تأسیس طائفه رقیب خود یعنی صاحبان گوسفندان سیاه تأسیس یافته و کرسی نشین آنها دیاربکر بوده است. اقتدار آنها دراول نسبت بطایفهٔ رقیب کمتر وپست تر بود

---

(۱) «لو» درترکی بمعنی تملك ودارا بودن چیزی است. (مترجم)



بابر (مؤسس سلسلهٔ مغولیهٔ هند) بر تخت

وبهمین جهت عداوت و دشمنی سخت و شدیدی با آنها داشته‌اند و این عداوت هم ناشی ازاین عمل **اسکندر** شد که هنگام فرارازجنگ با **شاهرخ** اتفاقاً **قراعثمان** جد **حسن بیگ** معروف به اوزن یا **حسن دراز** را گرفته و این رئیس رادرارزروم زندانی ساخته و اوهم درحبس مرد و پس ازچندی لاشه‌اش را از قبر بیرون آورده سرش را برید وبا آئین فیروزی آنرا برای سلطان مصرفرستاد. **اوزن‌حسن** بعد ازغلبهٔ بر **شاه‌جهان** فرزند او **حسن‌علی** را شکست داده واسیرش گرفت و بعد او را باتمام افراد خانواده اش به تقاص این عمل فجیع وحشیانه بقتل رسانید. چنانکه در بالا ذکرشد **ابوسعید** به آذربایجان حمله برده و بدست **اوزن حسن** اسیرشد وایمرد درسایهٔ این‌فتوحات خیره کننده‌سلطان‌بتمام معنای ایران گردید. مرگ این شخصیت مقتدرومتنفذ در۱۴۷۸ میلادی اتفاق افتاد وبعد ازاوپسرش **یعقوب** پادشاه شد واو بعد ازهفت سال شاهی مسموم‌گردید وپس ازمرگ‌وی مملکت درنتیجهٔ کشمکش و منازعات داخلی بر سر سلطنت تجزیه شده و راه برای آمدن سلسلهٔ بومی صفوی باز گردید.

اتحاد اوزن‌حسن با ونیس — مطالعه نقشی راکه جمهوری ونیس درآسیانه فقط درتجارت و بازرگانی بلکه درسیاست ودیپلوماسی هم بازی کرده[1] بسیار جالب وجاذب است. درفصل پنجاه و هفتم دیدیم که چگونه مساعی اروپادرتحریك ایلکانی‌ها برای حملهٔ به مصر و نجات ارض مقدس ازچنگ سلاطین مملوك بی ثمرمانده وجز تبادل سفرا نتیجهٔ آنی از آن گرفته نشد. درحدود دوقرن ازتبادل این سفرا ونمایندگان سیاسی گذشت ودرظرف اینمدت ترکان‌عثمانی نه فقط بزرگترین ومقتدرترین دولت اسلامی شدند بلکه بواسطهٔ تسخیرقسطنطنیه در۱۴۵۳ میلادی دنیای مسیحیت بیشتر ازتمامی ازمنه و دوره‌های قبل مورد تهدید

۱ـ رجوع به «سیاحت نامه‌های ونیزی‌ها» که توسط انجمن هکلویت (Hakluyt society) چاپ ونشرشده است. (مؤلف)

قرار گرفت. این واقعه هرچند که تأثیرعمیق باروپا بخشیده ولی جنبشی بطرف اتحاد وتشریك مساعی درمسیحیان ایجاد ننمود، چه همانطور که **آنیاس سلویوس**[1] (مطابق شرحیکه از **گیبون** اقتباس شده) مینویسد «دنیای مسیحیت مانند بدن بی سروجمهوری بدون قوانین یا هیئت دادرسان میباشد. پاپ وامپراطورشاید تجلی میکنند[؟] امانظیر جلوهٔ عناوین والقاب بلند ورفیع ونیزمانند تصاویرومجسمه‌های با شکوه وعالی ... هرایالت وکشوری امیری جداگانه دارد وهرامیری هم دارای منافع جداگانه است».

دراین گیرودارویا قدری بعد ترونیس بدون اینکه موفقیت زیادی بدست آورد دربهم آوردن این شکاف یا رفع نفاق وشقاق قدم برداشته برای متحد ساختن دولتهای مسیحی علیه دشمن مشترك بذل مساعی نمود، ولی درآسیای صغیر موفقیتش بیشتر بود. **اوزن‌حسن** چون باداعهای امیرقرمان (سیلیسی آنوقت بدین نام خوانده میشد) علیه ترکان مساعدت وهمراهی کرده وشکست خورده بود لذا بدین نکته پی برد که بدون همکاری نیروی دریائی جمهوری ونیس نمیتوان انتظار موفقیتی داشت وبنابرین هیئتی بسفارت به ونیس فرستاد واین بی نهایت موجب مسرت وخوشوقتی رئیس جمهور ومشاورین اوگردیده درعوض تصمیم گرفتند که یکنفر مأمور عالیمقامی را بسفارت بنزد **اوزن‌حسن** اعزام دارند، توضیح اینکه **اوزن‌حسن**، **تیودورا**[2] یکی از بنات **کالو جوهانس**[3] ازآخرین امپراطوران طرابوزان[4] را بعقد نکاح خوددرآورده بود ودختردیگر امپراطورمزبور به ازدواج **نیکولو کرسپو**[5] امیرمجمع الجزایراژه درآمده و در میان دامادهای او یکی هم **کاترینوزنو**[6] یکنفر امیر بازرگان ونیس بوده‌است وهمین شخص انتخاب شد که بدربار «صاحبان گوسفندان سفید» رفته پادشاه آنرا حاضر کند که به **محمد** دوم فاتح قسطنطنیه حمله به برد.

---

۱ - Aeneas Sylvius

۲-Theodora ۳-Calo Johannes ٤-Trebizond

٥-Nicolo Crespo ٦-Caterino Zeno

در دربار **اوزن‌حسن** از **کاترینوزنو** با نهایت گرمی پذیرائی شده و مسئله خویشاوندی وانتساب او با ملکه آنچه را که او میخواست درست کرده و بالاخره شاه بدون اشکالی حاضر شد بمعیت نیروی دریائی ونیس که در ساحل قرمان بکار انداخته میشود به سلطان عثمانی حمله ور گردد بالاخره در ۱۴۷۲ میلادی منازعات آغاز شده و یك دسته از سواران سبك اسلحهٔ آسیای صغیر را مورد تجاوزات و تهاجمات قرار دادند ولی یك ستون طیار تحت فرماندهی **مصطفی** یکی از فرزندان سلطان یك لشگر ایرانی را شکست داد و در سال بعد یك سپاه نیرومند عثمانی بایران حمله برده لیکن در طی یك کوشش مأیوسانه‌ای برای عبور از فرات حمله آنان دفع شد و عقب کشیدند و **اوزن‌حسن** که دشمن را تعقیب و دنبال کرده بود در عوض شکست خورده و با تلفات زیاد مجبور بفرار گردید و بعد از اینواقعه **کاترینوزنو** بسفارت از طرف **اوزن‌حسن** فرستاده شد تا امرا و شاهزادگان دنیای مسیحی را با هم متحد ساخته وعلیه عثمانیان قیام دهد بعد از او **جوزفا باربرو**[1] بجای او برقرار گردید، لیکن **اوزن‌حسن** چون از اروپا هیچگونه کمکی باو نرسید عقل کرده بعد از این ازتعرض وحمله بدولت قوی و مهیب عثمانی صرف نظر نمود.

پایدارترین نتیجهٔ اعزام این هیئت‌های سیاسی و نمایندگان همانا اقامت یکعده از صنعتگران فلزکار ایران در ونیس بوده است. ایشان در آنجا از هنرهای خودشان مسطوره ونمونه‌های عالی وبرجسته‌ای رواج دادند. این نقشه‌ها وطرحها تانورمبرگ واوگسبرگ اشاعت وانتشار یافته وکتابهائی در آنجاها ازمجموعه این الگوها منتشر شد که در آنها طرحهای عجیب مشبك کاری ودرهم را به زرگری وفق داده و با آن منطبق ساختند. این کتابها مخصوصاً کتاب **ویرجیل سولیز**[2] نورنبرگ بتمام اطراف واکناف انتشاریافته وحتی بانگلستان رسید، چنانکه کارهای زرگری زمان ملکه

۱ـ Josafa Barbaro

۲ـ Virgil Solis of Nuremberg

الیزابت شاهد صادقی است بر نفوذ صنایع ایران .

ظهور سلسلهٔ شیبانی

در آغاز فصل پنجاه‌وششم، ماشرحی از **جوجی** پسر **چنگیز خان** مذکور داشتیم . فرزند پنجم او موسوم به **شیبان** که در ۱۲۴۰ میلادی با **باتو** درهنگری همراه بود سرزمین مابین جبال اورال ورودخانه‌های الک[1] وارغیز[2] باسم تیول مادام‌العمر باواعطاء شد که در آنجا ایل وعشیرهٔ وی بارور گردیده روبازدیاد نهادند ، چنانکه بسدهٔ پانزدهم میلادی که میآئیم در میان اولادهای او یکنفر **ابوالخیر** نام را می‌بینیم که به خوارزم و ترکستان حمله برده است . پسرش **محمد شیبانی** معروف به **شاهی بیگ خان** که تقریباً آخرین جنگجوی نامی نژادخود بود پس ازاینکه یك چند خدمت **سلطان احمد** را میکرد آخرین شاهزادگان تیموری را باگرفتن هرات ازدست دوپسر **سلطان حسین** در ۹۱۳ هجری (۱۵۰۷م) برانداخته و آن سلسله را منقرض وخاندان اوزبك را تأسیس نمود که تا بامروزدوام دارد[3] چه امیر بخارا وخان خیوه هردواز نسل **شیبان** وازهمان تخمه بشمارمیآیند ونام اوزبك ازخان بزرگ اوزبك قبیلهٔ تاتارزرد گرفته شده‌است .

بابر

چون بدون دادن گزارشی از **ظهیرالدین** مشهور به « **بابر** » تاریخ ایران مکمل نخواهد بود لذا قلم را بطرف اومعطوف میداریم . وی پسر **عمرشیخ میرزا** ونوهٔ **ابوسعید** بوده است . این فاتح هندوستان درسال ۸۸۸ هجری (۱۴۸۳م) بدنیا آمد. فقط دوازده سالش بود که بجای پدر بامارت فرغانه نشست . دوعمش با اوبرسر مقامی که ارثاً باورسیده بود بنزاع و جدال برخاستند ولی بعد از مذاکرات چندی آنها عقب کشیده وبرگشتند واین شاه خردسال ازهرج ومرجی که حکمفرما بوداستفاده کرده درسال ۹۰۳ هجری (۱۴۹۷م) بسوی سمرقندحرکت کرد

۱-Ilek

۲-Irghiz

۳-البته منظورتا قبل ازایجاد حکومت سویتی درروسیه میباشد . (مترجم)

وآنرا بتصرف در آورد.[1] ما میخوانیم که مسجد جامع و عمارات و کوشك‌هائی که درباغات ساخته شده با سفالهای قشنگ آنها و نیز خیابانهائی که ازدو طرف درختان نارون، تبریزی و چنارسر بهم آورده فوق‌العاده نظر اورا جلب نموده و مورد تحسین او قرار گرفته‌اند وهمچنین خربزه‌های لذیذ و آلوی آنجا مورد پسند اوواقع و از آنها توصیف شده است. وی بواسطهٔ غدر وخیانتی که درداخلهٔ اودر کار بوداز ثمرات این پیروزی محروم مانده وسپاهیانش اورا ترك نمودند. لذاقوای تازه‌ای فراهم آورده ودر سال ۹۰۶ هجری (۱۵۰۰م) دوباره سمرقند راگرفت، لیکن بعدها توسط **محمد شیبانی** مغلوب شده وبرای نجات خویش مجبور گردید از رودخانهٔ کوهك با شنا عبور کند ووقتی که وارد سمرقند شد فاتح نامبرده راه اورا سد نموده وعاقبت بابر مجبور شد ازماوراءالنهر کناره گیری کند.

اتفاقاً درهمان اوان کابل بحال هرج ومرج افتاده وحکمران آنجا که عم بابر بودمرده بود ونجباوسران آنجازمام حکومت را بدست گرفته بودند. بابر برای بدست آوردن آن ایالت متروك وبیصاحب کوشش جسورانه‌ای نمودودرسال ۹۰۹ هجری (۱۵۰۳م) آنجا را قبضه کرد. دوسال بعد بابر اولین نقشهٔ حملهٔ معروف خود را به هند بموقع عمل گذارد که آن منجر به تأسیس سلسلهٔ قوی ونیرومند مغول درهند گردید.

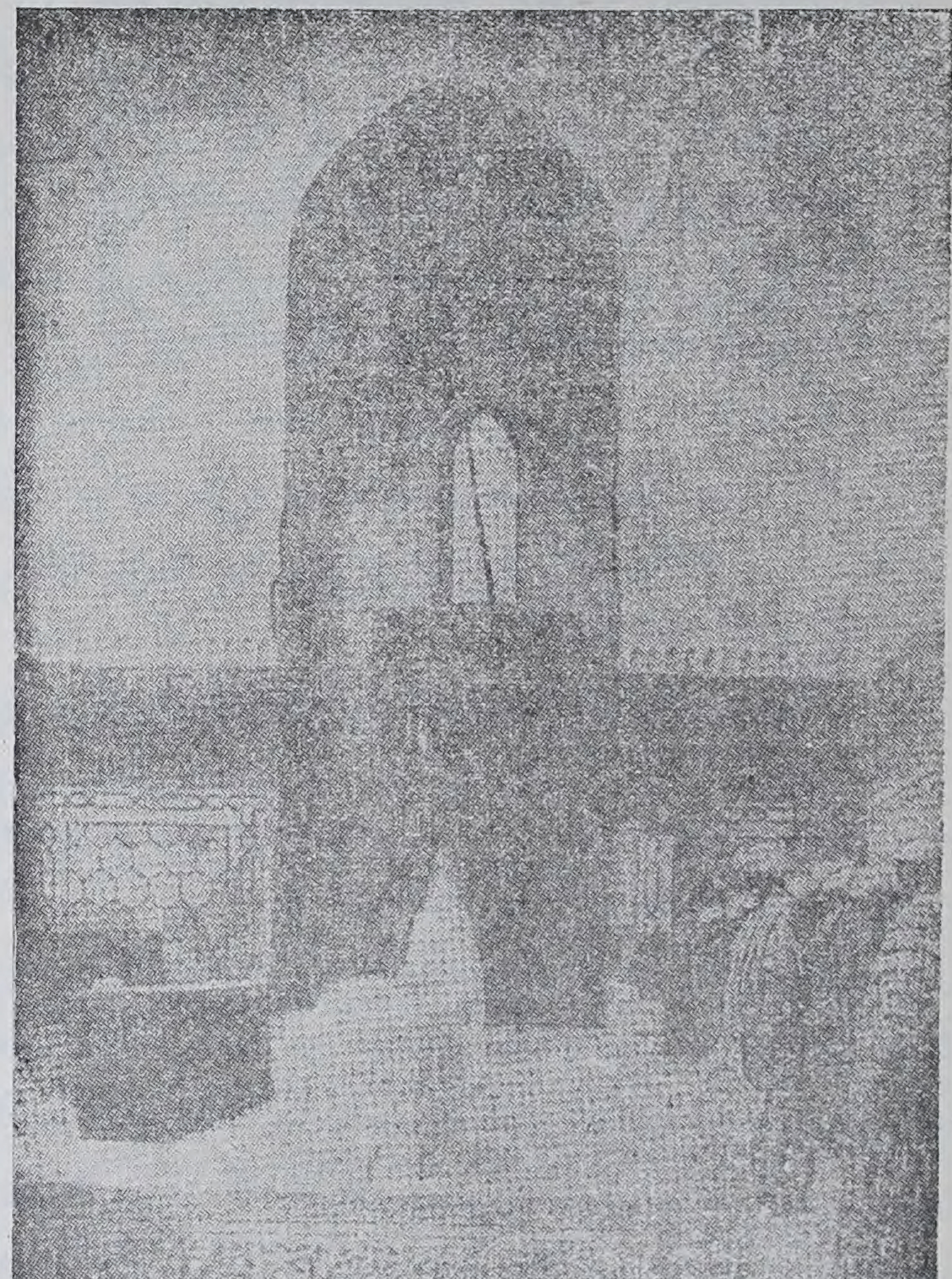
موفقیت‌های ادبی وعلمی سلسلهٔ تیموری

سلسلهٔ **تیمور لنگ** که تقریباً مدت یکقرن ونیم دوام کرد درمیان آن افراد زیادی هستند که مربی وسرپرست علم وهنر بودند. درمشرق زمین نفوذ **تیمور** خیلی زیاداست وما ازجمله صنعت نقاشی مینیاتور را که مورد علاقه ودوست داشتنی است مدیون اینمرد میباشیم. ازحیث کتاب دوستی وایجاد کتب کسی بالاتر از آنها نیست وحتی معروفترین فرهنگ خواهان اروپا بافرهنگ خواهان سلسلهٔ او نمیتواندرقابت وهمسری نمایند. براثر حمایت وتشویق او بود که زیباترین نقاشیها، کتابها، قالیها، اسلحه وآلات حرب ودیگر چیزهای صنعتی

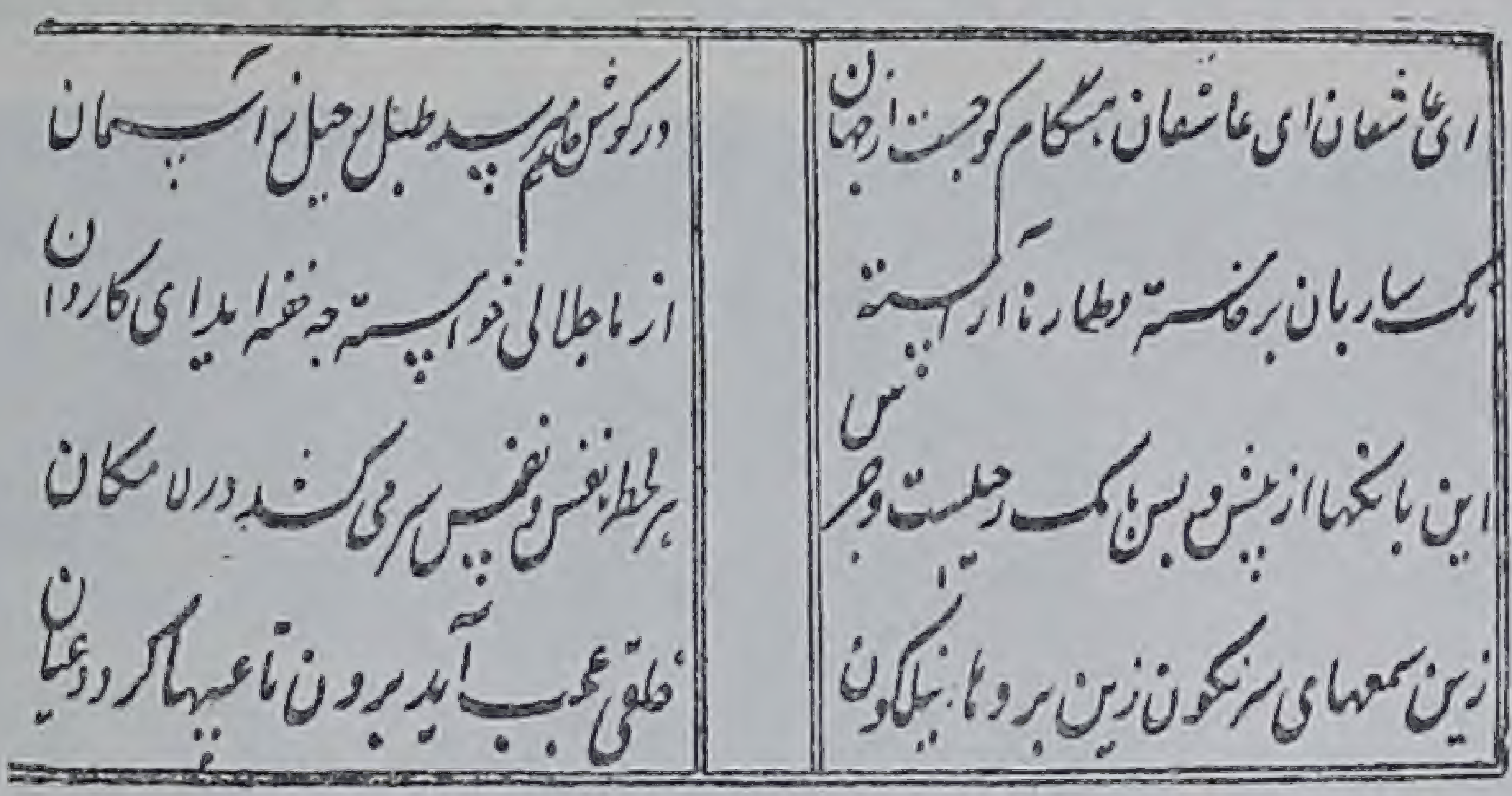
---

۱ ـ رجوع شود به «واقعات بابری» بقلم و. ارسکین چاپ ۱۸۲۶ و «بابر نامه» بزبان انگلیسی بقلم اس. بوریج چاپ ۱۹۲۲. (مؤلف)

ایجاد گردید. تربیت و تهذیب و خدمات شایان این امیران و شاهزادگان باقسام دانش و هنر روشن‌ترین و هوشمندترین مردان عصر را بخود جلب میکند و در نظر آنها بخصوص نگارنده که افتخاره سافرت در آسیای مرکزی رانیز دارا میباشد نام سمرقند و بخارا خاطرات شیرین محو نشدنی ازاین سلسلهٔ مفخم و معظم برمیانگیزد و مشاهدهٔ عمارات باشکوه آنها بااینکه امروزه درحال خرابی وفرو ریختن است فوق‌العاده مارا بحیرت انداخته بی‌اختیار زبان به تحسین و آفرین میگشائیم .



آرامگاه تیمور لنگ


ای عاشقان ای عاشقان هنگام کوچ است از جهان | در گوش جانم میرسد طبل رحیل از آسمان
نک ساربان برخاسته قطارها آراسته | از ما حلالی خواسته چه خفته‌اید ای کاروان
این بانگها از پیش و پس بانگ رحیلست و جرس | هر لحظه نفس و نفس سر می‌کشد در لامکان
زین شمعهای سرنگون زین پرده‌های نیلگون | خلقی عجب آید برون تا غیبها گردد عیان

دیوان جلال الدین رومی

از یك نسخهٔ خطی در موزهٔ بریتانیا

فصل شصت و یکم

ادبیات و معماری درعصر استیلای مغول

مورخین دورهٔ اول مغول

ما در طی فصول مربوط به مغول ها از مورخین معروفی که ثبت تاریخ مغول روی اساس تألیفات آنها قرار گرفته نام برده‌ایم، بنا بر این آنچه مطلوب بنظر می آید آنستکه تجدید نظر اجمالی در ادبیات عصر مغول را به مختصری از زندگانی و کتب آنها آغاز نمائیم. مقدم بر همه **عزالدین ابن الاثیر** نویسندهٔ شاهکار بزرگ معروف به الکامل است که مشتمل بر تاریخ عالم معلوم بر مسلمانان از بدو خلقت تا ۶۲۸ هجری (۱۲۳۰م) میباشد دوسون[1] اساس مراجع کتاب خود در ابر نوشتجات **ابن الاثیر** قرار داده و از کلیهٔ کتابهای مرجع خود الکامل را در درجهٔ اول قرار میدهد. **دوسون** از تاریخ جهانگشای **جوینی**[2] نیز استفاده نموده است. **تاریخ جهانگشا**

---

۱ - D'Ohsson

۲ - جوین یکی از قصبات خراسان است. (مترجم)

تألیف **علاء الدین (عطاملك)** جوینی است که وزیر **هولاکو**[1] بود وبهمین جهت از امتیازات ویژه ای بهره مند بود. تاریخ مزبور اصل و منشأ قوم مغول ، فتوحات **چنگیز خان** ، خـوارزمشاهیان و جنگ **هولاکو** را بـا اسمعیلیه تشریـح نموده است و**عطاملك** خود دراین نبرد ملتزم رکاب **هولاکو** بوده است .دیگر ازتواریخ این‌عصر جامع التواریخ **رشیدالدین‌فضل الله** میباشد که در زمان سلطنت **غازان خان** و جانشینش نوشته است . **رشید الدین** تاریخ‌سلسلهٔ مغول و سلسله هائی که بلافاصله قبل‌ازمغول‌درایران‌سلطنت‌داشتندبیان نموده وبنظر**ادوارد‌براون** این کتاب بهترین تاریخی میباشد که تاکنون در ایران‌نوشته شده‌است . چـهارمین مورخ این عصر یك مسیحی یعقوبی[2] معروف به **بارهبر**[3] ویا**ابن‌العبری** میباشد که کتـاب خلاصهٔ تاریخ سلسله‌هاوپادشاهان رانوشته‌است .تاریخ **ابن العبری** تاجلوس **ارغون** میباشد و حائز اهمیت‌زیاداست .

آخریـن مورخ ایـن عصر **شهاب‌الدین محمدنَسْوی** وزیـر **جلال الدین** خوارزمشاه‌میباشد که درسال ۶۳۹ ﻫ (۱۲۴۱م) یعنی ده‌سال‌بعدازفوت **جلال الدین** نوشته‌شده و در آن مؤلف شرح حوادث زندگی وجنگهـای **جلال الدین** را شرح داده است .

تاریخ نویسان دورهٔ بعد

ازجمله مورخینی که در اواخر دوران مغول تاریخ نوشته‌اند یکی‌میر **خواند** ودیگری‌نوه‌اش **خواند میر** است.**میرخواند** دراواسط‌سدهٔ‌پانزدهم‌میلادی‌متولدودرخدمت‌جامی‌وسرپرست‌خود**علی شیر** دانشمند وزیر **سلطان حسین** دردربار هرات‌بوده‌است **میر خواند** تاریخ‌مفصل‌ایران رابنام

---

۱ ـ مؤلف در اینجا مرتکب اشتباه شده چه عطاملك وزیر هولاکو نبود بلکه برادرش خواجه شمس‌الدین این‌عنوان یعنی سمت صاحبدیوانی هولاکو وجانشینان اورا داشت . (مترجم)

۲ـ یعقوبی (Jacobite) یکی ازفرق مسیحیان‌است .(مترجم)

۳-Barhebraeus

روضةالصفا در هفت جلد از خلقت تا سال ۱۴۷۱ میلادی برشته تحریر در آورده است. روضةالصفا مانند سایر تواریخ این عصر ضمن شرح تاریخ حکایات متعددی نقل نموده و بدین نحو از خشکی عبارت کاسته است. **خواندمیر** ملخص روضةالصفا را تألیف کرده ضمناً کتاب دیگری در تاریخ مغـول نوشته است **خواندمیر** هنگام شورش اوزبکان در سال ۱۵۲۸ م خراسان را ترك و بدربار **بابر** بهندوستان رفت.

یاقوت

یاقوت بن عبدالله در میان علمای جغرافی مقام و مرتبهٔ اول را حائز میباشد او درسال ۱۱۷۹ میلادی از یك خانوادهٔ یونانی اصل بدنیا آمد و درهمان کودکی اورا به غلامی فروختند اما با این همه **یاقوت** به کسب معارف وعلوم پرداخته وسرتاسر ایران را مسافرت کرد. اینمرد از جمله کسان معدودی بود که از قتل‌عام مروجان بدربرد **یاقوت** درطی فرارخود قسمتهای شمالی ایران را تاموصل طی کرد و درسال ۱۲۴۴ میلادی کتاب معجم‌البلدان‌را نوشت کـه بوسیلهٔ مستشرق لایق و مستعد فرانسوی **باربیردومینار**[1] در دسترس فضلای اروپـا گذارده شده و آن در میـان اسناد و مراجع نگارنده نفیس‌تر وگران بهـاتر از همه میباشد.

نصیرالدین حکیم وعالم طبیعی وریاضی

نصیرالدین فیلسوف‌معروف طوس جزو درباریان آخرین استاد بزرگ حشاشین بود که بزور اورا ربودند تا بعنوان یکنفر معلم و مستشار بآنها خدمت کند وهم او بود که اربابش‌را واداشت تا به مغولان تسلیم شود. از طرف **هولاکو خان** نسبت بوی باکمال احترام رفتار شده و اوهم درمزاجش فوق‌العاده نفوذ داشت وهمین او بود که **هولاکو** را بفتح بغداد وادار

۱- Barbier de Meynard

در اینجا مؤلف محترم باز مرتکب اشتباه شده چه معجم‌البلدان را برای اولین بار ووستنفلد (Wustenfeld) مستشرق آلمـانی در دسترس عموم گـذاشت و مستشرق فرانسوی قسمتی ازکتاب مزبور را بنام « فرهنگ جغرافیـائی ایران » بزبان فرانسه منتشر ساخت. (مترجم)

ساخت . باری خواجهٔ نامبرده در کلام ، فلسفه ، ریاضی، طبیعی وهیئت ونجوم دست داشت ودرهمهٔ این فنون کتابهائی تألیف نموده واز کارهای برجستهٔ او هماناتشجیع هلاکو به تأسیس رصد خانهٔ مراغه است .

متصوفه یا اهل سیر وسلوك

در میان شعرای بسیارمعتبر ومعروف ایران سلسلهٔ عرفا ویا صوفیان یعنی پشمینه‌پوشان بوده‌اند. بایددانست که درادبیات ایران و طرز فکر ایرانیان روح تصوف ریشه‌دوانیده و نفوذ فوق‌العاده‌ای پیداکرده‌است[۱] اصل و منشاء تصوف ایرانی را دست دادن مشکل است. ممکن است بگوئیم که آن یك تراوش جدیدی است از افکار فلاسفهٔ قدیم خاصه فلاطونی جدید ومانویت . جماعتی معتقدند که تصوف عکس‌العملی است که فکر آریائی آنرا درمقابل آداب وقیود خشك مذهب اسلام بوجود آورده است وبعضی دیگر آنرا زائیدهٔ افکار هندی دانسته ومیگویند از فلسفهٔ هند سرچشمه گرفته است بنای اصول تصوف را اصلا به **ابوسعیدابوالخیر** نسبت میدهند که دراواخر سدهٔ دهم میلادی بدنیا آمده است . از **ابوسعید** معنای تصوف را پرسیدند در جواب چنین گفت «از آرزوهای خوددر گذر و آنچه دردست داری فرو گذار وبه آنچه پیش میآید تن درده».
پروفسور برون عقاید اینمرد فوق‌العاده راکه از مطالعهٔ اشعار اوبدست آورده است خلاصه نموده افکارصوفیان‌را بنحوی روشن بیان کرده‌است که از آن بهترچیزی بنظر نمیرسدمگر اینکه عین عبارت[۱] اورادراینجا بنظر خوانندگان برسانم «درطریقهٔ تصوف خدانه‌تنهاقادرمطلق وخیر محض است بلکه یگانه منبع حیات و جمال است. (وجز او هستی وجمالی نیست) آنچه که ناپیدا ونهان است در او مغمور و آنچه که مشهودو عیان است بارقه‌ای است ازانوار تجلیات او » با این عقائد اصطلاحات مخصوصی نیز که وجه امتیاز آنهاست همراه است مثلا خدا را تقریباً همهٔ صوفیان براستی حبیب، محبوب ، معشوق ، یا دلدار میگویند و فنای خویش را درذات او و به شراب ومستی اشاره میکنند ، ظهور وتجلی ذات و اختفاء و احتجاب او را به صورت وزلف سیاه

۲- نظامی وعطار ازشعرای قبل از عصرمغول هردوصوفی وعارف بوده‌اند. (مؤلف)

تعبیر میکنند وغیره وغیره . حالت کیفی و معنوی را از کمی وصوری برتر وبالاتر میشناسند . آئین وقوانین شرع را مانند پیروان اسمعیلی به جلوه‌های روحانی در میآورند (شاید اینقسمت را صوفیها از اسمعیلیان اقتباس کرده باشند) ، بزرگترین وجههٔ تصوف جنبهٔ آزاد فکری آنست که صوفی صافی حقیقت را درهمهٔ مذاهب می بیند ومعتقد است که راههای وصول بخدا به تعداد افراد انسانی است ، تا آنجا که **حافظ** میگوید هر پرستشگاهی بهتر از خودپرستی[1] است[2] ».

جلال الدین رومی

جلال الدین رومی بزرگترین شاعر طریقهٔ تصوف است . او در اوائل سدهٔ سیزدهم میلادی در بلخ بدنیا آمد و در واقع یکی از رجال فوق العادهٔ دیگری است که خراسان حقاً میتواند بوجود او افتخار کند . پدرش **بهاءالدین** که متخصص در حکمت الهی بود چون **جلال الدین** پنجساله شد موطن خود بلخ را ترك گفت و در نیشابور **عطار** را ملاقات کرد **عطار** که آن طفل را دید در حق وی دعا کرد و آتیهٔ درخشان او را به پدرش خبر داد و گفت این کودك بدرجهٔ ارشاد و امامی خواهد رسید . **بهاءالدین** در قونیه سکنی گزید و بدین سبب **جلال الدین** به رومی ملقب گردید مثنوی **جلال الدین** در ایران و ترکیه مشهور و بیش از هر کتابی که دراین زمان نوشته شده نفوذ دارد و برخی آنـرا قرآن فارسی خوانده‌اند . پروفسور **کاول**[2] میگوید «حکایات مثنوی معمولا سهل و بازبانی ساده تشریح گردیده ولی طرز استدلال واستنتاج حکایت گاهی بسیار مفصل و درك آن راستی معجزه است ، بطوریکه حتی ایرانیان تحصیل کرده و فاضل نیز برای فهم دقائق در بعضی موارد محتاج به حاشیه وشرح میباشند» . نسبت به آنقسمت از اشعار مثنوی کـه صورت ساده وسلیس دارند هیچیك از شعرای ایران در عمق فکر وزیبائی تصورهای **جلال الدین** نمیرسند. در این قسمت‌ها معانی وافکار نغز ودلکش مانند جریان ملایم آب رودخانه‌است که پشت

---

۱ ــ اشاره باین شعر حافظ است .

به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم　　که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

۲. جلددوم صفحهٔ ۲۶۷ کتاب برون. (مؤلف)

۲- Cowell .

سرهم جاری میباشد.[1]

سرلوحهٔ کتاب جلال‌الدین حکایت معروف نای است که میگوید:

بشنو از نی چون حکایت میکند ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ وز جدائی ها شکایت میکند
از نیستان تا مرا ببریده اند ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه‌خواهم شرحه‌شرحه ازفراق ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کودورماندازاصل‌خویش ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ جفت‌خوشحالان وبدحالان‌شدم
هر کسی از ظن خود شد یارمن ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ از درون من نجست اسرار من
سرّ من از نالهٔ من دور نیست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ لیك چشم‌وگوش‌راآن‌نورنیست
تن‌زجان وجان‌زتن‌مستور نیست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ لیك کس‌رادید جان‌دستورنیست

شهرت دیوان جلال‌الدین یامجموعهٔ غزلیات او هرگز بپای مثنوی نمیرسد. ولی معروف‌است‌که وقتی ابی بکر بن‌سعد از سعدی می‌پرسد «بهترین‌وعالیترین‌غزل زبان فارسی کدام است» سعدی درجواب یکی ازغزلهای جلال‌الدین رامیخواند که مطلعش این است:

هرنفس آواز عشق‌میرسدازچپ‌وراست ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ ما بفلك میرویم عزم تماشا کراست

میگویند سعدی‌این‌غزل‌را برای سعدفرستاد وپیغام‌داد «هرگزاشعاری بدین شیوائی سروده نشده ونخواهدشدای‌کاش به‌روم‌میرفتم وخاکپای جلال‌الدین‌رابوسه میزدم». جلال‌الدین مؤسس‌فرقهٔ درویش‌های مولوی‌است که‌عملیات‌رقص ووجدمخصوص آنها در اسلامبول مشهور و تماشائی است.

سعدی

با همه اختلاف نظری که دراغلب‌مسائل بین ایرانیان وجود دارد ولی هرفرد ایرانی معتقد است که سرزمین‌فارس‌یکی‌از شهرستانهای با عظمت ایران و از مفاخر برجسته وبی‌نظیرش همانا پرورش‌دوشاعر معتبر حافظ وسعدی میباشد که تا ابد نامشان باقی‌است. مشرف‌الدین‌معروف به

۱- از «مقالات اکسفورد» چاپ ۱۸۹۵. (مؤلف)

سعدی که این تخلص را (چنانکه در فصل پنجاه و سوم گفته شد) از نـام **سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی** گرفته‌است.

این شاعر نامی از لحاظ ذوق و سلیقهٔ اجتماعی و نوع پرستی و رحم ومروت شایسته است که شاعر برگزیده ومحبوب ایران باشد. **سعدی** مانند **جلال‌الدین** و **عطار** پارسا نبوده بلکه باید گفت کـه نیم پارسا ونیم دنیادار بوده است **سعدی** را نمی‌توان درواقع یکی از شعرای متصوفه نامید، بلکه میتوان گفت کـه او الفاظ و اصطلاحات تصوف را بمنزلهٔ لباسی برای ادای معانی‌وعبارات بکاربرده واز آن قصد انشاء و دعوی تصوف نداشته است **مشرف‌الدین** در اواخر قـرن دوازدهم میلادی متولد وچنانکه دربوستان نیز خود اشاره نموده درکودکی پدرش فوت کرده ویتیم مانده است. او چنین گوید:

چو بینی یتیمی سرافکنده پیش | مزن بوسه برروی فرزند خویش
یتیم ار بگرید کـه نازش خرد | وگر خشم گیرد کـه بارش برد

سعدی پس ازفوت پدر چندی درمدرسهٔ معروف نظامیهٔ بغداد تحصیل کرده و سپس مسافرتی به کاشغر نمود. این‌مسافرت بطوریکه خودشاعراشاره کرده‌درسال ۱۲۱۰ میلادی‌بوده‌است. **سعدی** مسافرت‌های‌طولانی‌نموده‌ودرهندوستان به‌معبد سومنات‌رفته ودر آنجابا‌راهب‌هندو داستانی‌داردودرطرابلس‌شام‌بجنگ‌صلیبیان‌اسیرشده‌وبالاخره آشنائی اورا خریده و از اسـارت نجات داده است. بنابر روایتی **سعدی** پانزده باربزیارت مکه‌رفته‌وهمین خود باملاحظهٔ‌دوری راه ووسائل‌مسافرت آنروزبهترین نمونهٔ عزم وهمت **سعدی** درانجام مسافرت‌است. اومصروحبشه‌و آسیای صغیر رانیز دیده است. اینمردچون بسن کمال‌رسیده مسافرتهای‌خودراموقوف کرده‌بشیرازوطن مالوف بازگشته ودر آنجا بوستان وگلستان‌رانوشته است. گلستان ازکتابهائی است که‌هرمبتدی زبان فارسی آنرا میخواند، اگرچه خود فصاحت و بلاغت **سعدی** فهم معانی این کتاب رادشوار ساخته‌است، ولی بااین‌حال بعدازقرآن این کتاب‌درایران بیش ازهرمجموعه ای خواننده‌دارد **سعدی** درصفحات گلستان‌حوادث مسافرت‌ها و

زندگانی خود را در نزد ما مجسم میسازد و هر لحظه خوانندگـان را اززیرکی وزبـردستی **سعدی** خنده‌میگیرد.

کتاب گلستان بخوبی نشان میدهد که مشی و سیاق اخلاق عمومی مشرق زمین‌چگونه بامغرب تفاوت‌دارد. مثلا درحکایت اول کتاب **سعدی** نتیجه میگیرد «دروغ مصلحت آمیز به ازراست فتنه انگیز **است**» ودرحکایت سربازی که جیـره نگرفته وحقوقش‌عقب افتاده ازجبههٔ‌جنگ‌فرارمیکند **سعدی** اورامعذورمیدارد. نوع وروش فکرعمومی‌مردم‌ایران‌حتی‌امروزهم درقضایای اخلاقی اززمان**سعدی**تاکنون فرق نکرده وهرگاه خوانندهٔ اروپائی متوجه این نکته نباشد بطور قطع منظور و مقصود **سعدی** را درك نخواهد کرد. **پروفسور** برون‌میگوید « نوشتجات **سعدی** یك آئینهٔ سراپانمائی است‌ازخاوروا‌وجنبه‌های‌اخلاقی وزندگانی شرقی‌را تشریح و همهٔ‌شئون آنرا ازاعلی‌وادنی مجسم‌ساخته وبرابرچشم ماگذاشته‌است.» ما ازاشعار گلستان این‌چند بیت را بطور نمونه‌ذیلا نقل‌میکنیم :

عمر برف است و آفتاب تموز — اندکی مانده خواجـه غره هنوز

ای تهی دست رفته در بـازار — تـرسـمت بر نیاوری دسـتار

هر که‌مزروع‌خویش‌خورد‌بخوید — وقت خرمنش خوشه باید چید

پند **سعدی** بگوش جان بشنو — ره چنین است مرد باش و برو

دیگرازغزلیات‌زیبای‌شیخ‌غزلی‌است که‌دروصف‌شیرازسروده که**پروفسور برون** آنرا بنظم انگلیسی درآورده واصل اشعار ازاین‌قرار است :

زرنگ‌وبوی توای‌سروقدوسیم‌اندام — برفت رونق نسرین و باغ نسترنش

یکی بحکم‌نظربای درگلستان نـه — که پایمال کنی ارغوان ویاسمنش

خوشانفرج نوروز خاصه در شیراز — که برکند دل مرد مسافر از وطنش

عزیزمصرچمن‌شد جمال یوسف گل — صبا بشهر در آورد بوی پیرهنـش

بدین‌روش که‌توئی گربمرده‌درگذری — عجب نیاید اگرنعره آید از کفنش

نماند فتنه در ایام شاه جز سعدی
که برجمال توفتنه است وخلق برسخنش

حافظ

پس از سعدی نخستین شاعر بزرگ فارس **خواجه شمس الدین محمد** ملقب به **حافظ** است واین لقب بدین مناسبت است که تمامی قران راحفظ داشت. اودر آغاز سدهٔ چهاردهم میلادی در شیراز بدنیا آمده و وتمام عمر را درهمان شهر بسر برده است واینکه گفتیم در آغاز سدهٔ چهاردهم برای این است که تاریخ صحیح ولادت او دردست نیست. **حافظ** در جوانی به خوشگذرانی و عیاشی میپرداخته وبامی ومعشوق یاساز وباده قرین بوده است. ولی درسن پیری از آن بیزاری جسته و به زهدوتقوی وتصوف گرویده است. **حافظ** برخلاف **سعدی** مرد سفر نبود، زیرا که او مانند اغلب ایرانیان ازدریا میترسیده است، چنانکه یك بار **محمد شاه** بهمنی اورا بهندوستان دعوت نمود و **حافظ** به بندرهرموز رفته ودر کشتی شاهی نشست ولی ازانقلاب مختصر دریا هراسان شده فسخ عزیمت نمود و بشیراز برگشت و غزل جالبی دراین باب سرود که دو بیت آن این است:

بس آسان می نمود اول غم دریا ببوی سود
غلط کردم که یك طوفان بصد گوهر نمیارزد

برو گنج قناعت جوی و کنج عافیت بنشین
که یك دم تنگدل بودن به بحر و بر نمیارزد

حکایت مصاحبهٔ تاریخی **حافظ** را با **تیمور لنگ** من درجای دیگر همین کتاب نقل کرده ام. اویکی دوسال بعدازاین مصاحبه درگذشت ودر باغی خارج شهر شیراز موطن محبوبش ویرا بخاك سپردند. مینویسند که دشمنان **حافظ** بعد از وفاتش می گفتند که اوچون علناً شراب میخورده وخوردن آنرا ترویج میکرده است کافراست و نباید بآئین مسلمانی دفن شود. برعکس دسته‌ای با این نظریه مخالف و طرفدار اسلامیت **حافظ** بودند و بالاخره ازدیوان خود شاعر فال گرفتند و این بیت شاهد آمد:

قدم دریغ مدار ازجنازهٔ **حافظ** که گرچه‌غرق گناه‌است‌میرود ببهشت

و آن‌دربدخواهان شاعرشهیر تاثیر زیاد بخشیده وهمه رامجاب‌وخاموش ساخت. ولی هم‌اکنون گاهی بعض‌ملایان‌متعصب هنگامه جو برای کسب‌شهرت‌دست بخرابی قبر و مزاراودراز میکنند ، چنانکه درچندسال‌قبل دریك‌تابستانی که در شیراز بسر می‌بردم واقعه‌ای نظیر آن‌اتفاق افتاد . درسال۱۹۱۶ میلادی که‌بشیراز رفتم سنگ‌مرمر قبررا دیدم صحیح وسالم است ، ولی یك نردهٔ آهنین زشتی بدور آن کشیده بودند[۱] ..

حافظ بزرگترین شاعرغزلسرای ایران ویك ایرانی نمونهٔ عصر خویش بوده است . شما اگرشیرازرا به‌بینیدعشق وعلاقهٔ اورابابنکه روزهادرباغهای سبز وخرم بسربه‌برد وبامی ومعشوق‌درکنارجوی آب‌بنشیندخوب میتوانید درك کنید . اگرچه در اغلب نقاط ایران‌نفوذ مذهب‌اسلام مردم‌را صورت‌ظاهرخشك‌بار آورده ودرامور دینی متظاهر وسخت‌گیر قرار داده است‌ولی‌برعکس درشیرازشخص خودرا درمیان مردمی می‌بیند که‌همگی خوش مشرب وبشاش ودوست‌داشتنی هستند .

کتاب عمدهٔ**حافظ** همان دیوان یامجموعهٔ غزلیات اوست که‌دروصف آن‌ازاین بهتر چیزی‌نیست که اشعاری از آن‌بطور نمونه در اینجا بنظر خوانندگان برسانم .

الا یـا ایها الساقی ادر کاسا و ناولهـا
که عشق آسان نموداول‌ولی افتاد مشکلها
ببوی نافهٔ کاخر صبا زان طره بگشاید
زجعدزلف‌مشگینش چه‌خون‌افتاد دردلها
بمی سجاده‌رنگین کن گرت‌پیرمغان گوید
که‌سالك بیخبرنبود زراه‌و رسم‌منزلها

۱ـ این‌وضعیت مربوط به‌دوره‌های پیش‌است ولی‌امروز بارگاه حافظ به بهترین طرزی‌تعمیرومجلل وعالی‌ساخته‌شده‌است. «مترجم»

شب تاریك و بیم موج و گردابی چنین هایل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم
جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها

همه کارم ز خود کامی به بدنامی کشید آخر
نهان کی ماند آن رازی کز و سازند محفلها

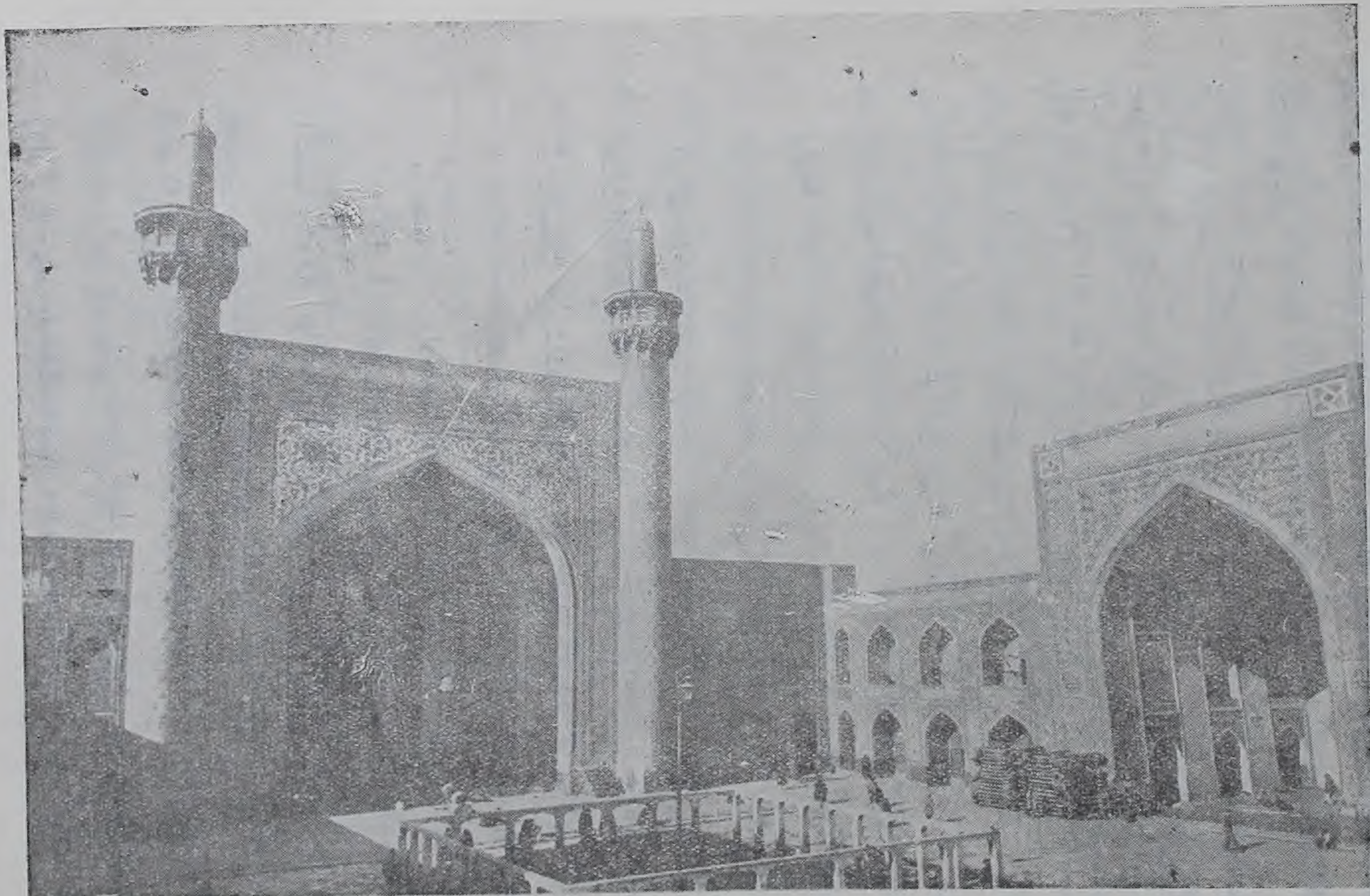
جامی

عبدالرحمن جامی اصلا اهل تربت شیخ جام واقع بین مشهد و سرحد[1] افغان آخرین شاعر بزرگ ایران در قرن پانزدهم میلادی بوده است **جامی** ابتدا در سمرقند بتحصیل علوم عصر خود پرداخت وسپس بهرات نزد **امیر علی شیر** مربی علم و ادب رفته و مورد نوازش وی قرار گرفت او بزودی در تمام دنیای اسلامی شهرت پیدا کرده واز جمله کسانی که با او مکاتبه داشته و باو ارادتی خاص میورزیدند یکی **سلطان بایزید** دوم بوده است.

معروف است وقتی بایکی از شعرای همکار ورقیب ملاقات اتفاق افتاده ومدت سه روز باهم بمناظره ومشاعره میپرداختند و هر کدام میکوشیدند تا تفوق ذوق و استعداد خودرا در گفتن اشعار نغز و مرغوب بر دیگری ثابت نمایند، ولی **جامی** ازاین رقابت و همچشمی تحریك شده و هنر را ازحد گذراند وذوق مافوق بشری از خویش نشان داد. حریف **جامی** پستی خود را احساس و شرمنده شده سر بزیر افکند، چون خواستند پس ازلحظه‌ای ازاو جواب بگیرند دیدند دردم جان سپرده است.

کتب ودواوین **جامی** نیز مانند **مولای رومی** مربوط به فلسفهٔ اخلاق وعرفان وتصوف است معروفترین کتاب **جامی** درزبان انگلیسی «سلامان وابسال» است که **فیتز جرالد**[2] آنرا ترجمه نموده. درزبان فارسی بهترین کتاب اوشاید همان یوسف و زلیخای

۱ـ رجوع شود به «پنجمین سفر در ایران» (مجلهٔ انجمن جغرافیائی همایونی) دسامبر ۱۹۰۶ (مؤلف).
۲-Fitzgerald



مسجد گوهرشاد

معروف باشد. مضمون این داستان شرح عاشق شدن **زلیخا** زن فرعون به **یوسف** است وچون **یوسف** ازمعاشقهٔ با او امتناع داشته است **زلیخا** چندان گریه میکند تا کور می‌شود، **یوسف** آنگاه برحال او شفقت آورده بدرگاه خدا دعا میکند تا نور بصرو جمال وزیبائی او برمیگردد واورا بعقد خود در میآورد. **سرویلیام جونز** قسمتهائی از یوسف وزلیخا را به نظم انگلیسی درآورده وما یك قسمت آنرا درزیر نقل میکنیم:

سحرچون زاغ شب پرواز برداشت | خروس صبحگاه آواز برداشت
عنادل لحن دلکش بر کشیدند | نقاب غنچه از دل بر دریدند
سمن از آب شبنم روی خود شست | بنفشه جعد عنبر بوی خود شست
زلیخا همچنان درخواب نوشین | دلش را روی در محراب دوشین
نبود آن خواب خوش بیهوشیی بود | ز سودای شبش مدهوشیی بود
کنیزان روی در پایش نهادند | پرستاران بدستش بوسه دادند
نقـاب از لالـهٔ سیراب بگشاد | خمار آلوده چشم ازخواب بگشاد
گریبان مطلع خورشیدومه کرد | زمطلع سرزد وهر سو نگه کرد

قبر خدابنده در سلطانیه

تفصیل معماری این عهد وبیان نکات و جزئیات آن ازحدود توانائی نگارنده و گنجایش این اوراق خارج میباشد ولذادر نظردارم شرحی مختصر ازابنیه وعمارات چندی که اغلب آنها را شخصاً دیده واز آنها اطلاع دارم دراینجا بنظر خوانندگان برسانم. باید دانست که مهمترین شهرهای ایلخانان مغول شهرسلطانیه واقع دریکصد میلی مغرب قزوین است که بدست **سلطان محمد خدابنده اولجایتو** در سال ۷۰۵ هجـری (۱۳۰۵م) بنا گردید اودر نظر داشت که خاك جسد حضرت **علی بن ابی طالب وامام حسین** (ع) را از کربلا ونجف به سلطانیه منتقل سازد وبدین منظور مقبرهٔ بزرگی در آن شهر

بنا نمود که چون بانجام آرزوی خودموفق نگردید مقبرهٔ مزبورعاقبت مزارخوداو شدوجسد اودرهمانجا مدفون گردید. طرح و نقشهٔ بنا مثمن یا هشت‌گوشی و در هر گوشهٔ آن یك منارهٔ بلند نصب ودروسط، گنبد بزرگ اصلی است که قطر آن هشتاد وچهارپا و بزرگترین گنبد ایران است. **جوزافاباربرو**[1] سیاح ونیسی میگوید این گنبد از گنبد **سان‌جوانی‌پولو**[2] درشهرونیس نیزبزرگتراست.[3] دراین جای تردید نیست که گنبد مزبور زیباترین بنائی است که دردورهٔ سلاطین مغول وتحت‌نظر آنها ساخته شده است. **کرسول**[4] میگوید بنای سلطانیه یعنی گنبد **خدابنده** بر خلاف گنبد ایاصوفیه درقسطنطنیه وپانتئون[5] در روم بواسطهٔ افزودن یا روی هم انباشتن بناهای فرعی چند بر روی بدنهٔ اصل بنا مناظر زیبای خود را از دست نداده است.

مزارامام رضا(ع)

مزارحضرت رضا(ع) درمشهد[6] که امروززیارتگاه بزرگ عموم شیعیان‌است مانند بسیاری ازکلیساهای معظم گوتیك دراروپا درطی‌قرون‌بسیارو بدستهای‌مختلف تعمیروتکمیل گردیده‌است. قدیمترین قسمت این بنای‌عظیم اطاق مقبره است که معتقدند آن همان حرم واقعی است که‌بدست **مأمون** روی‌بقایای قبر **هارون** ساخته‌شده‌وچندسال‌بعدموردا‌ستفاده

۱ـ رجوع شود به سفرهای ونیسی‌ها درایران صفحهٔ ٦٨. (مؤلف)

۲ ـ San Joanni paulo

۳ـ رجوع شود به «تاریخ وتکامل گنبددرایران» بقلم ك. آ. ث کرسول (Creswell) (مجلهٔ انجمن آسیائی همایونی). (مؤلف)

٤ ـ رجوع شود به «یاداشت‌های تاریخی در بارهٔ خراسان» (مجلهٔ انجمن آسیائی همایوئی) اکتبر ١٩١٠. (مؤلف)

٥-Pantheon

٦ـ رجوع شود به «یادداشت‌های تاریخی درخراسان» که بقلم نگارنده در شمارهٔ اکتبر ١٩١٠ درمجله «انجمن آسیائی همایونی» چاپ شده. (مؤلف)

قرار گرفته وجسد حضرت رضا در آنجا مدفون گردیده است. گنبد اصلی مزارازقرار معلوم کوتاه و آن بر بالای اطاقی افراشته شده بود که مساحت کف آن درحدود سی وسه پای مربع بوده است مینویسند که گنبد طلایی که امروز مشاهده میشود بعدها در بالای گنبد اصلی که هم اکنون درزیر آن وجود دارد بنا شده است. تامدت دویست سال در تعمیر این بنا اهمال میشد تا آنکه دراوایل سدهٔ یازدهم سلطان محمود براثر خوابی که دید به فرماندار نیشابور فرمان داد تا بر وسعت مزار افزوده و دیواری بدور آن بکشد. بطوریکه معلوم میشود بازتا زمان سلطان سنجر توجهی در تعمیر این بنای مقدس نشد ومراقبتی از آن بعمل نیامده است، چنانکه از یك کتیبه‌ای که برای خود نگارنده رونوشت شده برمیآید که این پادشاه درسال ۵۱۲ ه. (۱۱۱۸م) دستور داد تا مزار را مرمت کنند. بعلاوه کتیبهٔ دیگری بتاریخ سال ۶۱۲ ه. (۱۲۱۵م) میرساند که مغولها با طاق مقبره آسیبی نرساندند وخرابش نکردند هرچند که آنرا عرصهٔ غارت قراردادند[۱] وبالنتیجه میتوان اینرا تصدیق نمود که مزار اصلی همانست که اکنون باقی است واین یك حقیقتی است که حائز اهمیت میباشد. بنای اصلی مزار باکاشی پوشیده شده بود وآثار آن در بعضی قسمت‌ها هنوز دیده میشود.

مسجد گوهرشاد

در میان بزرگترین بانیان خیر این معبد گوهرشاد زوجهٔ شاهرخ بوده است وما مسجد مجلل موسوم بنام اوراکه آن روی بهترین وبرجسته‌ترین نمونهٔ معماری مغول ساخته شده‌است درحقیقت ازدینداری وخداترسی اوداریم شکل بنا چهارگوشی است با شکوه و عالی که برفراز آن چهار طاق بزرگ قرار دارد. طاق قسمت جنوب غربی معروف بایوان مقصوره میباشد وبایك گنبد آبی پوشیده شده و هم اینجا محل انجام وظایف مذهبی ونماز جماعت است. گراوری که در کتاب مشاهده میشود قسمت کاشی کاری و گچ کاری قشنگ وزیبای داخل ایوان یا رواق را نشان میدهد ومنبر وعظ وخطابه نیز درهمین گراور دیده میشود که

۱ــ در اینجا اشتباهی جهت مؤلف رخ داده و آن اینست که چندین سال بعد از تاریخ ۶۱۲ حمله مغول شروع شد بنابراین خرابی مشهدرا نمیتوان بآنها منسوب داشت. (مترجم)



گنبد خدابنده در سلطانیه

بنا بعقیدهٔ شیعه امام دوازدهم درروزداوری بر آن جلوس خواهد کرد. حقیقت این است که وقار وشکوه و دقت وظرافت این مربعی شکل باضافه تناسب کامل آن وکاشی کاری زیبا آنرا از مجلل ترین و عالی ترین مساجد آسیای مرکزی قرار داده است در قسمت جلوی ایوان مجلل وباشکوه کتیبه‌ای است باحروف بسیار درشت سفید، روی زمینهٔ آبی سیر رنگ که آن از حیث زیبائی نظرم را بی‌اختیار بخود جلب کرد و چون این کتیبه ازجهت نمونه بودن ونیز ازنظر تاریخی نفیس وذیقیمت است لذااماعین آنرا (که عربی است) ازنظر خوانندگان میگذرانیم. «قدانشأت هذالمسجدالجامع الاعظم والبیت المحرم فی ایام دولت السلطان بن السلطان بن السلطان مظفر **شاهرخ بن تیمور** گورگانی بهادرخان خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره وعدله واحسانه الحضرة العلیا والجلیلة الکبراء شمس سماء العفة و السداد الموصوفة بالشرف والعزة والرشاد **گوهرشاد** ابدت عظمتها و دامت عصمتها و کثرت برکاتها بالنیة الصادقة القصوی والعقیدة الراسخة العظمی لحصول المأمول راجیة من الله باحسن القبول من عین مالها لحسن مآلها واصلاح بالها یوم تجزی کل نفس اعمالها ابتغاء لوجه الله وطلبا لمرضاته وشکراً علی آلائه وحمدا علی نعمائه فتقبلها ربها بقبول حسن وخیر بها باحسن اجر المحسنین وخصها باکمل ماعده بعباده الصالحین. کتبه راجیاً الی الله **بایسنقر بن شاهرخ بن تیمور گورگانی** فی سنة ۸۲۱ (۱۴۱۸م).» چون شرح و بیان این مسجد بزرگ وقتی صورت اتمام می‌پذیرد که ازمسجد پیرزن هم ذکری بعمل آید لذاقلم را بطرف آن معطوف میداریم حکایت میکنند که بانوی سالخورده‌ای قطعه زمینی در آن حوالی داشت که مورد نیاز **گوهرشاد** بود ولی او بهیچ قیمتی حاضر نشد که آنرا بفروشد مگر اصرار وپافشاری کرد که یك مسجد جداگانه‌ای روی آن ساخته شود واینجا برای اینکه یك یادگار جاودانی برای همسر سلطنت باشد این مسئول نامعقول مقرون به اجابت گردید، چنانکه «مسجد پیرزن» گواهی است براینمعنی نگارنده سمرقندومساجد آنرادیده‌ام ولی من خودمانند **وامبری**[1]

1- Wambrey.



مقبرهٔ شاه نعمت‌الله در ماهان

معتقدم که مسجد گوهرشاد از مساجد سمرقند بسی زیباتر است .

مدرسه خرگرد

در نزدیکی خواف درمرز ایران وافغانستان مدرسه‌ایست که بنا بمندرجات کتیبه های آن بطوریکه نگارنده استنباط نموده‌در زمان شاهرخ ساخته‌شده‌است این بنا مستحکم وقطور ساخته‌شده‌وتقریباً درحدود پنج‌هفتم جریب جمعاً مساحت دارد وبطوریکه نویسنده مشاهده کرده‌ام خیلی خوب باقی‌مانده‌است. بنای‌اصلی چهار گوش دارای در ورودی بزرگ ودرداخل چهار رواق بزرگ دارد هنگامی که‌من این‌مدرسه رادیدم آجرهای الوان آن‌صحیح وسالم‌ولی کاشی کاری بطور بدی آسیب دیده بود . رنگ کاشی‌ها آبی آسمانی ، سبز ، زرد ، و سفید و طرح زمینهٔ کاشی کاری آن بتقلید حروف کوفی بود ، دیوار های مدرسه سابقاً باکاشی‌های آبی سیر رنگ‌دارای گلهای سفید و آبی پوشیده بود ولی متأسفانه از این کاشیهاچیزی باقی نمانده و تمام‌آنرا برده بودند . در دو طرف درورودی‌یك گنبد زیبا قرار دارد که از اطراف باگل و بته‌های برجسته تزئین شده و دیوارهای اطراف گنبدها باکاشیهای آبی پررنگ‌وسنگ مرمرهای هشت گوش‌مستور میباشد . این بنای مجلل اکنون متروك ودرشرف خرابی‌است ولی تنها مشاهدهٔ آثار آن‌معلوم میداشت که جلوهٔ خیره کنندهٔ رنگ با شکوه آبی آن در وقت اکمال و اتمام بنا در ۸٤۸ ه (۱٤٤٥م) تاکجا و چه اندازه بوده است .

مزار ماهان یا مقبرهٔ شاه نعمت‌الله

در ماهان نزدیك کرمان مزار زیبائی است که به خاطره سید نورالدین معروف به شاه‌نعمت‌الله که در دورهٔ سلطنت تیمورلنگ و شاهرخ می‌زیسته بنا گردیده است . درورودی این مقبره بسیار زیبا و دو طرف آن دو منارهٔ آبی رنگ قرار دارد . دو چنار کهن بلند درصحن این آرامگاه نمایان و بر زیبائی منظره وکاشی کاری آن در مقابل اشعهٔ آفتاب افزوده است . حیاط مستطیل جلو و در ورودی در زمان آغامحمدخان قاجارساخته‌شده وبهمین جهت سبك معماری آن جدیداست . حیاط عقب‌صحن‌دارای اطاق‌های قدیمی‌ساز وتوسط سید نسا یکی ازمریدان شاه‌نعمت‌الله بنا گردیده‌است.

منظرهٔ گنبد آبی، از صحن دوم بخوبی نمودار وخود صحن دارای یك اطاق مرکزی و چند رواق مجاور میباشد. رواق غربی عمارت که مدخل آن از حیاط عقب است بامر **شاه‌عباس** درسال ۹۹۹ ﻫ (۱۶۰۱م) ساخته شده ؛ دیوارهای داخلی این رواق دارای کاشی و گل و بوته کاری بسیار زیباست.

پوشش مقبره که قدیمی‌ترین قسمت آن میباشد از سنگهای مرمر و بطوریکه کتیبهٔ آن نشان میدهد بامر **احمدشاه بهمنی** از امراء دکن ومریدان **شاه‌نعمت‌الله** در سال ۸٤۰ ﻫ (۱٤۳۷م) بنا گردیده. درهای صحن از چوب صندل است ولی اکنون پوسیده شده. مزار **شاه‌خلیل‌الله** نوادهٔ **شاه‌نعمت‌الله** نیز در همین‌جا و اطراف آن با نردهٔ آهنی محصور است. درهای رواق شرقی صحن نیز رو به حیاط دیگری باز میگردد و دردوطرف آن دومناره‌ای کوچك برپاست. این حیاط دارای گلکاری زیبا و درخت‌های سرو ویك حوض زیبا و آب جاری است.

منظرهٔ مزار **شاه‌نعمت‌الله** فریبندگی مخصوص دارد. زیبائی کاشی‌ها، سرسبزی درختان و گل و آب جاری درزیر آسمان شفاف و بدون ابر ایران تأثیر عمیقی دردل مسافر میگذارد.



سکهٔ شاه اسمعیل اول

فصل شصت و دوم

ظهور سلسلهٔ صفوی

چنان پندار که سپاهیان تاتاراز دشمنان روسی خوددرحاجی طرخان هزیمت یافته ودشت‌های پوشیدهٔ ازبرف را برای رسیدن به‌سر منزل خویش گزاره میکنند. یاشهریار صفوی از برابر هلال ترك روی بر تافته قلمرو علاءالدوله را باخاك یکسان میسازد و به تبریز و یا قزوین باز میگردد.

بهشت گمشدهٔ «میلتون»

کتاب ۱۰ ابیات ٦-٤٣١

اصل و نسب صفویان

صفویها اصلا از اولاد امام **موسی کاظم** ع بـرادر کـوچك **اسمعیل** اند (رجوع به‌فصل پنجاه و یکم). خاندان صفوی تاچندین پشت در اردبیل اقامت و محبوبیت خاصی داشتند بخصوص یکی از افراد خانواده ملقب به **شیخ صفی الدین** (که‌این‌سلسله نام‌خودرا از وی گرفته‌اند) مقامی بس ارجمند داشت و بعد از او پسرش **صدرالدین** همان مقام‌واعتباررادارا بوده است. **امیر تیمور** از شیخ**صدرالدین** ملاقات کرده و به‌شیخ گفت تا از او تقاضائی کند. **صدرالدین** در خواخت نمود تا اسرای ترك راكه‌از دیاربکر آورده بودند آزادسازد. **امیر تیمور** تقاضای‌اوراپذیرفت‌وچون اسرا رهائی یافتند همه‌به حلقهٔ‌مریدان **صدرالدین** درآمدندو بعدهاهزاران نفرازفرزندان‌همین اسرا به‌گیلان مهاجرت نمودند و بالاخره خانوادهٔ صفوی را بسلطنت رسانیدند.

بعداز **صدرالدین**، **خواجه‌علی** بریاست خاندان‌رسید. او به‌اورشلیم مهاجرت کردوچنانکه **ملکم** مینویسدمقبره‌اش‌در اورشلیم تایك قرن‌پیش‌بنام مزار«شیخ‌ایران»

معروف بوده است. پس **ازخواجه‌علی**، **جنید** جای اوراگرفت. **جنید** چندان مرید داشت که **جهانشاه** قره قویونلو ازنفوذ او وحشت کرد و اورا تبعید نمود. **جنید** به دیاربکر نزد **اوزن حسن** رفت. **اوزن حسن** ازاو بگرمی پذیرائی نموده ویکی ازخواهرانش را بزوجیت وی درآورد. **جنید** مدتی درشیروان بسرمی‌برد تا آنکه درهمانجا در یکی ازمنازعات داخلی کشته شد. **حیدر** فرزند **جنید** خوی جنگجوئی را ازآق ـ قویونلو بارث برده بود. **اوزن حسن** دائی **حیدر** دختر خود **مارتا** را (که از زن یونانی داشت) بزوجیت او درآورد. **حیدر** ازاو سه پسر داشت، **سلطانعلی**، **ابراهیم میرزا** و **شاه اسمعیل**. همین شخص اخیر بود که مؤسس سلسلهٔ صفوی گردید، که از یك طرف یعنی ازطرف مادر بطوریکه گفته شد یونانی بوده‌است **حیدر** عاقبت کشته[1] شد وپسران او در استخر محبوس گردیدند. پسران **حیدر** پس از چندی از زندان رهائی یافتند. **سلطان علی** کشته شد و **ابراهیم میرزا** نیز بعد ازچندی در گیلان درگذشت وبنابرین **اسمعیل** تنها فرزندی است که ازپدرباقی ماند.

شاه اسمعیل اول مؤسس سلسلهٔ صفوی ۹۰۵-۹۳۰ھ (۱۴۹۹-۱۵۲۴)

مرکزاصلی نفوذ و تبلیغات موفق آمیز خاندان صفوی گیلان بود. **اسمعیل** بدواً درگیلان نیروی کوچکی بدور خود جمع کرد، سپس شهرهای باکو و شماخی را تصرف نمود واین اولین کار مهم او بوده است. فتوحات **اسمعیل** برعدهٔ پیروانش افزوده واین دفعه با شانزده‌هزار نفر ازلشگریان‌خودبرسر **الوند** امیر آق‌قویونلو تاخت‌واورا مغلوب ساخت. از آنجا به تبریز که از درتسلیم درآمد رفت ودرهمانجا عنوان شاهی اختیار کرد. سال بعد **شاه‌اسمعیل** مراد برادر **الوند** را درنزدیکی همدان شکست داده وکشت وبعد ازاین **الوند** نیز بطریق خدعه وخیانت دستگیرشده وبقتل‌رسید.

عشق وعلاقهٔ ایرانی به خاندان **علی**(ع) مکرردراین تاریخ ذکرشده است و بالاخره آرمان‌وآرزوی ملی درشخص این پادشاه کاملا برآورده شده و او مورد

۱ـ درکیفیت قتل حیدراقوال زیادی‌است که باهم اختلاف دارند وحقیقت این‌است که وقایعی که پیش از قیام اسمعیل‌رویداده خیلی ابهام دارند. «مؤلف»

علاقهٔ خاص ایرانیان قرار گرفت ، چه او رئیس یك قبیلهٔ جنگجوی خالی نبود که عروجش بر تخت میباید قهراً تولید رشك وحسادت کند بلکه انتساب واقعی بخاندان علی (ع) رانیز داشت واصل ونسب مزبور قبائل وعشائر را باهم متحد ساخته و همه رابرای خدمت زیر لوای اوحاضر نمود. همکاری هفت طایفهٔ بزرگ به نصرت ویاری اونویدمیداد که عصرجدیدی آغازشده است . قزلباش یاسرخ سر[1] نامی‌است که‌طوائف استاجلو ، شاملو، تکلو ، بهارلو ، ذوالقدر ، قاجار وافشار بدین نام مفتخر بودندهم قسم شدندکه مذهب شیعه را جداً حمایت کنند و سردارشان را مـرشد و پیرو نیز پادشاه هردو بشناسندکه آن درمشرق ازمشاغلی است که باهم جمع میشوند .

اسمعیل جوان پس‌از آنکه دعوی تاج وتخت خودرا استوار کرده و خویشتن را شاه اعلام نمود بغداد و موصل را ضمیمه نموده و بعداً دیار بـکررا نیز گرفت و بالاخره موفقیت اوچنان دامنه دار بود که تمام قلمرو وسیع آق قویونلو را در عرض چند سال بتصرف خویش در آورد . عملیات جنگی و فعالیت شاه اسمعیل بنظرغیر معمول آمده چه ما میخوانیم که اودریك هنگام از باکو واقع درشمال تاشوشتر در جنوب بلشگر کشی وعملیات جنگی میپرداخته است .

شکست ازبکان بدست شاه‌اسمعیل ۹۱۶هجری (۱۵۱۰)

شاه اسمعیل بعدازآنکه دامنهٔ نفوذ واقتدار خودرا درایران غربی‌وشمال‌غرب استوار ساخت متوجه خراسان گردید استان مزبور (بطوریکه قبلا درفصل شصتم اشاره شد) دراین هنگام دردست ازبکان‌افتاده بود شاه‌ایران‌ابتدا سفیری بنزدشیبانی خان رئیس‌ازبکان فرستاد وباوپیغام داد تادست ازتهاجمات وتجاوزات خودبردارد. شیبانی‌خان پاسخ داد « اگرشاه اسمعیل ازمتصرفات‌پدری خودچیزی از دست داده است ما ممکن است تمام آنرا باوپس بدهیم » ضمناً (بقصد تحقیر) یك تبرزین و کشکول برای شاه پیشکش فرستاد ودرمقابل آن یك دوك وچرخ نخ ریسی ازطرف شاه ایران‌برای پادشاه ازبك فرستاده شد که آن اشاره است باینکه حربهٔ زنان‌حرف

۱ـ این قبائل کلاهی ازسقرلاط که پارچه قرمزی بود برسرداشتند . «مؤلف»

و گفتار است .

در ۹۱۵ هجری (۱۵۱۰م) قشون **شیبانی خان** باقزاقهای دشت قبچاق پیکـار کرده وپادشاه ازبك در کتیبه‌ای که دستور داده بود آنرا در گردنه ای واقع در شمال شهر کنده بودند و نگارنده آنرا دیده است ادعا کرده که دشمن را شکست داده و فتح نصیب وی گردیده است [1] و در هرحال این ثابت میکند که قسمت بیشتر خراسان درتصرف ازبکان بوده است .

شاه اسمعیل باشتاب وسرعت فوق‌العاده‌ای علیه دشمن پیش‌رفته ودرنزدیکی مروبا سپاه ازبك تلاقی نمود. دراینجا ایرانیان که عده‌شان هفده هزارنفر بود باکمین کردن مظفرانه‌ای بیست وهشت هزارنفر ازبك را مغلوب ومتواری‌ساختند. **شیبانـی خان** به‌حوالی‌رودخانهٔ‌مرغاب فرار کرد ودر آنجا درجنگی که برسر تصرف پناهگاه وی در جریان بود هنگامی که میکوشید با اسبش ازدیوار بجهد برزمین خورد وبدست سپاهیان صفوی کشته شد . سرش را بریده پیش فاتـح آوردند واوهم حکم داد تااستخوان جمجمه را درطلا نشانده واز آن جامی جواهرنشان بسازند . بلخ و هرات بعداز این فتح اشغال شده و **شاه اسمعیل** برای ادامهٔ عملیات جنگی ودنبال کردن فتحی که نصیب وی شده بود نیروی‌عظیمی باقی گذارده وخود باآئین پیروزی بایران برگشت .

شاه اسمعیل و بابر

ازجمله اسرائی که در مرو بدست **شاه اسمعیل** افتاد یکـی خواهر **بابر** بود . سلطان صفوی بااین شاهزاده خانم ملاطفت نموده و اورا نزد برادرش فرستاد . **بابر** از این جـوانمردی بی‌اندازه خوشوقت گردیدواین خود مقدمهٔ ایجادالفت واتفاق شده و **بابر** از مرگ **شیبانی خان** استفاده نمود وحمله به ماوراءالنهر برد . او ازبکان را شکست داده و تا دروازه آهنین (دربند) آنها را تعاقب‌نمود . اینمرد باسپاهیان ایرانی تجدید قـوا نموده وموفقیت خویش را دنبال کرد . اوباتمام‌ناهمواریهاومقاومت هائی که‌درراهش

۱ـ خواند میرو مورخین‌دیگرمینویسند که‌از بکان دراین‌جنگ شکست‌خوردند. «مؤلف»

بود درهم شکسته باردیگر درمیان غریو و هلهلهٔ شادی داخل سمرقند گردید، لیکن مقدر نبود که او برتخت تیموری استقرار یابد، زیرا که اعتراف او به نفوذ و اقتدار ایرانی باوجود عداوتی که در آسیای مرکزی علیه شیعیان ایرانی احساس میشد اهالی را خیلی زود دلسرد کرده وازعلاقه ومحبتشان نسبت بوی کاست ودراین اثناء ازبکان از تشویش و اضطراب درآمده دور عبیدالله جانشین شیبانی را گرفتند. بابر با چهل هزار تن برسپاه دشمن که شمارهٔ آن سه هزار نفر بود حمله برده ولی این نیروی قلیل مأیوسانه تا آخرین لحظه پیکار کرده و بالاخره فاتح درآمد و بابر بعد ازاین هائله که تاریخ آن ۹۱۸ (۱۵۱۲ م) بود به «حصار» در جنوب شرقی سمرقند عقب کشید.

شکست قطعی بابر بدست ازبکان ۹۱۸ه (۱۵۱۳)

بابر باسپاه عظیم ایرانی باردیگر خودرا مجهز ساخته روانهٔ سمرقند گردید، لیکن درغجدوان واقع در شمال بخارا دریك جنگ خونین هولناکی شکست خورد و این شکست را او شکست آخرین وقطعی دانسته ازصحنهٔ آسیای مرکزی خارج شد. برای نشان دادن اینکه اتحاد و ائتلاف او باایرانیان شیعه که در میان اهالی بی اندازه منفور بودند تا چه اندازه ناگوار بود. نگارنده شرحی از تاریخ رشیدی نقل میکنم. باید در نظرداشت که نویسنده آن عم بابر بوده است. فاضل نامبرده واقعهٔ جنگ غجدوان را بشرح زیر بیان میکند:

« پیادگان ازبك ازهر گوشه ای بنای تیرباران راگذاشتند تا اینکه درمدت خیلی کمی چنگال های اسلام دست های کفر وزندقه را بهم بسته علائم فتح وپیروزی برای دین حق ظاهر و آشکار گردیدونسیم فاتحانهٔ اسلام رایات اعلام رفض واعتزال راواژگون ساخت وترکمانان بکلی ازپادرآمده وقسمت اعظمشان در میدان جنگ نابود شدند، چاك وشکافهائی که بواسطهٔ شمشیرها درقرشی پیدا شده بودتمامی آن حالا بادوخت تیرهای انتقام جبران شده وایشان میرنجم و سایر امرای ترکمان را بجهنم واصل کردند وامپراطور نومید ودل شکسته بسوی حصار برگشت».

در این گزارش نکتهٔ قابل ملاحظه آن است که سپاهیان شاه اسمعیل نظر بانتسابشان بسلسلهٔ آق‌قوینلو ترکمان‌خوانده‌شده‌است. میرنجم یکنفر فرمانده‌ایرانی و لقب کامل او «نجم ثانی» است. نتیجه‌ای که‌ازاین جنگ حاصل شداینکه ماوراءالنهر به ازبك‌ها برگشت که‌ازاین تاریخ تاچندین سال خطر بزرگی برای ایران بشمار میآمدند. آنهادرخاطرهٔ سکنهٔ خراسان‌تأثیری که کرده‌اند گوئی ثابت‌ومحو نشدنی است، چنانکه چمن بزرگ قرب چناران (بتقلید نام شیبانی خان که به «شاهی بیگ» نیز معروف بود) هنوز باسم اولنگ شاهی یاچمن‌شاهی خوانده میشود. پادشاه‌ازبك‌عموماً درتابستانها در آن‌نزدیکی برای خاطر مراتع آن‌بسر میبرد واو گیوك باغ یاباغ آبی را بنا نمود که‌من درحدود دوازده‌سال پیش در آنجااردو زده‌ام[1]

سلیم مهیب ازفاتحین بزرگ خاندان‌عثمانی[2] وسلطانی بیرحم وفوق العاده‌سفاك وخونریز بود وباوجود این در زبان فارسی قصایدی متعدد داشته ومربی وسرپرست صاحبان فضل وهنر

قشون کشی سلطان سلیم مهیب ۹۲۰هـ (۱۵۱٤)

بوده است. عداوتی که در ماوراء النهر نسبت‌بایرانیان‌شیعی مذهب‌وجود داشت از عدم‌موفقیت بابر واینکه‌نتوانست‌بواسطهٔ ائتلاف بااهل رفض واعتزال پیروزی‌حاصل کند ظاهر وآشکارمیگردد. دراینجا نباید فهم این مطلب مشکل باشد که سلیم و مشاورین او که‌همگی متعصب‌بودند برای‌چه تصمیم گرفتند که این‌دولت‌تازه‌بنیان‌و مذهب‌رفضی‌را که احداث کرده بودند قبل ازاینکه‌ریشه بدواند ازبیخ برکنند، گذشته از این سلیم گویا ازاین‌قضیه که هیئتی ازایران برای ایجادروابط سیاسی بدربارمصر وهنگری‌فرستاده شده بود باخبربوده است.

ساختمان روحی واخلاقی سلیم رامیتوان از اینجا بدست آورد که اوجمعی‌را

---

۱ ـ رجوع‌شود به‌جریده انجمن همایونی جغرافیائی، شمارهٔ ژانویه ۱۹۱۱. «مؤلف»

۲ـ نگارنده درثبت وقایع‌مناسبات‌ایران وترکیه ازاثرمستند یوزف فون‌هامر ـ پورگشتال استفاده کرده‌ام. «مؤلف»

درخفا مأمور کرد تاشمارهٔ نفوس شیعهٔ رافضی را درخاك عثمانی بدست آرند، چنانکه ازمیان هفتاد هزار نفرشیعه‌ای که بودند اوچهل هزار نفر راحکم داد قتل عام کردند وبدینطریق کشور خودرا ازهمدردان احتمالی بادشمن صاف وپاك نمود. **سلیم** نامه هائی به**شاه اسمعیل** نوشت که‌سبك انشاء آنها آمیخته باتکبر وغرور وموهن‌وزننده بوده است که‌درجواب آن‌پادشاه‌صفوی‌نوشت که تحریك ازطرف او نبوده و تمایلی بجنگ نداشته است واضافه‌نمود که ازمضمون مراسلات ولحن نامه‌ها بر می آید که نویسندهٔ آنها افیونی وگرفتاراین‌عادت‌مذموم میباشد ولذابرای منشی همایونی یك جعبه‌داروفرستاده شدونظر باینکه **سلیم** خودعادت‌به‌استعمال‌افیون‌داشت ودرایران‌هم گویا این‌قضیه معروف بوده معلوم است که‌این کلمات طعنه آمیز و نیشدار (اشاره بشخص او) بسیارمؤثر وکارگر واقع‌شده است.

شاه ایران که قسمت‌اعظم قشونش در آسیای‌مرکزی مشغول‌بود تصمیم‌بجنگ تدافعی گرفت واوبعد ازاینکه ولایات طرف غرب‌را ویران کرد درچالدران واقع در طرف شرقی‌دریاچهٔ ارومیه،رضائیه فعلی‌موضع گرفت. نیروی‌ترك مرکب‌بوداز یکصد وبیست‌هزار سرباز تربیت‌شده ومنظم وقسمت‌عمدهٔ آن‌سواره‌نظام ولی مشتمل بر چندین گروهان تفنگدار وتوپخانهٔ قوی‌بوده است. تدابیرحربی ترکان‌این بوده که سواره نظام ایران‌را جلوکشیده ودرتیررس توپچیان وتفنگچیان‌خودبیاورند و لذا تفنگها وتوپ ها را پشت سر پیاده نظام مخفی وپنهان‌کردند. **شاه اسمعیل** از این‌حیلهٔ‌دشمن‌باخبرشده‌قشونش‌راکه‌عبارت ازهمان‌سواره‌نظام وتقریباً بالغ برشصت هزار تن بود بدوقسمت تقسیم نموده یك‌قسمت آنرا خودتحت‌فرمان گرفته و قسمت دیگررا زیرفرماندهی‌رئیس استاجلو قرارداد ونقشهٔ جنگی‌وی‌این‌بود که‌هردوجناح دشمن‌راباهم‌مورد حمله قراردهد.

حمله‌ای‌راکه‌خود او بجناح چپ‌دشمن‌برد بموفقیت‌انجام‌یافته ولشگریان عثمانی‌رامجبور ساخت به پس‌قراول قشون عقب بنشینند، لیکن در جناح راست

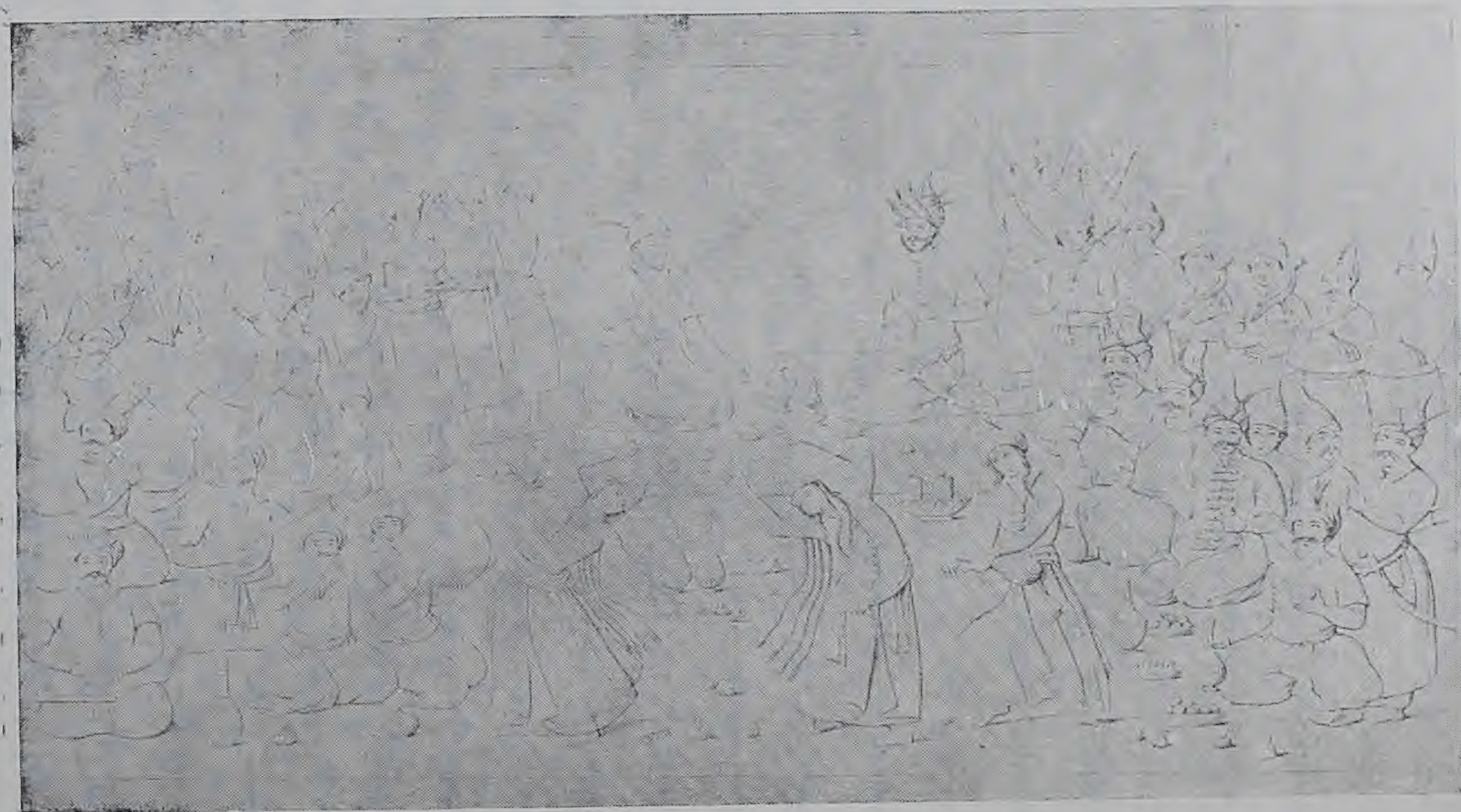
ترکان، پیاده نظام کنار رفته و توپخانه ظاهر گشته به نحو مرگباری بفعالیت پرداخت. اینجا سردار ایرانی بخاك هلاك افتاد و لشگرش از هم پاشیده و رو بهزیمت نهاد. ینی چریها که آنها را بطور ذخیره نگاهداشته بودند داخل میدان گردیده و بطرف سوارانی که تحت فرماندهی شخص شاه بودند بنای تیراندازی را گذاشتند و شاه پس از ابراز شجاعت و مقاومت سختی جراحت برداشته از اسب بر زمین افتاد و نزدیك بود دستگیر شود و وقتی که دوباره بر اسب سوار شد رو بفرار نهاد و سپاهیان افسرده و دلسردش هم بمتابعت او منهزم و متفرق گردیدند و سلیم این جنگ هولناك را برد. اردوی ایران نصیب فاتحین گردیده و تمامی اسرای مرد را حکم شد قتل عام کردند و تبریز تسلیم ترك‌ها گردید.

در این جنگ چون قشون متمرد و سرکش ترك از جلو رفتن امتناع ورزید قشون ایران تا قلب کشور تعقیب نشد و سلیم مجبور گردید تبریز را تخلیه کند و بهمان الحاق کردستان و دیار بکر قناعت نماید. او گرجستان را نیز ضمیمه نموده ولی بعدها آن ولایت بدست شاه اسمعیل پس گرفته شد. این مخاصمات و پیکارها بصلح خاتمه نیافت و حملات و تاخت و تازهای مرزی تا چندین سال دوام داشته است.

در اردو کشی مهم بعدی در ۱۵۱۶ میلادی سلیم قشون نیرومندش را علیه مصر سوق داده و آنجا را تبدیل بیك ایالت ترکی نمود و خلیفهٔ بازیچه را ناگزیر ساخت که از امتیازات و اختیارات روحانی خود دست بردار شده و همه را با بیرق و ردای پیغمبر[1] بفاتح تسلیم دارد و بعبارت دیگر خاندان عثمانی بر مسند خلافت و بجای خلیفه قرار گرفتند. این کار سلطان اگر بالاتر و مهمتر از فتح مصر نباشد لااقل در همان ردیف خواهد بود، چنانکه امروز خاندان عثمانی از طرف تمام مسلمانان سنی روی زمین رئیس روحانی اسلام شناخته میشود[2] ولی البته فرقهٔ شیعه در این امر مستثنی است.

۱ــ این موضوع در مقالهٔ مقدماتی جلد حاضر ذکر شده است (مؤلف)

۲ــ باید دانست که در ۱۹۲۴ میلادی خلافت بکلی ملغی گردید. (مترجم)



مجلس ضیافت شاه طهماسب از همایون

مرگ شاه اسمعیل و خصال او

شاه اسمعیل بلحاظ اینکه ایران را باردیگر استقلال بخشیده و یك دولت و ملت مستقل جداگانه‌ای تأسیس نمود و نیز اصول و عقائد شیعه‌را مذهب ملی قرارداد مورد محبت ایرانیان میباشد و در حیاتش هم از نظر مرشدی و سمت ارشادی که داشت ویرا ستایش میکردند. رعایایش روی تعصب و کمال عقیدت واخلاص برای او جنگیده وبسا اتفاق میافتاد که از پوشیدن زره درمیدان جنگ ابا وامتناع مینمودند. **آنجیوللو**[1] شرحی که درخصایص وصفات او نوشته بشرح زیراست: «خوبصورت وخوش مشرب و مطبوع بود، اندام متناسب وقامت موزون داشت، نسبتاً تنومند بود، شانه های پهن داشت. موی سر سرخ فام بود. او تنها سبیل می گذاشته است. بجای دست راست ازدست چپ کارمیگرفت، مانند یك خروس جنگی شجاع بود و از تمام امرای خود قوی‌تر و محکم تر بوده‌است.» در ۱۵۲۴ میلادی دراردبیل از این جهان درگذشت و در مرگش تمامی کشور غرق درسوگواری بود و رعایایش ماتم‌زده وسوگوار بودند.

طهماسب ۹۸۴-۹۳۰ ﻫ. (۱۵۷۶-۱۵۲۴)

طهماسب فرزند ارشد **شاه اسمعیل** درسن ده سالگی در ۹۳۰ﻫ (۱۹۲٤م) بر تخت نشست و معلوم است که تحت استیلای رؤسای عشائر قزلباش بوده است که هر کدام برسر تفوق واقتدار علیه دیگری مشغول توطئه و دسیسه بوده اند. اولین جنگ او علیه ازبکها بود که آنها را سردارش در میدانی قریب تربت شیخ جام که آنرا در یکی ازسفرهایم بمن نشان دادند در ۹۳٤ﻫ (۱۵۲۷م) مغلوب ساخت وبعد بر اثر بروزیك آشوب وطغیان، شاه به بغداد خوانده شد که در آنجا یکی ازرؤسای ایل کلهر که تابامروز در نزدیکی کرمانشاه باقی هستند حکومت‌را تصاحب کرده بود. اویاغی نامبرده را گرفته بقتل رسانید ومعهذا باز ازبکها در ۹۳۷ﻫ (۱۵۳۰م) بایران حمله آورده وهرات‌را مدت هجده ماه درمحاصره داشتند تا آنکه **طهماسب** رسیده و برسیدن او ازبکان محاصره‌را برداشته وعقب نشستند.

۱ـ مسافرتهای و نیزی‌ها در ایران صفحهٔ ۱۱۱. (مؤلف)



شاه اسمعیل آغای ینی چری ها را (در میدان جنگ چالدوران) بقتل میرساند. (کپیه از عکسی که در قصر چهل ستون است

سلیمان کبیر یا محتشم و حملهٔ او با ایران

درظرف مدت طولانی سلطنت **سلیمان** دولت عثمانی تهدید خطرناکی بوده است. این خلیفه که از مرگ **شاه اسمعیل** وجلوس پسرش آگاهی یافت نامه‌ای مشتمل بر تهدید ونیز همه نوع توهین وبی احترامی بوی نوشت. پادشاه ایران عهد کرد که جواب آنرا ندهد ولی سفرائی بنزد پادشاه هنگری و نیز امپراطور **شارل** هفتم فرستاد و پیشنهاداتی برای عقد قرارداد تهاجمی وتدافعی با نها نمود. حسن اتفاق برای ایران، که دوری مسافت وفقر و بی‌چیزی و بالاخره قلت منابع ثروت آن درمقایسه با ممالك معتبر وزیبای هنگری واطریش، عثمانیان آنرا چندان مورد توجه یاطعمه وشکار قرارنداد و بالاخره از آن برای مدتی صرفنظر کردند. باوجوداین در ۹۴۰ هجری (۱۵۳۴م) قشون ترك بآن کشور حمله ورشد و بعدازفتح بین النهرین تبریز را گرفت. **سلیمان** یا بواسطهٔ این فتح و پیروزی و نیز ازتسلیم واظهار اطاعت پادشاهان شیروان و گیلان تشجیع شده و یا بخیال پیشی گرفتن بر کارهای پدرش تا سلطانیه جلو رفت. اوسپس بـا ازدست دادن قسمتی از توپخانهٔ خویش ازرنجیره جبال زاگروس گذشته بغداد را بتصرف درآورد. چهارسال بعد ازاین دوباره او بایران حمله کرده وتبریز را گرفت ودرآخر قلعهٔ غیرقابل تسخیر وان راتسخیر کرد. **طهماسب** «صوفی باختری» که رویهٔ تدافعی او دراشعار **میلتون** (که آن عنوان فصل حاضر قرار گرفته) یادآوری شده است مهاجمین راهنگام عقب نشینی تعقیب نمود وهرچند ایرانیان بواسطهٔ حیلهٔ زیرکانهٔ ترکان یعنی رم دادن یك رمه از اسبـان بداخل اردوگاهشان خسارت و تلفات سخت هنگفتی دیدند نتایج حاصلهٔ ازاین جنگ غیرقاطع بوده است.

همایون امپراطور فراری

شرح تأسیس امپراطوری مغول درهند بدست **بابر** که انگلستان درسدهٔ هفدهم باوی تماس نزدیك داشت خارج ازحدود کتاب است. آن پادشاه نامی در ۱۵۳۰ میلادی از اینجهان درگذشت وجانشین او **همایون** ده سال بعد براثر آشوب وطغیانی ازهند رانده شده وبایران پناهنده گردید. **طهماسب** سوابق مودت واتحاد این دوخاندان سلطنتی را بخاطر آورده نه فقط ویرا باکمـال

صمیمت وجوانمردی پذیرفت بلکه باو برای استرداد تاج وتخت باقشون کافی کمک داد. راجع بسر گردانی این سلطان فراری هنوز دریك کتیبه‌ای در تربت شیخ جام اثری بشرح زیر موجود میباشد:

ایخدائی که رحمت تو توبهٔ گناهکاران رامی پذیرد

ضمیرهر کس بحضرت توظاهر و آشکار است

آستانه درت قبلهٔ تمام خلائق است

بخشش وانعام تو همه‌را شامل است

زیر کتیبه چنین امضاء شده:

سر گردان بیابان تهیدستی محمدهمایون ۱٤شوال ۹٥۱ هجری (۲۹دسامبر ۱٥٤٤)

دراینجا چیزیکه براهمیت این یادگار تاریك حدرقت آورمیافزاید همانا اطلاع باین مطلب است که همایون، حمیده بیگم ازاولاد شیخ جام را بزوجیت خود در آورد و اکبرشاه معروف ازاو بدنیا آمد.

طغیان القاص میرزا ۹۵۴ - ۹۵۵ ه. (۱۵۴۷ - ۱۵۴۸ م.)

سلیمان از طغیان القاص میرزا برادر شاه که بدربار وی پناهنده ومورد پذیرائی گرمی واقع شده بود ترغیب وتشجیع گردیده درصدد حملهٔ دیگری بایران افتاد. اولشگری بایران فرستاد که آن تبریز واصفهان را گرفت لیکن القاص میرزا با متحدین خود بنای مخاصمه ومنازعه راگذاشت وازاین لشگر کشی نتیجهٔ قطعی حاصل نشد.

قرارداد صلح بین ایران و ترکیه ۹۶۲ه، (۱۵۵۵)

اززمان تأسیس سلسلهٔ صفوی بین ایران وترکیه حالت عداوت وخصومت یا جنگ وپیکار ویا درحال بی تکلیفی باقی بوده است. در آخر هردو دولت ازجدال وقتال خسته ومانده شدند تا در ۹٦۱ه (۱٥٥٤م) سفیری از ایران که رئیس گارد مخصوص سلطنتی بود وارد ارزروم گردید و درخواست متارکهٔ جنگ نمود و آن از طرف خلیفه مورد قبول

واقع گردید. درسال بعد سفیر ایرانی دیگری باردوی عثمانی رسیده واوحامل نامه‌ای دوستانه بوده است که در آن نامه تقاضا شده بود که بزائرین ایرانی اجازهٔ زیارت اماکن مقدسه(یعنی مکه ومدینه) داده شود . درجواب آن **سلیمان** نوشت که ازاین تاریخ صلح بین دودولت تاوقتیکه ایرانیان آنرا نقض نکرده‌اند باقی خواهد بود ودیگر آنکه بحکام وفرمانداران ولایات مرزی تعلیمات لازمه داده میشود که زائرین حرمین شریفین را حراست وحفاظت کنند. این معاهدهٔ صلح یك سلسله جنگهای اولیهٔ بین ایران وترکیه را که در آن جنگها دولت نامبرده اخیر بطور کلی مهاجم بوده وایران اساساً رویهٔ دفاعی داشت خاتمه داد .

تسلیم کردن بایزید پسر سلیمان

بایزید پسر **سلیمان** در۹٦۷ ه (۱۵۵۹م) سر بطغیان برداشته و بالاخره بدولت ایران پناهنده گردید که ازاو با مراسم وتشریفات زیاد در تبریز پذیرائی شده ولی سربازانش ازباب احتیاط درمیان دستجات ایرانی تقسیم گردیدند . **سلیمان** با دربار ایران برای تسلیم داشتن پسرش بنای مکاتبه را گذاشت و **شاه طهماسب** با فرومایگی منفوری وانمود کرد که حاضر است مهمانش را بفروشد. قریب دوسال صرف تنظیم شرایط و مواد این تسلیم شد وبالاخره در۹٦۹ هجری(۱۵٦۱م) **بایزید** وچهار پسرش تسلیم مأمورین مخفی دولت عثمانی شده واعدام گردیدند و بهاء پرداختی به **شاه طهماسب** برای تسلیم مهمانان خود بدشمن چهارصد هزار سکهٔ طلا بوده است .

سفارتهای آنتونی جنکینسون به بخارا وایران ۱۵۵۸ - ۱۵٦۳

روابط انگلستان با پادشاهان ایران که درفصول گذشته ذکر شد دراینموقع بیك مرحلهٔ وسیعتر ومهمتری رسیده[۱] بود. در تحت سلطنت سلاطین خاندان «تودور»[۲] انگلیسی‌ها یك فصل پرافتخاری در کتاب شهرت ونام برای خود بازمیکردند وآن مربوط بود باکتشاف

۱ــ رجوع شود به کتاب «مسافرتهای خشکی ودریائی بروسیه وایران» ازانتشارات مرگان و کوت (انجمن هکلویت) . (مؤلف) .

۲ ــ Tudor

منطقهٔ قطبی که در آن نقاط صلیب «سنت جرج» انگلستان پدیدار شد. از سفرهای قبلی دریائی وفوق العاده مفید همانا سفر دریائی اکتشافی **ریچارد چنسلر**[1] بود که منجر بکشف «دریای سفید» شد وبدین ترتیب باب تجارت پرسودی با روسیه افتتاح گردید. این روابط بوسیلهٔ یك بازرگان حادثه جوی آندوره موسوم به **آنتونی جنکینسون**[2] توسعه و بسط یافت. درسال ۱۵۵۷ میلادی پس ازفوت **چنسلر** او بریاست کل کشتیهای شرکت «مسکوی» که بسوی روسیه حرکت مینمود منصوب گردید. بدون شك اوخیلی مایل بود که تعلیماتی راکه اربابانش باوداده بودند اجرا نماید. این تعلیمات بدین قرار بود «شما بایستی با تمام وسائل ممکنه که در دسترس شماست اطلاع حاصل کنید که چگونه ممکن است یکنفر ازروسیه چه ازراه دریا وچه ازراه خشکی به ختا برود» چنانکه نتیجهٔ کار اونشان داد که این شخص توانست دراین خصوص اطلاعات زیادی بدست بیاورد.

ایوان مخوف تزار روسیه کاملا مجذوب این انگلیسی شد و بهمین سبب درسال ۱۵۵۹ میلادی اورا با عنوان سفارت خود ببخارا روانه داشت. این عمل **ایوان** خود دلیل بارزی است برلیاقت و شخصیت **جنکینسون**.

جنکینسون در طی مسافرت خود درمیان سیاحان ومکتشفین بزرك انگلیسی مقام مهمی رابدست آورد، زیرااواولین انگلیسی است که ازولگا سرازیرشده وموفق بدیدارخیوه وبخارا گردیده است. راستی میتوان اورا اولین جهانگرد بزرگ انگلیس درخشکی محسوب داشت.

درتمام مدت مسافرت، اووقایع روزانه را دردفتریادداشت خود بدقت ضبط مینمود، چنانکه ما درضمن مطالب دیگرمی فهمیم که اوزمانیکه ببخارا رفته (یعنی درسال ۱۵۵۹ میلادی) امیر ازبك موسوم به **عبدالله** عازم اولین حمله از حملات

۱-Richard Chancellor

۲-Anthony Jenkinson

بزرگ خود بخراسان بوده است. **جنکینسون** بسلامت بروسیه بازگشت ونه تنها در این مسافرت مأموریت خود را بخوبی انجام داد بلکه در عین حال اطلاعات زیادی دربارهٔ راه ختا بدست آورد ومدتی بعد به انگلستان برگشت.

درسال ۱۵٦۱ میلادی **جنکینسون** دوباره برای مسافرت جدیدی خودراحاضر نمود اودراین سفر دستورداشت که با کشورایران ازراه روسیه رابطهٔ بازرگانی برقرار سازد که آن بواسطهٔ اینکه دولت اخیرالذکردرست درهمان موقع نظارت برناحیهٔ ولگا را بدست آورده بود یك نقشهٔ پرجرئت و جسارتی بود. باید دانست که در آن زمان مسئله ارتباط باایران ازراه هورمزخارج ازموضوع بود، چه تجارت وسوداگری مدیترانه شرقی درآنوقت درانحصاربازرگانان ژنوا و ونیس قرار داشت و نیم قرن دیگر گذشت تاپرچم انگلستان درخلیج فارس نمایان شد وبنابرین چون **تزارایوان** ازتمام حقوق گمرکی صرف نظر نموده بود این بخت آزمائی و اقدام آمیخته بخطر درنظرانگلیسیهای شیردل آن زمان ارزش داشت که درمقابل آن بمقاومت پردازند.

جنکینسون که **تزار** بعضی دستورات مهم ومحرمانه‌ای بوی داده بود که آنرا درورد بآن ممالك صورت دهد با سفیرایران مسکورا ترك گفته واز راه ولگا بدون هیچ حادثه‌ای بحاجی طرخان رسیدند، لیکن در دریای خزر مواجه با یك طوفان سهمناك و مهلکی که در قصیدهٔ **هوراس**[1] نام بدآنراشهرت جاوید داده است شدند. این انگلیسی درنزدیکی‌های شمال باکو پیاده شده و بعد بسوی شماخی پیش رفت وخوشبختانه توانست دوستی **عبدالله‌خان** امیرشیروان‌راجلب نماید. اوتوصیفی که ازامیرمزبورکرده بشرح زیراست: «دارای قامتی متوسط وقیافه وسیمائی مهیب وخونخوار میباشد، بلباسهای بلند و گرانبها از ابریشم و پارچه‌های زرباف که با مرواریدوسایرجواهرات قیمتی ملیله دوزی شده بودند ملبس وعمامه‌ای که برسرداشت

۱ــ شاعرشهیر یونانی طوفان سهناك و تلاطم دریای خزر را در کتاب یازدهم چکامهٔ نهم متعرض شده وآنرا بی‌اندازه موحش و خطرناك جلوه داده‌است. (مترجم)

بشکل مخروط وتیز وبارتفاع نیم یارد[1] بودکه انتهای باریك آن بطرف بالا بود ودر طرف چپ آن یك دسته پرقیمتی که در لولهٔ طلا و جواهر نشان کار گذارده بودند نصب شده بود».

جنکینسون بعداً **عبدالله خان** راوداع کرده باردبیل وبعد بهغور رفتهواز آنجانیز حرکت کرده ومطابق بیان خودش «ازاراضی سرسبز ومیوهداری عبور کردم که مردمانیکه باعلفزاروچراگاه جهت مواشی خود سروکاردارند در آن سکنی داشتند. این مردم درموسم تابستان درکوهستانها بسر برده و در زمستان به جلگهها ودرهها مراجعت مینمایند بدون اینکه بشهرها و دهات برای سکونت پناهنده شوند.» درشهر اردبیل او از مقبرهٔ مجلل دریك مسجد زیبا یا مسجد **شاه اسمعیل** مؤسس این سلسله تعریف میکند ولی دیگر از مسافرت بعدی خودش گزارشی نمیدهد جز اینکه میگوید از کوهستانهای لخت وخالی از اشجارعبور کرده وبالاخره به قزوین کهدر آنزمان پایتخت بود رسید.

چون در آنموقع شاه**طهماسب** مشغول تهیهٔ مقدماتی بودکه **بایزید** رابسلطان بفروشد امید موفقیت این شخص انگلیسی خیلی کم بوده است معهذا **جنکینسون** بحضور باریافت، چنانکه خودش میگوید «بحضور آن پادشاه باریافته باادب وتواضعی که شایستهٔ مأموریت من ومقام آن پادشاه بود نامهها وهدایای ملکه رابوی تسلیم نمودم، پادشاه آن هدایا را پذیرفته ازمن پرسید ازکدامیك ازکشورهای فرنگستان میآئی وکارت در آنجاچیست؟ جوابدادم که من ازمردم شهرمعروف لندن ازکشور آراستهٔ انگلندم واز طرف علیاحضرت **الیزابت** ملکهٔ آنکشور برای عقد مناسبات دوستی وتحصیل اجازه برای عبورومروربدون مزاحمت بازرگانان ومردم آنکشور مأموریت دارم تا آنها درقلمروایران مسافرت کنند وبخرید وفروش وحمل امتعهٔدو کشورپردازند و بدینوسیله برشهرت هر دو پادشاه و ثروت رعایای آنها بیفزایند و

۱ـ یارد معادل است با۹۱/۲ سانتیمتر. (مترجم)

عباراتی دیگر دراینمورد بعرض رساندم که اینك درخاطرم نمانده است».

بدبختانه دراین هنگام مسئله چاره‌ناپذیر مذهب مطرح شده **جنکینسون** در جواب میگوید که اوپیرومذهب مسیح وعیسوی است،فوراً گفته شده«ای کافرمارا هیچ حاجت ونیازی بدوستی باکفارنیست وازمن خواست که‌خارج بشوم.من‌ازاین‌خوشم آمدکه با احترام تمام درحالیکه عدهٔ بسیاری ازنجبا وسران دیگراو مرا مشایعت میکردند خارج شدم ودرهمان‌حال‌شخصی با یك سینی بزرگ پرازخاك ازعقب من روانه شده وتمامی‌راه مرا درداخل کاخ‌از جلوشاه گرفته تا درحیاط بهرکجاکه قدم میگذاشتم برای تطهیرخاك میریخت.» باید دراینجا باین انگلیسی خیلی سخت گذشته باشد وچنانچه توصیهٔ **عبدالله‌خان** نبود احتمال کلی داشت که سراو را بعنوان هدیه نزد سلطان(یعنی‌سلطان عثمانی) بفرستند،ولی **عبدالله‌خان** نوشته بودکه«اعلیحضرت برای احترام شخص خویش هم شده نباید **جنکینسون** را اذیت وآزاربرساند و یا اسباب رنجش اورا فراهم کند،زیرا دراینصورت هیچ بیگانه‌ای بکشوراو رونخواهد آورد.» آخرالامرعبدالله‌خان **شاه‌طهماسب** را متقاعدساخته و **جنکینسون** بسلامت بشیروان مراجعت نمود ودرآنجا ازاوپذیرائی گرمی بعمل آمد.بخت واقبال همه‌جا بااین پیش‌آهنگ‌بزرگ مساعدت‌ویاری نموده واوبا امتعه وکالاهای خودکه‌شامل ابریشم خام وپارچه های الوان برای شرکت مسکوی وزربفت های ابریشمی و نیز احجارکریمه برای **تزار** بود بسلامت وارد مسکوگردید.

راه تجارتی که بدینطریق با ایران بازشده بود بنظرموفقیت آمیزمیآمد ، اما اغتشاشات وهرج ومرجی که درکشوررویداد باضافه خسارات وصدماتی که‌ازطوفان بحرخزرودزدان دریائی بشرکت انگلیسی واردشد شرکت راپس ازسفرششم‌متوجه باین ساخت که خسارات وارده قابل تحمل نیست و بالنتیجه درسال ۱۵۸۱ میلادی دیگر کوششی دراینباره بعمل نیامد. اما شکست و عدم موفقیت در این کار بزرگ افتخاراتی‌را دربرداشته است چه این کار، انگلیسی‌هائی راکه در آن شرکت کرده

بودند مشق جسارت و شهامتی داد که خاص عصر درخشان **الیزابت** بزرگ بوده وچشم‌انداز ملت انگلیس را وسیع کرد واین از اشعار **مارلو**[1] که درباره تیمور لنگ سروده و ظاهراً بآن کار بزرگ **جنکینسون** اشاره میکند هویداست :

«بازرگانان مسیحی که باوجود مقاومت روسها امواج دریای خزر را با کشتیهای خویش میشکافند باید در برابر ما که خداوندان دریاچه‌ایم بادبانها را بعلامت کرنش فرود آرند».

میلتون نیز بایستی پایهٔ اطلاعات اشعار عنوان فصل جاری را از این پیش آهنگان بدست آورده باشد.

شرحی راجع بایران از دالساندری[2]

سالهای اخیر زندگی **شاه طهماسب** نسبتاً بدون حادثه گذشت. تهاجمات وتاخت وتازهای ازبکها بخراسان نبایداو را که در قزوین بود چندان بزحمت انداخته باشد، اما قحطی موحشی که درسال ۹۵۷هجری (۱۵۷۱م) رویداد وبروز طاعون در دنبالهٔ آن احتمال دارد که در تمام کشور سرایت کرده وهمه را متأثر کرده باشد.

چندی پیش ازمرگش **وینچنتیو آ. دالساندری**[3] بسفارت ازونیس بدربار او در قزوین فرستاده شد. وی مأمور بود شاه را تحریك ومتقاعد کند باینکه ترکان مهیای گرفتن قبرس از ونیزیها میباشند واگر شاه ایران حمله بخاك عثمانی نکند خود شکار بعدی ترکها خواهد شد.

این میسیون نظر بمقصودی که داشت مواجه بعدم موفقیت گردید، امادرسایهٔ آن مایك شرح جالب توجهی راجع بایران بقلم یکنفر معاصر دقیق النظر مشاهد بدست آورده ایم. **دالساندری** در ضمن بیان مطالب دیگر میگوید راه هورمز بکلی

1- Christopher Marlowe's Tamburlainc

۲- رجوع شود به «مسافرتهای ونیزی ها درایران» (مؤلف)

۳- Vincentio A. d'Alessandri

فراموش‌شده وراه عمده ازطریق حلب نیزمتروك وخراب‌مانده است . این شخص از **آنتونی جنکینسون** نیز ذکری کرده است. بیان‌راجعهٔ به **شاه‌طهماسب** که‌خالی از مداهنه‌میباشدبدینقرار است«دارای‌قامتی‌متوسط ، هیکلی زیبا وخوش‌قیافه بود، هر چند چهره‌ای تیره ولبهای ضخیم وریش‌مهیبی داشت. » مخصوصاً مینویسد که‌او(شاه) مدت یازده‌سال‌قصر خودرا ترك‌نکرده بود ومردم درنتیجه‌قادر نبودند عرایضشان‌را بوی‌برسانند . میگوید جاده‌هاناامن وقضات ودادرسان رشوه خوار بودندورویهم رفته مطابق گفتهٔ‌اوسلطان ،کشورخود رافراموش کرده وجز به‌پول وزن‌بچیزدیگری اعتنا نمیکرد .

اسمعیل دوم ۹۸۴ هجری (۱۵۷۶)

رسم‌شاهان صفوی‌این بودکه فرزندانشان‌راتحت محافظت و سرپرستی‌رؤسای‌بزرگ‌قبائل‌قرارمیدارندوازاینرو بعدازمرگ **طهماسب** که‌بدست‌مادریکی‌ازفرزندانش که **حیدر** نام داشت مسموم گردید رقبای خطرناك فرصت یکه‌تازی پیداکردند .**حیدر** آنوقت‌درپایتخت بود وقبیلهٔ‌استاجلواورا نامزد سلطنت نمودند ولی‌قبل ازاینکه موافقین‌وهمدستانش دوراو جمع‌شوند بقتل رسید . بالاخره **اسمعیل** فرزند چهارم شاه که مدت بیست و پنجسال‌بدست‌پدرش زندانی‌بود برتخت نشست .این‌شاه‌جدیدبواسطهٔ‌طول‌زمان‌حبس وقید خوی‌سبعی‌پیداکرده بود وازاینرو پس ازبدست آوردن قدرت و تحکیم مبانی سلطنت خودهشت‌تن‌ازشاهزادگان خانوادهٔ سلطنتی‌راکه‌درقزوین بودندباضافه‌هفده نفر ازسران عمده‌را میل‌کشیدویاکشت. **محمدمیرزا** که‌بلقب خدا بنده معروف و فرزند ارشدشاه بود چون ازدوچشم تقریباً محروم بود نامزدسلطنت‌نگردید، وی‌با اینحال حکمران‌خراسان‌بود وبعداًبحکمرانی فارس منصوب گردید وبنابراین‌فرزند خودعباس را بحکومت اسمی خراسان درتحت حفاظت ونگهبانی **علیقلی خان** رئیس ایل‌شاملو باقی گذارد .**شاه اسمعیل** عده‌ای‌را با دستورات لازم برای قتل

خدابنده وعباس روانه‌داشت ، اما درست قبل‌از آن که آنهافرمان وحشیانهٔ خودرا بموقع‌اجرا بگذارندخبر رسید که‌شاه جدید براثرشرب‌زیاد وافراط دراستعمال‌تریاك درگذشته است .لیکن بنابروایت‌دیگر پانزده‌مرد که بلباس زنان‌در آمده‌بودند او را بقتل رسانیدند .

محمد خدابنده
۹۸۵هجری(۱۵۷۸)

مرگ اسمعیل نه‌تنها جان محمدرانجات‌دادبلکه اورابتخت سلطنت‌ایران‌نیز رسانید . اما او بزودی نشان داد که ازعهده اداره کردن امورمملکت‌برنمی آید ولذا چیزی نگذشت که امرای‌خراسان بمخالفت‌برخاسته‌وعباس راشاه خواندند .درطی‌جنگ‌داخلی که‌بعداً رویدادشاه‌ضعیف‌النفس‌وزیرخود میرزاسلیمان‌راترك گفته وبروسای‌قزلباش‌واگذارد وآنهاهم ویرا بقتل رسانیدند. پس‌از اینواقعه موقعیت‌شاه بواسطهٔقتل‌رئیس‌ایل‌تکلو که‌برخلاف‌اصول‌سیاست‌انجام‌شدضعیف‌تر گردیدووقتی که‌ترکان‌بایران حمله آوردند تمام‌رعایای اوویرا ترك‌نمودند . شجاعت های حمزه میرزا ولیعهد فقط این دوران تیره وتاریك‌راروشن میسازد. اولین کاربزرگ اونابودساختن‌پیش قراولان ترك در نزدیکی خوی بود ،ترکها برای‌بلیه‌ای که‌رخ‌داده بود نیروی‌تازه‌ای‌فرستادندوآن‌نیز نیست و نابود شد ،ولی باوجود این موفقیت‌های درخشان ایرانیان ، آرتش مهاجم بسوی‌تبریز پیش‌رفت‌وآنجارابتصرف‌درآوردوشهر درنتیجهٔعصیان‌ونافرمانی‌قزلباش‌ها بباد غارت‌رفت،لیکن حمزه میرزا راهنوزنبایستی ازنظر دورداشت‌چه‌اوباحمله‌ای که‌درسال۹۹۳ هجری(۱۵۸۵م)بدشمن‌برد بیست‌هزارتن از آن‌هارا‌کشت‌ودریك‌ماه بعد دوباره تلفات وخسارات‌برباددهنده ای‌بمهاجمین‌وارد آورد ،امابزودی‌خودش‌هم به‌بلای‌سختی‌دچار شد ،چه سه‌هزارنفر از مردانش‌درمرداب بهلاکت‌رسیدند. بااین حال‌ایرانیان جسور وبی‌باك‌ابداًمأیوس‌نشده ودرسراسرارس‌بحمله‌پرداخته سلماس و ایروان‌راغارت‌کردند ،امااختلافات‌داخلی نگذاشت که این‌فتوحات‌وپیروزی ها بارور

گردد وتبریز دردست ترکان باقی‌ماند. برای محروم‌ساختن حمزه میرزا ازسلطنت افرادقبائل‌توطئه‌وسازشی باهم نمودندولی نتیجه‌ای‌نبخشید، لیکن‌این‌شاهزادهٔ‌دلاورو شجاع بدست‌یکی‌ازمحبوبانش‌درسال۹۹۵هجری(۱۰۸۷م) کشته‌شدوبامرگ‌اوهرنوع امیدعاجلی برای بیرون کردن مهاجمین‌ازبین رفت.



عین دستخط شاه‌عباس که در سال ۱۰۱۲ هجری (۱۶۰۳م) تحریر وامضا شده است.
(با اجازهٔ و لطف عبدالمجید بلشاه)

فصل شصت و سوم

شاه‌عباس کبیر

اما شخص او آنوقت و آن از اینقرار است : اندامش چنان برازنده است که گوئی نقشبند صنع که میدانسته است ویرا برای چه کاری نامزد خواهد کرد همهٔ تناسب وجمال وقوت و وچابکی را بوی عنایت کرده است، رنگ گندم گون وچهرهٔ مردانه‌اش بیشتر بر اثر نوازش آفتاب تیره گشته است .اورادلی بزرگ وشاهانه است وخرد ودلاوری و گشاده دستی و عطوفت ومدارا و بالاخره حق پرستی ازصفات ممیزهٔ او است.

(گفتهٔ انتونی شرلی در بارهٔ شاه‌عباس)

شاه‌عباس اول ۹۸۵-۱۰۳۸ه (۱۵۸۷-۱۶۲۹)

باید دانست که قرن شانزدهم ، هم در اروپا وهم در آسیا، بواسطهٔ پروردن شهریاران بزرگ با بخشش های وافریك یك عصر تاریخی شگفت آمیز بوده است ازمیان این شهریاران یکی چارلز پنجم ودیگر **الیزابت** در اروپا هستند که **سلطان سلیمان** سلطان ترکیه، **اکبر مغول** امپراطور هند و**شاه‌عباس** که موضوع این فصل است اگر بالاتر نباشند لااقل در همان ردیف قرار میگیرند . معهذا آن طفلی که مقدر شده بود روزی شاه‌عباس کبیر گردد وضعش در ایام کودکی هیچ امیدبخش نبود وکسی خیال

نمیکرد که اوروزی چنان مقامی را در تاریخ بدست آورد. در کوچکی اورا حاکم اسمی خراسان کردند واو دورهٔ صباوت خودرا درحالیکه بازیچهٔ دست رؤسای قبائل رقیب بود گذراند. نگهبان یا للهٔ او **علی قلی خان** رئیس ایل شاملو بود که با **مرشد قلی خان** رئیس ایل استاجلو اسماً برای اینکه حقوق این طفل را محفوظ نگاهدارد متحد شده بود، ولی در حقیقت منظور او ترقیات شخصی خودش بود. همانطور که انتظار می‌رفت این دو نفر خان بایکدیگر بخصومت برخاستند و در جنگی که متعاقب آن رویداد **علی قلی خان** که همراه سلطان جوان بجنگ رفته بود مغلوب شد، اسب عباس تیر خورد وخودش هم شخصاً باخطر عظیمی روبرو شد ولی درهمین موقع فاتحین دست ازتعقیب کشیده خود را بدست وپای او انداختند، در نتیجه **مرشد قلی خان** با زور وسرنیزه خودرا مستحفظ ونگهبان وی نمود همانطوریکه قبلا دیدیم امراء خراسان **عباس** را بسلطنت اعلام کرده بودند و**خدابنده** آن توانائی را نداشته که قدرت ونفوذ خودرادر آن ولایت برقرارسازد. کمی بعدازاین، اغتشاشی که در اثر مرگ **حمزه میرزا** رویداد **مرشد قلی خان** را تشجیع کرد که بطرف قزوین پیش رفته و آنجا رااشغال نماید. **خدابنده** در آنموقع بفرو نشاندن شورشی درفارس اشتغال داشت، بنابراین **مرشد قلی خان** ازغیبت او استفاده نموده اعلامیه‌ای انتشار داد که املاك و خانه‌هائیرا که سربازان **خدابنده** درقزوین متصرفند درصورتیکه برای ادعای تملك آنها بزودی برنگردند تمامی آنها توقیف وضبط خواهد شد. انتشار این اعلامیه قدرت **خدابنده** رامعدوم ساخت، چه ارتش او وی راتنها گذارده بپایتخت مراجعت نمودند. ازاین تاریخ چه **خدابنده** بمرگ طبیعی مرده وچه کشته شده باشد دیگر برای ادعای **شاه عباس** درایران مخالفتی وجود نداشت. **شاه عباس** هم بزودی **مرشد قلی خان** راکشته وبدین ترتیب زمام قدرت را در دست گرفت.

حمله ترکان ۹۹۸-۹۹۵ هجری (۱۵۹۰-۱۵۸۷)

مرگ **حمزه میرزا** و آشوب واغتشاشات داخلی که موجب ضعف وناتوانی ایران شده کاملا بنفع سرداران تجاوز کار سلطان بود. مذاکرات برای عقد یك متارکه بوسیلهٔ **خدابنده** بعمل آمده

بود ولی‌چون ترکان تقاضای‌استرداد شهرستان قراباغ‌را نموده بودند وتقاضـای آنها ردشده بودبسرعت مخاصمت آغازشده ودر۹۹۵ هـ (۱۵۸۷م) درنزدیکی بغداد جنگی بین دو دولت بوقوع پیوست وفرهادپاشا یك ارتش ایران‌راکه‌بالغ بر ۱۵۰۰۰نفر بودند پس ازیك کشمکش‌ءجنگ‌مأیوسانه ای که سه‌روز طول کشید غافل گیر نموده ومغلوب‌ساخت. دردنبالهٔ این موفقیت وتصرف شهر تبریز ترکان ولایات‌غربی ایران راکه‌شامل قسمت بزرگی ازعراق عجم ، لرستان وخوزستان بود ضمیمهٔخاك خـود نمودند . درسال۹۹۶هـ (۱۵۸۸م) فرهادپاشا نیروهای خودرا بنیروی‌حاکم‌شیروان ملحق نمود وبقراباغ حمله برد وگنجه‌را متصرف‌شد وبعجله‌حصاری‌دراطراف شهر کشید ویك‌عدهٔ ۳۰۰۰ نفری رادر آنجا مستحفظ گذاشت وبدینطریق شهررامستحکم ساخت .

موقعیت شاه عباس بواسطهٔ‌تجاوزات‌وتهاجمات‌ازبك‌ها درنهایت درجهٔضعف بود ، بنا برین اوبلحاظ مصالح‌وقت تصمیم گرفت برای‌جمع آوری‌ذخائرومنابع خود برای جنگ‌برعلیه‌ازبکان ،باترکان‌صلح‌نماید .پس ازمذاکرات‌طولانی که‌بسرپرستی حیدرمیرزا فرزند حمزه‌میرزا بعمل آمد پیمان‌صلحی‌درسال۹۹۸ هجری(۱۵۹۰م) منعقد شد ومطابق آن شهر تبریز وشیروان وبنادر آن‌واقع دربحرخزرو گرجستان ولرستان بترکها واگذار گردید .

هجوم‌وحملات‌ازبك سلطنت‌ازبك‌درزمان‌عبدالله دوم به‌منتهی درجهٔبسط‌وقدرت خود رسید . این شخص که با شاه‌عباس معاصر بود مرزهای امپراطوری خود را ازهرطرف‌توسعه میداد . درمشرق‌فرغانه ،کاشغر ،ختن‌ودرجنوب بلخ ، طخارستان وبدخشان ازولایات‌سرحدی اوشدند . درطرف مغرب استراباد را بطورغافلگیری تصرف‌نمودند وشاهزاده حاکم گیلان‌راکه باسلطان‌عثمانی متفق‌بود بکلی‌ازکشورش بیرون راندند .درزمان‌شاه‌عباس نیز برهرات پس‌از نه‌ماه‌محاصره دست یافتند وباین وسیله شاه‌عباس رامورد تهدید قراردادند . شهر مقدس مشهد

بعداً نیز به محاصره در آمد. شاه جوان برای نجات آنها حرکت نمود ولی ناخوشی وی باعث تأخیر شد. در نتیجه شهر بتصرف آنها در آمد و بباد غارت رفت و سکنهٔ شهر را قتل عام نمودند و ثروت و خزائن مزار مقدس تماماً چپاول شد. شهرهای دیگر خراسان از جمله نیشابور، سبزوار، اسفراین، تون و طبس همگی دچار سرنوشتی مشابه مشهد شدند. در نتیجه این استان مهم بیك حالت فلاکت بار و تأثر آوری افتاد، تا آنکه درسال ۱۰۰۶ ه (۱۵۹۷م) بر این دشمن حیله گر و مکار پیروزی بزرگی درحوالی هرات حاصل گردید و پس از آن تا چندین سال حملات سالیانهٔ ازبکها قطع و موقوف شد.

شاه عباس برای محافظت این قسمت از مرز باز و بلادفاع چندین هزار نفر از اکراد کردستان را با خانواده و گله‌های آنها کوچ داده و آنان را در شمال خراسان سکنی داد و تقریباً آنها را محافظ ومانع پیشرفت ازبکها گردانید. این تازه واردین قادر نبودند دارائی واموال خود را درسرزمین‌های حاصلخیز شمالی سلسلهٔ جبالی که در فصل یکم ذکر شد نگاه دارند بدین جهت آنها بـه درهٔ اترك رفته و ترکهای جرایلی[1] را از آنجا بیرون کرده وموقعیت خود را محکم واستوار ساختند. امروزه آنها یك جامعهٔ مترقی و کامیابی شده‌اند، هر چند کـه هنوز بزبان خودشان تکلم میکنند وحکومتشان عموماً با رؤسای قبائل میباشد.

کناره گیری موقتی ۱۰۰۰ ه (۱۵۹۱)

شاه عباس بستاره شناسی ونجوم عقیدهٔ زیاد داشت وچون در اینموقع منجمین او پیش بینی نمودند که خطرهای بزرگی متوجه اشغال کنندهٔ تاج وتخت میباشد لذا موقتاً برای مدتی ازتخت کناره گیری نمود و **یوسف** نامی راکه گویا مسیحی بود[1] ویقیناً مسلمان نبوده برتخت نشاندند ومدت سه روزچون پادشاه با اورفتار میکردند درروز چهارم او را بقتل رسانیدند وبدینطریق تأثیر کواکب یا احکام آنها صورت انجام پذیرفت. **شاه عباس**

۱ـ یوسف از فرقه معروف نقطویه بود نه مسیحی. (مترجم)

در حالیکه ستاره شناسان او را نوید سلطنت طولانی و پرافتخاری میدادند دوباره بر تخت نشست. پیروزی بر ازبکها که ذکر آن در بالا گذشت پس از این واقعهٔ فوق‌العاده اتفاق افتاد.

ورود برادران شرلی به ایران (۱۵۹۸ میلادی)

کوشش دلیرانه‌ای که **جنکینسون** در دوران سلطنت **طهماسب** برای افتتاح باب بازرگانی باایران ازراه روسیه بعمل آورد یك حادثه وواقعهٔ متروك ومهجور بود که هیچگونه اثری در این کشور باقی نگذاشت وذکر آن فقط بسبب شجاعت وپشت‌کاری است که او از خود نشان‌داده است. درزمان **شاه عباس کبیر** ابتدا مردان انگلیسی بصورت نجبای حادثه‌جو درصحنه‌ظاهر میشوندونفوذ آنها درسیاست ایران قابل ملاحظه‌بود. **سرانتونی شرلی**[1] که قبلا بعنوان ریاست یك هیئت اکتشافی در دریای اسپانیا ممتاز و معروف بود و برادرش **سررابرت‌شرلی**[2] با بیست‌وشش نفر ازهمراهان خود در سال ۱۵۹۸میلادی بقزوین‌رسیدندو پس‌ازبرگشت **شاه‌عباس** ازپیروزی‌برازبکهااین‌دوبرادرخودرابعنوان شوالیه‌های انگلیسی که شهرت پادشاه ایران را شنیده ومایل به ورود درخدمت او میباشند معرفی نمودند. آشنائی واطلاع آنها ازرسوم ایرانی از هدایای عالی آنها معلوم میگردد که عبارت بود از «شش جفت گوشوارهٔ زمرد فوق العاده زیبا، دوقطعه جواهریاقوت‌نشان، یك جام زرین میناکاری که مرکب ازسه قطعه بود، یك نمکدان، یك‌ابریق بلوربشکل اژدها مستور از یك نوع نقره کاری که روی آن از طلا آب داده‌شده بود».

شاه جوان نیز که ظاهراً مجذوب رئیس هیئت شده بود در عوض، هدایای شاهانه‌ای باوداد از آنجمله «چهل اسب با زین وبراق کامل، دو اسب که زین‌های آنها قیمتی بود وروکش طلا داشت‌ویاقوت وفیروزه‌نشان بود» علاوه‌براینها قاطرها، شتران وچادرها ومبلغی وجه نقد هم بوده است.

۱- Sir Anthony Shirly ۲- Sir Robert Shirly

تجدید تشکیلات ارتش ایران

نیروئی که تحت اختیار شاه بود رویهمرفته شامل شصت هزار سوار قزلباش بود که جز رؤسای خودشان از هیچکس اطاعت نمیکردند، در نتیجه شاه نمیتوانست جز برؤسای قزلباش بدیگری فرمان دهد و بدین جهت معلوم میشود که قدرت کلی در دست آنها بوده است شاه عباس برای رفع این اشکال افراد دستجات قبیله‌ای یعنی عدهٔ نفراتی که هر قبیله مسئول بود تحویل بدهد دو قسمت کرد و نیروئی که شامل ده هزار سواره نظام و دوازده هزار پیاده نظام بود و بوسیلهٔ شخص شاه اداره و مقرریشان پرداخت میشد تشکیل داد. این عمل او مخصوصاً تقلیدی از ینی چری [1] بود و بنام تفنگچیان نامیده میشدند. این نیرو از افراد گرجستان و ارمنستان که داخل دین اسلام شده بود تهیه شد.

اللهوردی [2] فرمانده معروف کل قوای ایران از هیئت **شرلی** بسرعت استفاده نمود. بین اعضای هیئت **شرلی** یك ریخته گر توپ وجود داشت. با کمك او و برادران **شرلی** صنف توپخانه مانند رژیمان منظم پیاده نظام تشکیل شد. در حقیقت بیشتر بوسیلهٔ کمك صمیمانهٔ انگلیسی ها در تشکیلات نظام ایران انقلابی بوقوع پیوست و بجای نیروی اسب سوار دوران ملوك الطوایفی، ایران دارای ارتشی شد که میتوانست باارتش ترکیه در میدان جنگ مقابله نماید. یك کتاب سیاحت نامهٔ انگلیسی قدیم چنین مینگارد: «عثمانی قوی که زمانی مایهٔ ترس و وحشت دنیای مسیحی بود از ترس **شرلی** میلرزد وازرسیدن بسرنوشت وتقدیر خود ناامید شده است. ایرانی مسلط اکنون فنون جنگی **شرلی** رایاد گرفته واو که وقتی طریق اجرای یك فرمان رانمیدانست اکنون پانصدعراده توپ برنجی وشصت هزار تفنگچی در اختیار دارد. بنا برین ایرانیان وقتی که شمشیر داشتند ترکها از آنان میترسیدند وحالا که ضربات آنها جدی تر وباصنایع باروتی آمیخته شده مخوف تر و وحشتناکتر شده اند».

۱ــ سرباز پیاده نظام که درزمرهٔ پاسبانان سلطان عثمانی بود. (مترجم)

۲ــ ملکم اینخان معروف را علی وردی نام میبرد و لی اللهوردی که بمعنی خداداد درزبان ترکی است صحیح ترمیباشد سبب مرگ عجیب او در «افتخار عالم شیعه» صفحهٔ ۲۲۶ ذکر شده است. «مؤلف»

تشکیل قبیله شاهسون

برای ایجاد یك نیروی دیگر در مقابل قزلباش گردنکش شاه از اعضاء تمام قبایل دعوت نمود که برای اسم نویسی صنف نظامی آزاد بنام «شاهسون» یادوستدار شاه حاضر شوند. این سیاست وحسن تدبیر کاملا به موفقیت انجامید وهزاران نفر از مردان باین قبیلهٔ جدید پیوستند وبدینطریق شاه از بستگی و اتکال بر قزلباش آسوده شد. قبیلهٔ شاهسون تا امروز قوی باقی مانده‌اند وساکن ناحیهٔ وسیعی از نواحی بین تبریز واردبیل تاجنوب شرقی قزوین میباشند.

سر آنتونی شرلی بعنوان یك سفیر

مسئله مهمی که در آن موقع باعث اضطراب و نگرانی دربار بوده است آن بود که به‌عثمانی که هنوز در تبریز پادگانی داشتند اعلان جنگ داده شود یانه؟ **شرلی** خیلی مایل بود که با ملاقات سلاطین اروپا بمنظور جلب همکاری آنها علیه دشمن مشترك برخدمات خود بیفزاید. **شاه‌عباس** هم که در تحت تأثیر فوق العادهٔ این انگلیسی قرارداشت بااین پیشنهاد فوراً موافقت نمود. بطوریکه **ملکم** ذکر میکند «اعتبار نامه‌ها واختیاراتی که به **شرلی** داده شد شاید از بزرگترین اعتبارنامه‌ها واختیاراتی است کـه عموماً تا بحال بیکنفر نماینده داده شده‌است.» برای اثبات این مطلب کافی است فقرهٔ زیررا نقل نمائیم:

« وشما ای تمام پادشاهانی که آئین عیسی مسیح را پیروی میکنید بدانید که واسطهٔ دوستی بین من وشما او (شرلی) بوده‌است. البته پیش از این هم دوستی شما را آرزو داشتیم ولی راه دوستی را او نشان داد وپردهٔ بیگانگی را اوازمیان برداشت، این مرد برضای خویش نزد ما آمد وما باصوابدید ورضای او یکی ازرجال دربارخود را همراه وی نزد شما میفرستیم. درایران اوراچون برادرعزیز میداشتیم وبااودریك ظرف غذا میخوردیم وازیکجام شراب می نوشیدیم، پس ای شاهزادگان مسیحی چون اینمرد نزدشما رسید باید اورا نمایندهٔ شخص ما بدانید وآنچه میگوید ومیخواهد انجام دهید.»

دراین زمان بتجار مسیحی که مایل به تجارت با ایران بودند حقوق وامتیازاتی که اعطا شد فوق العاده رضایت بخش وجالب توجه بوده است. هیچ جا کسی حق مداخله در

کار آنان نداشت وهیچ نوع عوارض و رسومی بر آنها تحمیل نمیشد و نیز هیچ آدم مذهبی یاملائی نمی توانست موجب تشویش واضطراب خاطر آن‌ها بشود ، خلاصه برای اینکه بیگانگان حس کنند که از آنان درایران حسن استقبال شده و با آغوش باز آن ها را خواهند پذیرفت تمام وسائل ممکنه فراهم آمده بود. این روح صمیمیت ورفاقت هنوز درقرن بیستم قابل ملاحظه است واروپائیان راکه در بیشتر نقاط آسیا اگر با آنها سخت گیری نکنند منفور شان دارند درایران محبت مینمایند .

سفارت سر آنتونی شرلی باعث برانگیختن حس رقابت وحسادت مسکو شد،چه سیاست آن دولت اززمان **جیکنیسون** تا آنوقت تغییر کلی نموده بود نه فقط با مصاحب ایرانی شوالیهٔ انگلیسی مانندیك سفیر رفتار ننمودند بلکه خودش راتا مدتی نیز زندانی کردند. وی در آخر کار وسائل معافیت و آزادی خود درا فراهم ساخته وبدربار امپراطور راه یافت،دراینجا اورا با نهایت احترام پذیرائی نمود.چه معلوم گردید که یك لشگر کشی موفقانه‌ای بدست **شاه عباس** واکنش بسیار مطلوبی درموقعیت اروپا خواهدداشت.

ازدربار پراگ شوالیهٔ انگلیسی مسافرت خودرا به روم ادامه داد،در آنجا ایرانی نجیب زاده و همسفرش که با اواز در منازعه در آمده بود بایران مراجعت نمود . سر آنتونی **شرلی** بالاخره در اسپانیا متوطن گردید ودرخدمت شاه آنجا واردشد و شاه هم اوزا بسفارت بمراکش فرستاد.اوظاهراً ارتباط خود را با ایران قطع نمود ودر همانجا درسرزمین مورد علاقهٔ خود مرد .

لشکرکشی موفقانه بر ضد عثمانیها ۱۰۳۶–۱۰۱۱ ه (۱۶۲۷–۱۶۰۲)

پانزده سال تمام ازجلوس **شاه عباس** گذشت تا آنکه اوخود را تا این اندازه قوی دید که حس کردمیتواند باسلطان دست بگریبان شده و ایالات ایرانی را که توسط دولت بزرگ و مقتدرسنی اشغال شده بود پس بگیرد. بروز مخاصمات واقعی بواسطهٔ حملهٔ پادگان ترك در آذربایجان بشهرسلماس بود . **شاه عباس** که از مدتی پیش تصمیم گرفته بود قرار صلح رابهم بزند بسرعت ازاصفهان بدانصوب حرکت نمود. پس ازمغلوب ساختن ارتش ترك شهرتبریز را محاصره نمود وشهردر ۲۱ اکتبر سال

۱۶۰۳ تسلیم شد و پس از ۱۸ سال این قسمت دوباره بشاهنشاهی ایران ملحق گردید. شاه بعداً بطرف ایروان حرکت کرد و آنجا را پس از شش ماه محاصره بتصرف در آورد. بعلاوه **شاه‌عباس** شیروان وقارص را نیز تصرف نمود. درهمین اوان **سلطان محمد** سوم درگذشت و پسر جوانش **احمد** پس از تاجگذاری سپاه عظیمی برای جنگ با ایران فراهم نمود.

دو ارتش درحوالی دریاچهٔ ارومیه (رضائیه فعلی) با هم مواجه شدند. ارتش ترك بالغ برصد هزارتن بود درصورتیکه ارتش ایران ازشصت ودوهزار نفر تجاوز نمیکرد. ولی باید دانست که ترك‌ها شجاعت و تربیت نظامی و دیسیپلین خود را از دست داده بودند در حالیکه ارتش ایران کاملا تربیت شده و برای اولین بار دارای توپخانه شده بود ترکها مطابق معمول خود بشکل ستونهای سواره نظام که پیاده نظام وتوپخانه از آنها حمایت می‌نمود بنای پیشرفت را گذاردند و بلاتردید امید داشتند اسب سواران دشمن را درتیررس توپهای خود بکشند ولی **شاه‌عباس** نقشهٔ جنگی آنها را خنثی کرده به **اللهوردی** دستورداد که بایك حرکت عریض دورانی ازطرف عقب جبههٔ دشمن سردر آورده و ارتش خود را با آرایش باز چنان نمایش دهد که دشمن گمان کند که نیروی اصلی ایرانیان میباشد. این مانور بطور تحسین آمیزی به نتیجه رسید و ترکان همانطور که تصور میرفت یك دستهٔ بزرگی از قشون خود را برای مقابلهٔ با سپاه ایران بطرف عقب فرستادند واین باعث اختلال و بینظمی لشگر شد. دراینجا یك یورش وحملهٔ ناگهانی که در آن **سررابرت شرلی** درسه جا مجروح شد باعث وحشت وهراس وسراسیمگی دردشمن گردید. فرماندهان ترك برای جبران واعادهٔ حیثیت ودست یافتن برحریف با منتهای دلاوری جنگیدند ولی نتیجه‌ای نداد وبیش ازبیست هزارسر درپای شاه افتاد و **شاه‌عباس** بوسیلهٔ این جنگ قطعی کشور و سلطنت خودرا ازلکهٔ بد نامی وپستی نسبت بترکان نجات بخشید. ثمره این پیروزی خیلی بزرگ بود چه نه فقط آذربایجان، کردستان، بغداد، موصل ودیاربکر بدست

ایرانیان افتاد بلکه بواسطهٔ تصرف مجدد کربلا و نجف و دیگر مشاهد مقدسه احساسات مذهبی مردم کاملا جلب شده و همگی را خشنود ساخت ، همانطور که میتوان تصور کرد در این لشگر کشیها دامنهٔ مجادلات مذهبی خیلی بالا گرفت ، چنانکه یکی از سخنان مفتی بزرگ باینجا خاتمه می یافت «من از درگاه خداوند امیدوارم که در روز حشر شمار افضی ها را بجای خر بخدمت یهودیان بگمارد و آن ملت بینوا و بیچاره ایکه مورد تحقیر دنیاست بر شما سوار شده و با شما بسرعت هر چه تمامتر بجهنم بروند.» جواب ایرانیان بمراتب از اینهم توهین آمیز تر بوده است ، حتی چون خیلی بی ادبانه است نمی‌توان آنرا بقلم آورد و درج کرد . پس از مذاکرات زیاد پیمان صلحی در سال ۱۶۱۲ بسته شد وعثمانی قبول نمود که مرزهای ایرانرا همانطور که درزمان سلطان سلیم بود بشناسد مطابق این پیمان «باب عالی» از تمام ادعاهای خود نسبت بفتوحات مرادو محمد سوم دست برداشته وشاه‌عباس نیز درمقابل قبول‌نمود که سالیانه دویست عدل ابریشم بسلطان بدهد .

این صلح آنقدر طول نکشید بلکه مدت کمی طبق این پیمان عمل نمودند . شاه‌عباس ابریشم قید شده را نفرستاد و یك نیروی اکتشافی هم بگرجستان که در منطقهٔ ترکها بود فرستاد درسال ۱۶۱۶ یك ارتش معظم ترك که دستجات شهرستانهای آسیای صغیر بآن پیوسته بودند ازحلب حرکت نموده وشهرایروان ودیگرشهرها را محاصره نمود. این جنگ با بدبختی وشکست ترکها خاتمه یافت، چه شهرایروان را نتوانستند تصرف کنند و بعلاوه ارتش ترك موقع عقب نشینی از سرما دچار تلفات زیادی از سرما شد . دو سال بعد ترك‌ها به تبریز حمله‌ای کردند اما چون استاندار تبریز در کمین آنها نشسته بود درنتیجه دچارتلفات زیادی شدند. اماارتش اصلی آنها شروع به پیشرفت نمود و شاه‌عباس برای شروع مذاکرات صلح حاضر گردید . در سال ۱۰۲۷ھ (۱۶۱۸م) معاهده‌ای با همان شرائط ومواد معاهدهٔ قبلی بسته شدفقط با این فرق که شاه‌عباس قبول نمود بجای دویست عدل یکصد عدل ابریشم بفرستد .

هفت سال بعد یك سپاه ترك با چهارتوپخانهٔ سبك صحرائی بغداد رامحاصره نمود،محاصره مدت شش ماه طول کشید. **شاه‌عباس** برای نجات آنجا حرکت کرد وپس ازجنگهای شدیدی که به هردو طرف تلفات زیادی وارد آمددر بین سپاه ترك شورشی بوقوع پیوست وفرماندهان آنها مجبور به عقب نشینی شدند و بدین وسیله هزاران نفراز آنها ازگرسنگی مردند.

این لشگرکشی‌ها اولین عملیاتی بود که در آنها مزیت بطور محسوسی با ایران بوده است. هرچندکه سلطان مهاجم بود ولی سربازان شاه همیشه توانستند ثابت نمایندکه بجلوگیری‌ازترکان قادرمیباشند.

سفارت‌های سررابرت‌شرلی

سررابرت شرلی بریاست‌کل فرماندهی ارتش ایران انتخاب شد واووقتی که در این مقام بود بواسطهٔ جنگهای‌با عثمانی امتیازاتی بدست آورده بود، شاه نشان‌ویادگاریهای زیادی حاکی ازعلاقه ومحبت خود به این انگلیسی شجاع‌داده که‌ازآنجمله نانخانه‌ای‌برای شصت‌سال باومرحمت شده بود. چنانکه نوشته‌اند «نان شصت سالهٔ اوپخته شده است». بـا وجود عـدم موفقیت میسیون **آنتونی** شاه تصمیم گرفت **رابرت‌شرلی** را بسفارت بدربار دول اروپائی بفرستد. **شرلی ایران را** درسال ۱۶۰۹ ترك نمود و لهستان، آلمان وروم را دیدن کرد. درسال ۱۶۱۱ به انگلستان رسید و پادشاه ازاو بخوبی پذیرائی کرد ولی منظورازمأموریت اوکه افتتاح روابط بازرگانی مستقیم ایران با انگلستان‌بود مورد مخالفت بازرگانان شرق نزدیك واقع شد، وبنابراین اجازهٔ این امر در آن زمان بدست نیامد.

شرلی مدت‌یکسال‌درانگلستان‌ماند وبا یك کشتی‌انگلیسی‌ازراه هندوستان بایران بازگشت.درسال ۱۶۲۳ **رابرت‌شرلی** با مأموریت دوم خودبانگلستان‌رفت،

دراین مرتبه بواسطهٔ رسیدن یك سفیردیگرازطرف **شاه‌عباس** بنام **نقدعلی بیگ**[1] از اعتبار افتاد، چه **نقدعلی بیگ** وقتی **شرلی** را دید باو حمله نمود و سیلی سختی بر رویش زد واعتبارنامه‌های اوراکه‌جعلی میشمرد ازهم درید. شوالیهٔ انگلیسی بالاخره با **سردادهورکاتن** که درفصل بعد راجع باوصحبت خواهم کرد بایران مراجعت نمود. **نقدعلی بیگ** با همان دسته جهازات مراجعت نمود ولی نظر باینکه در آن موقعی‌که **شرلی** پیاده میشد باواجازهٔ پیاده شدن ندادند خود را دراین سفردریائی هند مسموم نمود.

دراعطاءمستمری وحقوق تقاعدی برادران **شرلی** که ازبزرگترین‌جهانگردان آن عصر بشمارند اشاره‌ای در«شب[2] دوازدهم» دیده میشود. **فابیان** میگوید«من‌این قسمت از ورزش وتفریح خود را بهزاران حقوق تقاعدی که ازطرف **سوفی** پرداخت شود نخواهم داد».

نبوغ شاه‌عباس دراداره و انتظام امور

شهرت **شاه‌عباس** تنها مربوط بکارهای نظامی اونیست، بلکه بیشترزادهٔ عواملی ازجمله نبوغ اداری وبخصوص کمال سعی‌و اهتمام اودر بهبود راههای ارتباطیه در تمام کشور شاهنشاهی است اوبقدری کاروانسرا و پل ساخته است که هر کار قدیم را هم امروزه باو نسبت داده وجزوافتخاراتش‌میشمارند. حتی‌درسرزمین‌پرگل ولای گیلان‌ومازندران جادهٔ سنگفرش اویك شاهراهی است که ایالت‌خزررا ازشرق به غرب متصل میکندوهنوز

۱ـما ازیادداشتهای درباری کمپانی هند شرقی میفهمیم که به نقدعلی بیگ‌قبل از عزیمتش تصویری ازاو که‌بدست مسترگرین‌توری باکمال دقت‌ومهارت کشیده بود تقدیم شد. نقاش‌نامبرده نسخهٔ‌دیگری از آن تصویر کشیده که دراداره‌ٔ هند نصب است. (مؤلف)

۲ـاین پیس دربین سالهای ۲ـ۱۶۰۱ بقلم ویلیام شکسپیر نوشته شده و در آن روز ممکن است خبرپذیرائی با شکوه شاه‌عباس ازشوالیه‌های انگلیسی بانگلستان‌رسیده باشد. (مؤلف)

مورداستفاده است.هرچند که آنچه من درنزدیکی استر آباد (گرگان) دیده‌ام محتاج به تعمیر کلی میباشد.

برجسته‌ترین ومهمترین عملیات اداری اوتبدیل اصفهان به پایتخت میباشد،در آنجا یعنی درمرکزامپراطوری ایران برروی تقریباً تنها رودخانهٔ فلات ایران‌شهری با شکوه بنیان نهاد درآنجا خیابانهای دوطرفهٔ زیبا بطرز شرقی با پلهای مجلل بنا نمود ونیزابنیه وعمارات عالی که هنوزمورد استفادهٔ ما قرار میگیرند بنا کرد. باید ممنون سیاحانی بود که بیشتر آنها کتبی نوشته و جلال و عظمت سلسلهٔ صفوی را بیش از هر دوره‌ای در تاریخ ایران تشریح نموده‌اند. **لرد کرزن** میگوید «**پیترو دولاوال**[1]، **هربرت**[2]، **اولیاریوس**[3]، **تاورنیه**[4]، **شاردن**[5]، **سانسون**[6]، **دولیه دسلاند**[7]، **کمپفر**[8] **و لوبرون**[9]، بترتیب‌هریك‌مداقه وتحقیقی‌دراین کشور نموده و بادبیات کشورهای خود یعنی ایتالیا، بریتانیای کبیر، آلمان، فرانسه و هلند افزوده‌اند»[10].

شاه بزرگ که مضرات تعصب خشك و سیاست کناره‌گیری را درك‌نمود، بنابراین اروپائیان رااستخدام نموده ؛ برای تقویت کشور خویش ازصنایع آنهاکمك گرفت. وسعت‌نظرش ازرفتاراونسبت به ارامنه ظاهر میشود. بعوض اینکه بـا ایـن اسرای مسیحی بطوراسیرو برده رفتارکندپنج هزارخانوارآنهارا با تمام مایملکشان ازجلفـای ارس به جلفای جدید نزدیك اصفهان کوچ داد. ارامنه درآنجا بسرعت جایگزین شده و پس از ترقی وسیله‌ای برای افتتاح باب تجارت با ممالك خارجه شدند.بقدری این مرکزمسیحیان ترقی نمود که حتی دراین اواخرتمام اروپائیانچه

---

۱ - Pietro della valle. ۲ - Herbert ۳- Olearius ٤-Tavernier
۵ - Chardin ٦ - Sanson ۷ - Daulier Deslandes.
۸ - Kaempfer ۹ - Le Brun

۱۰ - مراجعه شود به جلد دوم ص ۲۲. (مؤلف)

هیئت‌های مبلغین وچه بازرگانان که دراصفهان کارداشتند دراین قصبهٔ ارامنه سکنی میکردند یك کوشش دیگر برای تهیهٔ یك کلنی دیگرازارامنه درمازندران بعمل آمد ولی چون آب وهوای آنجا مالاریائی بود درنتیجه بواسطهٔ مردن صدها نفرازارامنه این کار بعدم موفقیت منجر گردید.

تشجیع و ترغیب بزیارت

درهیچ قسمتی نبوغ عملی **شاه‌عباس** بیشتر ازکوششی که او برای برقرار ساختن اتحاد بین مردمان وقبائل مختلفی که در ایران سکونت داشتند مینمود نمودارنمیگردید. برای اجرای این منظور مردم را ترغیب میکرد که مشهدرا یك مرکز زیارتی ملی‌وافتخار بخصوص دنیای شیعه بشناسند چون اومعتقد بود که کاروعمل ازتوصیه وگفتار یا دستور اخلاقی برتر میباشد مزار **امام رضا(ع)** را شخصاً زیارت کرد و در یکموقع واقعاً تمام مسافت بین اصفهان و مشهد راکه بالغ برهشتصد میل است پیاده پیمود. اووظیفهٔ نوکری وچاکری خود را درآراستن آن مزارمقدس با هزاران شمع که آنجا را منور سازد بعمل آورد و این واقعه باعث شد که **شیخ بهائی** تحت تأثیرقرارگرفته واین اشعاررا بسراید:

پیوسته بود ملایك علیین — پروانهٔ شمع روضهٔ خلد آئین

مقراض باحتیاط زن ای خادم — ترسم ببری شهپر جبریل امین

دربین هدایائی که این پادشاه بآن مزار تقدیم نموده است یکی کمان اوست که روی آن اسم او منقوش است. این کمان یك گنج گرانبهائی است، هر چند که ایرانیان چندان ارزشی برای آن قائل نیستند. اوبه نجف نیز رفته قبرجد خود **علی (ع)** را زیارت نمود وبهروسیله‌ای که ممکن بود اواحساسات مذهبی را بخصوص درخود این زیارتگاهها ترغیب وتهییج مینمود.

اما این حقیقت که اوبآزادی شراب‌می‌نوشید برای دینداری وتقوای ضرب‌المثل اویك مانع ومحظوری است، ولی‌علم اخلاق مسلمین در چنین مسائل با مردم غرب

فرق دارد[1]

زندگانی داخلی او

در اینجا ما ناگزیر توجه خود را از عظمت کارهای عمومی **شاه‌عباس** منعطف داشته بذکر بیرحمی‌ها و وحشیگریهای حیات داخلی او میپردازیم، ولی باز باید این نکته را در اینجا رعایت نمود که موقعیت پادشاه در ایران طوری است که همیشه بد خواهان او کوشش میکنند فرزندان او را آلت اجرای سیاست خود قرار دهند. خلاصه حقایقی را که در اینجا باید ذکر کنیم بدینقرارند: **شاه‌عباس** چهار پسر داشت، وقتی که آنها برشد و کمال رسیدند شاه به وجههٔ ملی آنها حسادت ورزیده و مشاورین آنها را بنظر دشمن شخصی خود مینگریست ولی آیا او دلایل صحیحی برای این ترس خود داشت ما از آن مطلع نیستیم. **صفی میرزا** پسر ارشدش اولین قربانی او بود. شاه را گرفتار این توهم کردند که این شاهزاده که صفات فریبنده‌ای مانند شجاعت و آزادیخواهی دارا بود درفکر توطئه‌ای علیه او برای انتقام خون یك نفر محبوبی که بقتل رسیده بود میباشد او برای فرار از چنگال نفرتی که ممکن بود قتل فرزند عزیزش ایجاد کند ظاهراً توطئه‌ای چید و شخصی را بنام **بهبود خان** مأمور کرد که پسرش را با کارد بکشد و این عمل را بانتقام شخصی نسبت بدهند. قاتل در اصطبل بست نشست و نه تنها او را عفو نمودند بلکه بمقام عالی نیز برقرار گردید. اما چنان ندامت و پشیمانی برشاه غلبه نمود که برای تخفیف آلام خود به **بهبودخان** بدبخت دستور داد سر پسرش را برای او بیاورد، فرمان شاه اطاعت شد و این مکالمه بین آنها رد و بدل گردید: شاه پرسید حالت چگونه است؟ جواب داد «بینوا شده ام» دو باره شاه گفت «تو باید خوشحال باشی، چه تو یك آدم جاه طلبی هستی و اکنون تو در این احساسات خود با پادشاهت همشأن شده‌ای.» پسر دومش **طهماسب میرزا** خوشبختانه به اجل طبیعی مرد، ولی پس از قتل **صفی میرزا**

---

۱ ـ در کتاب «افتخار عالم شیعه» جلد دوم صفحهٔ ۱۳۹ نظر ایرانیان را در این باب ذکر نموده است. (مؤلف)

بفاصلهٔ کمی دو پسر باقیمانده مورد حسادت مخوف پدرشان واقع شدند. **خدابنده** پسر ارشد در یك قشون کشی به عربستان بواسطهٔ مهربانی و خوشروئی ، بخشش ، وفاداری، شجاعت و تجارب زیادش در جنگ چه در خارج و چه در داخل شهرت نیکوئی کسب کرده بود[1] و اورا مردم بصورت وارث تاج و تخت جوان بختی مینگریستند ، شاه با قتل معلم شخص شاهزاده نارضایتی خود را ظاهر ساخت . **خدابنده** بسرعت بدربار رفته و با کمال تندی پدرش را مورد عتاب قرارداد وحتی شمشیر خود را از نیام کشید وبنابرین پدرش دستورداد اورا میل کشیدند . شاهزاده نیمه دیوانه شد وبرای انتقام دوشیزه ای را بنام **فاطمه** که مورد علاقه وعشق پدرش بود کشت و بعد خود را مسموم نمود . چشم پسر چهارمش را نیز میل کشید و**شاه عباس** با این عمل فرزند آخرین خود را ازتاج و تخت محروم ساخت.

مرگ وخصال شاه عباس

این اعمال وحرکات ظالمانه روزهای آخر حیات **شاه عباس** را نشان دارساخت واودرسن هفتاد ازیك مرض مؤلم ودردناکی درکاخ مورد علاقهٔ خود درمازندران پس ازیك سلطنت پرافتخار وطولانی چهل ودو ساله ازاینجهان درگذشت . درمقام تحقیق ازخصائل وصفات این شاه مناسب این است که باحساسات مردمان خود اومراجعه کرده وبه داوری آنان قدروقیمت بگذاریم ودر اینصورت ممکن است فوراً اظهار نظر نموده و گفت که هیچیك ازپادشاهانی که درایران سلطنت نموده اند باندازهٔ اومحترم و محبوب نمیباشند . تصویراو (که در کتاب درج است) اورا با سیمای نیکووچشمان نافذ و کنجکاووسبیل های بلند وتابیده وبالاخره بسیارخوب صورت نشان میدهد . درتمام مدت عمرش بشجاعت وفعالیت ونیز تحمل وبردباری درمقابل متاعب ومصاعب مشهوروافکاروخیالاتش فوق افکاروخیالات زمان خود بوده است . دارای وسعت نظر وسعه صدرمعقولانه‌ای بود ولی نباید آمادگی او

---

۱ ـ رجوع شود به کتاب هربرت (Herbert) صفحهٔ ۱۷۸ که شرح این جنایات را باکمال صراحت ووضوح نوشته است . (مؤلف)

را برای قتل واعدام با بدست آوردن کوچکترین بهانه ازنظر دور داشت ومن اینرا ترجیح میدهم که خیال کنم تراژدیهای داخلی مخوفی که درروزهای آخر سلطنت او راتاریك کرده بیجهت نبوده بلکه درهر کدام لااقل چیزی برای حقّیت خود دردست داشته است . چه نمیتوان اینرا باور کرد که امیری با آن عظمت خاصه بـا آنهمه عدالت خواهی فرزندانش را بدون دلیل مقنع ویا عذرموجهی بقتل برساند. ماشرح حال بزرگترین سلطان ایران بعد ازفتوحات مسلمین را دراینجا مناسب میدانیم بـا این اظهارنظر شاردن ختم کنیم « از وقتی که این پادشاه بزرگ بدرود حیات گفت ترقی وپیشرفت ایران نیزمتوقف گردید» .



سکه شاه سلیمان

فصل شصت و چهارم

کشمکش بر سر سیادت در خلیج فارس

ابلیس والامقام بر فراز تخت شاهانه‌ای نشسته بود که در شکوه وجلال از ثروت ومال هرموز وهند وجواهر ومروارید بیحسابی که دست سخاوتمند شرق باطنطنه بر پای پادشاهانش میریزد سبق میبرد.

بهشت گمشده، کتاب ۲ بیت ۱ (میلتون)

اثر دور زدن دماغه امید در تاریخ

دور زدن دماغهٔ امیدواری توسط بارتولومیو دیاز[۱] در سال ۸۸-۱۴۸۷[۲] میلادی یکی از مهمترین وقایع تاریخی میباشد. در نتیجهٔ این اقدام یک راه بازرگانی جدید مستقیمی بین اروپا

۱- Bartholomew Diaz

۲- برای اطلاعات بیشتر راجع باین زمان رجوع شود به «سفرهای دریائی دیاگو کائو (Diago Cao) و بار تولومیو دیاز در سالهای ۸۸ - ۱۴۸۲» بقلم راونشتین (Ravenstein) مندرجهٔ در مجلهٔ انجمن جغرافیائی همایونی، شمارهٔ ۱۶، صفحات ۵۵-۶۲۵ نگارنده در موزه «کیپ تاون» قطعاتی از مجسمه یادبودی را که توسط این مکتشف بزرگ در «آنگرا پکوئنا» (Angra Pequena) ساخته شده بود مشاهده کردم. قطعات دیگر این مجسمه در لیسبن میباشد. (مؤلف)

وهندوستان افتتاح گردید. تاقبل ازانجام این کار برجسته اروپا مجبور بود که ادویه ودیگر محصولات وامتعهٔ شرقی را ازبازرگانان مسلمان خریداری نماید که فرمانروایان آنها مستقیماً بواسطهٔ بستن گمرك زیاد براین محصولات وبطور غیرمستقیم ازکامیابی و پیشرفت این تجارت سودهنگفتی میبردند. اماایجاد وتأسیس راه مراودهٔ مستقیم دریائی بااروپااین اوضاع رادگرگون ساخت. در دوشریان تجارت که خلیج فارس وبحر احمربودند جریان بازرگانی قطع شد. از آن تاریخ ثروت وقدرت کشور های مسلمان چون عثمانی ومصر رو بانحطاط گذاشت، هرچند که لازم بود چند نسل دیگر بگذرد تااین راه دریائی کاملا استقرار یافته ونتایج آن کاملا بظهور برسد. در حقیقت این سودها بدون جنگهای سختی بدست نیامد. ممالیك مصر باسلطان گجرات پیمان اتحاد بسته وبمبارزهٔ با پرتغالی ها برخاستند، ولی نیروی دریائی آنها باوجود موفقیت جزئی که درسال ۱۵۰۷ بدست آورده بود دوسال بعد کاملا منکوب و مغلوب شد. درسال ۱۵۳۸ دوباره یك خطر شدیدتری پرتغالی هارا مورد تهدید قرارداد و آن یك نیروی اعزامی عثمانیها بعدهٔ بیست هزارنفری وشصت وشش کشتی بود. این نیروی دریائی قوی قلعهٔ «دیو»[1] رامحاصره نمود وبواسطهٔ بمباران شدید وسنگین وحملات متعدد تقریباً آنراتصرف نمودند. اما درست درموقعی که پرتغالیها آخرین منابع خودراازدست میدادند یکدفعه محاصره مرتفع شده وعلتش هم این بود که عثمانی ها باسلطان گجرات منازعه نمودند و بدین سبب بسوی بحراحمر مراجعت کرده و اقیانوس هندرا درتصرف کامل پرتغالیها باقی گذاشتند.[2]

۱-Diu

۲ رجوع شود به «طلوع قدرت پرتغالیان درهند» تألیف وایت وی (Whiteway) مقاله‌ای نیز تحت عنوان «پرتغالیها وترکان دراقیانوس هنددرقرن شانزدهم» بقلم م. لانگورت دیمز (Longworth Dames) درمجلهٔ انجمن آسیائی همایونی مورخ ژانویه ۱۹۲۱ بطبع رسیده است. «مؤلف»

اهمیت هرموز

بندر هرموز که همان اورمز میلتون میباشد و **مارکوپولو** از آن (در فصل پنجاه وهفتم) نام برده ، درشش میلی جنوب غربی میناب واقع شده ودارای اهمیت بازرگانی عظیمی میباشد . پس از رفتن ونیزیها این مرکز تجارت وبازار بزرگ برای اطمینان وامنیت بیشتر بههمسایگی جزیرهٔ جرون انتقال یافت . در آنجانیز نام قدیم خودرا از دست ندادهومدت دوقرن تحت فرمانروایان عرب کهدامنهٔ تسلط آنها شامل مسقط و دیگر متعلقات آن بود بطور حیرت آوری پیشرفت نمود. **پدرو تکسیرا**[1] که این جزیرهرا درسال ۱۵۸۷ سیاحت کرده توصیف جالب توجهیراجع بآنجادارد که ذکر آن شایسته است . « جزیرهٔ جرون زائیدهٔ یك آتش فشانقدیمی است وبهمین سبب سطح آن بقدری ناهموار وپست و بلنداست که یك سیاحازوضع داخلی آن دچار تعجب وحیرت میشود . در آنجایك سلسله تپههای مرتفع وجوددارد که ازمشرق بمغرب کشیده شده وازهردوطرف بدریا منتهی میگردد . از پای این تپهها تادماغهٔ شمالی که شهر مستحکم در آنجاقراردارد یك دشت نسبتاً مسطحی وجود دارد ، امادرپشت این سلسله کوههای بلندجزیك رشته کوههای پست، تپه های مجزا ویك بیابان ناهموارچیز دیگری وجود ندارد . **تکسیرا** بازذکر میکند که در جزیره آب آشامیدنی تازه پیدا نمیشدو آب آنجا منحصر بآب بارانی بود کهدر آب انبار ها جمع میشد .

بنظر می آید که ترقی وپیشرفت شهری بااین موانع ومشکلات بایدخیلی خارق‌العاده باشد . ولی این شهادت دراین موقع نیز بی غرضانه میباشد . برای مثال بازذکر می کنیم کهدرسال ۱٤٤٢ میلادی **عبدالرزاق** که توصیف وتشریح اوازاین دریا در فصل دوم ذکرشده میگوید که هرموز «بندری است واقع دروسط دریا که درتمام روی زمین

۱ــ «سفرهای پدرو تکسیرا» (Pedro Teixeira) صفحهٔ ۱٦٤ بهمت سینکلر وفرگوسن جمع آوری شدهو بتوسط انجمن هکلویت بطبع رسیده است. ترجمهٔ تاریخ پادشاهان هرموز ونیز تاریخ میرخواندرا کهدرفصل شصت ودوم ذکر آن رفت مامرهون این مسافر میباشیم . (مؤلف)

نظیر ندارد ». در سال ۱۵۰۴ **لودویکو دی وارتما**[1] که انجمن هکلویت جریان مسافرت های اورا انتشار داده بآن بندر اشاره کرده ومیگوید «شهر عالی که بی نهایت زیباست» اما خود ایرانیان در توصیف آنجا ضرب المثلی بدین مضمون دارند «اگر دنیا انگشتری بود هرموز نگین آن میشد».

اولین لشگر کشی پرتغالیها برضد هرموز ۱۵۰۷

درمیان دریاسالاران پرتغالی ها ازهمه معروفتر **آلفونسو**[2] **دالبوکرک**[3] بود که درسال ۱۵۰۷ باهفت فروند کشتی برای حملهٔ هرموز ازسقوطره حرکت نمود. وی ازسواحل عربستان عبور کرده بنادر آنجا راکه مسقط هم جزو آنان بود خراب ساخت. بی رحمی وقساوت او بامقایسه بعقاید وافکار امروزی نفرت انگیز میباشد، چه او برای ایجاد وحشت وترس اسرا راچه زن وچه مرد مثله میکرد. ازهر کجا که اوعبور نمود باموفقیت مواجه شد وپس ازعبور ازموسندام که درتفسیر نامه ها دماغهٔ ماسیند ذکر شده باپرچم های افراشته وتوپخانهٔ آماده به هرموز رسید. آنها ازدونقطه بطرف ساحل روانه شدند. وقتی ناخدایان **دالبوکرک** کشتی های زیادی راکه بوسیلهٔ نیروی قوی که درساحل اقامت داشت پشتیبانی میشد دیدند مأیوس شدند، ولی **آلبوکرک** دلاورانه به آن کشتی ها حمله نمود. ملوانان ترسوی آن کشتی ها فرار کرده دو کشتی هابدست پرتغالیها افتاد. پس از این موفقیت وپیروزی آسان این شخص بسوی ساحل رفته ونیروی کوچك خود را پیاده نمود، درنتیجه امیر آنجا که کودکی دوازده ساله بود تسلیم شد وباپرداخت خراجی سالیانه بمبلغ پنجهزار لیره موافقت نمود.

خراج خواستن ایرانیان

چندروز پس از امضای قرارداد امیر هرموز به **آلبوکرك** خبر داد که نمایندهٔ **شاه اسمعیل** بساحل مقابل جزیرهٔ هرموز رسیده

۱-Ludovico Di Varthema

۲-Alfonso D'Albuquerque

۳-«یادداشت های الفونسو دالبوکرک» بهمت بیرچ برای انجمن هکلویت جمع آوری وچاپ شده است «مؤلف»

ومطالبهٔ پرداخت خراج معموله را نموده است. **آلبوکرک** جواب داد که فرستادهٔ مزبور میتواند **بشاه اسمعیل** بگوید که «خطهٔ هرموز بپادشاه پرتغال تعلق دارد، چه نیروی دریائی وسر بازان او آنجارا گرفته اند وامیر البته باید بداند که اگر بنا باشد خراجی بهر پادشاهی غیر از د. **مانوئل** پادشاه او پرداخته شود وی امارت آن ناحیه‌را گرفته و به کسی خواهد داد که از **شاه اسمعیل** هراسی نداشته باشد». بعداً او گلولهٔ توپ، توپ و تفنگ فتیله‌ای وخمپاره را از کشتی های خود آورده و گفت که بشاه بگوئید که او تمام این چیز ها را میتواند نزد کاپیتان **شاه اسمعیل** بفرستد چه آن یگانه نوع پولی است که پادشاه پرتغال دستور پرداخت خراج آن قلمرو را بوسیلهٔ آن به ناخدایان خود داده واکنون قلمرو مزبور تحت تسلط وفرمان او میباشد.[1] بدینسان باسلطنت **شاه اسمعیل** بین پرتغال وایران روابطی آغاز شد ودر کمی بیش از یك قرن بعدهم بطرز فضاحت آوری علیه فاتحین خاتمه یافت.

شکست لشگر کشی

آلبوکرک مصمم شده بود که یك قلعهٔ مستحکمی در این مکان بنا کند وحتی مقدمات آنرا نیز فراهم نمود وپی ریزی را انجام داد ولی دسائس واختلافاتی که بین ناخدایان او پدید آمد در موقعیت سیاسی واکنش بدی نمود واین اقدام متوقف ماند. بمباران ومحاصرهٔ دریائی هردو بعدم موفقیت وشکست انجامید بنابراین وقتی که سه فروند از هفت کشتی او حرکت نمودند برای او هیچ گزیری جز حرکت بطرف سقوطره باقی نماند. **آلبوکرک** بعداً به هرموز مراجعت نمود، اما نیروی او برای اینکه بتواند تأثیر مهمی در اوضاع آنجا نماید کافی نبود. از آن ببعد نیز این جزیره اتحاد خود را باایران دوباره دنبال کرده وامیر آنجا برای خوشنود ساختن **شاه اسمعیل** مذهب شیعه اختیار نمود.

اشغال نهائی هرموز بدست پرتغالیان ۱۵۱۵ میلادی

هفت سال گذشت تا **آلبوکرک** که در آنوقت نایب السلطنهٔ متصرفات پرتغال در هندوستان شده بود توانست که بالاخره با یك نیروی بحری قوی بهرموز حمله نماید. **آلبوکرک** با بیست وهفت

---

۱ ـ «یادداشت های آلبوکرک» جلد اول، صفحهٔ ۱۴۵. (مؤلف)

فروند کشتی که سه هزار نفر جنگجورا حمل میکرد با تسلیحات کافی از « گوآ » حرکت نمود. وضعیت محلی هرموز در آنموقع کاملا تغییر یافته بود. یك پادشاه دست نشاندهٔ ایران بر آنجا حکمرانی میکرد وتمام قدرت وحکومت دردست فرقهٔ ایرانی بریاست شخص ممتاز وبرجسته ای موسوم به **رئیس حامد** بود ولی ممکن نبود درمقابل پرتغالیها کسی بتواند مقاومت علنی کند، بنابرین تقاضای پرتغالیها برای اتمام ساختمان قلعه درجزیره مورد موافقت قرار گرفت. **رئیس حامد** وقتی با **آلبوکرك** ملاقات نمود بقتل رسید وبدین طریق شاه از نفوذ او آسوده شد و برای قبول تقاضا های فاتحین آماده گشت .

ساختمان این قلعه درسر تا سر تابستان ادامه داشت ووقتی که خاتمه یافت معلوم شد که یك شاهکاری بوقوع پیوسته است. درحقیقت ساختمان آن بقدری محکم انجام یافته بود که وقتی که دربیست سال پیش من آنرا دیدم هنوز درارکانش خللی راه نیافته بود . دربارهٔ آن من چنین یادداشت کرده بودم . «این قلعهٔ قدیمی بزرگ هنوز عملا سالم وبی عیب است ، دارای در بزرگی است که در آن گل میخهای آهنین بکار رفته است »

ازطرف جلو بوسیلهٔ یك قورخانه ای محافظت میشود ، در جناح قورخانه یك قورخانهٔ دیگری وجود دارد وبعد از آن قراولخانه قراردارد ، در پشت آن قسمت سفلای قلعه دیده میشود ، خود قلعه ازیك میدان که در آن یك مخزن بزرگ آب که اکنون خالی است تشکیل یافته ، دورمیدان سربازخانه ها وانبارها قرار دارد که در دیوارضخیم چهل پائی قلعه بنا شده بعلاوه استحکامات وسنگرهائی بعرض هجده پادراین دیوار ساخته شده است .

سربالائی تندی مارا بقسمت داخلی قلعه هدایت میکرد . در آنجایك انبار عالی دیدیم که بشکل بیضی وباابعاد چهل پا بلندی وپنجاه پا درازی بود یك راهروئی دور این انبار را احاطه کرده بود که بیست پا از کف انبار بلند تر بود، اینجا نیزخالی بود ، یک جاده سر بالائی دیگری مارا به منتهای بلندی قلعه که شصت پا از سطح



قلعهٔ هرموز

زمین ارتفاع داشت هدایت می کرد. از آنجا بخوبی منظرهٔ مخروبهٔ شهر که کاخ مجلل آن باقی مانده بود بنظر میرسید واینطرف و آنطرف توپهائی افتاده بود که خود شاهد بی زبانی از گذشتهٔ پر آشوب شهر میباشد[1].

آغاز روابط دریائی انگلستان با مشرق

ارتباط انگلیسی‌ها با هندوستان از زمانی شروع شد که سفاین اسپانیائی شکست خوردند و این واقعه فوق العاده باعث تهییج نیاگان انگلیسی های امروزی گردیده بود. باری پس از آنکه خطر اسپانیا برطرف شد درعرض یکسال عدای از بازرگانان انگلیسی از ملکه **الیزابت** درخواست کردند که باب تجارت را با هندوستان مفتوح سازند. ملکه هم فوراً مسئولشان را اجابت کرد. با آنکه کوشش ها و مساعی این پیشاهنگان با عدم موفقیت مواجه شد، امادرضمن عملی بودن نقشهٔ آنان ثابت گردید و اولین مسافرت اکتشافی هلندی‌ها به بنتام (برنئو) باعث ازدیاد توجه عمومی گردید و آن مسافرت بالاخره منجر باین شد که به فرماندار وشرکتی که بازرگانان آن با هند هلند (اندونزی کنونی) روابط بازرگانی داشتند فرمان صنفی صادر شود.

اولین مسافرت این شرکت جدید درسال ۱۶۰۱ میلادی شروع شد و بفرماندهی **جیمز لنکاستر**[2] دریانورد عالیمقام شروع شد و او دوسال بعد با محمولات گرانبهائی از جمله فلفل بوزن یک میلیون پوند مراجعت کرد. شرح تغییرات وتحولاتی که دراین مسافرت های اولیه روی داده وبازرگانانی که درآن مسافرت‌ها شرکت کرده بودند درنامه‌های دریافتی ازشرکت هندشرقی[3] ثبت شده است وما بوسیلهٔ آن میفهمیم که چگونه باب مراودهٔ باایران افتتاح شده است.

۱ـ به کتاب «ده‌هزار میل» صفحه ۲۸۸ رجوع شود. (مؤلف)

۲-James Lancaste

۳ـ این دفترهای ضخیم بیشتر بسعی واهتمام و. فوستر دبیر لایق ومستعد ادارهٔ هند تهیه و طبع شده است و تهیه دورهٔ آن درمراکز نمایندگی تجارتی انگلیس درهند مدتها ادامه داشت فوستر شرح سفارت سر توماس رو را بدربار کبیر (امپراطور هند) نیز جمع وطبع نموده که آن مشتمل برگزارش قابل توجهی ازافتتاح باب تجارت باایران میباشد. نگارنده هم چنین به «تقویم وقایع دولتی» که توسط نوئل سینز بوری تدوین شده مراجعه کرده‌ام. (مؤلف)

اولین کوشش انگلیسی ها برای تجارت با ایران از راه دریا ۱۶۱۶ میلادی

وقتی که نمایندگان تجارتی انگلیس برای اولین بار بدربار مغول هند رفتند ماهوتهای آنان بخوبی فروش رفت وفوراً سفارش مقدار وافری بانگلستان داده شد. اما وقتی ماهوتهای سفارشی وارد شد تازگی و رونق آن از بین رفت ودرانبارها بی‌مشتری ماند. بنابراین تجار فوراً درفکر پیدا کردن بازار تازه‌ای برای فروش آنها افتادند. رئیس تجارتخانه یکنفر انگلیسی موسوم به **استیل**[1] راکه ازطریق خشکی از حلب بهند رفته بود ملاقات کرد وبوسیله او اطلاع یافت که در ایران میتوان خاطرجمع بود که مصرف ماهوتهای انگلیسی بواسطهٔ سرد بودن هوا خیلی زیاد است چه مردان ،زنان و اطفال درآنجا مدت پنجماه تمام درسال لباس سنگین میپوشند. غرض این جوان از استعداد ایران برای تجارت شرکت هندشرقی سخن بگزافه گفت ،بعلاوه اظهارداشت که بازار خرید ابریشم در ایران پنجاه درصد ارزانتر از حلب میباشد وازاینرو نمایندهٔ شرکت درسورات بامقدمات قابل تحسینی تصمیم گرفت **استیل** را با نمایندهٔ دیگری موسوم به **کروتر**[2] برای تحصیل فرمان بازرگانی از **شاه‌عباس** باصفهان روانه کند .بعلاوه آنان برای **سر رابرت شرلی** که اخیراً بایران مراجعت کرده بود سفارشنامه‌هائی از شرکت داشتند. درسال ۱۶۱٤ میلادی این پیشاهنگان بازرگانی از هندوستان حرکت نمودند. اینجا بایستی از **شرلی** متشکر بود که توانست سه فرمان مشابه هم از **شاه‌عباس** برای آنان بگیرد، در این فرامین شاه بفرمانداران بنادر فرمان داده بود که بسفاین بریتانیائی ازهرگونه کمکی مضایقه ننمایند. یکی ازاین فرامین به بندرجاسك فرستاده شد و علت انتخاب آن وجود پرتغالی ها در بندر هرموز بود.

مسافرت کونوک ۱۶۱۷-۱۶۱۶ میلادی

برای این مسافرت مهم وخطیر **جیمز** انتخاب شد و **کونوک**[3] بریاست هیئت اعزامی تعیین گردید. وی از بندر سورات روانه

۱.Steele

۲.Crouther

۳.Connock

شد و با وجود مشکلات زیادی که در راه با آن مواجه بود بسلامت به بندر جاسك رسید و پس از آنکه بخوبی ازاو استقبال و پذیرائی شد از آنجا یکسره عازم اصفهان گردید پس ازورود برخلاف انتظار او معلوم شد که شاه از پایتخت بیرون رفته و در مرز عثمانی مشغول جنگ میباشد ولی وی بدون اینکه فتوری بخود راه بدهد یکنفر انگلیسی بنام **ویلیام رابینز**[1] راکه در اصفهان مقیم بود و به تجارت جواهرات اشتغال داشت حاضر کرد که با او به اردوگاه شاه برود. **شاه عباس** نمایندهٔ شرکت انگلیسی را بملاطفت و مهربانی پذیرفت و بسلامتی **کینگ جیمز** پادشاه بریتانیا شراب نوشید و یك فرمان کاملا رضایت بخشی روی زانوی خم کردهٔ خود نوشته بآنان داد و در مقابل **کی نوك** قول داد که طاوس و بوقلمون را که در ایران وجود نداشت و نیز یکنوع سگهای کوچك اسباب بازی را بآن کشور بیاورد.

مسئله ایران در آن زمان

از نظر انگلیسی ها مسئله مهم ایران در آن دوره ابریشم بوده است. ابریشم متاعی بود که در انحصار شاهانه قرار داشت و شاه خیلی مایل بود که آنرا ازراه خلیج فارس بخارج صادر کند و علت آن دو مسئله بود یکی آنکه میخواست ترك ها را ازعوارض گمرکی سنگینی که بر آن می بستند محروم نماید و دیگر اینکه امیدداشت آنرا بقیمت بهتری بفروش برساند ـ **رابرت شرلی** کوشیده بود که **فیلیپ سوم** (که بایستی بخاطر داشت که بر اسپانیا و نیز بر پرتغال[2] هر دو حکمرانی میکرد) را وادار نماید که ابریشم را بخرد ولی نامبرده باپیشنهاد او روی موافقتی نشان نداد. در انگلستان هم تجار شرکت هند شرقی راجع بتجارت ابریشم ایران چنین اظهار داشته بودند «راه خیلی طولانی و خطرناك است. آتیهٔ تجارت نیز نامعلوم و بعلاوه ما می بایستی تمام تجارت و دادوستد خود را باترکها قطع کنیم»

وقتی که **استیل** به اصفهان رسید **شرلی** تازه بایران مراجعت کرده بود و مشغول تدارك

1-William Robbins

۱ ـ از سال ۱۵۸۰ تا ۱۶۶۰ میلادی پرتغال قسمتی از امپراطوری اسپانیا بود و این الحاق هم یکی از اولین عوامل از بین رفتن قدرت او در مشرق شد. (مؤلف)

برای دومین مأموریت خودبادربار اسپانی بود. رو[1] سفیر بریتانیا دردربار مغول هند چون معتقدبودکه مأموریت او منتج به نتیجه ثمربخشی میشود مخالف بود که برای استفاده ازفرمان سابق الذکر قدمی بجلو برداشته شود. معذلك در سال ۱۶۱۶ میلادی نمایندگان شرکت درسورات مجلسی تشکیل داده وتصمیم گرفتند که بواسطهٔ عزیمت **شرلی** (آنها باو اعتماد نداشتند) وحالت جنگی که بین ایران وعثمانی موجود بود واحتیاج بفروش ماهوت هایشان بایستی برای تجارت کوشش بعمل آورند ووقایع بعدی ثابت کرد که آنها درتصمیم خود محق بوده اند

سفارت اسپانیا بایران ۱۶۱۸-۱۶۱۹ میلادی

ایامیکه **شرلی** برای انجام مأموریت خود درمادرید توقف داشت دولت اسپانیا **دون گارسیادوسیلوا ای فیگوروا**[2] رابریاست هیئتی بعنوان سفارت بایران روانه نمود. این شخص راجع به مسافرت خود چندین جلد تألیف دارد، سفیر مزبور درهرموز از کشتی پیاده شده واز راه شیراز واصفهان سفرخودرا ادامه داده درقزوین بدربار ایران حضور یافت. از او پذیرائی بسیار گرمی بعمل آمد ومورد توجه وصحبت شخصی شاه واقع گردید، ولی در مقصود عمدهٔ ازمسافرت خود که تحصیل وثیقه و تضميناتی برای بندر هرموز بود با عدم موفقیت مواجه گردید.

نبرد جاسك ۱۶۲۰ میلادی

ایامی که **کونوك** درایران توقف داشت یکدسته از سفائن پرتغال باساز وبرگ ازهرموز بطرف جاسك درتفحص کشتی **جیمز** که خوشبختانه بسورات برگشته بود مسافرت کرد. درسال ۱۶۱۸ میلادی دوباره انگلیسی ها تصمیم گرفتند تجارت باایران راادامه دهند، بنابراین تمام نیروی دریائی راکه درسورات جمع شده بود بسوی جاسك روانه نمودندودرآنجا دیدند که پرتغالیها برای جلوگیری آنها آماده میباشند. زدوخورد مختصری بین آنها بوقوع پیوست وبالاخره وقتی انگلسها ملتفت شدند که دشمنان آنها مایل به حمله نیستند بسوی پرتغالیها هجوم برده ونبرد تاریخی در شرق جاسك در ۲۸ دسامبر ۱۶۲۰ بوقوع پیوست. کشتی های انگلیسی

---

۱ - Sir Thomas Roe.

۲ - Don Garcia de Silva y Figueroa

مرکب بود از کشتی «لندن»، «گوزن نر»، «رابوك»[1] و «عقاب» درصورتیکه نیروی دریائی پرتغالیان ازدو نبرد ناو از نوع «پورتینگال گالیون[2]» که از لندن هم بزرگتر بود و بعلاوه دونبرد ناوازنوع «فلمیش[3]» که یکی مساوی گوزن ودیگری کوچکتر ازرابوك وعقاب بود[4] تشکیل میشد.

دراینجا وقایع نگار بیانش را چنین ادامه میدهد: «در حدود ساعت ۹ صبح خداوند باد شرقی تندی فرستاد، بادبان کشتی های ما پرباد گشتند وهمه چیز برای جنگ آماده شد. کشتی لندن و کشتی گوزن نر عمود بر کشتی های آنها یك زنجیر ونیم لنگر انداختند وبدین ترتیب سنگین ترین باررزم روز دوم را تحمل کردند، زیرا هنوز از لنگر اندازی فارغ نشده بودند که باد آرام گرفت وتمام روز همانطور ماند، بقسمی که کشتی «رابوك» و کشتی «عقاب» که درعقب کشتی «گوزن» بودند وبرای لنگر انداختن جلوی کشتی دریاسالار پرتغال ومعاون وی بطرف ساحل حرکت میکردند باوجود تمام کوشش ها نتوانستند مسافت یکساعت ونیم راه را بپیمایند وخدمتی انجام دهند و بمحض اینکه ما درحدود مرکز فرماندهی خودمان نسبت بآنان قرار گرفتیم (در این هنگام کمترین نسیمی نمی وزید وجریان آب هم برضد ما بود) مجبور شدیم لنگر بیاندازیم یادورتر برویم ولی شلیك توپخانه ما که یکدفعه ازتمام کشتی ها شروع شد چنان بسرعت پیشرفت کرد که بدون شك اگر معلومات مردان ما باتمایل وتصمیم آنان برابر بود یکی از کشتی های آنها نجات نمییافت مگر این که دیوارهای آنان غیر قابل نفوذ میگشت. نزدیك سه بعدازظهر دشمنان مادیگر نخواستند ازهمان ناهار گرمی که صرف کرده بودند شام هم صرف نمایند لذا زنجیرهارا بریدند وباجریان جزرومد (آن هنگام بطرف مغرب حرکت میکرد) بقسمی تند رفتند که توپ های مادیگر بآنان نمیرسید. سپس ناوهای کوچك آنها آمد وبطور عجیبی کشتی های پاره ودرهم گسیخته را بدنبال خود

۱-Rabuche ۲-Pertingall Gallions ۳-Flemish

٤- کتاب مراکز نمایندگی تجارتی انگلیس درهند ۲۱-۱٦۱۸ میلادی صفحات ۲۲٤ و ۲۲۳. (مؤلف)

بست و برد چه دریا سالار آنها در بحبوحهٔ جنگ ناچار گردید کشتی خود را بر گرداند تا سوراخهای آنرا بگیرد و شراع بزرگ و همین قسم سر[1] دگل را اصلاح نماید. شراع بالاو دگل ودیرك کشتی فلمینگ بزرگ تیر خورده بود. کشتی فلمینگ کوچک نه طناب داشت و نه شراع.»

بدین سان نبرد خاتمه یافت. تلفات انگلیسها از حیث فرات کم بود، ولی کاپیتان شیلینگ [1] فرمانده شجاع «لندن» کشته شد من هر بار که در جاسک پیاده شده ام فکر کرده ام که آیا میشود در آنجا یک یادگاری از پیروزی او برپا کرد. این یادگاریک نشانهٔ از دلاوری پشینیان ما خواهد بود و بعلاوه باعث تهییج و تحریک بازماندگان آنان خواهد شد. پس از این پیروزی قطعی بازرگانان بتجارت خود مشغول شدند و پانصدو بیست عدل ابریشم بار کرده به سورات مراجعت کردند.

تصرف هرموز توسط انگلیسها و ایرانیان ۱۶۲۲ میلادی

دراواخر سال ۱۶۲۱ میلادی به اسکادران انگلیسی مرکب از پنج کشتی وچهار زورق بزرگ بی شراع هنگام وصول به جاسک دستور رسید که به کوهستک بندری واقع درچهل میلی جنوب میناب برود. در آنجا دو کاپیتان که درفرماندهی کشتی ها بودند عمال و نمایندگان شرکت را ملاقات نمودند وبه آنها اطلاع داده شد که موقعیت آنها باریک و وضعیت تجارتی درحال بحران است.

در آن ایام بین ایرانیان و پرتغالیها خصومتهائی پدید آمده و پرتغالیها بنادری را که ایرانیان ازعهدهٔ دفاع آن برنمی آمدند چپاول و غارت میکردند. بعلاوه یک ارتش ایران درقشم استقرار یافته ومشغول محاصرهٔ قلعهٔ پرتغالیها بود ولی واضح بود که ایرانیان تازمانیکه انگلیسی ها را برای همکاری دعوت نمی نمودند قادر نبودند به هرموز حمله نمایند.

امام قلی خان پسر اللهوردیخان که حاکم فارس بود و عملیات جنگی را اداره مینمود ازخود درسیاست ابراز لیاقت وفطانت ومهارت نشان داد. او به نمایندگان

1 - Shilling

شرکت انگلیسی وعده داد که اگر در جنگ شرکت کنند با آنان پاداشی خواهد داد و بعلاوه متذکر شد که اگر آنها در آن جنگ باایرانیان همکاری نکنند این امتیازات لغو و بلااثر شده و ابریشمی که در ترانزیت دارند توقیف خواهد شد.

این مسئله مورد بحث و مذاکرهٔ مفصل قرار گرفت. در آن زمان بین دربار انگلستان و پرتغال که از اسپانیا بود در اروپا صلح برقرار بود، هرچند که در آبهای شرقی بین این دو کشور همیشه جنگ وزدوخورد بوده است. رؤسای شرکت که این ضربت بر آنها وارد میآمد اگر کینگ جیمز پادشاه بریتانیا مقتضی میدید که سپر بلا گردند یقیناً این کار را تصویب نمیکردند. درعین حال تجار و سوداگران ابداً مایل نبودند تجارتی را که با آن همه زحمت بدست آورده بودند قربان کنند ولی آنها مردان انگلیسی زمان خود بوده و حاضر بودند که با خطرات عظیم مواجه شوند.

در آخر آنها موافقت نمودند و حاضر به همکاری شدند و بزودی با امامقلی خان پیمانی بشرح زیر بسته شد.

الف ـ غنائم جنگی بتساوی میان هردوطرف تقسیم شود. ب. وقتی که هرموز تصرف شد عوائد گمرکی آن جزیره بعد از آن باید بطور تساوی میان دولتین ایران وانگلیس تقسیم شود و همهٔ کالای تجارتی انگلیسی نیز پس از آن از پرداخت حقوق گمرکی و عوارض دیگر معاف گردد. ج اسرای مسیحی به انگلیس ها واسرای مسلمان به ایرانیان واگذار شوند. د ـ دولت ایران باید نصف هزینهٔ خوراك وحقوق ملزومات کارکنان کشتی ها را برعهده بگیرد.

پس از اینکه این مواد مقدماتی را مرتب کردند مجبور بودند ملاحان هم را جلب کنند، چه آنها زمزمهٔ مخالف آغاز کرده واظهار داشتند که «اقدام بجنگ ربطی بکار تجارت ندارد و بعلاوه آنها برای چنین کاری استخدام نشده اند.» ولی با تهدید ووعده ووعیدهای زیاد این مشکل هم حل شد و در ژانویه ۱۶۲۲ دستهٔ سفاین و ناوگان بطرف دریا پیش رفت.

کاپیتانهای انگلیسی اول بسوی هرموز حرکت کردند و گمان داشتند که نیروئی دریائی پرتغالیها به مبارزهٔ آنان خواهد شتافت ولی وقتی که معلوم گردید که دشمن از جنگ خودداری میکند بجزیرهٔ قشم که در ۱۵ میلی آنجا قراردارد حرکت نمودند. در آنجا مشاهده نمودند روی فریر[۱] که قبلا با آنها جنگیده بود به سمت فرماندهی منصوب شده است. پس از مذاکرات بی فایده‌ای برای عقد صلح از طرف فریر قلعه بمباران شد ولی اثرش کم بوده و به نتیجهٔ قطعی نرسید. آنوقت توپخانه‌ای مرکب از پنج عراده توپ درخشکی نصب کردند، توپخانه تیر اندازی خود را خیلی خوب انجام داد و گلولهٔ اول توپخانه یکی از توپهای دشمن را روی دیوار قلعه هدف قرار داده و آنرا از کار انداخت و باهمین ضربه بخط دفاع رخنه کردند و پرتغالیها تسلیم شدند. تلفات این زدو خورد زیاد نبود، ولی یکی از مقتولین ویلیام بافین[۲] معروف بود که بواسطهٔ مسافرتهای قطبی خود شهرت داشت ودر آن موقع فرماندهی ناو «لندن» را برعهده داشت. پور کاس[۳] در کتاب خود بنام «مشاهدات پور کاس»[٤] دربارهٔ بافین چنین میگوید «بافین بادستگاههای مساحی خود بساحل رفت تا ارتفاع ومسافت دیوار قلعه راتعیین نماید، اما همینطور که مشغول این کارمیبود گلولهٔ کوچکی ازبالای قلعه بشکمش خورد.» میگویند چون بافین گلوله خورد سه بار بدن خودراروی زمین زد ودرجا جان سپرد.[٥]

پس ازاین فتح که البته تأثیر عمده‌ای در روحیهٔ متفقین داشت نیروی اعزامی متوجه سواحل هرموز گردید ودر آنجالنگر انداخت. ایرانیان فوراً نیروی عظیمی گرد آورده شهر را در تصرف گرفتندو قرارشد که ایرانیان ازراه خشکی به هرموز حمله کنند.

۱-Ruy Freire ۲-William Baffin

۳-Purchas ٤-Borchas'his Pilgrimes

٥ - جلددوم کتاب مزبور صفحهٔ ۱۷۹۲. دردفاتر شرکت هندشرقی مورخ اول اکتبر ۱۶۱۹ میلادی دیده میشود که برای «بافین» مقرری وضع شده وعلت آنرا امشقاتی ذکر کرده که نامبرده در تهیه نقشه‌های سواحل ایران و بحر احمر متحمل شده واضافه شده که این نقشه ها بسیار خوب وصحیح کشیده شده است. (مؤلف)

توپخانهٔ دولت انگلیس ازدریا و خشکی قلعه ونیروی دریائی را بمباران نمودند، ولی ناوگان پرتغال دست بجنگ وحمله نگذاشتند. سان پدرو[1] بزرگترین کشتی پرتغالیها آتش گرفت وطولی نکشید که سایر کشتی های پرتغالیها نیز یکی بعدازدیگری طعمهٔ حریق ونابودی واقع شد. نیروی ایران نیز قسمتی ازدیوارقلعه‌را منفجر نموده ولی حملهٔ آنها باوجود اینکه باشجاعت زیادی آغاز گردیدولی باموفقیت انجام نیافت، بلکه با تلفاتی مجبور بعقب نشینی شدند. اما باوجود این، وضعیت محصورین قلعه پیوسته وخیم تر میشد وعاقبت پرتغالیها پس از مذاکراتی تسلیم نیروی انگلیس گردیدند.

پنجسال پس از این واقعه سر توماس هربرت[2] بجزیرهٔ هرموز مسافرت کرده ودربارهٔ قلعهٔ آن چنین مینویسد «این قلعه ازداخل وخارج خیلی خوب ساخته شده وبا خندق ها وخاکریزها و توپخانهٔ دفاعی که هم بشهر وهم ساحل هردومسلط است مجهز میباشد واستحکامات آن درتمام خاورزمین نظیر ندارد.[3]»

چنانکه دیدیم قلعهٔ معروف هرموز که پرتغالیها بیش از یك قرن آنرا مرکز بازرگانی خودقرار داده و از آنجا تجارت هند واروپاراازطریق خلیج فارس در دست گرفته بودند، مسخر گردید، ولی پرتغالیها از آنجا بمسقط رفتند و در مسقط نیز موقعیتشان بقدری مستحکم گردید که نیروی دریائی انگلیس مجبورشد برای مبارزهٔ با آنان با هلندی‌های خلیج طرح اتحاد بریزد ودر سال ۱۶۲٤ نیز بین نیروی متحد انگلیس و هلند وقشون پرتغال جنگ سختی درگرفت که نتیجهٔ قطعی از آن حاصل نگردید.

درسال ۱۶۲۵ بوتلو[4] فرماندهٔ نیروی پرتغال ناوگان انگلیس رامورد حمله قرار

---

۱ - San Pedro ۲-Sir Thomas Herbert

۳ـ سفرنامهٔ سر توماس هربرت، صفحهٔ ۱۰۶. شرحیکه راجع به هرموز ومحاصره آن نوشته ذیقیمت وجالب توجه است. (مؤلف)

٤-Botelho

داد . پرتغالیها وارد ناو «شیر» شدند ولی انگلیسها مهاجمین‌راعقب‌رانده وکشتی‌را به بندر عباس که درآنموقع آنراگمبرون [1] مینامیدند [2] منتقل ساختند در آنجا روی فریر به‌کشتی حمله‌کرد و موفق شد آنرا آتش‌بزند ،سرنشینان‌کشتی تمام بدست پرتغالیها افتاده وبجزیکنفر بقیه‌را قتل‌عام کردند .

اماطولی‌نکشید که‌قدرت وقوهٔ‌پرتغالیهارو به‌تحلیل‌نهاد ودرسال ۱۶۳۰ میلادی نیروی‌دریائی‌اعزامی آنهاکه بقصدتسخیرمجددجزیرهٔ هرموزفرستاده بودند باشکست سختی مواجه‌گردید . درسال ۱۶۵۱ مسقط را امام عمان متصرف شدو طولی‌نکشید که پرتغالیها همهٔ نفوذ و اقتداری‌را که آلبوکرك درنتیجهٔ همت و فعالیت خود بدست آورده بود بواسطهٔ‌بی کفایتی جانشینان اوازدست‌دادند وازآثارپرتغالیها بجز چند قلعه خرابه ولفظ پرتغال که‌بزبان‌فارسی یکی ازمرکبات رامیگویندچیزی‌باقی نماند . تسخیر جزیرهٔ هرموز برای انگلیسها بزرگترین موفقیت آنهادرمشرق‌بشمار میرفت وچون خبر این فتح بهندوستان رسید قدرت ونفوذ دولت انگلستان بمنتهی درجه‌بالا رفت .

در ایران نیز انگلیسها در اثر این‌فتح رونق و اعتبار بیشتری یافتند ، زیرا گرچه‌شایدفرمانده‌نیروی‌ایران‌نقش‌عمده‌ای‌راکه‌نیروی انگلیس‌درپس گرفتن‌هرموز ازدست پرتغالیها بازی‌کرده‌بودبعلت‌کمی‌تلفات انگلیسی‌ها درمقایسه باایرانیان در نظر شاه‌کوچك وبی اهمیت جلوه میداد ولی‌خود شاه عباس بخوبی تشخیص میداد که انجام این فتح‌بدون‌کمك‌انگلیسها هرگز میسر نمیگردید وبهترین‌مؤیداین‌مطلب آنکه هنگامی که‌درسال ۱۶۳۵ میلادی دولت انگلیس باپرتغالیها قرار داد صلح در مشرق منعقد نمود (این قرارداد هرگز ازآن‌ببعد ملغی‌نگردیده است)ایرانیان از

۱-Gombroon

۲ ـ گمبرون تحریف‌لفظ‌ترکی گمرك‌است واصل‌این‌لغت‌اززبان یونانی اقتباس‌شده وبمعنای تجارت میباشد .(مؤلف)

جانب هرموز متوحش وهراسان شدند واز این جا میتوان باهمیت نقش عمده‌ای کـه اجداد جنگجوی بریتانیائی‌ها درآبهای شرق بازی کرده اند پی برد.

هلندیها دوسال بعداز اعطای امتیاز شرکت هند شرقی هلندی ها نیـز برقابت با کمپانی مزبور تشکیل شرکتی درخلیج فارس داده و درظرف مدت بیست سال برنفوذخود افزوده وموقعی که پرتغالیها خلیج را ترك میگفتند آنها جانشین پرتغالیها شده مراکز آنانرا بتصرف درآوردند. درسال ۱۶۲۳ **هوبرت و یس نیخ**[۱] باصفهان آمد وفرمانی از **شاه عباس** گرفت وبعد در بندرعباس کارخانه‌ای بنانمود که بنای آن هنوز باقی ومحل سکونت فرماندار ایران است.

درسال ۱۶۵۲ و باز در ۱۶۶۶ میلادی هیئت اعزامی هلندی‌ها باصفهان آمدند و بطوری که **شاردن** مینویسد در این موقع قسمت عمدهٔ تجارت ایران در دست هلندیها بود و انگلیسها دردرجهٔ دوم قرارداشتند.

اساس عمدهٔ نفوذ تجارتی آنان بعلت قراردادی بود که بادولت ایران رای خرید ابریشم منعقد نموده بودند. هلندیها بموجب این قرارداد ابریشم را در تمام نقاط ایران خریداری نموده بدون پرداخت عوارض گمرکی صادر مینمودند. هلندیها بدواً این اختیار را درسال ۱۶٤۵ میلادی ازدولت ایران گرفته و کم کم درسال‌های بعد حق صدور ابریشم ایران را بخود منحصر کرده بودند، در این موقع موقعیت انگلیس درخاك ایران چندان خوب نبود، زیرا این اوان مقارن باجنگهای داخلی انگلستان واعدام **شارل اول** بود و بالنتیجه **شاه عباس** و دربار او این مسئله را باتنفر تمام تلقی مینمودند درقرن هجدهم وضعیت بکلی دگرگون شدو هلند که برای بدست آوردن انحصار تجارت ادویه همه چیز خود را فدا کرده بود کلیهٔ مستعمرات آسیائی اش بدست انگلیسها افتاد و بالنتیجه پرچم دولت هلند بالاخره از آب های خلیـج ناپدید شد.

۱-Hubert Visnich

فرانسویها

آخرین دولت اروپائی که خود را از طریق خلیج فارس با یران نزدیک نمود. دولت فرانسه بود دولت فرانسه تا سال ۱۶۶۴ میلادی نفوذی در ایران نداشت ، در این سال **کولبر**[۱] نخست وزیر معروف دولت فرانسه ضمن مساعی عمده ای که در بسط روابط سیاسی خارجی دولت فرانسه بروز داد هیئتی بسفارت بدربار **شاه عباس** ثانی فرستاد . دولت ایران نسبت باین هیئت چندان خوش بین نبود ، زیرا تصور میرفت وضع ومقام سفرای دولت فرانسه در خور اعزام بکشوری مانند ایران نباشد یعنی اسباب تحقیر ایران شمرده میشد ومعهذا در بار ایران آنهارا با ملاطفت و مهربانی پذیرفت . باین هیئت نیز حقوق تجارتی نظیر آنچه راکه بدیگر ملل اروپائی اعطاء شده بودو نیز معافیت از پرداخت مالیات وحقوق گمرکی تامدت سه سال برطبق یك فرمان اعطاء گردید و بموجب همین فرمان فرانسویان مؤسسات و بنگاههائی در بندرعباس واصفهان بنا کردند . در سال ۱۷۰۸ **لوئی** چهاردهم عهدنامه ای باشاه **سلطان حسین** منعقد نمود و از آن تاریخ تا حملهٔ افاغنه فرانسویان درایران بتجارت مشغول بودند و پس از حملهٔ افغانها فرانسویان ایران را ترك گفتند . درزمان سلطنت **کریمخان** نیز یکبار جزیرهٔ خارك بفرانسویان واگذار گردید ولی عملیات کمپانی هند شرقی فرانسویان عقیم ماند و جزیره خارك را فرانسویان هیچوقت اشغال نکردند . درزمان سلطنت **فتحعلیشاه** نیز فرانسویان چند صباحی دوباره بر نفوذ وقدرت خود در دربار ایران افزودند ودر سالهای ۸-۱۸۰۷ میلادی جزیرهٔ خارك مجدداً بآنها واگذار گردید ولی این بار نیز این اقتدار طولی نکشید و در سال ۱۸۰۹ میلادی هیئت اعزامی فرانسه از ایران رانده شده و این امتیاز نیز طبعاً ملغی گردید .

سفارت دردادمور کاتن بدربار شاه عباس ۱۶۲۷

تسخیر جزیرهٔ هرموز بدست نیروی مختلط ایران و انگلیس نتایج بیشماری در برداشت که از آنجمله یکی تغییر سیاست بازرگانی دولت ایران بود ، چنانکه قبلا نیز متذکر گردید

۱-Colbert

منظور عمدهٔ شاه ایران صدور محصول ابریشم بود وبا آنکه **سر رابرت شرلی** در مأموریت اول خود بجهاتی موفق نگردید راجع بصدور ابریشم از طریق جزیرهٔ هرموز ترتیبی بدهد معهذا شاه ایران از نقشهٔ اولی خود دست بر نداشت. اخراج پرتغالی ها از بازار جزیرهٔ هرموز وضع را بکلی تغییر داد. دو سال بعد **سر رابرت شرلی** دوباره بدربار ایران مأموریت یافت. این بار **شرلی** باملتزمین بسیار واعتبار وافر روانه شد واین خود درانگلستان انعکاس عجیبی داشت. **سر رابرت شرلی** در گزارش رسمی در توصیف ثروت سرشار ایران مبالغه نمود وبا آنکه همین مبالغه از درجهٔ اعتبار گزارش او کاست معهذا دولت انگلیس **شرلی** را یکبار دیگر باتفاق **سر دادمور کاتن و هربرت**[1] دانشمند بایران روانه نمود. هیئت اعزامی در گمبرون (بندر عباس) پیاده شد «در اینجا بورود هیئت توپ های قلعه بغرش در آمد وده بار طنین انداز گردید.» این هیئت مانند هیئت های قبلی ازجادهٔ لار وشیراز روانه مرکز گردید. این جاده همان است که جادهٔ فعلی بوشهر واصفهان درمسیر آن ساخته شده است. اتفاقاً شاه ایران در این موقع درپایتخت حضور نداشت وهیئت اعزامی ناچار بشهر اشرف (بهشهر فعلی) رهسپار شده در آنجا دربار عام بحضور شاه رسیدند. در شهر مزبور هیئت وارد قصر شده ابتدا از اطاقهای متعددی که تمام آنها از اوانی وظروف طلا مزین شده بود عبور نموده بخدمت **شاه عباس** راه یافتند. **سر دادمور کاتن** به **شاه عباس** عرض کرد چاکر رنج این مسافرت طویل را تحمل نموده ام تا شاهنشاه را ازغلبهٔ بر ترکان، دشمن مشترک ایران وانگلیس تبریک گوید ونیز روابط تجارتی بین ایران وانگلستان برقرار ویک عهدنامهٔ دوستی دائمی این دو کشور منعقد سازد ودر پایان **سر رابرت شرلی** نیز میخواهد تا درحضور چاکر از تهمتهائی که **نقدعلی بیگ** باو زده از خود دفاع نماید.

شاه بطوریکه ازیک فرزند حقیقی ایران انتظار میرفت جواب داد ترکها مردمان ناچیزی هستند ووجود آنان برای ماچیزی بشمار نمی آید، چنانکه در جنگهای اخیر پیروزی های ما بر ایشان این قضیه را بثبوت رسانید، معهذا من میل دارم همیشه پادشاهان

1- Sir Dodmore Gotton

عیسوی بایکدیگر متفق ومتحد باشند ،زیرا فتوحات دولت ترک در نتیجهٔ اختلاف و نفاق آنها باهم بوده است .چون میل ندارم ابریشم ایران را ازطریق عثمانی صادر کنم بنابراین حاضرم درژانویهٔ هرسال ده هزارعدل ابریشم دربندر گمبرون (بندر عباس) بدولت انگلیس تحویل ودر برابر آن پارچهٔ انگلیسی بگیریم ،تا بدین ترتیب مجبور به صدور ابریشم ازراه عثمانی نشویم .شاه ایران نسبت به سررابرت شرلی فوق العاده ملاطفت نمود وسپس جام شراب خودرا بافتخار پادشاه انگلستان نوشید . هنگامی که شاه ایران جام خودرا بلند کرد ، سفیردولت انگلستان کلاه خودرا بلند کرده وشاه ایران نیز درمقابل عمامهٔ خودرا ازسر برداشت .

البته پذیرائی شاه ازشرلی فوق العاده رضایت بخش بود، ولی نتیجه‌ای ازاین مأموریت گرفته نشد،زیرا سررابرت شرلی دراین مأموریت بنا باوامر جیمز پادشاه انگلستان بیشتر منافع شخصی خودرا درنظر گرفته وبدین جهت علیه او تحریکاتی صورت گرفته وقضایا بهمین جا خاتمه یافت . درباریان ، سفیر دولت انگلستان را فراموش کردند و دیگر بآنان بارداده نشد وچون سفرا بقزوین رسیدند سرداد مور کاتن وسررابرت شرلی هردو مردند .

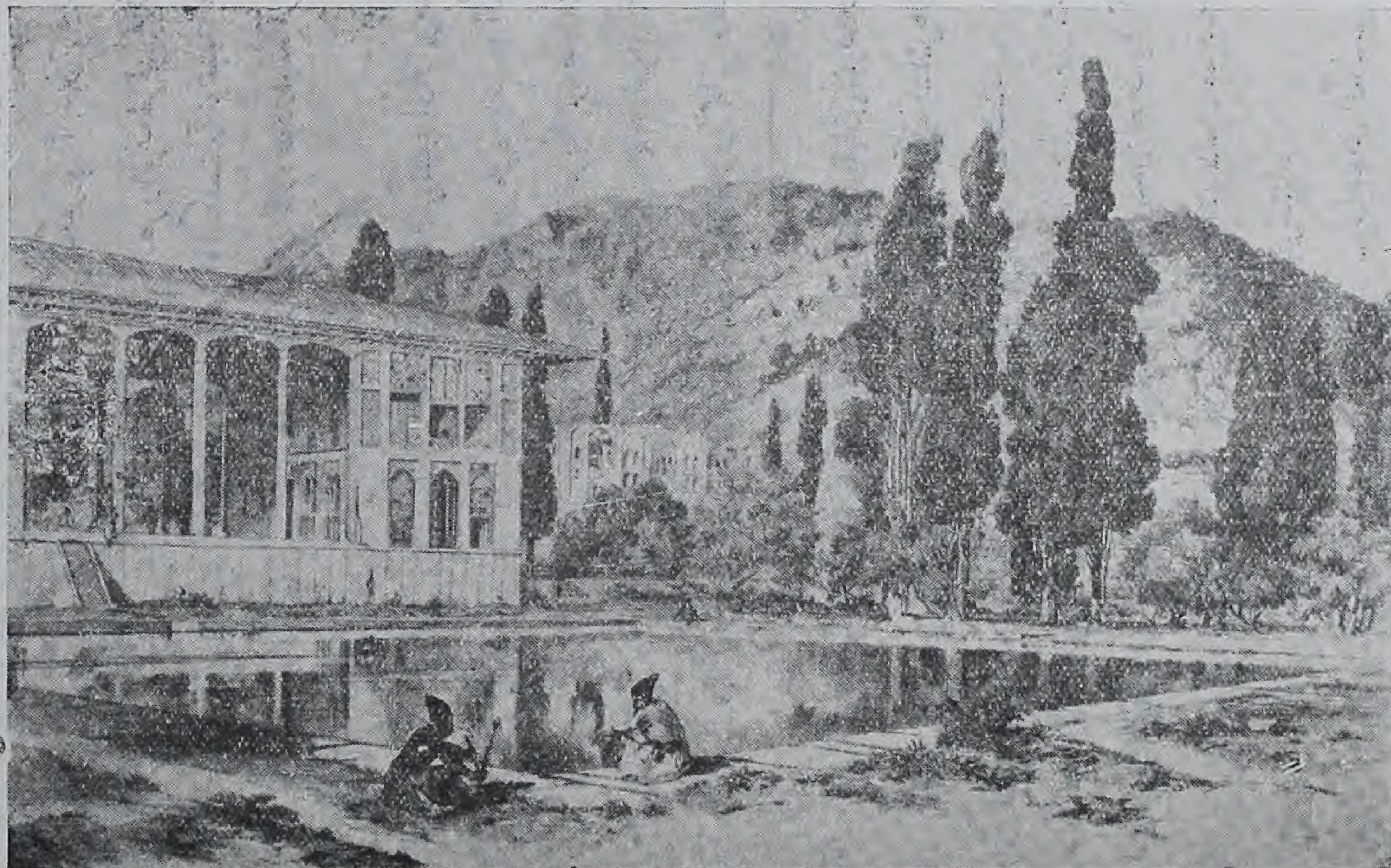
سفارت[1] دوم مأمورین دولت انگلیس بایران بدینسان پایان پذیرفت وفرستادهٔ پادشاه انگلیس را درقبرستان ارامنه بخاک سپردند ، درحالیکه کشیش های ارمنی وعده‌ای ازارامنه باکمال ادب واحترام درمراسم تدفین شرکت جستند .

اگرچه این مأموریت نیز تاحدی بشکست مقرون بود ولی بدون شك همین خود منافع وعلاقهٔ دولت بریتانیا را نسبت بایران افزود وبهمین لحاظ بود که چندی بعدچارلز اول پادشاه انگلستان که از علاقمندان علم ودانش بشمار میرفت ازشرکت هندشرقی خواست که چند قطعه خطوط فارسی برای او بفرستد .

سرمایه‌های انگلیسی

درخاتمه باید چند کلمه نیز از سرمایه‌های انگلیسی درایران از زمان سلطنت پادشاهان آخرصفوی ذکر کرد. بموجب

۱ـ سفارت اول دردورهٔ سلطنت ارغون درسال ۱۲۹۱ میلادی بود که درفصل ۵۷ کتاب بدان اشاره شد . (مؤلف)



کاخ سلطنتی در اشرف مازندران

قراردادی که با شاه صفی منعقد شده بودمقرر بوددولت انگلستان سالی ۱۵۰۰ لیره بعنوان پیشکشی بعلاوه معادل ۶۰۰۰۰ لیره بابت بهای ابریشم بدولت ایران بپردازد. ازاین ۶۰۰۰۰ لیره یك ثلث آن وجه نقدودوثلث دیگر بجنس تحویل میگردید، ولی دولت ایران درمقابل ازهمان روز اول از پرداخت قسمت عوارض گمرکی بندرعباس که قید شده بود خود داری مینمود . نسبت باین مسئله متصل شکایت میشده ولی ایرانیها که تصور مینمودند انگلیسها ازامتیازاتی که بآنان داده شده بیش ازحد برخوردار شده‌اند دیگر به‌شکایت آنان ترتیب اثری ندادند کمپانی هند شرقی قدیم وجدید در ۱۷۰۸ یکی شد واین موضوع ازایجاد یك اصطکاك وتصادم داخلی جلوگیری کرد ووضع شرکت تا موقع حملهٔ افاغنه استوارو خوب بود .

اصفهان نصف جهان

فصل شصت و پنجم

معماری و صنعت و هنر در دورهٔ سلسلهٔ صفوی

اصفهان پایتخت سلسلهٔ صفوی

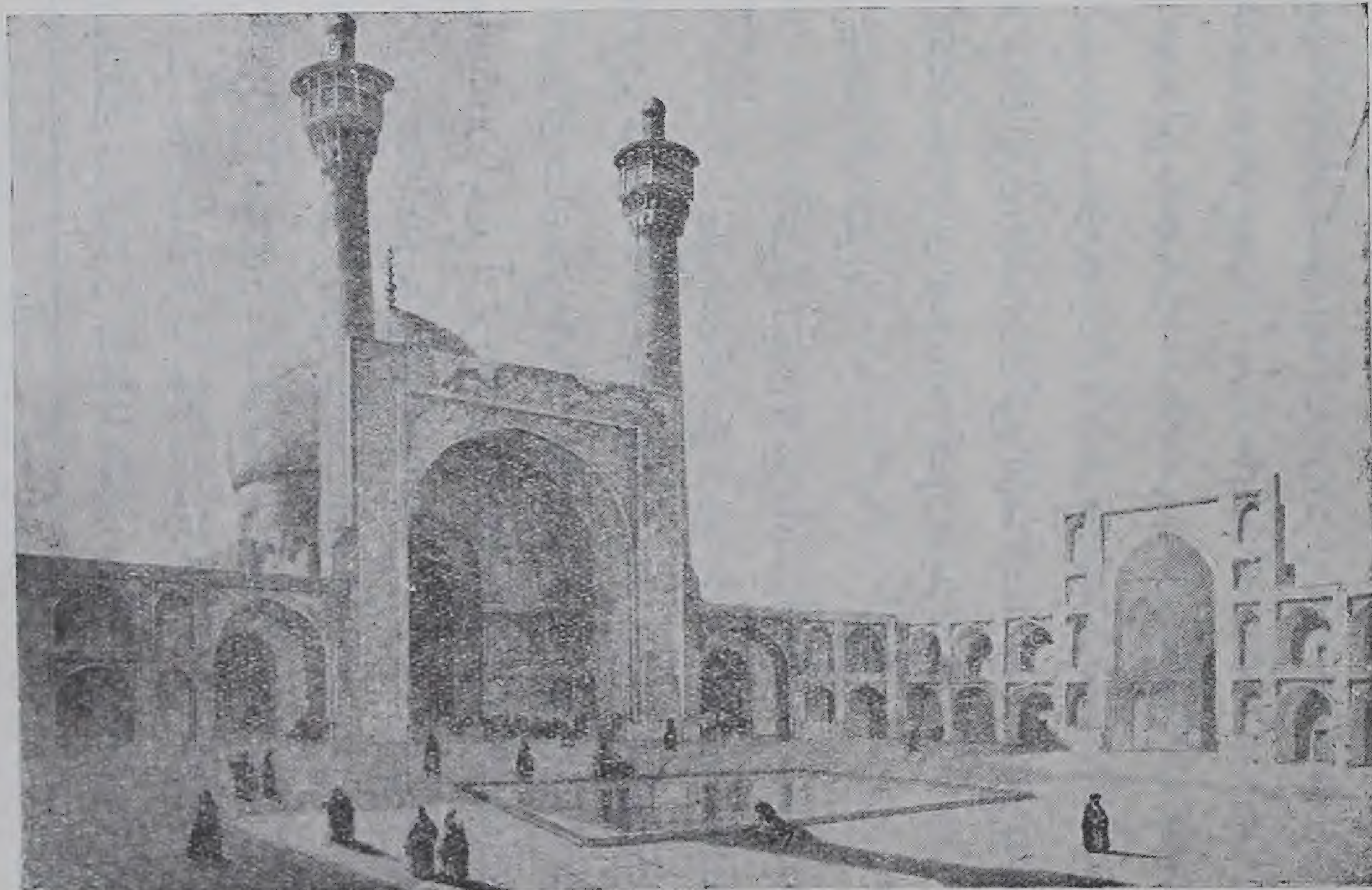
قسمت اعظم شاهکارهای معماری پادشاهان صفوی در شهر اصفهان یافت میشود و بدین لحاظ ما در اینجا به توصیف شهر اصفهان و بنا های عمده‌ای که خود نگارنده دیده است میپردازیم[1].

اصفهان را درواقع میتوان شهر طلائی صنایع زیبای ایران در قرون وسطی نامید. این شهر هنوز زیبائی خود را از دست نداده و تا بامروز بمنزلهٔ شهر نمونه‌ای از هنرهای زیبای ایران بشمار میرود، مگر در قسمت شمال ایران که در اینجا خانه‌هائی مطابق سلیقه و طرح و نقشهٔ روسها از طرف فرزندان مقلد ایران ساخته شده است.

میدان شاه

اصفهان در سمت چپ یا ساحل شمالی زاینده رود[2] روی قطعه زمینی هموار و حاصلخیز واقع و حداکثر جمعیت آن در دورهٔ منتها ترقی اش به سیصد هزار نفر میرسیده است. در وسط شهر اصفهان میدان شاه میباشد. دو طرف این میدان را یك رشته عمارات دو طبقه فرا گرفته. هربرت میگوید «میدان شاه فضادارترین و دلگشا

۱ــ من علاوه بر یادداشتهای شخصی خودم در اینقسمت به کتابهای زیر کرده‌ام: کتاب «ایران» تألیف لرد کرزن، «آثار تاریخی ایران جدید» تألیف کوست (Coste)، همچنین از دائرة المعارف مذهب و اخلاق جیمز هستینگز (James Hastings) استفاده نموده‌ام. (مؤلف)



مسجد شاه اصفهان

ترین،فرح افزاترین ودلکش ترین بازارهای روی زمین است » طول این میدان ٥٦٠ یارد و عرض آن ١٧٤ یارد وچون آنجا میدان چوگان بازی سلطنتی بوده است ارقام فوق تا حدی جالب توجه[1] میباشد. چوگان بازی در این عصر، عصری که ما حالا صحبت میداریم بیش ازهر زمان وموقعی معمول بوده وشاردن وشرلی هردو مسابقه‌های چوگان بازی رادر نوشتجات خودشرح داده‌اند[2]. دروازه‌های سنگ مرمر که مخصوص چوگان بازی میباشد هنوزدراین میدان پابرجاست و چند سال قبل هنگامی که در اصفهان بودم یك روزصبح زود بمیدان رفته یك گوی داخل دروازه‌ها کردم. شاید تا آنروز بیش ازدوقرن بود که این دروازه‌ها رنگ گوی ندیده بودند. من آنروزاین عمل راپپاس احترام گذشته‌ومجلل ایران انجام دادم و کشور تاریخی ایران را برای چنین بازی بی نظیری دردل خود ستودم.

مسجد شاه

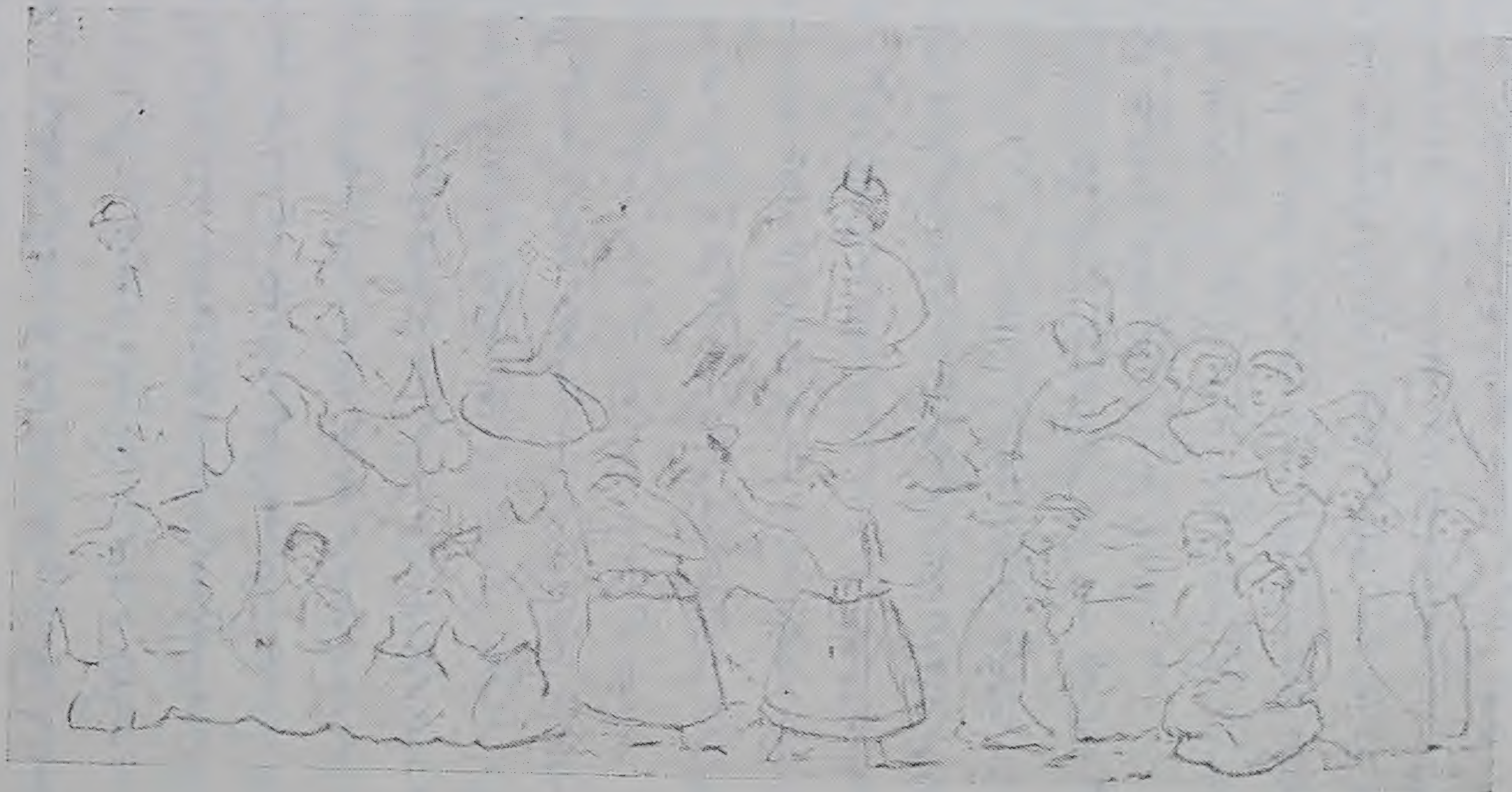
مشرف بمیدان مزبور بنای متوازی‌الاضلاع مجلل مسجد شاه واقع است که یکی از زیباترین نمونهٔ موجود معماری ایران میباشد. **کرزن** شرحی که با قلم استادانه نوشته است ما عین آنرادرپائین نقل‌میکنیم: «درانتهای میدان طاقی بلند که برروی دهلیزی بنا شده وسقفش با مقرنس و کاشی های میناداروآیات قرآنی مزین است دیده‌میشودودردوطرفش دومنارهٔ بلند که‌روی بدنهٔ آن همان تزیینات بشکل مارپیچ بکاررفته‌است برپاست. اینجا ازیك هشتی یادالانی که‌دروسط آن سنگ آب بزرگی‌ازسنگ سماق بکاررفته داخل صحن مسجدمیشویم، دراین جاطرزویژهٔ معماری وساختمان مخصوص مسجد که ازبیرون نیز پیداست کاملا نمایان میشود.چون میدان تقریباً بموازات محورجنوب وشمال ساخته شده معمار مجبوربوده‌است محورعمارت مسجدرا منحرف نموده و بطرف جنوب شرقی تمایل

١ـ ابعادمیدان‌چوگان بازی امروز ٣٠٠ یارد در ٢٠٠ یارد میباشد.(مؤلف)

٢ـ رجوع کنید به«ده هزارمیل» صفحهٔ ٣٤٢،درآنجا شرح مسافرت این مسافرین ذکرشده است. (مؤلف)

دهد تا محراب مسجد درست محاذی قبله و خـانهٔ خدا واقع بـاشد . سلیقهٔ معمار این منظوررا چنان خوب انجام داده است که بسادگی و عظمت بنا میافزاید . صحن مسجد با سنگهای مرمرمفروش ودروسط آن حوضی بزرگ برای وضو ساخته‌شده است. درهرچهارضلع صحن غرفه‌های دوطبقه ساخته‌شده‌است که بربدنهٔ آنهاهیچگونه زینتی جز آیات قرآن که بخط کوفی روی زمینهٔ آبی بـا خط سفید نگاشته شده نیست . این غرفه‌ها مخصوص مدرسین وطلاب وخدام مسجد است . دردوطرف غربی وشرقی صحن ایوان وطاق بزرگ کاشی است که به‌محوطهٔ مسقف کـه روی آن گنبدی است انتها می‌پذیرد . درسمت مقابل دهلیز ورودی ایوان دیگری است که دو منارهٔ بلند دردوطرف آن قرار گرفته و قسمت مخصوص مسجد و گنبد بزرگ آنرا تشکیل میدهد . جدارخارجی گنبد که باکاشی‌های نیلی رنگ واسلیمی‌های سبزروی زمینهٔ لاجوردی مزین است یکی ازمناظرزیبا ومهم این شهررا تشکیل میدهد . دردوطرف مقصورهٔ‌مسجد صحنهای دیگری است که هریك دارای حوض وطاق‌نماست وروزهای جمعه برای مردم بازاست . طرزتزیین این بنای بسیارمجلل وعالی که هرچند مانند سایر آثارهنری ایرانی روبویرانی وخرابی میرود هنوزیکی ازنمونه‌های بسیار عالی وبرجستهٔ سلیقه‌وذوق پادشاهان صفوی ایران است . »

علی قاپی یاعالی قاپو — در طرف مشرق میدان شاه عالی قاپو (دروازهٔ‌بزرگـی) قرار دارد که آن مدخل قصر سلطنتی بوده است . این بنا عبارت‌از یك طاق‌نمای‌بزرگی است که روی آن یك تالاربزرگ برروی ستونهای چوبی قرار گرفته ویکی ازنمونه‌های خاص معماری عصرصفوی است . در این تالار پادشاهان صفوی با لباس‌تمام رسمی سلطنتی روزعید نوروزرابارعام میدادند. **شاردن** میگوید «این طالارزیباترین طالاری است درنوع خود که من درتمام دنیا دیده‌ام.»واز همین عمارت بود که شاه صفوی مسابقه‌های چوگان‌بازی، اسب سواری ، وجنگ حیوانات وحشی را درحضورهزاران رعایای خود تماشا میکرد .



مجلس ضیافت شاه طهماسب بافتخار عبدالمجید ازبك، از یك نقاشی روی دیوار چهل ستون برداشته شده است.

چهل ستون

عالی‌قاپو انسان را به باغهای وسیعی هدایت میکند که در آن کاخ‌های متعددی قرار داشته و مهمتر از همه کاخ چهل ستون است.[1] این تختگاه مجلل با بام آن از تنهٔ درختان عظیم چنار بنا شده و بر بیست ستون ساخته شده‌ای از همان درخت یعنی درخت چنار نگاهداشته‌اند. اطراف این این ایوان سابقاً ازسنگ مرمر سفید پوشیده شده بود و روی آن آئینه‌کاری کرده بودند. جایگاه واقعی سریر سلطنت در عقب این ایوان واقع شده بود واز آنجا به شاه‌نشینی تکیه‌گاه سربرراه داشت درهر طرف اطاقهای کوچکی برای وزیران و کار آنها تعبیه شده بود و پشت‌سر که درتمام طول ساختمان امتداد دارد، راهرو و یا غلام گردش درازی با سه تابلو نقاشی روغنی بسیار بزرگ ونفیس در هر طرف آن وجود دارد که هرسه تای آنها دراین کتاب گراورشده است. لرد کرزن شرحی که در این باب نوشته ما آنرا ذیلا نقل میکنیم:

«این تابلوها دورهٔ مجلل سلطنت شاه‌عباس واسلاف واخلاف اورا درنظر ما مجسم میسازد دراین تابلوها شاه ایران در حال جنگ و یا در مجلس بزم با پیالهٔ شراب مشاهده میشود، سبیلهای بلند وضخیم، چانه‌های تراشیده وعمامه‌هائی که‌در این تابلوها بنظر میرسد نمایندهٔ یکنوع آرایشی است که مدتهاست از مد افتاده و منسوخ گردیده‌است. سلاح‌ولباس جنگجویان، آلات‌طرب‌مطربان‌وحرکات‌رقاصه‌ها درهای بستهٔ گذشته را بروی ما باز و تاریخ روزگار پیشین را در پیش چشم بیننده مصورمینمایندو گوئی بی‌اختیارهر بیننده‌ای خودرا دراین مجالس پرشورومجلل بزم‌و رزم پادشاهان صفوی شریك و سهیم میبابد.» کروزینسکی[2] میگوید عمارت اولیهٔ چهل ستون طعمهٔ حریق شده و این بنای فعلی را دوباره شاه سلطان‌حسین بجای

۱ــ ازعدد «چهل» دراینجا معنی ظاهری مراد نیست و نظیر آن یکی عمارت‌تخت جمشید است که آنرا «چهل ستون» هم گفته‌اند. (مؤلف)

۲ـ Krusinski



پل اللهوردیخان

آن ساخته است .

چهارباغ

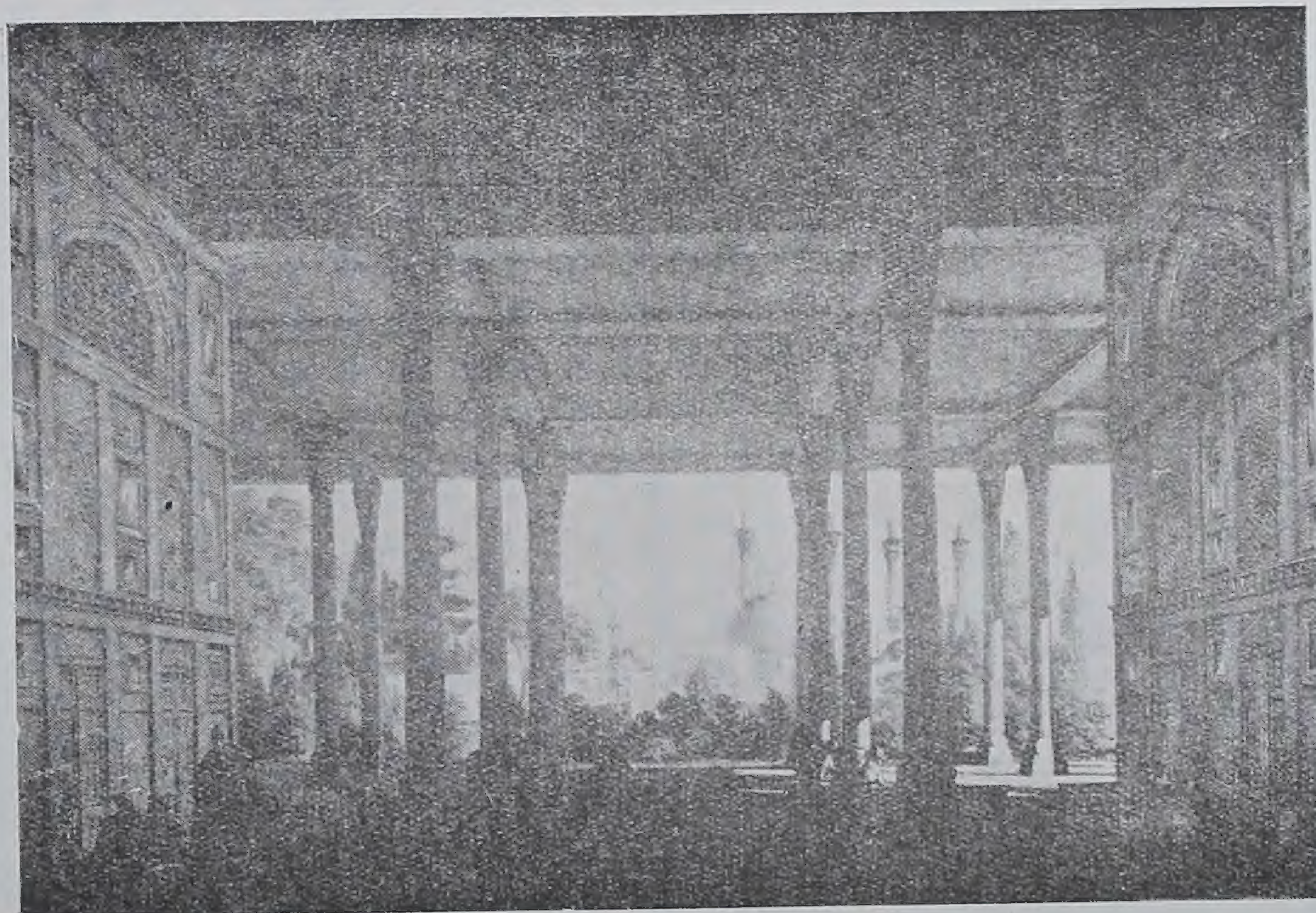
اینها بودند کاخهای عمدهٔ قسمت مرکزی این شهر و اینك از ابنیهٔ مزبور گذشته بچهارباغ میرسیم، (میگویند چهارتاکستان دراین محل بوده که بامرشاه‌عباس خیابان‌بندی گشته و چهارباغ نامیده شد) که آن دارای چهارخیابان با شکوه که پهنای آن یکصد وپنجاه پاوحاشیه‌های آنرامخصوصاً درختان چنارمشرق فراگرفته است. آب ازمجراها وجدولهای سنگی عبورمیکرده و در حوضهای قشنگی که سر چهار راهها (محل تقاطع جاده‌ها) تعبیه شده بود جمع میشده است ، اطراف خیابانها سردرهای کاشی کاری باغهای اشراف و درباریان قرار داشت . دکترفریر درکتاب «هند شرقی و ایران»[1] میگوید «تمام عظمت اصفهان را درواقع میتوان درچهارباغ مشاهده کرد . دراینجا بزرگان واعیان شهر به هواخوری مشغول وهر یك با اتباع و هواخواهان خود آهسته آهسته قدم زده پیوسته کوشش دارند تا درجاه وجلال وسخاوت و عظمت بر دیگران سبقت گیرند. فضای باغ را درختان سرسبزو گلهای معطر، چشمه‌ها وجویبارها فراگرفته دل وجان هر رهگذر وتماشاچی را زنده میسازد ، دردو طرف حوض ها قصرهای تابستانی با تمام لوازم تفریح وزیبائی ساخته شده است »

مدرسهٔ شاه سلطان حسین

درکنارچهارباغ مدرسهٔ مجلل شاه سلطان حسین واقع است که دیدنش نگارنده را سخت مفتون ساخت . سردر مدرسه دارای یك طاق مقرنس وکاشی کاری بسیارزیباست (بشکل شان عسل) واین سردر بوسیلهٔ یك دالان یا سر پوشیده‌ای بصحن بزرگ مدرسه متصل میگردد . کاشی کاری داخل عمارت بسیارنفیس وزیبا و دربعضی قسمت‌ها برروی زمینهٔ سنگ مرمر قدری برجسته

---

۱ – Fryer «دکتر فریر» درکتاب «هند شرقی و ایران» که توسط «کروك» تدوین شده و نوشته هکلویت آنرا چاپ کرده توصیفی از اصفهان نموده که شایان مطالعه است . (مؤلف)



چهل ستون

نمودارمیباشد ، رنگ آمیزی و نقاشی‌های مدرسه فوق‌العاده دلکش و منظرهٔ آب ، گل‌ها وسایه‌مخصوصاً برزیبائی بنا می‌افزاید.[1] «کست» این مدرسه را خیلی خوب تشریح نموده وچنانکه درخور آن بوده است آنرا توصیف کرده است .

پل الله‌وردیخان

خیابان باشکوه چهارباغ ازیکطرف به پل الله‌وردیخان کشیده میشود که با اینکه حالیه روی بویرانی نهاده معهذ ازپل‌های درجهٔ اول عالم بشمارمیآید ، اینجا ازیك شاهراه سنگ‌فرش شده وارده‌مدخل‌عمومی پل میشوند . شکل فوق‌العاده وشگفت‌آوراین پل که ۳۸۸ یارد طول آنست مقابل یك جادهٔ سنگ‌فرش‌شده‌ای‌به‌عرض‌سی‌پا بدینقراراست که در آن سه معبردر سه سطح مختلف تعبیه شده که یکی از آنها راه معمولی روی‌پل است که دردوطرف آن‌طاق‌نماهای سرپوشیده ساخته‌اند طاق نماها ازطرفی برودخانه واز طرفی بهمین جاده مشرف میباشند ، در بالا و پائین این طاق نماها که با تابلوهای نقاشی شده تزئین یافته بود هر کدام یك پیاده روهائی است که با پله کانها باین راه اصلی وصل میشود ودر کنارسطح رودخانه‌معبردیگری‌است که بطول رودخانه امتداد میبابد . تنهاانتقاد مخالفی که برای ساختمان این پل میشودکرد و آن از تصویر هم نمایانست آنکه پل مزبوردرمقابل جریان ضعیف وباریك‌زنده رود دربیشترفصول سال بیش‌ازاندازه جنبهٔ ظرافت دارد ! !

کاشی ها

عمل کاشی کاری ساختمانها دردورهٔ‌صفویه به منتها درجهٔ‌ترقی رسید و کاشی کاری‌موضوع مناسبی است که‌باید راجع بمحصول کوره‌های‌مشهورایران‌در آن‌باب‌چند تذکری بعمل آورد . کوره‌پزی یا فن‌سفال‌سازی درمعماری‌هخامنشی‌هامحققاً‌نقش‌مهمی‌بازی کرده‌وتصویر تیراندازان شوش که درفصل پانزدهم همین‌کتاب ذکر آن‌گذشت بهترین نمونهٔ‌کاشی‌کاری آن‌عصرمیباشد . درعصر

---

۱ ـ ولی بطوریکه‌لرد کرزن درکتاب خودمینویسد باکمال‌تأسف قسمتی ازدالان این دانشکدهٔ مذهبی اصطبل غلامان ظل‌السلطان شده بود . (مترجم)



مدرسهٔ شاه‌سلطان حسین در اصفهان

اسلامی نیز اشیاء وظروف سفالی لعاب‌دار ایران نخستین نمونهٔ ظروف باستانی بوده است و آنچه دیده میشود معلوم میگردد که از آن اقتباس شده است و نمونهٔ آن بطور کلی درفسطاط یا قاهرهٔ قدیم دیده میشود که مربوط بقرن دهم میباشد. کاشیهای دیگری ازهمین عصردر سلطان آباد کشف شده است، قدیمترین نمونهٔ آن که در ایران پیداشده یك ستارهٔ هشت گوش میباشد، که بسال ۵۱۵ ه (۱۱۳۷م) منتسب است.

دورهٔ طلائی کاشی کاری ایران قرن دوازدهم وسیزدهم بوده وکاشی‌های ظریفی که از این عصرپیدا شده بخوبی میرساند که آنها را برای سلاطین ودرباریان ساخته‌اند. کاشی‌های این عصر بقدری زیبا وظریف است که بدون اغراق آنها را میتوان بهترین وسیلهٔ تزیین وزیبائی معماری نامید، چیزی که بیشتر باعث اهمیت این صنعت گردیده آنست که صنعت کاشی سازی اکنون ازصفحهٔ تاریخ محوشده و آنرا فقط میتوان یك صنعت باستانی و مرده نامید. طرز تهیهٔ کاشی آنست که خمیر گل را بلعاب‌های الوان کاشی اندوده و آنرا در کوره گذاشته می‌پختند، در بعضی موارد روی کاشی پخته رامجدداً بالعابهای مخلوط به مس، طلا، نقره یا سایر فلزات اندوده آنرا دوباره در کوره میگذاشتند. ازاین لعابهای فلزی رنگهای زعفرانی، طلائی، فیروزه‌ای وقهوه‌ای بر روی کاشی نقش می‌بست. آنچه مسلم شده با وجود آزمایش های زیاد تاکنون نتوانسته‌اند کاشی‌های زیبای ایران را تهیه وتقلید نمایند. بهترین نمونهٔ کاشی که خود نگارنده دارد قطعه‌ایست به ابعاد $24 \times 18\frac{1}{2}$ اینچ، متن این کاشی قهوه‌ای ودرروی آن حروف آبی فیروزه به بلندی $\frac{3}{8}$ اینچ و بعرض یك اینچ و همچنین شاخ و برگهائی برجسته نمودار است. اگرچه قطعه‌های کاشیهای شکسته رامکرر برای نگارنده میآوردند ولی متأسفانه جور کردن ودرست کردن یکقطعهٔ کامل از آنها مشکل بود ولی همان خورده کاشیهاهم بهمان حال زیبا وقشنگ بود.

کاشی‌های بدون لعاب دورهٔ تیموری وصفوی نیز درنهایت زیبائی وظرافت ساخته شده است. دررنگ آمیز کاشی هر رنگی استعمال میشود ولی رویهمرفته طرز تعبیهٔ

کاشی‌ورنگ آمیزی بقدری زیبا وظریف‌است که‌نقش هرگوشهٔ اطاق وایوان‌درجلوی آسمان شفاف ایران هربیننده را خیره میسازد . اینکه صنعت کاشی چگونه شروع شده وتا چه‌اندازه تحت تأثیرصنایع سایرملل قرارگرفته قابل مطالعه میباشد. شکی نیست که کاشی سازی ایران تا اندازه‌ای‌اقتباس‌ازصنایع چینی است که بوسیلهٔ‌استادان مغولی بایران آمده است . علاوه بر کاشی سازی نقاشی چینی نیز در نقاشی ایرانی تأثیرنموده ولی بااین حال باید دانست همیشه صنایع‌ایران جنبهٔ اصالت وامتیازخود را دررنگ، شکل ونقش حفظ نموده است .

ظروف

استادان وصنعتگران ایرانی نه تنها درکاشی سازی بلکه در ساختن ظروف نیز بمنتها درجه استادی و مهارت رسیده اند . درطرف چندین سال اخیرمقدارزیادی ظروف قدیم در حوالـی تهران بدست آمده است ، بعضی نمونه های آن دارای رنگ آمیزی های ظریف‌مانند مینیاتوزکاریست و همچنین مجسمه های کوچك انسانـی که بـر روی تخت یابالای اسب نشسته‌اند در بین آنها دیده میشود . زمینهٔ این ظـروف اغلب سفید و نقش هـای آن طلائی است . بعضی نمونه های آن نیز دارای زمینهٔ سفید یـا کم رنگ و نقوش شفاف و لعابی وبرخی دیگردارای متن آبی و رنگ آمیزی سیاه است . روی یکی از این ظروف تاریخ ۶۱۹ هجری (۱۲۲۲ م) ثبت شده است ، حتی در قرون بعد ظروف سفالی جدید ایران که‌دارای‌متن سفید (کرم) وگلهای رنگین میباشد درخورمطالعه ودارای جنبهٔ فنی وزیبائی است وجلب توجه کلکسیونرها را نموده است .

قالی

قالی ایران یکی از مسائل قـابل ملاحظه میباشد و اگر چه تاکنون کتابها در این زمینه نوشته شده ولی بازدراطراف آن می‌توان بیش ازاین قلمفرسائی کرد ، زیراهنوز مجموعهٔ کاملی دراین موضوع منتشر نگردیده است . تهیه قالی از خیلی قدیم در ایران معمول و برخی آنرا ازسه هزار سال قبل ازمیلاد نیزدانسته‌اند . سرجرج بردود[۱] معتقد است صنعت قالی در اصول

۱-Sir George Birdwood

فنی ومواد صنعتی آن ازروزاول تاکنون درایران تغییری نکرده‌است، ولی بااینحال باید دانست که ورود اسلام بایران درنقش قالی تأثیرمهمی داشته وآنرا میتوان بدو قسمت متمایز تقسیم نمود:

الف ـ نقش‌های مخصوص فکروذوق اهل تشیع که عبارت ازنقوش حیوانات، گلها وشکوفه‌ها، درختان، مارپیچ، بوتهٔ جقه واسلیمی که دربعضی موارد متضمن خطوط ونوشته‌هائی نیزمیباشد.

ب ـ نقوش مخصوص فکر خشك اهل تسنن که عبارت از اشکال هندسی و کثیرالاضلاع میباشد، مانند نقش «بازوبند»[1] قالی ترکمنی. پیشرفت حیرت‌انگیز ایران درکشیدن صورت انواع گلها، اشکال هندسی، نقوش درهم عربی ما رامدیون خود ساخته،چنانکه بسیاری ازنقوش‌پرده‌ها،کاغذهای دیواری(نقشه‌دار)،قالیهاوبعضی دیگر ازاشیاء کارخانه‌های امروزانگلستان ازنقوش قالیهای ایرانی اقتباس شده است. بردوود میگوید «نقش ونگار جدیدی که اکنون بشکل درخت زندگانی، یاغنچه وگل ویا خانه‌های چهارگوشه باب شده هریك نمونه‌های معمولی را طی میکندوبا اینکه نقش‌ها قدری آزاد ودیگرگون شده وشکل طبیعی‌تری بخود گرفته استهنوز هم نقوش سبك ایتالیائی درقالیهای شاه‌عباسی ایران متداول میباشد.»

دردورهٔ سلطنت ساسانی قالیهای معروف به سوسن گرد درمغرب زمین‌شهرت واهمیت مخصوصی داشت وموقعی که **سعدوقاص** شهرتیسفون را تصرف کرددرمیان غنائم آن یك تخته ازاین نوع قالی از ابریشم خالص بطول ۶۰ ذراع بدست اعراب افتاد. زمینهٔ این قالی نقش فردوس برین بود متن آن زری اصل، جویهای آب بوسیله بلور، برگهای درختان با ابریشم وشکوفه‌ها با سنگهای قیمتی منقوش ومجسم شده بود داستان این قالی عجیب که شاید چندین نمونه از آن بافته شده بود از

۱ـ بازوبند عبارتست ازیك قوطی کوچك فلزی که قرآن را درآن جای داده برای حفظ ازاجنه وشیاطین بربازومی بندند.(مؤلف)

خاطرها محونگردیده وبرخی میگویند یك تخته از این قالی را برای شاه‌عباس‌نیز بافته‌اند. من میتوانم درباره این قالی توضیح بیشتری‌بدهم که شایان توجه وتعمق است. جنس این قالی ازپشم ودوجوی آب یکی طولی ودیگری عرضی این قالی‌را بچهار قسمت تقسیم میکند. خانم ویلیراستوارت دربارهٔ آن می‌نویسد: «طول جویهای آب که نقش مبرزاین قالی میباشد نامتساوی اما روبهمرفته شکل آنها تصویرصلیب کامل باستانی را مجسم میسازد نقش وسط قالی‌شبیه‌یك حوض کوچکی است فواره‌دار که‌چهارپرنده درآن شنا میکنند. شکل این پرنده‌ها ترکیب‌عجیبی است ازقووطاوس شاهانه. این قالی خیابانهای معمول قدیم از سرو ودرختان میوهٔ شکوفه‌دارا با پرندگان خیالی آنها جفت‌جفت که نوکهای خود را روبهم گرفته‌اند نشان میدهد ودر حاشیهٔ قالی جویهای آب و گل و لاله نمایان است. چهار درخت چناردرچهار گوشهٔ زمینهٔ آن قرار دارد که در واقع چهار خیابان رامجسم میسازد. مربعهای اطراف‌حوض مرکزی را نیز درختان فراگرفته‌اند.[1]» دراینجا با ذکری از صنعت قالی بافی ایران نمیتوان به قالی معروف‌مقبرهٔ اردبیل که بنا به‌کتیبه‌ای‌متن آن درسال ۹۴۶ هجری(۱۵۴۰م) در دورهٔ سلطنت شاه طهماسب صفوی بافته شده اشاره‌ای‌ننمود. میهن‌پرستی دولت انگلیس سبب گردید که این قالی را برای ملت بخرد وامروز آن یکی ازذخائر نفیس موزهٔ ویکتوریاوآلبرت میباشد زمینهٔ این قالی آبی تیره رنگ؛ بوته‌های آن زرد وگلها وحاشیهٔ آن قرمزاست. از اطراف مدالیونهای مرکزی(ترنج بزرگ‌میانه) چراغهائی آویزان ونقش ونگاروگل‌وبته‌ها وابرهای معلق آن بقدری زیبا است که راستی این قالی بیشترشباهت بیك تابلوی نقاشی دارد. درضمن باید درنظرداشت که قسمت ابرمعلق از صنایع چینی اقتباس شده است. تاریخ بافت قالی که روی آن ثبت شده است قدیمترین تاریخ میباشدو

۱ـ«باغهای‌مغول کبیر» صفحهٔ ۱۴۹. تألیف‌ث.م. ویلیر استوارت C.M. VillierStewart که آن‌از کتابهای ذیقیمت بشمارمیآید. (مؤلف)

اندازهٔ آن ۳٤ پا ز ٦ اینچ در۱۷ پا و٦اینچ میباشد که ازابعاد قالیهای معمولی بیشتر است‌وبدون‌شك این قالی بهترین نمونهٔ صنعت قالی بافی‌ایران در منتهای دورهٔ کمال و عظمت آن می‌باشد .

یکی ازمدارك مثبت ذوق وهوش‌اختراع ایرانی‌درقالی‌بافی تنوع نقش ونگار قالی است . هرایل کوچ نشینی در قالی بافی نمونهٔ خاصی دارد ، ولی بین نقش‌های روشن ونشاط آور قالی‌های کرمان که‌نمونهٔ تمایلات روح تشیع است با قالیهای تیره رنگ دستکار ترکمن‌های سنی فرق و تفاوت محسوسی وجود دارد و در عین حال قالی‌های ترکمن‌های‌سنی جامد ازحیث رنگ آمیزی بی اندازه عالی است وهردوی این نوع قالیها برای‌کسیکه آنها را جمع میکند گنجینهٔ گرانبهائی است . بعلاوه نمونه‌های عالی گلیم‌وجاجیم ایران ازکردستان در مغرب تا خراسان در مشرق بحد وافر یافت میشود . شاید این نکته قابل ذکر باشد که بی ترتیبی‌وبیقاعدگی‌دررنگ آمیزی وطرح ونقشه برای جلوگیری ازچشم زخم می‌باشد وحیوانات وگلها هریك اشاره بمعنای خاصی است . ازجمله «درخت زندگانی» از زمان سومریها تـا زمان حاضر باقی مانده است . حتی نقش مخصوصی را کـه آنرا«مهر چینی» میگویند در حاشیه‌های قالی‌های ترکمن‌هنوزدیده میشود .

علاوه برصنعت قالی نمد مالی نیز بین عشایرایران مرسوم است .بهترین نمدها نمد زرد کرمان است که‌چون ازقالی سبکتراست برای مسافرت بسیارمناسب‌میباشد نمدهای ضخیم ایران را برای پوشش پشت اسب درزمستان بکارمیبرند . هیچیك از انواع مزبورنمد ایران بخارج صادرنمیشود .

شال‌های قلاب‌دوزی ایران‌درخاورزمین‌دارای اهمیت بسزائی است. اروپائیان معمولا سوزن دوزیهای پر کار را دوست دارند . **مارکوپولو** مینویسد : «خانم‌های ایرانی و دخترها روی پارچه های ابریشمی سوزن دوزیهای زیبا با نقوش‌حیوانات،

گلها ودرختان به نمونه‌های مختلف تهیه میکنند. پبش بخاریها، رولحاف، رومتکائی‌های دست دوخت کـه در منازل اشراف دیـده میشود از عجـائب صنعت دست دوزی محسوب میگردد. »

دیگر ازصنایع ظریفه زریهای گلدارو مخمل‌های قدیم کاشان است که بسیار قشنگ‌وزیباست وراستی جای تأسف است که بانوان ایران صنایع زیبای وطن خود را تحقیرمیکنند وصنایع ناچیزاروپائی را ترجیح میدهند. باید دانست که منسوجات ایران چه‌ازحیث نقش و نگاروچه‌ازحیث مرغوبی جنس عالیتر بوده‌است. درمیان منسوجات قدیم ایران ازقلمکارهای باسمه‌ای اصفهان تا پارچه‌های قلاب‌دوزی روی زین رشت کمتر پارچه‌ای یافت‌میشود که درنظر کارشناسان آمریکائی‌واروپائی ارزش‌عالی‌نداشته باشد. حتی درقرون وسطی نیز اجناس و رنگهای ایران شهرت مخصوصی داشته و پارچهٔ آبی کم‌رنگ رابزبان انگلیسی وسایرالسنه آنروزی «پرس[1]» میگفتند.

نقاشی

اگر چه مطابق شریعت اسلام کشیدن صورت انسانی ممنوع است ولی خوشبختانه این حکم درعمل استثناء پیداکرده‌ودر نقاشیهائی که درمدارس دمشق، بغداد، قاهره بدست آمده صورت انسانی‌مشاهده شده است. هرچند قسمت عمدهٔ آثار صنعتی این عصر از بین رفته ولی با اینصورت موسل[2] جهانگرد اطریشی نقاشیهائی ازقرن هشتم در وادی شام کشف کرده است. بزرگترین تابلوئی که از این عصر بدست آمده تابلوئی است که در آن امپراطور بیزانس، خلیفه و خسرو دیده میشوند. درسامره نیز تابلو هائی از قرن نهم بدست آمده است. نقاشی های روی گچ که استین[3] درختن کشف کرده نیز قابل

---

۱ ـ Perse.

۲ ـ Musil.

۳ ـ Stein

ملاحظه میباشد [1].

از قدیمترین نقاشیهای مینیاتور ایران یکقطعه نقاشی مدرسهٔ عباسیان بغداد است، که بدون شك متعلق بسال ۱۲۲۲ میلادی میباشد. این نقاشی بخوبی درجهٔ نفوذ هنرهای زیبای روم شرقی‌را درفنون ایران نشان میدهد. قتل عام بغداددرسال ۱۲۵۸ میلادی بدست **هولاکوخان** بصنایع عرب که آن بر پایهٔ قدیم استوار بود ضربت مهلکی وارد ساخت و در عین حال روحی تازه به هنر حقیقی ایران دمید. مکتب جدید این صنایع ترکستان بود و در همین جا بودکه استادانی که شاگرد هنرآموزان‌چینی بوده‌تجمع‌داشتند وتحت تعلیم آنان به مقامات‌بزرگی رسیدند، در مینیاتور که بعداً در سراسرایران بطور مدل معمول گردید مناظرومرایا چینی است وتماماً ازنقاشیهای چینی اقتباس شده. تصاویرنیزچینی‌هائی هستندکه بلباس مغولی که تمام آن زردوزی شده ملبس میباشند صورت‌ها همه گرد، متبسم وبچه گانه‌اند.

این هنردراواخرقرن چهاردهم که **تیمور** ایران راگرفت به منتها درجهٔ ترقی رسیده بود. میان نقشه ورنگ‌تعادل کاملی هست. نقاش منظره را طوری میسازدکه دربرابرچشم آری فقط دربرابرچشم، مجسم گردد. بعبارت اخری تصویراصولاروح ندارد ومهارت واستادی نقاش درآنست که‌با جورکردن‌تعدادی الوان مختلف‌تصویر یا منظره‌ای را جلو چشم مرتسم سازدکه‌به‌چشم خوش آیند است. حاشیهٔ مینیاتور معمولا اشعاری است‌که آنها نیزبامتن تصویرجور ومتناسب وگوئی جزونقاشی‌است. نقاش ایران معمولا خطاط ماهری نیزمیباشد وکمترقومی درجهان در صنعت خط تا این اندازه مهارت دارند. نقص این صنعت آنست که صورتها با اینکه بتدریج از حالت خشکی خارج شده وبنظرنرم وملایم میآیند ولی هرگزحالت آنها از داستان

۱ـ من بکتاب «نقاشی مینیاتوری ونقاشان ایران» تألیف دکتر مارتین و نیز بکتاب هنرهای زیبای ایران‌تألیف گایه مراجعه کرده‌ام وازآقای‌دکتردیتزاستاددانشگاه وین برای شرحی که راجع باکتشاف موسل نوشته و در دسترس ما گذاشته است باید تشکر کنم. (مؤلف)

منظره حکایت نمیکنند وشباهت به عروسك‌های‌مومی دارند که درزمینه بسیار باسلیقه وزیبائی کارگذاشته شده‌اند. استادایرانی طبیعت را هرگز برای‌جمال طبیعی درمنظره نمی‌آورد بلکه آنرا وسیله‌ای برای تشریح موضوع و تهیهٔ یك زمینه جور و تعبیه مینماید.

موضوعهای نقاشی مینیاتور معمولا محدود بداستانهای معروف مانند **لیلی و مجنون** و**خسرو وشیرین** میباشد دردورهٔ صفوی صورتهای اروپائیان نیز درمینیاتورها مشاهده میشود، داستانهای مذهبی کمتر درمینیاتورها دیده شده است.

نقاش ایرانی‌معمولا مفردات را خوب میکشد ولی‌ازعهدهٔ‌جور کردن بر نمیآید. مثلا کشیدن صورت و اندام تنها کم اهمیت تراز لوازم وچیزهای فرعی مثل لباس، اسلحه، جواهر میباشد و استاد ایرانی در کشیدن این جزئیات بی نهایت بخود رنج میدهد. رویهمرفته درصنعت مینیاتورفن‌رنگ آمیزی ایرانی بسیارخوب ونتیجهٔ فکر نقاش مطلوب وزیباست. اگرچه دربعضی موارد ممکن است دربدوامر بنظر بینندهٔ اروپائی زننده بیاید.[1]

فلزکاری

استعداد وروح نبوغ ایرانی نه تنها درکارهای بافندگی وکاشی کاری است بلکه درفلزکاری نیزاین استعداد را بخوبی نشان داده‌اند کارهای فلزی ایرانیها درنوع ساخت وطرزریزه کاری بی نظیر ومخصوصاً سپر وشمشیرایران شهرت و اهمیت خاصی داشته است. **مارکوپولو** میگوید «ایرانیها درساختن اسبابهای جنگ فوق‌العاده استادند. زین و برگ، مهمیز، شمشیر وکمانهای ایران بسیارخوب‌ساخته‌شده‌است.» ظروف مختلف از آبخوری کوچك ساده تاقدحهای بزرگ خانه های اعیان واشراف دارای زیبائی و ظرافت مخصوص است. در صنایع

---

۱ ـ من به مقاله‌ای که دربارهٔ نظریات «دکترمارتین» درمورد مینیاتور ایرانی درجریدهٔ «تایمز» درج شده بودوهمچنین به‌مقالهٔ «اصل ومنشأ نقاشی درایران» نگارش «ا. بلوکت» مندرج در «مجلهٔ هنرهای‌زیبا» دررهٔ سوم شمارهٔ ۳۴ مورخ ۱۹۰۵ مراجعه کرده‌ام. (مؤلف)

کنونی ایران نقره کاری زنجان وخاتم کاری شیرازوقاشق‌های قلمزدهٔ آباده هر چند محصول آن خیلی محدود است اهمیت مخصوصی دارند.

آنچه ازمطالعهٔ نمونه‌های صنایع در موزهٔ **ویکتوریاوآلبرت** و سایر جاها مشاهده میشودآنست که ایرانیان اگرچه بسیاری‌ازصنایع خود را ازدیگران اقتباس نموده‌اند ، ولی همیشه روح نبوغ خود را حفظ کرده اقتباسات خود را بصورت و قالب ذوق وفکرایرانی ریخته ودرآورده‌اند و شك نیست که با مرور زمان پیوسته آثار صنعتی‌ایران درمراکزعلم وهنرعالم روزبروز عزیزتر وگرانبهاترخواهدگردید.



شاه سلطان حسین

فصل شصت و ششم

انحطاط و زوال سلسلهٔ صفوی

یکی ازمعاونین ادارهٔ تشریفات سفیر راهدایت میکند ودرصدقدمی در بزرگ قصر اورا ازاسب پیاده کرده وباعجله بتالاری که شاهنشاه درآنجا بوده میبرد، آنوقت حاجب دست ویرا گرفته برای پابوسی شاه هدایتش نموده وترتیب سلام به‌این شرح است: «سفیررا بچهار قدمی شهنشاه ودر مقابل اومیبرند ودرآنجا توقف نموده ویرا بزانو درمیآورند واو باید باتن‌وسر سه‌مرتبه بخاک افتد به‌ترتیبی که پیشانیش بزمین تماس پیدا کند وبعد سفیراززمین بلندشده نامه‌ای که برای شاه‌دارد بحاجب تسلیم میکند که او بشاه تقدیم نماید وشاهنشاه‌هم نامه‌را بدون آنکه نگاه کند در پهلوی راست خود میگذارد. آنوقت سفیر را در محلی که برای او معین شده میبرند.

از آفتاب‌شاردن فصل۳ صفحه۲۱۲

علل زوال

سلسله‌های خیلی کمی هستند که بقدر صفویان بعد ازمرگ شاه‌عباس با عمرطولانی وشهرت‌ونام زیسته باشند. مسؤلیت تنزل وانحطاط جانشینان اورا تا اندازه‌ای باید متوجه پادشاه بزرگشان دانست زیرا او امرداد که شاهزادگان دراندرون تربیت شوند ودرعوض اینکه آنها را بفنون جنگ ونبرد آشنا کنند با خواجگان وزنان‌محشور ساخت درصورتی که قبلا اینطور نبود وشاهزادگان را باموختن فنون جنگی وامیداشتند. بظاهراینطورمعلوم‌میشود

ک.ه با این اقدام خود میخواست از خطر احتمالی کشته شدن بدست یکی از اعضاء مستعد ولایق فامیل خود مصون مانده باشد ولی درضمن نفهمید ویا نخواست نتایج حتمی وغیرقابل احترازرویهٔ جدید را بفهمد .

باری اتخاذ این سیاست بیش ازحد انتظارموفقیت آمیز بود بدین معنی که در تمام دوره قرن دومی که این سلسله‌درایران بحکمرانی مشغول بود دیگریك پادشاه قوی و توانائی وجود نداشت که بر تخت سلطنت پیشینیان خود جلوس نماید ، ولی با این وصف چون مردم این خاندان را گرامی شمرده و به آنها احترام مخصوص مینمودند حکمرانی و تسلط آنها را قبول داشته تا آنکه مردانگی ملت ایران رو به انحطاط نهاد آنوقت لازم شد که‌ایران بجهت غفلت وفراموشی ازاحتیاطاتی که براثر آنها فقط مملکت حفظ میشود جریمهٔ سنگینی ازخون وسرافکندگی بپردازد .

شاه صفی ۱۰۵۲ - ۱۰۳۸ هجری (۱۶۴۲- ۱۶۲۹)

شاه‌عباس در موقع مرگ دستور داد که **سام میرزا** فرزند **صفی میرزا** بدبخت بجانشینی اعلام گردد. پادشاه جدیدلقب **شاه‌صفی** گرفته و دوران سلطنت سیزده ساله او یك فصل طویلی ازکشت وکشتاربوده است . وی تمام شاهزادگان فامیل سلطنتی وحتی چند شاهزاده خانم را بقتل رسانید تا بدینسان اساس سلطنت خود را محکم سازد ولی باین هم اکتفا ننموده عمداً تمام مشاورین وسرداران با وفای پدر بزرگش را بدیار عدم فرستاد . در میان قربانیان او یکی **امامقلی‌خان** فاتح هرموز بود . **تاورنیه‌و اولیاریوس** ونیزشاردن که ما این اطلاعات را از آنها بدست آورده‌ایم مینویسند که به **امامقلیخان** اطلاع دادند بدربارنرود ولی او که بخدمات طولانی وصمیمیت و وفاداری خود اطمینان داشت فرمان شاه را اطاعت نموده بدربار‌رفت ودرهمانجا بقتل رسید. فرزندان اونیزدچارسرنوشت میشوم پدر شدند تا مبادا وقتی که بزرگ شدندبفکرانتقام خون پدرشان افتند .

سفارت هولشتین ۱۶۳۷

بطوریکه درفصل شصت ودوم ذکر نمودیم کوششهای پیش‌قدمانهٔ **جنکینسون** برای تجارت با ایران ازراه روسیه منتهی

بعدم موفقیت گردید. درقرن هفدهم ازیك مرکز تازه ولی ازهمان راه، کوششهای جدیدی برای اجرای این منظور بعمل آمد، توضیح اینکه منسوجات ابریشمی **هولشتین**[1] قابل ملاحظه بود و چون ابریشم خام ایران جلب توجه بازرگانان آنجا را نموددوك **هولشتین** مصمم گشت **بروکمان**[2] یکی‌ازبازرگانان هامبورك راکه‌نقشهٔ تجارت‌با ایران‌را کشیده بودبسفارت نزدشاه ایران روانه دارد.

این‌میسیون با **گراندوك** مسکوی برای تحصیل حق عبور قراردادهای بیفایده‌ای بسته ووقتی که وارد ایران شدند دیدند که مصارف و هزینهٔ حمل ونقل و حقوق گمرکی ابریشم تمام منافع آنرا از بین میبرد. **بروکمان** چون‌نمیخواست با دست خالی برگشته باشد برای‌بستن یك قرارداد اتحادعلیه عثمانیها واردمذاکره با ایران شد. شکست این مرد درنقشه‌اش واشتباه بزرگ‌او بقیمت جانش تمام شد ودر کتاب **ادم‌اولئاریوس**[3] که منشی هیئت بود تمام این مطالب ذکرشده است[4]. نتایج‌منفی‌اقدام‌این‌هیئت‌شاید دارای‌ارزش بودچه یکمرتبهٔ دیگر ثابت نمود که‌بواسطهٔ طرق‌ارتباطیهٔ خراب وخطرناك ونیز بُعد مسافت این تجارت سود نخواهد کرد.

از بکان

درست در آخرقرن شانزدهم تغییراتی‌درسلسلهٔ‌ازبکهارخداده و هنگامی که روسها برخانات حاجی طرخان استیلا یافتند حکمران آنجابه بخاراپناه برد، **اسکندر** آخرین‌فرمانروای‌سلسهٔ‌شیبانی آنجا از او بگرمی پذیرائی نمود. **جانی خان** فرزند امیرپناهنده با دختر **اسکندر** ازدواج کرد وبعد ازقتل **اسکندر** سلطنت بوی پیشنهاد شد واو هم آنرا به پسر خود واگذاشت که سلسلهٔ حاجی طرخان را تأسیس نمود که آن تا آخرسدهٔ هجدهم دوام‌داشت. روابط بخارا با ایران‌تغییری ننمود وازبکها باکم وبیش موفقیت‌هائی هنوزبخراسان حمله مینمودند.

۱-Holstein. ۲-Brucman ۳-Adam Olearius

۴- این کتاب‌درسال۱۶۳۹ درپاریس بطبع رسید و نام آن «Relation de voyage» میباشد. (مؤلف)

درسال ۱۰۱۷ ه (۱۶۰۸م) پادشاه بزرگی بنام **امامقلی** ظاهر شد وسلطنت آنجا را تصاحب نمود ودرمدت سلطنت سی وهشت سالهٔ او بخارا قسمتی از ثروت و کامیابی گذشتهٔ خود را بدست آورد. او در طی سلطنت خود بایران حمله‌ای ننمود، فقط مینویسند حمله‌ای بقصد غارت بخراسان برد که سرداران **شاه صفی** اورا دفع نمودند، اما اودرقندهار به پیروزی بزرگتری نائل آمد، چه حاکم ایرانی آنجا بمحض شنیدن خبر رسیدن ازبکها شهررا تخلیه نمود و با پادگان آنجا بدهلی رفته وارد خدمت امپراطورمغول گردید.

تصرف همدان بدست ترکان ۱۰۳۹ هجری (۱۶۳۰)

در طی سلطنت **شاه صفی** جنگ دیگری از همان جنگهای تقریباً دائمی با ترکها در گرفت. در آنموقع تخت سلطنت عثمانی دراشغال **سلطان مراد چهارم** بود که سیاست مهاجمانهٔ اویك تهدید جدی نسبت بایران بوده واوخود آخرین سلطان جنگجوی عثمانی بود. باری این سلطان اولین لشگر کشی خود را متوجه همدان ساخت، آرتش ترك بسوی موصل حرکت نمود، ولی براثر باران‌های سنگین در آنجا متوقف گردید، پس از آن ارتش ترك وارد کردستان شده وپس ازشکست یك آرتش ایران درسال ۱۰۳۹ هجری (۱۶۳۰م) همدان را تصرف نمود. سکنهٔ پایتخت قدیمی ماد دچار قتل عام شدند وشهر مدت شش روز گرفتار غارت وچپاول بود که درجریان آن ابنیه وعمارات ویران وحتی درختان نیز قطع شدند وارتش عثمانی از صحنهٔ این توحش و بربریت ازراه زاگرس بسوی بغداد حرکت نمود. یك پادگان قوی وبا عزم از این شهر دفاع مینمود وبا وجود اینکه بمباران ترکان حصارهای شهررا با خاك یکسان ساخت ولی بازحملهٔ ترکها دفع شد درحالیکه هزاران نفرازسربازان ترك درخرابه‌ها مدفون گردیدند. ارتش عثمانی پس ازاین شکست بموصل عقب نشست. درسال بعدترکها بازبیك لشگر کشی جدیدی اقدام نمودند ولی رسوائی وزیراعظم عثمانیها ویك سلسله شورش وطغیانهای متعاقب آن فرصتی بایران داد که خیلی بآن احتیاج داشت

سلطان مراد چهارم که در مدت سلطنت دوازده سالهٔ اول خود ازادرنه دراروپاودر آسیا از بصری جلوتر نرفته بوداینك فرماندهی سپاه را شخصاً دردست گرفته وارد جنگ گردید.

لشگر کشی بایروان ۱۰۴۵ (۱۶۳۵)

اودرلشگر کشی اول‌قشونش را بایروان سوق داد، که آن درسال ۱۰۴۵ ه(۱۶۳۵م) با شرائطی تسلیم گردید. تبریز هدف بعدی نیز بدون مقاومت اشغال شد، اما باوجود این شهردرمعرض خرابی وغارت قرار گرفت وفقط «مسجد آبی» در اثر درخواست مفتی که گفته بود توسط یك سنی بنا شده ازخرابی رهائی یافت. این پیروزی بعملیات رزمی فصلی اوخاتمه داد وسلطان با فتح وپیروزی بقسطنطنیه باز گشت. **شاه‌صفی** که جرأت مقابله با ترکان را درمیدان نداشت، دراین موقع بمحض عزیمت‌سلطان ایروان را محاصره نمود. کوشش ومساعی عثمانیها برای کمك به پادگان آنجاعقیم ماند وبس ازتسلیم آن دربهارسال ۱۶۳۶میلادی **شاه‌صفی** باصفهان برگشت.

تصرف بغداد۱۰۴۸ه(۱۶۳۸)

سه سال بعد**سلطان مراد** از همان راه لشگر کشی قبلی یعنی از راه موصل بسوی بغداد حرکت نمود و رسیدن آنجا شروع بمحاصرهٔ شهرنمود. سلطان دررنج ومشقت با سربازان خود سهیم شد ودر اثر هدایت شخصی اولشگرش پشتکارواستقامت خارق‌العاده‌ای ازخود نشان داد. با آنکه وزیراعظم درضمن قیادت وراهنمائی یك حمله‌ای قتل رسید ولی ترکهادست بردارنبودند وبالاخره درچهلمین روزمحاصره درست پانزده سال پس ازتصرف شهر بدست ایرانیان بغداد بدست آنها افتاد. **سلطان مراد** بپادگان آنجا شرائطی‌برای تسلیم پیشنهاد نمود ولی چون آنها دربرجهای مجزا بمقاومت خود ادامه دادندودر نتیجه قشون عثمانی تمام آنها را قتل عام نمود. درزمان محاصرهٔ شهر**شاه‌صفی** با ۱۲ هزارنفرسپاهی درقصرشیرین ظاهرشده بود. ولی این نیروخیلی کمتراز آن بود که بتواندکوچکترین تأثیری بنماید، کمی پس‌از آن عهدنامهٔ صلح امضاء شدوترکها که بغداد را با پادگان قوی مجهز نموده بودند آنجا را درتصرف خود نگاهداشتند وایرانیان‌هم ایروان را ازدست ندادند.

شاه‌عباس دوم ۱۰۷۷-۱۰۵۲ه (۱۶۶۷-۱۶۴۲)

شاه‌عباس دوم فرزند **شاه‌صفی** درسن ده سالگی بجای پدر نشست ودرتحت نفوذ وزرایش تا چند سالی ظاهراً یك رویهٔ خیلی سخت تر و محکمی پیش گرفته و مداومت بخمر وشرب دائم رامنافی مقام ومانع بزرگ پیشرفت کار ها میدانست. اما همانطور که انتظار میرفت شاه جوان وقتی که بسن رشد رسید خود را آلوده بشرارتها وهوسرانیهای آنزمان نموده وحتی تمام مسافرین اروپائی بدون فرق وامتیاز دعوت میشدند که درمجالس عیش وعشرت اوشرکت کنند. گذشته ازاین کشور ایران ظاهراً خوشحال وکامیاب بود وقندهار هم توسط آرتشی که شاه خود قائد آن بود پس گرفته شد. درمدت سلطنت او فن معماری توسعه یافت وساختمان «صحن کهنه» درمشهد که ایوان ورواق آن نمونهٔ زیبائی ازمعماری صفوی توأم باصنعت کاشی کاری است دراثر همت اومیباشد[1]. و ما این قسمت را باومدیونیم.

پناهندگان ازبك

درزمان **شاه‌عباس** ثانی یك شاهزادهٔ ازبکی بشاه پناهنده شد و بااو باحترام وسخاوت وجوانمردی فوق العاده‌ای رفتار نمودند.

بعداً **نظرمحمد** سلطان ازبك خودرا دردامان مهمان‌نوازی ایرانیان انداخت و بااو هم باهمان ملاطفت ومهربانی وبی‌غرضی رفتار شد، حتی یك ارتش در اختیاراو گذارده شد تا بتواند حقوق خویشتن رااسترداد نماید. درحقیقت بین سلاطین صفوی یك روح فتوت وجوانمردی غریبی موجود بود وبهترین طریق نمایش آنرا دراین میدانستند که ازپناهندگان ومسافرین خارجی به بهترین طرزی پذیرائی کنند.

اولین سفارت روسیه بایران ۱۶۶۴ میلادی

فهم این مطلب مشکل است که کشور روسیه که امروزه مرزهایش درمغرب از آرارات گرفته ودرمشرق تا کلات نادری وسرخس با ایران مشترك بود تا در حدود دوقرن ونیم پیش

۱ــ رجوع شود به یادداشت های تاریخی نگارنده راجع به خراسان، در مجلهٔ انجمن آسیائی همایونی، شمارهٔ اکتوبر ۱۹۱۰، صفحهٔ ۱۱۳۳. (مؤلف)

روابط و مناسباتی عملا با ایران نداشته است. اعزام اولین سفیر روسیه با یران که در تاریخ ثبت شده از طرف امپراطور **الکسیس**[1] که غالباً **گراندوك مسکوی** خوانده میشود بوده است.

این سفارت از دو مأمور سیاسی و هشتصد نفر همراهان تشکیل یافته بود و چون صفویها به مهمان نوازی عادت داشتند از مسکویها در یك قصر باشکوهی پذیرائی بعمل آمد ولی بزودی معلوم شد که این عده تجاری میباشند که برای اینکه از برداخت حقوق گمرکی معاف شوند خودرا بصورت سفرا در آورده اند. **شاه عباس** خیلی از این دوروئی غضبناك شد ودر حقیقت حق هم داشت، بنابراین بامسکویها به تحقیر و اهانت رفتار نمود وبدون اینکه بآنها جواب رسمی بدهد همگی را باز گردانید. **گراندوك** برای جبران این تحقیر و توهین، قزاق‌های جنوب روسیه را تحریك نمود تا بمازندران حمله نمایند. دراول قزاق ها موفق شدند و حتی فرح آباد مرکز آن ایالت را آتش زدند. پس از آن درشبه جزیرهٔ میان کاله که نزدیك بایستگاه دریائی فعلی روسها (آشوراده) میباشد خودرا مستقر ساختند ولی ایرانیان آنهارا از این نقطه بیرون راندند. این حمله اولین عمل مهاجمانهٔ روسیه علیه ایران بوده است[2]

سلیمان ۱۱۰۵-۱۰۷۷ هجری (۱۶۹۴-۱۶۶۷)

صفی فرزند ارشد **عباس** درموقع مرگ پدرش بیست ساله بود چون وزرا نمیخواستند یك مرد بزرگ و بسن رشد رسیده بر آنها سلطنت کند چنین وانمود کردند که شاهزادهٔ جوان که در اندرون محصور بود کور شده است و بدین ترتیب پیشنهاد نمودند که برادر کوچکتر اورا پادشاه

---

۱. (Alexis) وی پدر پطر کبیر است و جای تعجب است که در همین سال سفرائی از جانب چار از دوم پادشاه انگلستان بنزد خود پذیرفت. (مؤلف)

۲ـ شاردن، کتاب «تاجگذاری شاه سلیمان سوم» صفحات ۵٤-۱۵۲. (مؤلف)

کنند . این تحریکات بر اثر وفاداری یك خواجه برهم خورد و صفی بالقب **سلیمان** بر تخت جلوس کرد .

سلسلهٔ صفوی در تحت سلطنت این پادشاه جدید که عیاش و شهوت ران بود و هیچگونه خصائل جنگی نداشت کم کم رو بزوال نهاد . تصرف قشم بدست هلندیها او را بعمل تحریك ننمود ، حتی وقتی از بکها بخراسان حمله نمودند در حال او تشویشی روی نداد بعلاوه علت مزاج او در سالهای اخیر عمرش وی را در اندرون نگاهداشته بود و در آنجا کاملا در زیر نفوذ خواجگان و زنان قرار گرفت . بااین وصف باز کشور ایران در آرامش قرار داشت و این سلسله از افتخارات گذشتهٔ خود هنوز لذت میبرد **سلیمان** شکوه و جلال باستانی در باررا حفظ نمود و **شاردن** شرحی روشن و واضح از منظرهٔ میدان شاه در روز جشن ذکر نموده که آن بدین قرار است[1] «در ساعت ۸ بامداد کاخ سلطنتی آب پاشی و بترتیب زیر تزئین شده بود . در نزدیکی در ورودی کاخ مزبور بفاصلهٔ ۲۰ قدمی ۱۲ رأس اسب از بهترین اسبهای شاهی را نگهداشته بودند که در هر طرف یك ردیف ۶ اسبه باجلل ترین زین و یراق هائیکه در جهان یافت میشود مزین بودند چهار زین و یراق آنها از زمرد ، دوتا از یاقوت ، دوتا از سنگهای الوان با الماس ، دوتا از طلای مینا کاری و بالاخره دوتای دیگر آن از زر ناب آرایش یافته بود . در سی قدمی اسبها حیوانات درنده که عبارت از دو شیر ، یك ببر ، یك پلنگ برای نبرد و گاومیش ها بسته شده بودند و هر یك روی یك قالی بزرگ زمینهٔ نیلی قرار داشتند درحالیکه سرهای خود را بطرف کاخ سلطنتی بر گردانیده بودند »

سلیمان در مدت سلطنت طولانی خود سفرای زیادی را بدربار خود پذیرفت که مجللتر و عالیتر از همه سفیر فرانسه بود که خود را «ژنرال و سفیر پادشاه بزرگ اروپا» مینامید . **سلیمان** سنن خانوادگی خود را ادامه داده و مطابق اظهارات **شاردن** گنبد طلائی مشهد را که بر اثر یك زلزله آسیب دیده بود تعمیر نمود . برای یادبود این خدمت مذهبی و کار

---

۱ ـ جلد سوم صفحهٔ ۲۱۹ . (مؤلف)

خیر کتیبه‌ای است مورخ ۱۰۸۶هـ (۱۶۷۶م) که در این کتیبه اوخود را احیا کنندهٔ خرابه‌های پیشینیان خوانده است[۱].

مصلّی درخارج مشهد نیز در زمان سلطنت اوساخته شده است. محراب اصلی باکلمات وعبارات طویلی ازقرآن باحروف سفیدروی زمینهٔ آبی تزئین یافته ودرهر طرفی نزدیك بزمین ده‌خطازیك کتیبه‌ای باحروف زرد روی زمینهٔ آبی منقوش[۲] است. این عمارت با اینکه حالیه درحال خرابی میباشد بازجالب توجه است

جلوس شاه سلطان حسین ۱۱۰۵ه(۱۶۹۴)

میگویندوقتیکه سلیمان دربستر مرگ قرارداشت بخواجگان مشاورخود گفت «اگر راحتی و آسایش میخواهید حسین میرزا واگر افتخار وعظمت ایران راطالبید عباس میرزا را انتخاب کنید. لازم بذکر نیست که حسین میرزا انتخاب شد وبمحض جلوس بتخت‌ازخود حلم وافتادگی ودینداری وخدا ترسی نشان‌داده درست صفات ومزایای اوهمانند ادوارد معترف[۳] بود. وی‌همچنین معروف به زن پرستی بوده است. دینداری و خدا پرستی شاه سلطان حسین باعث‌شد که‌ملاهاوخواجگان برسرمسندهائی قرار گرفتند که‌بایستی تحت نظروتصدی اشراف ونجبای بزرگ‌باشند وبدینسان تمامی‌ملت بطور خطرناکی دچارضعف وسستی گردید. تا آنوقت‌حق تحصن که به اماکن‌متبرکه اختصاص‌داشت ازاین‌زمان بتمام‌مدارس سرایت کرد وبدین ترتیب ساکنین این نقاط قاتلین‌را بخود پناه میدادند واین یك امتیاز خطرناکی‌شده بود وسلطان هم‌خود ازاجرای‌فرمان‌قتل

۱ـ یادداشت‌های تاریخی وغیره صفحهٔ ۱۱۳۷ (مؤلف)

۲ـ ای بید (Ibid) صفحهٔ ۱۱۵۳ (مؤلف)

۳-Edward theConfessor

این شخص عموی ویلیام فاتح بود که‌در دربارعمویش زندگی‌می کرد وازشدت‌زهدو تقوی به‌معترف مشهور بود. تولدش در۱۰۰۲ ومرگش در ۱۰۶۶ میلادی بود. (مترجم)

درمورد مجرمین خودداری مینمود مردم از صلح و سلامت لذت میبردند ولی ملت نمیفهمید که این سکون و آرامش قبل ازطوفان است ووقتی که طوفان برخاست پیشوایان آنها قادر بمقابلهٔ با آن نبودند .

سفارتهای پطر کبیر ۱۷۱۵ و ۱۷۰۸

درسال ۱۱۲۰ هجری(۱۷۰۸م) **پطر کبیر** هیئتی بعنوان سفارت بریاست یکنفر ارمنی موسوم به **اسرائیل اوری**[1] بدربار ایران دراصفهان فرستاد . عدهٔ هفتصد نفری از بازرگانان برای فرار از پرداخت حقوق گمرکی از این فرصت استفاده نموده باهیئت اعزامی براه افتادند .

عدهٔ زیاد این هیئت واخلاق مهاجمانهٔ **تزار** دراصفهان خیلی باعث وحشت و هراس گردید وخبری انتشاریافت که **تزار** میخواهد گرجستان وارمنستان را تصرف نماید. باوجودیکه این هیئت تجارت پیشه ومقاصدتجارتی داشتند **شاه سلطان حسین** آنها را با احترام پذیرفت ، زیرا قادر نبود که مانند پیشینیان خود که بسفرای **الکسیس** بی اعتنائی وتوهین نمودند رفتار نماید . هفت سال بعد یك سفارت دیگری تحت ریاست یك فرد لایق ومستعدی بنام **آرتمی ولینسکی**[2] بایران رسید و بطوریکه درفصل آینده خواهیم نمود **پطر کبیر** ظاهراً دراین موقع مشغول صاف کردن راه برای عملیات مهاجمانهٔ خود بود .

شکست در خلیج فارس

درخلیج فارس موقعیت ایران رضایت بخش نبود **سلطان بن سیف** دوم مطابق گفتهٔ تاریخ عمان «دردریا وخشکی شروع بجنگ نمود ودرنقاط زیادی باایرانیان مواجه شد . اوهمچنین به بحرین[3] حمله کرده و آنرا تصرف

۱-Israel Orii

۲-Artemii Volinski

۳ ـ رجوع شود به کتاب «امام های عمان» صفحهٔ ۳۹ ، بحرین دراینجا فقط جزیره مراداست. (مؤلف)

نمود.» ایرانیان که با فقدان بحریه تار و مار شده بودند از پرتغالیها تقاضای کمک کردند و آنها هم قبول نمودند که با یران کمک نمایند. پرتغالیها با اینکه موقعیتشان با زمانی که مسقط را در تصرف داشتند خیلی فرق داشت باز کوشیدند که از خلیج عبور کنند ولی به محض آنکه کوشیدند بصوب دریا عزیمت نمایند مورد حمله قرار گرفتند و بوسیلهٔ نیروی دریائی امام[1] مغلوب شدند در نتیجه سردار ایرانی **لطفعلی خان** برادر زن **فتحعلی خان** وزیر مجبور شد که یک رویهٔ کاملا تدافعی اختیار و بندر عباس و دیگر بنادر خلیج فارس را در مقابل حملهٔ امام که ممکن بود بمرور جدی تر شود دارای پادگان قوی نماید.

لباس ایرانی که چارلز دوم انگلستان اختیار نمود

برای اینکه نشان دهیم ایران تاچه اندازه در این موقع در انگلستان نفوذ داشته لازم است بعضی صفحات کتاب **جان اویلین**[2] را در این دوره ملاحظه کنیم و شایسته است آنرا در این تاریخ درج نمائیم[3].

وقایع نگار معروف **جان اویلین** که یک ایرانی را که ملبس بلباس گرانبهائی بوده و تزئین آلات دیگری نیز داشت و در خیابان قدم میزد ملاقات کرده بود بسیار خوشش آمده سطور زیر را در دفتر یادداشت روزانهٔ خود ثبت نموده است. «۱۸ اکتبر ۱۶۶۶ میلادی اعلیحضرت نخستین بار در دربار لباس موقر و مجلل شرقی پوشیدند و یقهٔ و بل آهاری و بندها و جبه را بیک نوع لباس برازندهٔ مد ایرانی تغییر دادند با کمر بند و یا تسمه ها و بندهای کفش و زانوبندها توی قلاب هائی که پاره‌ای از آن با جواهر های گرانبها مرصع بودند. اعلیحضرت قصد دارند پیوسته این نوع لباس بپوشند و مد فرانسوی را برای همیشه ترک

۱- بگفته کروزنیسکی پرتغالیها از حمل نیروهای ایرانی امتناع نمودند، زیرا مبلغ پولی که وعدهٔ پرداخت آن به آنها داده شده بود نداد ند. (مؤلف)

۲. John Evelan

۳- « دفتر وقایع جان او یلین » نشریهٔ ویلیام بری، جلد دوم. ص ۲۱. (مؤلف)

کنند ، مدتی که باهزینه وزحمت زیاد فراهم شده بود ، بسیاری ازدر باریـان واشراف مبالغی زر باعلیحضرت بعنوان شرط بندی تقدیم کردند که در تصمیم خود اصرار نورزد، من قبلا درطی رساله‌ای این بی ثباتی و تقیدووابستگی بیحد خودرا به مد فرانسوی حضور اعلیحضرت معروض داشته و آن را تقبیح نموده بودم ودرضمن فرصتی بدست آورده از برازندگی و سودمندی لباسهای ایرانی بطریقی که اکنون اعلیحضرت پوشیده اند شرحی بیان نمودم وعنوان این رساله را «ستمگری یامد» نام نهادم وبرای مطالعهٔ شاه فرستادم . تغییری که بزودی واقع شد من باین مقاله نسبت نمیدهم بلکه این موضوعی است که لازم دانستم آنرا تذکر بدهم .»

لوئی چهاردهم ازاین عمل که آنرا گوئی یك نوع جسارت میدانست خشمناك بوده است، چنانکه ازروی کتاب معتبر پپس[1] معلوم میشود که او این مد جدید را مورد اهانت قرارداده وهمان لباسهای آهاردار بازرق وبرق خویش را میپوشید و بدرباریان خودامر داد که ازوی متابعت کنند ، این برای چارلز غیرقابل تحمل بود ودرنتیجه لباس جدید درباری را مانند یك آجر داغ ازدست رها کرده دورش انداخت .

---

(۱) Pepys (۱۷۰۳-۱۶۳۳م) ازافسران نیروی دریائی انگلستان بود که تا مقام وزارت دریاداری انگلستان رسید .دفتر خاطرات وی که حاوی بسیاری از وقایع معاصرش میباشد بسیارذیقیمت است. (مترجم)



سکه محمود غزنوی

فصل شصت و هفتم

غلجائیان قندهار

نژاد غلجائی کمتر با همسایگان خود آمیزش مینماید و درحقیقت در بسیاری از جهات از حیث حکومت داخلی و رسوم ملی خود با دیگر نژادهای افغانستان تفاوت دارد . . . طوایفی که در چراگاهها زندگی میکنند بشغل راهزنی و غارتگری معروف میباشند

نژادهای افغانستان. اثر «بلیو»(۱)

مختصری از افغانستان

من در نظر گرفته‌ام برای این فصل شرحی بر سبیل اجمال از سرزمینی که از اواسط قرن هیجدهم ببعد بنام دولت و سلطنت افغانستان معروف شده است ذکر نمایم[۲]. مرك[۳] تشبیه مناسبی نموده و میگوید که افغانستان

۱-Bellew

۲- بهترین و جامعترین گزارشی که در بارهٔ افغانستان عموماً داده شده مقاله‌ای است که در «دائرة المعارف اسلامی» «بقلم م. لانگ ورث دیمز» نگارش یافته. نامبرده با کمال ملاطفت این فصل را خوانده‌اند . نگارنده بعلاوه به کتاب معاصر « تاریخ انقلاب اخیر ایران » تألیف فادر کروزینسکی که دارای ارزش قابل ملاحظه‌ای میباشد رجوع نموده‌ام (مؤلف)

۳ - Merk

ازنظر جغرافیائی سویس آسیامیباشد ، چه در هر یك از این دو کشور توده های جبال عظیم مرکزی وجود دارد که زنجیره کوههای فرعی دور و دراز از آنها منشعب میشود . کوه بابارا که درشمال کابل واقع شده میتوان با کوه سن گوتار[1] تشبیه کرد . هردو کشور در رأس شبه جزیره ای که بطرف جنوب امتداد میبابد واقع شده و هر دو بواسطهٔ سلسلهٔ جبال مرتفعی که تا اقصای مشرق و مغرب امتداد دارد از ممالك مرکزی واقعهٔ درشمال کشورشان جدا و مجزا شده اند . همانطور که جغرافی دانها نشان میدهند شباهت طبیعی باعث پیدایش شباهت سیاسی میگردد .

سکنهٔ آن کشور افغانستان بعلت داشتن خصوصیات طبیعی خود پناهگاه قبایل بومی بوده که از دشت های حاصلخیز رانده شده بودند ، علاوه بر این چون این کشور در شمال غربی دروازه های هندوستان واقع شده عموماً از زمان حملهٔ **اسکندر کبیر** باینطرف در طی قرون متمادی صدای پای لشگریان مهاجم را شنیده است تا آنکه « دور زدن از دماغهٔ امید » برای ملل غربی راه دیگری از دریا برای هجوم بهندوستان افتتاح نمود .

جمعیت عمدهٔ این سرزمین جالب توجه را پتان یعنی تکلم کنندگان به پشتو[2] مینامند که در مرزهای هندوستان و در مغرب افغان یا اوغان[3] که مأخذ اشتقاق این نام درست معلوم نیست بسر میبرند .

لانگ ورث دیمز مینویسد که پتان نام اصلی و واقعی است و نام افغان اولین بار بوسیلهٔ خارجیان استعمال شد و بنظر میرسد که ریشهٔ ادبی داشته باشد و امروزه طبقات

---

۱ St.Gothard

۲ـ پختو یا پشتو نام زبان است . مردم آنجارا مفرداً پشتون یا پختون مینامند . جمع آن پشتانا یا پختاناست و شاید آن ریشهٔ پتان باشد (مؤلف)

۳ـ Aoghan

عالیهٔ افغانستان همین نام‌را انتخاب نموده‌اند.

دو طایفهٔ بزرگ آنجا عبارتند ازدورانی که امروزه حکومت دارند ودیگری غلجائیان یا صحیح‌تر بگوئیم غیلزائیان (و بگفتهٔ بلیو قلجی) وماذیلاازهردوی آنها ذکر خواهیم کرد.

بطور کلی میتوان گفت که این‌قبایل بترتیب درنواحی‌شرقی وجنوبی افغانستان ساکن‌شده‌اند. سکنهٔ شمال‌هندوکش دراصل ازبك میباشند. هزارهٔ مغول، تایمانی و چهار آیماك درقلب کشور سکنی‌دارندودرولایت هرات‌ازتاجیك‌های آریائی‌ساکن بوده وبالاخره در مشرق کابل،درواخان،روشن‌وعلاوه‌براینها در کافرستان‌مجموعه‌ای ازمردمان واقوام جالب توجه‌شامل‌قبایل‌وطوایف آریائی‌های‌قدیم وطوایف پراکنده ورانده‌ٔ دیگری بسر میبرند که به‌دره‌های کوههای غیرقابل دسترس‌پناه آورده‌اند. نفوس افغان که‌شاید بالغ بر پنج میلیون نفر باشد بدوطبقهٔ متساوی افغانی‌وغیر افغانی‌تقسیم میشوند. خودافغانی‌ها عقیده‌دارند که آنها ازنسل خانوادهٔ سلطنتی‌یهودا هستند که باین کوههای دوردست تبعیدشده اند، ولی آنهائی که‌در این‌موضوع اطلاعات‌وسیعی دارند این‌نظریه را قبول‌نمی‌نمایند ومااین‌نظریه‌را پسند میکنیم که‌عناصر خارجی در آنها غلبه داشته ودیگر آنکه افغانها نسل آریائی هستند وبدین وسیله هندوستان را به‌مشرق وایران‌را بمغرب‌اتصال‌دادند افغان‌ها ونیز ازبك ها در دوسنی بوده در صورتی که‌عناصر ایرانی وهزاره ای ها شیعه میباشند، بعلاوه پشتوزبان‌مخصوص یك طایفه است که بآن تکلم میکنند و الازبان تحریری وادبیات فارسی است وتمام افغان‌های مهم بآن‌تکلم مینمایند.

ولایت قندهار

اکنون‌توجه خودرا بطرف ولایت قندهار معطوف داشته ودر اطراف آن سخن‌میرانیم. همایون باکمك‌قشون‌ایران‌درسال

۹۵۲ هجری (۱۵٤۵م) قندهار را تصرف کرد و برای قدردانی از خدماتی که **شاه طهماسب** باو نموده بود وی این ولایت را بحامی خود واگذار نمود، ولی بعداً هدیهٔ خود را پس گرفت. همانطوری که در فصل سابق ذکر نمودیم چندی پس از این واقعه **شاه عباس** این ولایت را بخاك ایران ضمیمه نمود، اما بعد از مرگش بلافاصله بواسطهٔ نقض عهد حاکم ایرانی ازبکها آنجا را تصرف نمودند. **شاه جهان** درسال ۱۰۲۱ هجری (۱٦۳٤م) ازبکها را از این ولایت بیرون کرد و باز **شاه عباس** دوم آنجا را درسال ۱۰۳۷ هجری (۱٦۵۰م) بتصرف در آورد. سلاطین مغولی هندوستان مکرراً این ناحیه را که در حقیقت کانون نفاق و اختلاف شده بود محاصره نمودند. حتی یکبار **اورنگ زیب** خود شخصاً ادارهٔ امور جنگی را در دست گرفته وارد معرکهٔ کارزار گردید، اما قدرت و نیروی طبیعی شهر تمام کوشش های آنان را بهدر داد و در نتیجه این شهرستان تا زمان سلطنت **شاه سلطان حسین** هنوز قسمتی از امپراطوری ایران را تشکیل میداد.

غلجائیان — طایفهٔ غلجائی یا غیلزائی که از یك نژاد مختلطی[1] تشکیل یافته امروزعدهٔ آنان شاید بالغ بر صدهزار خانوار باشد، ولی در آنروزیکه از آن صحبت میکنیم ایشان قویترین قبیله در ولایت قندهار بشمار می آمدند.

چنانکه از شرح موفقیتهای این ولایت ثابت میشود که رؤساء و حکام آن همیشه در تغییر بوده اند. در آن موقع طایفهٔ وحشی غلجائی بدلایل موجهی مورد سوء ظن مرکز قرار داشتند که با دربار دهلی بتوطئه و تحریك مشغول میباشند.

تعیین گرگین خان — بهمین مناسبت دولت ایران تصمیم گرفت که **وختانگ** را که بنام **گرگین** یا شاهزادهٔ گرجستان معروف بود برای حکومت این

۱- بنظر میرسد که «غلزائی ها» همان «خلج» که ادریسی ذکر نموده باشد، اما لانگ ورث دیمز این مطلب را مشکوك میداند (رجوع شود بمقالهٔ «غیلزائی» او در قسمت بیستم دائرة المعارف اسلامی). (مؤلف)

ولایت شورش طلب اعزام دارد . وی با نیروئی مرکب از بیست هزار نفر ایری و یك عده از نفرات گرجی بسوی حوزهٔ مأموریت خود روانه گردید . در مقابل نیروی شکست ناپذیر او هیچ مقاومتی بعمل نیامد ، او پس از تخویف و تهدید رؤسای غدار و ماجراجو نفوذ و اقتدار ایران را در آن ولایت بیش از پیش مستقر و برقرار نمود . گرگین باسکنهٔ آنجا مانند شورشیان مغلوب رفتار وابراز ظلم و تعدی نسبت بمردم نمود و نیز وجود روح تمرد و فتنه جوئی رؤسای آنها باعث شد که مخفیانه هیئتی را باصفهان فرستاده واز تجاوزات و تعدیات فرماندار شکایت نمایند .

میرویس

گرگین خان نیز از این توطئه کاملا باخبر شده ولذا تصمیم گرفت برای خنثی کردن توطئه ضربهٔ سخت را بر رأس آن یعنی به شخص میرویس که یکی از رؤساء مهم غیلزائی و کلانتر موروثی قندهار بود وارد آورد و بنابراین اورا گرفته تحت الحفظ بپایتخت فرستاد و درعین حال نوشت که برای سکون و آرامش در آن بلد لازم است این آشوب طلب ماجراجو از خاك افغان دور باشد. ملایمت و نرمی غیرعادی گرگین خان را در حقیقت باید یکی از علل اساسی سقوط ایران دانست ، زیرا میرویس بواسطهٔ ثروت و نیز کفایت و کاردانی خود توانست در دربار ایران نفوذ پیدا کرده و بالاخره این شخص اسیر محبوب شاه گردید . میرویس بعداً برای اینکه بنفوذ خود درمیان هموطنانش بیافزاید اجازهٔ رفتن بمکه را از شاه تحصیل نمود ودر آنجا ایامی که مشغول انجام وظایف حج بود از مجتهدین وفقهای بزرگ اسلام احکامی بدست آورد دائر براینکه جنگ علیه طایفهٔ شیعه و نابود ساختن آنها نه تنها جایز ورواست بلکه این عمل شایستهٔ همه نوع تحسین و تمجید وموجب خشنودی خدا میباشد . امروز یك چنین احکامی در افغانستان ارزش زیاد دارد و مسلماً در دو قرن پیش اهمیت وقدر وقیمت آن بمراتب زیادتر بوده است. وقتیکه میرویس بدربار ایران برگشت سفیر پطر کبیر که درفصل سابق از او سخن رفت اورا بطور غیر مستقیم درانجام نقشه‌ای که داشت کمك مینمود میرویس مخصوصاً بسفیر رسانید که پادشاه

ایران قصد دارد ارمنستان و گرجستان را بحیطهٔ تصرف در آورد و گرگین خان یکی از سران این توطئه و نقشهٔ خطرناك میباشد. دربار ایران در این موقع بنهایت درجه دچار وحشت و هراس گردیده وجرأت نمیکرد گرگین خان را معزول و بمرکز احضار کند. ولی مثل یك اقدام نیمه تمام میرویس را بشغل قدیمی خود منصوب و در سال ۱۱۲۰ هجری (۱۷۰۸م) اورا بقندهار روانه نمود.

قتل گرگین خان و قتل عام پادگان ایرانی ۱۱۲۱ھ (۱۷۰۹)

گرگین خان ازاین توهین نهایت درجه خشمناك شد و تصمیم گرفت خود شخصاً از میرویس انتقام گیرد تابدین وسیله قندهار را مرعوب ساخته و درعین حال دربار ایران را مورد اهانت قرار دهد، اوشنیده بود که میرویس دختری دارد که بسیار زیباست، او بطور ناگهانی و بی خبر از میرویس دخترش را تقاضا نمود. نامبرده رؤسای قبیله را جمع نمود و آنها که رنجیده خاطر وخشمناك بودند بنان و نمك و شمشیر و قرآن قسم خوردند که سزای این حاکم ظالم مسیحی را بامرگ بدهند میرویس بنای تلبیس را گذارده برای اینکه دشمن خود را فریب بدهد و هر گونه سوء تفاهمی را نسبت بخود رفع کرده باشد دوشیزهٔ زیبائی را نزد گرگین خان فرستاد و وانمود کرد که دختر خود اوست.

گرگین خان فریب خورده وچون دید که رئیس نامبرده ظاهراً رویهٔ تسلیم را پیش گرفته ونرم شده بااو بنای ملاطفت را گذارد وباین غافلگیرئی محیل وزیرك فرصتی که در انتظار او بود داد. او گرگین خان را بیك باغی که درخارج شهر قندهار بود دعوت کرد ودر آنجا ناگهان بر سرمهمان واتباعش ریخته وهمه را بقتل رسانیدند. افغانها در هوای تاریك وروشن بجای آنان وارد قلعه شدند درحالیکه میرویس لباس قربانی خود (گرگین خان) را در بر کرده واسب اورا سوار بود وبدون تولید سوء ظنی همگی وارد قلعه شدند. در آنجا پادگان را غافلگیر ساخته وباکمك حملهٔ مقارن هموطنان خود درخارج تمام ایرانیان را تا نفر آخر بقتل رسانیدند.

یك دسته ازسواره نظام گرجستان بعدهٔ ششصد نفر که اتفاقاً در آنموقع درقندهار نبودند سه روز بعد در موقعیکه مراجعت مینمودند موردحمله قرار گرفتند، این عدهٔ قهرمان ازخوددلاوری وشجاعت بی نظیری ظاهر ساخته وتوانستند بخراسان عقب نشینند ودر آنجا خبر بدبختی ارتش ایران را بگوش ایرانیان برسانند واین خبر تمام کشور را دریك حالت وحشت وهراس انداخت[1].

استحکام قدرت میرویس

پس از این موفقیت وپیروزی میرویس درتحکیم مبانی قدرت خود فعالیت وکاردانی ازخودنشان داد، اوفتاوی واحکامی را که درمکه تحصیل نموده بودانتشارداده و بعلاوه اعلام داشت که میخواهد از قید حکومت ایران خلاص شود وبدینسان قبایل مختلفه را بکمك خود طلبید.

دربار خفیف وخوار ایران در اصفهان بجای اینکه ننگ این بدبختی راباستعمال اسلحه وزور برطرف کند برای مصالحه کوشید، میرویس هم سفیر شاه را معطل نموده باو گفت مطمئن باشید که ساعت انتقام فرارسیده وافغانهای دلاور تازیانهٔ قهرخداوند برای مجازات ایرانیان رافضی میباشند. مشاورین شاه سلطان حسین بالاخره فهمیدند که چاره وگزیری جز جنگ نیست، امابرای آن هیچ گونه کوشش واقدامی بعمل نیاوردند وحاکم خراسان هم که مأمور سرکوبی ومطیع کردن شورشیان بود مکرراً شکست خورد. این پیشرفتها برحیثیت واعتبار میرویس افزود وبه اوموفقیتی برای تقویت موقعیت خود اعطا نمود.

دوپیروزی او برارتش ایران

حکومت ایران چون مجبور شد که بالاخره دست به اقدامات شدیدتری بزند یك ارتش نیرومندی فراهم نموده فرماندهی

۱- در کتاب «تاریخ گرجستان» جلد چهارم تألیف م. بروست (Brosset) شرح متفاوت دیگری ازاین بدبختی داده شده است. (مؤلف)

آنرا به **خسروخان** حاکم گرجستان و برادر زادهٔ **گرگین‌خان** داد، **خسروخان** بسوی قندهار پیش رفته **میرویس** را مغلوب نمود و کرسی نشین او را محاصره کرد. افغانها هم حاضر به تسلیم شدند مشروط براینکه عفو عمومی دربارهٔ آنان صادر شود، ولی چون سردار گرجی تشنهٔ انتقام بود اصرار در تسلیم بلاشرط نمود. پادگان افغانی در ناامیدی خودرا برای مقاومت تادم مرگ حاضر نمودند. حملات ایران دفع شد وارتش محاصره کننده که ازدست دشمن بستوه آمده بود دچار کمی خواربار نیز گردید. **میرویس** دوباره توانست وارد میدان جنگ شود و این مرتبه نیز موفق گردید. ارتش شاه مغلوب شده وسردار گرجی بقتل رسید واز بیست وپنجهزار نفر ایرانی فقط کمتر ازیکهزار نفر توانستند فرار کنند. تاریخ این واقعه ۱۱۲۳ ﻫ (۱۷۱۱م) بود. یك نیروی دیگری تحت فرماندهی **محمد رستم** تجهیز کردند، ولی این نیروهم شکست خورد و **میرویس** براثر این دو پیروزی بزرگ حاکم وفرمانروای بلامنازع شهرستان قندهار گردید. ظاهراً ایرانیان برای جمع آوری سومین ارتش کوششی بعمل نیاوردند ورئیس غلجائی تا سال مرگش ۱۱۲۷ ﻫ (۱۷۱۵م) جداً مشغول ترتیب وتنظیم نقشهٔ پیشرفتهای بعدی خود بود.

میرعبدالله ۱۱۲۸-۱۱۳۰ هجری (۱۷۱۵-۱۷۱۷)

میرویس ازخود دو پسر باقی گذاشت. هرچند فرزند ارشد او **محمود** هجده ساله بود ولی عم او **عبدالله** پس ازمرگ **میرویس** زمام حکومت رادردست گرفت. این شخص بزودی نشان داد که مایل است باایران صلح نماید وبدین سبب سفرائی برای اجرای این منظور باصفهان فرستاد. شرایط پیشنهادی او بدینقرار بود. الف ـ ایران بایدازمالیات وخراج صرفنظر کند. ب ـ هیچ نیروی خارجی نباید بقندهار فرستاده شود ج ـ منصب حکمرانی در خانوادهٔ او موروثی گردد. این مذاکرات افغانی‌هاراکه بواسطهٔ بدست آوردن استقلال باآن جنگ سخت وخونین برخود میبالیدند شدیداً عصبانی کرده و **محمود** نیز که دید

احساسات عامه موافق با او ست باچهل تن از اتباعش **میر عبدالله** را بقتل رسانید. میگویند پس از قتل **میر عبدالله** نقاره خانه بصدا در آمده ورؤسا و خوانین جمع شده پس از مشاوره و تبادل آراء **میر عبدالله** رانظر به تعلیماتی که بسفرای افغان داده بوده مستحق مرگ دانسته و **محمود** راحکمران قندهار اعلام نمودند.

ظهور ابدالیهای هرات

همانطور که انتظار میرفت موفقیت **میرویس** محرك ولایات دیگری که سکنهٔ آنها سنی بودند گردیده و بشورش برخاستند.

ازجمله یکی ولایت هرات بود که رئیس ابدالی[1] آنجا **اسدالله** نام خود را مستقل اعلام داشته و برای غارت وچپاول خراسان به ازبك ها پیوست. برای مقابلی با هجوم او در سال **۱۱۳۲** هجری (۱۷۱۹م) یك ارتش ایرانی بعدهٔ سی هزار تن جمع آوری شده و در تحت فرمان **صفی قلی خان** بسوی هرات حرکت نمود این ارتش درراه با دوازده هزار نفر ازبك تلاقی نموده و آنهارا شکست داد و این پیروزی را بفال نیك برای پیروزی بعد که بمراتب مهمتر بود گرفتند.

اسدالله خان با ۱۵ هزار نفر افغان مصمم گشت با نیروی **ایران** که چند برابر قوای خود بود مقابلی نماید جنگ خیلی سختی در گرفت و در حین پیکار اتفاقاً توپخانهٔ ایران بر اثر ارتکاب یك اشتباه عده‌ای ازسواره نظام خود را درزیر آتش گرفت. این اشتباه باعث شد که تصور شود کسی درارتش خیانت نموده و همین خیال در تمام آرتش تأثیر بزرگ و شدیدی نموده وسپاهیان رابحال سراسیمگی و اختلال انداخت. افغان ها موقع رامناسب دیده وبایك حملهٔ دلاورانه‌ای برایرانیان پیروزی حاصل نمودند. ایرانیان یك سوم از آرتش خود باتوپخانه وسردار وتمام بارو بنهٔ خودرا ازدست دادند.

۱ــ این طایفه که نامش ازیکنفر ابدال یعنی ولی مأخوذ میباشد باهمان درانی عیناً یکی است. احمدشاه در نتیجهٔ خوابی که دید این نام را تغییر داده و لقب شاه درالدران را اختیار نمود. (مؤلف)

تلفات افغانی ها سه هزار نفر یا یك‌پنجم تمام آرتششان بود. بدین ترتیب ابدالی‌ها نیز مانند رقبای همسایهٔ خود غیلزائی‌ها آزادی خود را بدست آوردند واز این ببعد در مرز شرقی ایران دومین ایالت مستقل تشکیل گردید. روابط ومناسبات آنها باغلجائی‌ها دوستانه بود و حتی وقتی که غلجائیان اصفهان را گرفتند اینان شهر فره را از دست آنان در آوردند.



سکه شاه سلطان حسین

فصل شصت و هشتم

انقراض سلسلهٔ صفویه

....(ازمطالعه‌در اطراف شاه سلطان حسین) بآسانی این نتیجه بدست می آید که او ببعضی صفات که برای یك شخص منزوی و فارغ از مشاغل عمومی زیبا و پسندیده میباشد متصف بوده است، ولی باید گفت که او هیچیك از صفاتی را که برای یك پادشاه لازم و ضروری است دارا نبود. وی یك آدم خوش طینت ورئوفی بود و این خوش طینتی بپایه‌ای بود که تحمل هر چیزی را مینمود و احدی را مجازات نمیکرد. بهمین واسطه مردم شرور و تقصیر کار از عدم مجازات خود مطمئن بودند درصورتیکه اشخاص شرافتمند امیدهمه نوع عدالت را ازدست داده بودند. وی هیچکس را آزار نمیرسانید و همین سبب شد که بتمام بشریت صدمه بزنند.

(فادر کروزینسکی)

اولین لشگرکشی محمود ۱۱۳۳هجری (۱۷۲۰)

اولین لشگر کشی[1] افغان بایران بیشتر جنبهٔ تاخت‌وتازوغارت و چپاول راداشت تایك حمله، محمود درجنوب سیستان ازلوت عبور نموده‌و پس ازغارت‌وخرابی نرماشیر بسوی کرمان پیش رفت.

۱ــ ازجملهٔ مآخذ واسناد مایکی «شرح تاریخی بازرگانی بریتانیا در بحرخزر» بقلم جوناس‌هانوی، «تاریخ انقلاب اخیر ایران» بقلم فادر کروزینسکی و «جهانگشای نادری» تألیف میرزا مهدی‌خان منشی کل نادرشاه. (مؤلف)

محمود این شهر را با کمك سکنهٔ زردشتی آن قبضه کرد . **لطفعلی** خان که شکست اورا در مسقط در آخر فصل شصت وششم ذکر نمودیم در این موقع برای بدست آوردن شهرت از دست رفتهٔ خویش در آتش اشتیاق میسوخت . وی حتی صبر نکرد تا قشون عمده‌اش برسد و فقط با یکعده از افراد نخبه و برگزیدهٔ خود افغان‌ها را شکست داده اردوگاه آنان را تصرف نمود وسواره نظام او مهاجمین قلع وقمع شده را تا قندهار تعقیب نمود وبدینسان اولین کوشش **محمود** به بدبختی وشکست خاتمه یافت. کرمان اینوقت دارای پادگان قوی و قلاع مستحکمی گردید و برای جلوگیری از خطر احتمالی هجوم و استیلای افغانها همه گونه احتیاطات لازم بعمل آمد ، بعلاوه **لطفعلی خان** یك ارتش نیرومندی تحت اختیار خود قرارداد وبدینطریق دیگر احتمال تکرار چنین حمله‌ای از طرف افغانها متصور نبود.

خفت ورسوائی وزیر ولطفعلی خان

در این اثناء شاهنشاه ایران غافل از اینکه فنا ونابودی او نزدیك شده، است هنوز از سعایت‌های درباری اغفال شده وبکلی گیج ودیوانه شده بود، چنانکه **فتحعلیخان** وزیر را متهم بخیانت کرده وگفتند که با تحریك عده‌ای از کردها خیال قتل شاه را درشب داشته. شاه ازخواب بیدار شده و چنان دچار وحشت واضطراب گردید که در همان شب حکم قتل وزیر را صادر کرد . چشمان این مرد بیچاره را در آوردند وبرای اینکه بفهمند ثروت خود را کجا پنهان کرده بشکنجه وعذاب او پرداختند ، ولی درهمان موقع شاه ملتفت شد که گول خورده است فوراً عده‌ای از نجبا دعوت شدند و وزیر خود را در حضور آنان تبرئه نمود ، ولی چه فائده صدمه وآسیب وارد شده بود . **لطفعلیخان** برادرزن او که برای هجوم به قندهار نیروی عظیمی گرد آورده وآنها را تعلیم میداد ازشغل خود معزول گردید و چنانکه معمول این مواقع است تمامی سپاه اومتفرق گردید وبالنتیجه ایران دریك چنین موقع بحرانی وخطرناك درتاریخ خودبواسطهٔ حماقت وابلهی پادشاه ضعیف النفس خویش تقریباً بیدفاع گردید .

سال ۱۱۳٤ ﻫ (۱۷۲۱م) پر ازمصیبت و بلا بود: افغان‌های ابدالی

علائم و خبرهای بد ومیشوم

بدون مانع ومعارضی خراسان را غارت کردند . درمغرب هم لزگی‌ها شماخی کرسی‌نشین شیروان را بباد غارت وخرابی دادند ، ولی ظهورعلائم بد وخبرها وفال‌های میشوم بیش از هجوم و غارت و خرابی شهرها موجب وحشت واضطراب مردم گردید یك زمین‌لرزه‌ای شهر بد طالع تبریزرا خراب کرد ودرهمین هنگام هوای صاف معمول یکدفعه تاریك شده و خورشید مانند گلولهٔ سرخ فام و بشکل خون نمودار گردید و ایرانیان خرافاتی وحشت‌زده شدند و ستاره‌شناسان با پیشگوئی خود دربارهٔ خرابی وتباهی اصفهان برترس ووحشت مردم افزودند بروز این فجایع ، وحشت وبزدلی شاه ، زن صفتی درباریان و بالاخره کمیابی سردار و سربازاینوقت دست بدست هم داده بقدری روحیهٔ ملی را تنزل دادند که شاید هیچ کشوری درمرحلهٔ بحرانی خود بقدرایران آن زمان ضعیف وعاجز نشده بود.

دومین لشگرکشی محمود ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲)

غلجائیها -از حمله و هجوم **لطفعلیخان** بخاك خودشان خیلی ترسان بودند ولی بمحض شنیدن خبر سقوط وعزل اودوباره جرأت پیدا کرده مصمم گشتندبرای باردوم بایران‌حمله‌ببرند، **محمود** دروسط زمستان قندهاررا ترك گفته ومجدداً از کویر عبور نموده به‌نرماشیر وکرمان رفت . دراینمورد اوشهر کرمان را بتصرف درآورد ولی قلعهٔ آنجا بقدری مصرانه مقاومت وپافشاری نمود که اوازاین قسمت خیلی خوشحال شد که پنج‌هزار لیره بگیرد ومحاصره را ترك نماید . **محمود** پس از آن از راه یزد بسوی اصفهان حرکت نمود . اوبه یزد حمله برده ولی کامیاب‌نشد ولذا مستقیماً راه پایتخت راپیش گرفت.دربین راه سفرا ونمایندگانی را ملاقات نمود که باووعده دادندکه اگرخود با دستجاتش بافغان برگردد سی هزارلیره باوبدهند. **محمود** ازاین بیان که‌نشانه‌ای ازضعف وناتوانی درقلب‌امپراطوری بود تشجیع شده و بالاخره مهاجمین تاگلناباد که دهکده‌ای است‌واقع دریك دشت‌مسطح وهمواردریازده میلی اصفهان پیش‌رفتند ودراین نقطه متوقف شدند .

لشگرافغان در آنموقع شاید از بیست هزار[1] تن بیشتر نمیشد

لشگریان ایران وافغان

چه عده‌ای از سربازان تلف شده و عده‌ای دیگر در کرمان و یزد محمود راترك گفته بودند وسربازان داوطلبی که بآنها پیوسته بودندفقط معدودی اززردشتی‌ها بودند. توپخانهٔ آنها ازیکصد زنبورك یا توپ کوچك تشکیل یافته که برشترسوارنموده بودند واین توپ‌هاگلوله‌ای بوزن کمترازدوپوند میانداختند.

لشگرایران که دراصفهان جمع‌شده بود ازحیث عدد دوبرابر آنها بودوبعلاوه دارای توپخانهٔ منظم وصحیحی بودند ونیز مرکز آنها یك شهرپرجمعیت بوده ویك مزیت دیگرشان این بود که از زاد وبوم خود دفاع مینمودند وگذشته ازهمهٔ اینهـا سرنوشت کشورایران وابسته بشجاعت ودلاوری آنان بوده است. درشورای نظامی ابتدا عقیده براین شدکه رویه تدافعی‌پیش گرفته وپایتخت را نگاهداشته وبگذارند افغان‌ها درپیرامون حصارهای شهرخودشان‌را خسته‌کنند. ولی در آخر کسانی که پیشنهاد نبرد دفاعی مینمودند پیشنهادشان رد شد، والی عربستان اصرار داشت و میگفت اگرشاهنشاه ازمقابلی با یك عده افغانی غارتگر ترس و بیم بخود راه دهد برحیثیت ومقام اولکه وارد شده وازاعتبارخواهد افتاد.درکشورایران بیش ازهمه‌جا بتظاهروخود پنداری اهمیت داده میشود و سخنان والی مورد ستایش قرارگرفت و همه درآنروزبا اوموافقت نمودند. برای اینکه از بروز حسادت بین سران لشگر جلوگیری بعمل آید فرمـاندهی‌سپاه را بین عده‌ای تقسیم کردند وارتش ایران‌بعدهٔ پنجاه هزار نفر که با بیست و چهار عراده توپ تقویت میشد بسوی دشت گلناباد حرکت نمود.[2]

۱ ـ کروزینسکی عدهٔ آنها را دو برابر آن نوشته ولی من گفتهٔ ملکم را نقل کرده‌ام. (مؤلف)

۲ـ نگارنده درچندسال قبل که درمحل‌وقوع این جنگ‌اردوزده بوده بودم‌متوجه شدم که چگونه ایرانیانی که بااسلحهٔ عالی و قیمتی مسلح بودندوزین ویراق ونیز افسار اسبهای آنها تماماً مطلا بوده ازروی استهزا بافغانهای آفتاب سوخته که دارای لباس مندرس‌وپاره بودندمیخندیدند، دراینجا یکدفعه بقهقرا برگشته فکرم‌بجنگی رفت که بین سلاطین ساسانی‌واعراب رخ دادوشباهت‌تامی که بین‌اوضاع وحالات این دوجنگ وجود داشته‌درنظرم جلوه‌گرشد. (مؤلف)

جناح راست سپاه بفرماندهی یك شخص بد طالع یعنی رستم خان ژنرال گارد سلطنتی وجناح چپ بفرماندهی وزیر واگذار شد. عده‌ای سواره نظام عرب تحت فرمان والی عربستان به‌منظور حمایت رستم خان وعده‌ای سپاه‌هم تحت فرمان والی لارستان جهت حمایت وزیر رستم‌خان تعیین شدند این عده همگی درزیر پرچم رستم خان بودند . این دو جناح که دقیقاً سی هزار نفر بردند سواره نظام بوده‌اند . قلب سپاه از بیست هزار پیاده نظام باتوپخانه تشکیل‌میبافت وبنظر میرسید که‌یك‌سپاه‌نیرومندی تشکیل‌دهد. افغانها درچهارقسمت قرار داشتند . محمود با بهترین‌افراد جنگجوی خود دروسط قرارداشت. درطرف راست او امان‌الله‌خان ودرطرف چپش زردشتی‌ها موضع گرفته بودند ودرطرف عقب صد عراده توپ کوچك قرار داشت .

نبرد گلناباد ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲)

جنگ گلناباد که سرنوشت ایران را تعیین نمود در دو یا سه میلی مغرب قصبهٔ کنونی اتفاق‌افتاد و آن با حملهٔ جناح‌راست ایران شروع شد که موفقیت کمی هم بدست آورد . در همان حین والی عربستان بسوی جناح چپ افغانها روی نمود وخود را باردوگاه آنان رسانیده و آنرا غارت کرد . عربها ازاین ببعد درپیکار هیچ شرکت نکرده و اوقات خود را بغارت و چپاول مصروف نمودند . جناح چپ ایران نیز بحمله پرداخت ولی افغانها براثر یك مانورماهرانه پرده از روی شترهای توپ‌کش خود برداشتند و این عمل باعث وحشت ایرانیان شد و در همان لحظه بستون ارتش ایرانی که در حال حرکت بود حمله نمودند ، جناح چپ از هم پاشیده شده منهزم گردید وافغانهای تعقیب کننده بعقب توپخانهٔ ایران که مدافع ومحافظی نداشت پیش رفتند . توپچی‌ها همگی کشته شده و افغانها توپها را بسوی پیاده نظام ایرانی برگرداندند ودر نتیجه پیاده نظام هم متفرق شده فرار نمودند . افغانها هم سرگرم غارت اردوگاه ایرانیان شدند واین سبب شد که از تعقیب دشمن صرفنظر نمودند ولی بنا بروایتی علت عدم تعاقب ترس ازحملهٔ غافلگیری ایرانیان بود .

بدین‌طریق یك ارتش نیرومند ایران که برای آنچه که هر ملتی عزیز میدارد

میجنگید در حالیکه فقط دوهزار نفر تلفات داده بود با فضاحت ورسوائی فرار نمود ودیگر جرأت مقابله با افغانهارا در جبههٔ جنگ ننمود، ملت ایران دراین موقع مردانگی وحمیت خود را ازدست داده بود والبته وقتیکه یك ملت جبون ونامرد شد بفتوای تاریخ محکوم بزوال بوده وحقاً باید سقوط کند.

تصرف فرح آباد و تسلیم جلفا

رئیس غلجائی هرچندیك امپراطوری را که دردنیادارای عظمت ومقام بلندی بود برانداخت، اما یك فاتح بزرگی نبود، زیرا اوپس ازخاتمهٔ جنك باردوگاه وسنگرهای خود عقب نشست ودر آنجا کاملا بحال سکون و عدم فعالیت باقی ماند، حتی بایرانیان اجازه داد که بجبههٔ جنگ مراجعت نموده وتوپهای ازدست رفتهٔ خود را جمع آوری نمایند. ظاهراً اوتصمیم بعقب نشینی گرفته بود، ولی جاسوسان او ویرا ازوحشتی که درپایتخت برهمه مستولی شده بود آگاه ساختند وآنوقت محمود ازموقعیت حقیقی خود با خبر شده جرأت و جسارت خود را دوباره بدست آورده بسوی اصفهان حرکت کرد. تقریباً درسه میلی شهر اصفهان فرح آباد قرار داشت که شاه سلطان حسین آنرا مبدل بقلعه نموده و نیروی زیادی درآنجا تمرکز داشت، ولی ایرانیان بجای آنکه برای عقب انداختن پیشرفت افغانها ازاین قلعه استفاده نمایند درحال وحشت و هراس پادگان آنجا را با خود بردند. پس از آن جلفا که درساحل راست رود زاینده رود واقع است مورد حمله قرار گرفت ارمنی‌ها مقاومت سختی از خود نشان دادند و حتی از والی عربستان که در اینموقع بفرماندهی عالی ارتش انتخاب شده بود تقاضای کمك نمودند ولی اویا بعلت تعصب ویا خیانت ازکمك به آنها خودداری نمود. بالاخره درخطوط آنها رخنه‌ای وارد شده وارامنه تسلیم شدند. به آنها فرمان داده شد که معادل یکصد وچهل هزارلیره پول وپنجاه‌تن اززیباترین دوشیزگان باکره به‌افغانها تسلیم کنند وارامنه هم بهردوشرط تن دردادند.

محاصرهٔ اصفهان

محمود درمقابل پلهای زاینده رود اردوزد وقصور وباغهای زیبائی راکه پادشاهان صفوی و امراء و نجبای آنها در آن

قسمت ساخته بودند تصرف نمود. برای حملهٔ مستقیم به اصفهان افغانها کوشیدند که بریکی از پلهای باشکوه زاینده‌رود تسلط حاصل کنند. دفعهٔ اول محمود شکست خورد ولی در کوشش ثانوی اوتقریباً پل را بتصرف در آورده بود که محمد آغا نامی ازخواجه‌های سفیدپوست به نجات آن اقدام نمود وافغانها را عقب راند. محمود ازاین شکست مأیوس شد وحاضر به صلح شد بشرطی که قندهار، خراسان وکرمان بحکومت مستقل اوتسلیم شود وبا یك شاهزاده‌خانم ایرانی ازدواج نموده وبالاخره معادل ۱۰۰ هزارلیره باوتسلیم گردد. ایرانیان این شروط را قبول نکردندومحمود که امیدهرگونه حمله‌ای را درحال حاضرازدست داده بود مشغول غارت آن‌نواحی شده وبرای سپاهیان خود آذوقه وخواروبار تهیه مینمود. ایرانیان ترسو و جبون حتی باوفرصت چنین کاری را دادند درصورتی که میتوانستند نیروهای کوچك او را مغلوب ساخته ومانع‌عملیات اودرجمع آوری خوار بار گردند. محمود پس از آنکه قصبات پرنعمت وحاصلخیز اطراف اصفهان را خراب نمود و ساکنین آن نواحی را بپایتخت راند، مجدداً بیکی ازپلهای زاینده رود حمله کرد ودراین‌بارپادگان گرجی آن مأیوسانه جنگیده ودرآب غرق شدند.

پس از آن افغانها منظماً شهررا محاصره نمودند. امان‌الله‌خان نیز سر راه قافلهٔ خواربارراکه ازلارستان وبختیاری‌فرستاده شده بود گرفته ومانع ازرسیدن آن به پایتخت شد.

سکنهٔ پهلوان‌بن اصفهان

درچنین موقعی‌فقط‌یك‌شعاع‌ضعیف‌جبن وبزدلی‌خالص‌ایرانیان راکمی تسکین میدهد، بن[۱] اصفهان که قصبه‌ای در ده میلی پایتخت‌بوداز‌تسلیم‌امتناع‌نمودوعلاوه بر آن‌ساکنینش کار دیگری نیز کردند. توضیح

۱ـ ملکم‌میگوید که بن اصفهان‌درسه میلی پایتخت‌واقع شده ولی «اسقف‌ستیلمان» که دراین موضوع تحقیق و رسیدگی نموده بمن اطلاع داد که آن قصبه یکی از دهات معروف «سه‌ده» است ودرده میلی شمال غربی‌اصفهان واقع شده. رئیس این‌دهات‌موسوم به‌وارنوس‌فدران است که عوام بن اصفهان میگویند. (مؤلف)

آنکه وقتی که **امان‌الله‌خان** درحالیکه قافلهٔ لارستان را زده و بااموال آنان درحال بی نظمی مراجعت مینمود اهالی این قصبه برسر او تاختند. **محمود** برای **امان‌الله‌خان** کمك فرستاد ولی دهقانان پیروزی کاملی بر آنها حاصل نمودند و عدهٔ بسیاری از سپاهیان دشمن را بقتل رسانیدند ویك برادرویك عموودو پسرعم **محمود** را اسیر گرفتند. پیشوای افغانی بمحض شنیدن این هائله نماینده ای را پیش شاه فرستاد تا برای آزاد نمودن زندانیان ترتیبی بدهد. شاه این مسئله را قبول نمود ولی قاصد شاه وقتی که به قصبه بن اصفهان رسید دید که افغانهای اسیر همگی بقتل رسیده‌اند. **محمود** هم بدینطریق درمقابل تمام زندانیان خود را بقتل رسانیده وباحالت وحشت وهراس به فرح آباد عقب نشست. اهالی این قصبه یا براثر بی کفایتی ویا درنتیجهٔ خیانت ویا هردو نتوانستند درحملهٔ بعدی خود برافغانهای مأیوس موفقیت حاصل کنند. علاوه بر آن ازدست رفتن سومین قافلهٔ خواربار تمام امیدهای ساکنین اصفهان را نقش بر آب نمود ویك ضربهٔ بزرگ دیگری بازدراینموقع بر ایران وارد شد. توضیح اینکه امیر گرجستان بلحاظ اینکه نگذاشتند که اولز گی‌ها راتنبیه کند عصبانی شده بود قسم خورد که دیگر برای خاطر ایرانیان شمشیر نکشد.

مأموریت غیرموفقانهٔ طهماسب میرزا

طهماسب میرزا سومین فرزند شاه را دراین موقع ازاندرون بیرون آوردند و اعلام ولیعهدی او بعمل آمد. وی با یك عده ملتزمین ششصد نفری ازپایتخت خارج شده بسوی قزوین حرکت نمود ودر آنجا برای جمع آوری یك ارتش بکوشش پرداخت، ولی حتی شاهسون‌ها قسمهائی که خورده بودند نقض کردند ودرنتیجه مأموریت او که توأم با جدیت کمی بود بشکست قطعی مواجه گردید.

مرگ خواجهٔ سفید

قحطی دراینموقع حیات مردم شهر را سخت قبضه کرده بود. عدهٔ بسیاری از مردم جلوی اندرون شاه جمع شده و اصرار مینمودند که شاه آنهارا برای نبرد با دشمن رهبری کند. **احمد آغا** خواجهٔ قهرمان غضب وخشم جمعیت را متوجه افغانها نموده وباکمك آنها با چنان فشاری بدشمن

حمله بردکه بعضی ازمواضع مهم را بتصرف درآورد. لازم بگفتار نیست که کسی ازاو پشتیبانی ننمود وحتی وقتی که این اقدام را بعرض شاه بی حمیت وترسو رسانیداورا متهم نمودکه فضولی کرده وبکارهائی که باومربوط نبوده مداخله نموده است . این نوکر با وفا در حالی که قلبش شکسته بود بشاه گفت که فریب یك سردار خائن را خورده بود وپس از آن بخانه مراجعت کرده خود را مسموم نمود .

ملك محمود سیستانی

دربین حوادث موفقانهٔ این دوره یکی حادثهٔ **ملك محمود** میباشد که ازنوادگان خانوادهٔ کیانی سیستانی بود . **ملك محمود** از ایالت بومی خود رانده شد واوهم نیروئی درناحیهٔ تون فراهم کرد. فرماندار افشار مشهد در آنجا باسپاه زیادی باوحمله کرد. رئیس کیانی باعدهٔ کمی ازملازمان خود بدشمن حمله برد وسردارایرانی را بقتل رسانید ونیروهای او را ریشه کن کرد . پس از این موفقیت **ملك محمود** حکمران مستقل ناحیهٔ تون گردید .

زمانیکه افغانها سرگرم محاصرهٔ اصفهان بودند **ملك محمود** قوائی به تعداد ده هزارنفرفراهم آورده وبسوی گلنابادحرکت کرد. اینجا روح امید ایرانیان بار دیگر قوت گرفت ، ولی وقتی که به رئیس کیانی وعده داده شد که خراسان وسیستان ونیز تحف وهدایائی گرانبها به رشوت بدهند ازاصفهان روبرگردانید وتمام امیدهای مردم مجدداً نقش برآب شد و**ملك محمود** کشور خود را در حالی که نهایت درجه چشم بکمك اودوخته بود ترك گفته وبرای تصاحب ولایت خودش حرکت نمود.

تسلیم اصفهان
۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲)

شاه کوشید که مهاجمین را با قبول شرائطی را که افغانها در ابتدا پیشنهاد کرده بودند راضی کند ولی **محمود** متذکر شد که اوضاع کاملا بنفع اوتغییر نموده است وبالاخره آنرارد کرد.

هنگامیکه این مذاکرات در جریان بود **ملك محمود** در آن صحنه نمودار گردید ، ولی وقتی که اوایران را ترك نمود خاتمهٔ کار ایران آغاز شد . اصفهان در این موقع بطرزوحشتناکی ازقحطی دررنج و زحمت بود . گوشت انسانی خورده میشد و شهر پرازاجساد مردگانی بودکه دفن نشده بودند . آخرالامر شاه تصمیم به تسلیم گرفت

ودرحالیکه ملبس بلباس‌عزا شده بود اتباعش‌را ازقصد خود مبنی بر استعفا و کناره‌گیری ازسلطنت آگاه ساخت و در روز بعد قرارداد تسلیم را امضاء نمود و مطابق شرائط آن استعفا داده وتاج سلطنت را بفاتح واگذاشت.

شاه‌سلطان‌حسین بسوی فرح آباد حرکت نمود وافغانی نااصل و بی‌فتوت‌اورا مدتی درانتظارنگاهداشت، ولی بالاخره ویرا بارداد. **شاه‌سلطان‌حسین** بمحض‌اینکه حضوریافت به **محمود** چنین گفت: «فرزند، چون خداوند جهان نمیخواست که من بیش ازاین سلطنت نمایم وزمانی‌که اوبرای عروج توبرتخت ایران معین نموده بود فرارسیده بنابراین من امپراطوری ایران را بتوواگذارمیکنم. امید است که‌سلطنت تونیك وفرخنده باشد!» پس از آن جقهٔ سلطنتی را روی عمامه فاتح گذارده و گفت: «با صلح وسلامت حکمرانی کن!» **محمود** که تا آنوقت ساکت مانده بود بالاخره اظهار فروتنی نموده وچنین جواب داد: «شکوه و عظمت انسانی اینطورتزلزل‌پذیر است و خداوند سلطنت را بهر که میخواهد منتقل میکند، ولی من قول میدهم که شما را بچشم پدری بنگرم وهیچ عملی را بجز صلاحدید شما انجام ندهم.» در روز بعد فاتح افغان با آئین وتشریفات پیروزی وارد اصفهان شد وشاه مخلوع و نجبای اونسبت بوی اظهارعبودیت نمودند.

انقراض سلسلهٔ صفوی

بدین‌سان سلسلهٔ باشکوه صفویه بافتضاح ورسوائی‌سقوط‌نمود. مؤسس‌سلسله، **اسمعیل** یك مرد بزرگی‌بودو **شاه عباس** حتی ازاوهم بزرگتربوده است ولی نکتهٔ مهم وقابل ذکر این است که درهیچ مورد رویهٔ این سلسله کشورستانی وتجاوزبخاك دیگران نبوده‌است. منتهای آرزویا جاه‌طلبی آنان درمرزهای غربی استرداد آذربایجان ودیگر ایالات غربی ایران ازترکها بوده و هرگز کوششی برای هجوم بخاك ترکیه بعمل نیاوردند. در عملیات علیه ازبکها هم ظاهر است که آنها هرگز خیال اشغال دائمی آسیای مرکزی را نداشتند، بلکه میخواستند خراسان را از حملات ازبکان محافظت نموده و بالاخره کشور ایران را بمرزهای قدیمی خود برسانند. درناحیه جنوبی‌ترقندهاربرسم هدیه بایران داده‌شد

وفقط دراینجا رویهٔ ایران را میتوان تجاوزی تعبیر نمود، اگر بخواهیم این مطلب را بعبارت دیگر اداکنیم باید بگوئیم هیچوقت ارتش ایران قسطنطنیه را تهدید ننمود وهیچوقت ترکها درنتیجهٔ سیاست وخطمشی ایران دچاراضطراب نشدند. با وجود آنکه‌ایران‌همیشه آرزومندبود بغدادوایروان را ازترک‌ها پس بگیرد معهذاجز تهاجم وتاخت وتاز بمغرب این قلاع واستحکامات کوشش دیگری بعمل نیامد.

درآنطرف مرزشرقی ایران سمرقند درشمال ودهلی در جنوب از خطر حملهٔ ایرانیان کاملا مصون بود. بنابراین‌صفویان را نمیتوان با هخامنشیان وساسانیان در یك ردیف قرار داد. چه آنها امپراطوری جهانی تشکیل دادند، ولی صفویان در صحنهٔ تاریخ نقش درجهٔ دوم رابازی نموده وفقط همّشان‌مصروف‌براین بودکه‌حدود مرزهای ایران را نگاهدارند وبه همینقدر قانع بودند. معذالك حیثیت واعتباراین سلسله درنزد ایرانیان یکی بواسطهٔ صبغهٔ مذهبی و ملی آن و نیز شاید شناسائی و اعتراف به عظمت وشکوه آنان توسط نویسندگان اروپا خیلی زیاد است.



سکه اشرف

فصل شصت و نهم

اخراج افغان ها

طرز لباس پوشیدن آنها مانند غذا و خوراکشان باخشونت آمیخته است، ایشان یك جامهٔ بلندی بر تن میکنند که تا پنجهٔ پا میرسد و جای کمربندی دارد که برای بالا یا پائین بردن آن مفید است،درزیر این لباس یك شلوار سادهٔ نازکی ولی خیلی گشاد میپوشند که تا زیر زانو را میگیرد واز آنجا بپائین عموماً برهنه است. طبقات عالیهٔ آنها از نوعی کفش یا سرپائی استفاده میکنند آنهم در موقعی که بر اسب سوار میشوند . بعلاوه یك نوع چکمه هائی از چرم بسیار خشن و سخت دارند که وقتی که بپا کردند آنرا در نمی آورند تا آنکه پوسیده و پاره شود.

«کروزینسکی» در بارهٔ افغانها. جلد اول ص ۱۴۷

اولین عملیات محمود

سلطنت محمود بامیمنت وفرخندگی شروع شد ، ولی بصاحب منصبان ایرانی اجازه داد که درمشاغل خود باقی بمانند ، فقط برای مراقبت منافع خودشان افغانهارا بر آنها گماشت. علاوه براین یك قاضی یا امین صلح کل که یك افغانی ومعروف به دیانت وصحت عمل بود انتخاب کرد ،او برای ترمیم خرابیهائی که درمدت محاصره بشهر وارد شده بود جداً بکار پرداخت .[1] محمود با اروپائیان باحترام رفتار نمود وتمام امتیازات گذشتهٔ آنان را تجدید نمود . فقط ک را که نسبت به شاه سلطان حسین بیوفائی نموده بودند مجازات کرد. والی خائن عر بقتل نرسید، ولی محمود چون ظاهراً اورا بقید قسم بجان امان داده بود در بارهٔ

روا داشته وشغل و املاك اورا به برادر کوچکترش بخشید . خلاصه بقدری **محمود** بالیاقت و کاردانی وعدالت حکومت مینمود که بنظر میرسید ایران ناشاد ومحنت زده بتواند دوباره از نعمت صلح وامنیت بر خوردار گردد .

تسلیم قم، کاشان و قزوین به افغانها

کمی پس از امضای قرارداد تسلیم ، **امان‌الله‌خان** با پنج هزار نفر برای حملهٔ **بشاه طهماسب** وتصرف قزوین بدانسوی روانه شد . قبایل بی روح وبی وفا دور **طهماسب** جمع نشده بودند ولذا درمقابل **امان‌الله‌خان** مقاومتی بعمل نیامد وقم ، کاشان وقزوین دروازه های خود را بروی او گشودند. دراین بین که این عملیات انجام میگرفت **محمود** خبردار شد که خزائنی معادل ۳۰۰ هزار لیره که برای مصرف گرفتن سرباز جدید بقندهار فرستاده بود بدست یکی ازرؤسای سیستان غارت شده است. هیچ چیز تا آنوقت بیش از این قضیه باعث دست پاچگی و آشفتگی سلطان افغانی نشده بود .

وصیت نامهٔ پطر کبیر

از جمله اسرار تاریخ اروپائی یکی که از همه مهمتر میباشد وصیت نامهٔ مشهور پطر کبیر است . عموماً گمان میکنند که آن بوسیلهٔ **شوالیه‌دئون**[1] که مشهور به بدنامی بود ، دراروپا انتشارداده شده است . و میگویند زمانی که او درنزد **کاترین** بزرگ شغل منشیگری داشت درسال ۱۷۵۵ میلادی آنرا بدست آورد. ممکن است این وصیت نامه جعلی وساختگی باشد ، لیکن بسیاری ازایرانیان و روسها درصحت آن تردیدی ندارند . حتی اگرهم آنرا ما یك وصیت نامهٔ سیاسی **پطر** ندانیم چون شامل آمال و امیال روسیه از نیمهٔ اول قرن هجدهم است شایستهٔ[2] مطالعه است . لحن این وصیت نامه کاملاامپراطورمآبانه است وروسیه راجداً بر آن داشته است که تسلط وحکومت جهانی راهدف و منظورخود قراردهد .

۱ ـ Chevalier D. Eon

۲ـ این وصیت نامه بتمام و کمال در آخر این فصل درج شده است. سفرای روسیه تزاری همیشه در بین اسناد محرمانهٔ خود یك نسخهٔ چاپی از این وصیت نامه باخود داشتند. (مؤلف)

در اینجا سروکارما مخصوصاً باموادی است که بایران مربوط میباشد و آن‌ها بدین‌قرارند - «جنگهای دائمی و پردامنه نه تنها درعثمانی بلکه درایران باید بر-انگیخته شود» و باز «سوئد بایستی تجزیه شود وایران‌هم‌مطیع ومنقادگردد وغیره» این کلمات برهریك از فرزندان تحصیل کردهٔ ایران‌معلوم‌ومانندیك‌ناقوس‌درگوشش طنین انداز است . بدینسان وصیت نامهٔ **پطر کبیر** هرچند دراروپای‌غربی کمتر کسی از آن آگاهی دارد تا آنجا که بایران مربوط است یك‌وسیله و آلتی از سیاست وروبهٔ روسیه بدست میدهد که نمیتوان‌نفوذ وتأثیر آنرا ازنظردورداشت .

تصرف دربند بوسیلهٔ پطر ۱۱۳۵هجری(۱۷۲۲)

دراینموقع **پطر کبیر** بالاخره بر سوئد غلبه یافته و برای سوق دادن قوای‌خودبجاهای دیگر آزادی‌کامل‌یافته بود. بنابراین برای‌استفاده ازضعف ایران‌بسوی این کشورشتافت‌ودرعین‌حال میخواست ازنزدیك‌شدن ترکها به‌بحرخزرجلوگیری کند .دروقتی که‌سلسلهٔ‌صفویه‌در حال احتضاربود **پطر** سفیری‌بدربار**سلطان‌حسین** فرستاده بود، ولی‌این‌سفیر ورودش باپیروزی‌افغان‌هامصادف‌شدبنابراین‌خودرابه آنها معرفی‌نمود وتقاضای‌جبران‌تعدیات وخساراتی‌راکه براتباع‌روس واردشده‌بود نمود که‌ازجمله غارت یك کاروان روسی توسط خان خیوه‌بود وخساراتی‌هم‌براتباع‌روس درشماخی واردشده‌بود. **محمود** که معلوم‌میشوددرسیاست‌خارجی‌اطلاعاتی‌نداشته‌است‌بسفیرمسکوی‌اطلاع‌داد که‌نمیتواند نه‌برازبکها ونه‌برلزگی‌ها نظارت داشته باشد . این‌مطلب روشن‌بود واحتیاج بدلیل نداشت ولی اعتراف قضیهٔ تجاوز را تأیید و تقویت نمود و **پطر** هم معلوم است که برای اقدامات بعدی خود را محق یافت . اویکدسته ازسفاین خودرا حامل بیست ودوهزار نفر پیاده نظام ازراه ولگا فرستاد وباسواره نظامی که ازحاجی طرخان[1]

۱- «پ.ح. بروس»(P.H.Bruce)یکسرباز حادثه‌جوی‌اسکاتلندی که‌دراین لشگر کشی‌شرکت داشته درکتاب «خاطرات خود»دراین‌باره شرح‌نیکوئی داده‌است .همچنین کتاب«فتوحات روسیه درقفقاز» بقلم « جان‌ف. بدلی»(John F . Baddeley)راکه خیلی ذی قیمت میباشد و ازروی وقایع مضبوطهٔ خود روس ها تألیف شده و « قارص و ارضروم» تالیف‌ژنرال‌و. مونتیث(W. Montieth)راموردِاستفاده‌قرارداده‌ام.(مؤلف)

حرکت نموده بودند درداغستان بهم پیوستند . در اینجا **پطر** اعلامیه‌ای انتشارداد مشعر براینکه هیچگونه خیال توسعهٔ ارضی ندارد بلکه میخواهد شاه ایران را از ظلم وستم افغانها نجات بخشد ،پس از آنکه بسوی جنوب حرکت کرد بعد از مغلوب نمودن یك نیروی داغستانی ، دربند را بتصرف در آورد که اهمیت آن قبلا درهمین تاریخ ظاهر ومبرهن شده‌است. بنابروایتی **تزار** درشرف حرکت بسوی باکو وشماخی بود که سفیری ازعثمانی در آن صحنه ظاهر شدوخبر تصرف شماخی را بدست نیروی ترك باوداد و بعلاوه اظهارداشت اگرازاین نقطه روسها پیشروی کنند بمنزلهٔ «اعلام جنگ» خواهد بود. **پطر** در اینموقع مایل نبود باترکیه به مخاصمت پردازد بنابراین بروسیه عقب نشست ویك پادگان سه هزار نفری دردربند بجای گذارد . مطابق گفتهٔ روسها علت این عقب نشینی آن بود که یك کاروان دریائی روسیه که تزار بدان وسیله انتظارورود اسلحه ومهمات داشت براثر طوفان از بین رفته بود وهمین باعث گرفتن آن تصمیم شد . ممکن است هردوی این واقعه راست بوده باشد ، زیرا باب عالی توسط **محمود** مجبور شده بود که برضدروسیه اعلام جنگ کند و **پطر** در حالی که مهماتش در دریای خزرغرق شده بود بمشکل میتوانست باترکها واردجنگ شود.

تصرف رشت و باکو بدست پطر

در زمستان سال بعد افغانهای مهاجم ،رشت را محاصره نمودند . حاکم آنجا سفیری بحاجی طرخان فرستاد وپیشنهاد کرد که دروازهٔ شهر رابروی ارتش روسیه بگشاید. **پطر** دراین موقعیت نیکوحداکثر استفاده رانمود، نه‌تنهارشت بلکه‌مراکزدیگررانیز تصرف نمود.روسها در ادارهٔ این شهرستان هیچ مداخله ننمودند و آنرا دردست خانهای محلی باقی گذاشتند. در طی تابستان سال ۱۷۲۳ میلادی باکو گلوله باران شده وتسلیم گردید و **پطر** ازاین مسئله خیلی رضایت حاصل نمود .

معاهدهٔ شاه‌طهماسب باروسیه ۱۷۲۳ میلادی

شاه‌طهماسب چون دید نمیتواند شخصاً بامهاجمین درمیدان جنگ مقابله نماید از **پطر** تقاضای کمك وهمراهی نمود.روسیه متعهدشد افغانهارا ازخاك ایران خارج کندودرمقابل **شاه‌طهماسب** قبول

کرد شیروان، داغستان، گیلان، مازندران واسترابادرا بروسیه واگذار کند، ولی **پطر** برای اخراج افغانها هیچ کوششی بعمل نیاورد وجز گیلان هیچ ایالت دیگری تصرف نشد. شاید باین علت بود که هیچیك از دوطرف قصد نداشت که نسبت باین معاهده وفادار باشد و بشرایط آن عمل کند.

طغیان ایرانیان در قزوین **۱۱۳۶ هجری (۱۷۲۳)**

افغانها در قزوین بامردمی سروکار داشتند که مردانگی آنها از اهالی اصفهان بیشتر بود و چون مهاجمین از این قضیه بی اطلاع بوده ویانسبت بآن بدیده بی‌اعتنائی مینگریستند با اهالی بظلم وجوررفتارمیکردند، درنتیجه دریك مدت کمی نقشهٔ طغیانی که بادقت طرح شده بود بموقع اجرا گذارده شد. افغان‌ها درهمان هنگام مورد حمله قرار گرفته از شهر بیرون رانده شدند درحالیکه دوهزار نفر ازافراد وتمام بارو بنهٔ خودرا ازدست داده بودند. **اشرف** پسر **عبدالله** باسیصدنفر به قندهارمراجعت نموده وبقیهٔ سپاه اودرحالی که ازسرما تلفات زیادی دیدند به اصفهان عقب نشستند.

این مصیبت وبلاوعصیان های دیگر ازسپاهیان دراین موقع بحرانی فقط پانزده هزارنفر سپاهی دردسترس **محمود** گذاشت. نسبتاً عده بسیار کمی برای پرکردن دستجات خالی شده **محمود** ازقندهار بایران آمده درصورتی که عده زیادی ازسپاهیان او با بارهای پرازغارتی به زاد وبوم خود مراجعت نمودند.

رویهمرفته سه کاروان بزرگ درطی سلطنت **محمود** باصفهان رسید در آخرین کاروان مادر **محمود** قرارداشت که «بدروازه اصلی قصر پادشاه جدیددرحالی که نیمه برهنه بود آمدو آنچه لباس هم که برتن داشت کاملا تکه پاره شده بود، بعلاوه یك ترب بزرگ دردست داشته ومشغول جویدن آن بود وبیشتر بیك عجوزه وجادوگر شباهت داشت تا بیك مادرپادشاه بزرگ[1]»

۱- کتاب کروزینسکی. (مؤلف)

قتل عام اهالی در اصفهان ۱۷۲۳ میلادی

محمود میخواست اصفهان را بهر قیمتی که شده در دست نگاهدارد. او مصمم گشت عدهٔ زیادی ازمردم شهر را قتل عام کند و خیال میکرد که بریك شهر مفتوح و سقوط کرده وبدون پیشوا بوسیلهٔ ترور و القاء رعب شدید بهترمیتواندحکمرانی کند. محمود برای اجرای نقشهٔ پلید خود درروز بعد ازمراجعت افغانهای مغلوب ازقزوین وزرای ایرانی ونجبای بزرگ را بجز چند نفرهمگی را بیك مهمانی دعوت نمود ودر آنجا تمام آنهارا بقتل رسانید و اجسادشان را بعداً درمیدان بزرگ انداختند. پس از آن محمود سه هزارنفر پلیس ایرانی راکه خودشخصاً استخدام نموده بودقتل عام کرد. چندی بعد فرمانی انتشارداد دائر براینکه هر ایرانی که بشاه سلطان‌حسین خدمت کرده بقتل برسد. صدور این فرمان موحش باعث یك قتل عام غیرمشخص وبدون تمیزی گردید که مدت پانزده روز تمام ادامه داشت وهیچ کوششی برای مقاومت با آن بعمل نیامد وبدین ترتیب شهر سلطنتی اصفهان ازجمعیت خالی شده بکلی ضعیف وبیقدرت گردید. باعمال بازرگانی انگلیسی وهلندی باخشونت رفتارشده و آنهارا وادار بپرداخت مالیات واعانات اجباری نمودند، ارامنهٔ جلفا نیز مجبور بپرداخت یك مالیات دیگری شده وبالاخره بازرگانان هندی را غارت کردند.

تصرف شیراز ۱۱۳۷ هجری (۱۷۲۴)

پس از آن محمود عده‌ای از کردهای وحشی راداخل ارتش کرده و آنهاچون سنّی بودندحاضر بورود درخدمت محمود شدند.

محمود براثر کمك آنها شهرهای کاشان وخونسار راکه پس ازهائلهٔ قزوین شورش کرده بودندمجدداً بتصرف درآورد. درهمان موقع نیروئی بگرفتن فارس مشغول بودولی شیراز مقاومت میکرد. نصرالله فرمانده سربازان داوطلب زردشتی در طی حمله‌ای که بشهر شد بقتل رسید وبرای احترام اودر تشییع جنازه‌اش تمامی غلامان واسیران اورابقتل رسانیدند. جانشین اوز بردست خان ازاوخوشبخت تر بود. وی نیروئی

راکه برای نجات شهر ازمحاصره مأمور شده ودر تحت فرماندهی یکی از برادران والی عربستان قرارداشت عقب راند و پس از آن مذاکرهٔ تسلیم شروع شد. هنگامی که مذاکرات درجریان بود افغانها دیدند که سربازان پست‌های خودشان را ترك کرده‌اند، بدین جهت مذاکرات را قطع نموده وشهر را تصرف کردند. باوجودی که قحطی علت اساسی تسلیم شهر شده بود، معذلك يك انبار حاوی غله که کفاف سه ماه اهالی رامیداد کشف شد وصاحب آنرا برسم مجازات به يك چوب بسته و او را رها کردند تا از گرسنگی درانبار غلهٔ خود جان دهد. حتی امروز این قضیه را علیه شیرازیان بخاطر می آورند.

يك حمله به بندرعباس

پس از آن دسته‌ای برای حمله به بندرعباس بدانصوب روانه شد واهالی فرار کردند، اما نمایندگان تجارتی اروپائی که در سالهای گذشته عدهٔ زیادی ازقبایل بلوچ راشکست داده بودند دراین موقع خیلی نیرومند بودند ومقابلهٔ با آنها مشکل بود. افغان‌ها که از بدی آب وهوا تلفات زیادی داده بودندسیورساتی گرفته وباخوشحالی عقب نشستند. دراینموقع محمود که ازتصرف شیراز تشجیع شده بود خود فرماندهی جنگ رادردست گرفته به ناحیهٔ کوه گلو درشمال بهبهان پیش رفت، اما اعراب بدوی ارتش اورا بستوه آوردند ونیز گرمای نزديك ساحل آنهارا صدمهٔ بسیار میزد، بنابرین محمود مجبورشد باصفهان مراجعت کند وشبانه وارد شهر گردید.

توطئه ودسائس افغانی

این لشگرکشی بدون موفقیت محمود ونیز عدم موفقیت او درحمله به یزد لطمهٔ سختی به حیثیت واعتبار اووارد ساخته بود و بالاخره براثر اصرار نجبا و بزرگان خود مجبور شد اشرف را ازقندهار طلبیده ولیعهد خود نماید.

بعلاوه امان‌الله‌خان خدمت محمود را ترك کرده بود وبا آنکه وانمود میکرد که مایل بآشتی ومصالحه است اما ظاهر و آشکار بود که دراظهارات خود صادق وصمیمی نیست.

محمود برای راحت ساختن فکر وخیال خود بمنظور اعتکاف وسیر وسلوك قلبی (تپسیه)[1] بسردابه‌ای رفت وپس ازچهارده روز اقامت در آنجا از اختلال حواس بیرون آمده وراحت شد.

قتل عام شاهزادگان صفوی

تااین موقع درقتل عامهای موحش وهولناك ازخانوادهٔ سلطنتی صرف نظر نموده بودند، اما وقتی محمود شایعهٔ دروغ فرار صفی میرزا راشنید فرمان دادتا افراد خانواده سلطنتی باستثنای شاه سلطان حسین بیچاره همگی را قتل عام کنند. محمود بادست خود به انهدام این خانواده دست زد و درطی آن میگویند سی ویکنفر ازاعضاء بدبخت این سلسله معدوم شدند.

مرگ محمود ۱۱۴۷ هجری (۱۷۲۵)

این آخرین عملی است که از محمود ثبت شده است. پس ازاجرای کامل این عمل خونین، جنون ودیوانگی او روبشدت نهاد. نجبای افغان که از حملهٔ طهماسب تهدید میشدند باعجله اشرف راباپادشاهی انتخاب نمودند و محمود کمی پس از آن واقعه مرد شاید هم بامر اشرف بقتل رسیده باشد.

خصائص جسمانی وخصال او

کروزینسکی که بدون شك محمود را دیده است شرح برجستهٔ زیر رادربارهٔ او ذکر میکند« محمود متوسط القامه و خیلی فربه بود. صورتش عریض، بینی پهن وچشمانش آبی وکمی لوچ وبالاخره نگاهش خشن ووحشیانه بود، ازلحاظ قیافه‌شناسی، ظاهری خشن ونامطبوع داشت که ظلم وقساوت طبعش رانشان میداد. گردنش مانند حیوانات بقدری کوتاه بود که گمان میرفت سرش از شانه هایش بیرون آمده باشد. ریشش کم پشت بود باندازه‌ای که گوئی چندموی بیش اینجا وآنجا برصورت نداشت. چشمانش معمولا پائین انداخته شده بودوهمیشه بنظر

---

۱ - تپسیه (Tapassia) یك واژهٔ سانسکریت است ومشتق از تپ یعنی پرستش میباشد. دراویش مسلمان آنرا ازهندیان اقتباس نمودند. معنی آن این است که روح از بدن خارج شده وبامقام کبریائی می آمیزد. در کتاب شسترا فصلی در این باب موجود است. (مؤلف)

می آمد که متفکر است .

«در انضباط نظامی بینهایت جدی بود، سربازانش بعوض اینکه دوستش بدارند بیشتر از او میترسیدند . سربازان **محمود** اورا بواسطهٔ آنکه بزرگترین خطرات را بادلاوری استقبال میکرد قدر وقیمت مینهادند وویرا قادر بانجام کارهای مهمی که تهوروجسارت فوق العاده لازم دارد میدانستند وتهور و جسارت اوهمواره بموفقیت و کامیابی اوتمام میشده است[1]»

باید دانست که این فتوحات ، گو اینکه کم بوده اما برای شخصی مثل **محمود** خارق العاده بوده است . فاتحین قبلی مانند **چنگیز** و**تیمور لنگ** قبل ازورود درعمل سپاه عظیم ونیرومندی را تهیه کرده بودند ، اما **محمود** اصفهان و در نتیجه بیشتر ایران مرکزی وجنوبی رافقط بابیست هزارنفر افغانی بدون حمایت وپشتیبانی زیاد از طرف قندهار تصرف نمود ، علت حقیقی سقوط سلسلهٔ صفویه جبن وبزدلی، بیکفایتی وزن صفتی ورشوه وارتشائی بود که درایران جریان داشت وبطوریکه **ملکم** می گوید امپراطوری ایران شباهت زیادی بیك ساختمان عظیمی داشت که درشرف فرو ریختن بوده است . ازخود **محمود** باستثنای چند ماه اولیهٔ حکومت عادلانهٔ او بعداز تسلیم اصفهان چیزی که قابل تعریف وپسندیده باشد خیلی کم بلکه هیچ نیست . وی مردی حیله گر و دورو، کوته فکر وخسیس وواجد تمامی صفاتی بود که یك فاتح بزرگ را لکه دار میکند .

از طرف دیگر باید گفت که اوشجاع وجدی وفعال بوده است و رویهمرفته **محمود** مانند تمام افغانها فاقدصفات اداری بوده وفکرش هیچ پـرورش نیافته بود . درآخر باید گفت که این مرد مسئول قتل عامهای زیادی است که نامش رامستحق لعنت ساخته است .

هجوم ترکها بگرجستان ۲۳-۱۷۲۲ میلادی

پس ازمرگ **مراد** چهارم روابط بین ایران وترکیه تقریباً تایك قرن دوستانه بوده است ، ولی وقتی که افغانها بایران حملـه بردند دولت سنی درنظر گرفت که ازضعف وناتوانی کشور شیعه

۱ــ جلددوم کتاب کروزینسکی صفحهٔ ۱۵۹. (مؤلف)

استفاده کند و برای اجرای این منظور مقدمتاً ولایت شیروان هدف قرار گرفت. نیروی عثمانی با استقبال عجیبی در این شهر مواجه شد و دلیلش آن بود که در آنجا بنا باوامر **شاه سلطان حسین** متعصب جماعت سنی بطور بی‌رحمانه‌ای مورد شکنجه و آزار قرار گرفته بودند، سلطان عثمانی تصمیم گرفت حاکمی برای این ولایت تعیین نماید. وقتی که افسر مأمور اجرای اوامر سلطنتی بدان سمت روانه شد خبر لشگرکشی **پطر** بزرگ واصل شد.

پس از مذاکرات چندی که در قسطنطنیه بین روسیه و ترکیه بعمل آمد ترکها تصمیم گرفتند علیه ایران اعلان جنگ بدهند. بعلاوه سه فتوی از مفتی بزرگ انتشار داده شد که در آنها بتمام مؤمنین امر شده بود که رافضی‌ها را معدوم و نابود کنند. در این هنگام که روسها در ناحیهٔ ساحلی بحر خزر مشغول عملیات جنگی بودند نیروهای ترک وارد گرجستان شدند و تفلیس در ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۳م) تسلیم شد. بعداً گنجه محاصره گردید. ولی موفقیتی حاصل نشد و در باکو روس‌ها بر ترکها پیشدستی نمودند.

معاهدهٔ عثمانی و روسیه برای تجزیهٔ ایران ۱۷۲۴ میلادی

دوباره مذاکراتی بین عثمانی و روسیه شروع شد و آن منجر بعقد قراردادی برای تجزیهٔ گرانبهاترین ایالات ایران گردید. واگذاری ایالات خزر در شمال تاملتقای دورود و دغور وارس توسط **شاه طهماسب** از طرف دو دولت تصدیق گردید. عثمانی خط مرزی جدیدش را اشغال کرد و این خط از ملتقای دورود نامبرده شروع شده تا مغرب اردبیل امتداد مییافت. بنابرین تبریز، همدان و کرمانشاه با تمام نواحی ما بین آنها تا مرز خاك ترك ضمیمهٔ امپراطوری عثمانی میگردید. تازه برای اینکه حریف را به تله انداخته باشند موافقت نمودند که چنانچه **طهماسب** باین شرایط تن درداد بایستی باو کمك نمود که سلطنت خودرا مجدداً بدست آرد والا اگر سختی ولجاجت نماید دولتین برای آنکه در آتیه از بابت ایران فراغت و آسایش خاطر داشته باشند هر که را که شایسته‌تر دیدند بسلطنت ایران خواهند برگزید.

پیروزی ترکها بر ایران غربی ۲۵-۱۷۲۴ میلادی

پس از امضاء معاهده‌ای که بواسطهٔ آن قسمتی از ایران تجزیه میشد ترکها میبایستی مقسومهٔ خود را تصرف نمایند، چه روسها قبلا نواحی غربی سهمیهٔ خویش را تصرف کرده بودند. ارتش ترك اول بسوی همدان حرکت نمود و پس از یك محاصرهٔ کوتاه آنجارا در سال ۱۱۳٦ هجری (۱۷۲٤م) بتصرف در آورد. درهمان موقع یك نیروی دیگر ترك بسوی ایروان که آنرا قوی ترین دژ کشور ایران میشمردند پیش رفت. عملیات با نهایت عزم وثبات آغاز شد و باوجود اینکه ترکها بر اثر حمله و بروز بیماری بیست هزار نفر تلفات داده بودند شهر را پس از سه ماه محاصره در سال ۱۱۳۷ هجری (۱۷۲٤م) تصرف نمودند و پادگان آنجا باافتخار جنگی از شهر خارج شد.

ارتش فاتح دراین موقع بسوی تبریز روانه شد. یك نیروی ده هزاری نفر ایرانیان در خارج شهر شکست خورد و چون بر اثر زلزله حصارهای شهر خراب شده بود بنظر میرسید که تصرف شهر و پیروزی بدون اشکال بدست آید. اما پادگان دلیر شهر جلوی یکعده از سپاهیان را که بایك قافله از حلب می آمدند گرفتند و بالاخره چون حملات ترکها بعدم موفقیت انجامید در سپتامبر سال ۱۷۲٤ میلادی دست از محاصرهٔ شهر برداشتند. در تابستان سال بعد یك ارتش ترك بعدهٔ هفتاد هزار نفر دوباره دراین صحنه ظاهر شد، دفاع شهر خیلی قهرمانانه بود، ایرانیان سی هزار نفر و ترکها بیست هزار نفر تلفات دادند ولی عاقبت محاصره کنندگان تقریباً تمام شهر را تصرف نمودند و بالاخره پس از مذاکراتی قرار شد که تبریزیان باخانواده‌ها و اموال خود از شهر خارج شده و مساکن خالی خود را بفاتحین واگذار نمایند. اگر اهالی اصفهان هم یك دهم شجاعت و دلاوری که تبریزیان که نژادشان بیشتر به ترکها میرسد تا ایران ازخودنشان داده بودند هجوم وحملهٔ محمود بدون شك منتهی بشکست میشد. ترکها آخرالامر پس از آنکه تمام ناحیهٔ غربی ایران را قبضه کردند بفتوحات خود خاتمه دادند.

تاجگذاری اشرف
۱۱۳۷ هجری (۱۷۲۵)

اشرف از لحاظ استعداد دماغی با **محمود** فرق داشته و از بسیاری جهات با عمش **میرویس** شباهت داشته است. او در میان هم قبیله هـای خود نفوذ واعتباری زیاد داشت و وقتی که بر تخت نشست بر نفوذ واعتبارش بسی افزوده شد. اولین کار او قتل **امان‌الله‌خان** سردار بسیار قابل وعده‌ای دیگر از رؤساء مقتدر قبائل بود وبعد اموال ودارائی آنان را ضبط کرد. **اشرف** برای اینکه ایرانیان را باخود همراه واز آنها استمالت کرده باشد خود رایك سلطان کریمی که مایل است کفارهٔ خلاف وبدکاریهای سلطنت اسلاف خود را بدهد وانمود کرد ودر تعقیب این سیاست او مادر **محمود** رامجبور ساخت که یك شب را در میدان شاهی درجوار اجساد شاهزادگان صفوی بسر برد وبعد آن اجساد راباشکوه وجلال تمام درمزار مقدس قم مدفون ساخت.

برای تکمیل نقشهٔ خود **اشرف** از **شاه‌سلطان‌حسین** تقاضا نمود که تاج شاهی را ازاو مسترد دارد و آخرالامر پس ازچندین بار تقاضا از سلطان مخلوع صفوی تاج را گرفته برسر گذاشت. درطی سلطنت **محمود**، **اشرف** بطور خدعه وتزویر با **طهماسب** بمذاکره پرداخته بود و در اینموقع مجدداً کوشید که اورا بدام خود بیاورد و تا اندازه‌ای هم در انجام نقشهٔ خود موفقیت حاصل نمود، اما **طهماسب** مخفیانه ازخیال شوم او آگاه شده وفرار نمود وجان خودرا نجات داد و **اشرف** اینرا بهانه نمود و نجبای ایرانی را که ازقتل عامهای سابق فرار کرده بودند بقتل رسانید وپس از آن بتحکیم موقعیت وقدرت خود پرداخته ویك قلعهٔ مستحکمی در اصفهان ساخت که هم پناهگاه وهم نقطهٔ اجتماع افغانها وفامیل آنان بود. بعلاوه آنجارا خزانهٔ خود کرد.

پیروزی اشرف بر ترکها
۱۱۳۸ هجری (۱۷۲۶)

اوضاع ایران وجریان امور کشور در این زمان جالب توجه بود، اشرف اصفهان، شیراز وجنوب شرقی ایران را کلیتاً در تصرف داشت، ولی نمیتوان گفت که او این کشور را اداره میکرد. چون ارتش او ازقندهار که تحت حکومت **حسین** برادر **محمود** قرار داشت بیش ازمعدودی سرباز جدید نمیتوانست فراهم آورد ودر نتیجه خودرا بیك رویهٔ دفاعی محدود کرده بود.

شاه‌طهماسب درمازندران بود وهنوز مجبور بود در آنجا باقی مانده وناظر وقایع باشد. گرچه **فتحعلی‌خان** رئیس قبیله قاجار با بخت **اوشریك** و سهیم شده و نیز یاران تازه‌ای بتدریج فراهم نمود. دولت روسیه درتحت‌حکومت **کاترین** مصمم بود که موقعیت خودرا درایران حفظ کند، ولی برای انجام‌رسانیدن‌شرائط معاهده با عثمانی ها هیچ‌اقدامی نکرد وتنهاحکومت عثمانی سیاست پیشروی و تجاوزکارانهٔ خود را تعقیب می‌نمود.

اشرف هیئتی بعنوان سفارت بدربارعثمانی فرستاد تاازدولت مزبور بازخواست ومؤاخذه کند که چرا با یك‌دولت مسیحی‌همکاری نموده وخیال حملهٔ بهمسایهٔ سنی خودو برقراری‌سلسلهٔ شیعه‌رادر آن کشور دارد باوجوداینکه درقسطنطنیه احساسات موافقی له افغانها ابراز شد، ولی سفرای **اشرف** راکه بالحنی درشت و خارج از نزاکت صحبت داشته بودندبیرون کرده وبایران اعلام‌جنگ‌داده‌شد. یك ارتش‌ترك پس‌ازتصرف مراغه وقزوین‌راه اصفهان را پیش گرفت. **اشرف** که‌دارای صفات نظامی قابل‌ملاحظه‌ای‌بودیك‌نیروی‌اعزامی‌دوهزار نفری ترك را محاصره‌نمود وهمه‌رانابود ساخت واین‌موفقیت‌درروحیهٔ ترکان تأثیری بسزا بخشید و بعلاوه **احمدپاشا** سردار ترك را مجبور ساخت‌که متوقف شده و اطرافش را سنگربندی کند. **اشرف** بعداً برای اینکه بین دشمن تفرقه ایجادکندچهار نفر ازملایان‌محترم‌رانزد **احمدپاشا** روانه داشت که‌ازوی سئوال کنندچرا بامسلمانانی که احکام و تعالیم‌حقه‌همان‌دیانت‌رادر برانداختن‌دولت شیعهٔ‌رافضی‌پیروی‌میکنندبجنگ‌برخاسته است درجواب‌این سؤال خام‌وناهنجار **احمدپاشا** گفت که‌وی اطاعت‌ازامرخلیفه می‌نماید، خلیفه‌ای که **اشرف** باید تفوق وبرتری‌اورا احساس کرده وتسلیم‌شده وقبول اطاعت نماید. مأموریت‌این ملایان‌بقدری سربازان‌ترك رابرانگیخت که عدهٔ‌زیادی‌از آن‌هاباسربازان کردارتش راترك نمودند **احمدپاشا** که‌در آنموقع‌شصت‌هزار نفرمردجنگی‌وهفتاد توپ‌دراختیار داشت تصمیم گرفت بدون‌تأخیر بیشتری‌وارد یك‌نبردقطعی‌شود. افغانها که‌ازحیث‌عده

ثلث آن‌ها بودند وفقط چهل توپ‌زنبوری کوچك در اختیار داشتند مردانه جنگیده وپس از آن که دوازده هزار نفر ترك رادرمیدان کشتند فاتح درآمدند. **اشرف** فاتح با یك سیاست پخته وعاقلانه‌ای اجازهٔ تعقیب دشمن رانداد وحتی اسرای آنها را آزاد ساخته و اموال شخصی مقتولین را پس داد. این اعتدال ومیانه روی ماهرانه باعث تولید احساسات شدیدی بنفع اوشد، ودرنتیجه در ۱۱٤۰ هجری (۱۷۲۷م) معاهده‌ای بامضاء رسید که بموجب آن **اشرف** مقام خلافت سلطان را اعتراف نموده ودر عوض سلطان هم اورا بپادشاهی ایران شناخت. ایالاتی که عثمانی آنهارا درتصرف داشت بسلطان واگذارشده وبعبارت دیگر ایران تجزیه گردید. تعیین سرزمین دولت عثمانی وروسیه بعداً بوسیلهٔ دودولت انجام گرفت.

ملحق شدن نادر قلی بشاه طهماسب ۱۱۳۹ ه (۱۷۲۷)

پادشاه افغانی همینکه خیالش از ناحیهٔ ترك‌ها راحت شد با یك خطر جدیدتری مواجه گردید، یکی ازمنابع ضعف فوق‌العادهٔ اوعدم موفقیتش دربدست آوردن شهر قندهار بود و این امر سیل سربازان جدید افغان را اگر جلوگیری نکرده باشد لااقل آنرا ضعیف وکم کرده است.

واقعاً ذکر این مطلب تعجب آور است که حتی بعداز تصرف اصفهان هم عدهٔ سربازانیکه ازقندهار بایران می آمدند بسیار کم بوده است، ودریك چنین موقعی **نادر قلی** که مقدر شده بود شهرت ابدی‌خودرا به‌عنوان آخرین فاتح بزرگ آسیائی بدست بیاورد به **طهماسب** که‌دربار خودرا دراین‌موقع درفرح آباد مازندران تشکیل داده‌بود پیوست.

نادر قلی پنجهزار نفر ازجنگجویان مبرز افشارو کرد را تحت‌لوای خود آورد. **فتحعلی خان** قاجار نیز قبلاسه هزار نفر جنگجو تهیه‌دیده بود بدین ترتیب باهجوم سربازان جدید یك جنبش ملی ایجاد شد.

فتح خراسان بدست نادر

نادر شاه‌جوان‌را وادار کرد که اول بسوی خراسان که شهرهای مشهد وهرات بترتیب، دردست **ملك محمود** وافغانهای ابدالی

بود حرکت نماید. در این لشگرکشی **نادر** رقیب خود **فتحعلی خان** پدر[1] بزرگ مؤسس سلسلهٔ قاجار را بقتل رسانید ومن مقبرهٔ اورا در نزدیکی مشهد دیدن کرده‌ام. ظاهراً این عمل **نادر** مورد تصویب شاه قرار گرفت، چه اورا فوراً بفرماندهی کل قوای خود تعیین نمود، در این لشگرکشی فتح و پیروزی به‌ارتش صفویه برگشت ومشهد وهرات هردو بطوریکه‌در فصل آتیه ذکر خواهدشد بتصرف در آمدند. بعلاوه‌از جمله تشریفات واحتراماتی که دربارهٔ **نادر** بعمل آمدیکی لقب **طهماسب قلی خان** بود که باو اعطاء گردید.

شکست افغانها در میهماندوست ۱۱۴۱ هجری (۱۷۲۹)

در این اثنا **اشرف** به‌تهیهٔ نیرو پرداخته‌وکاملا باین نکته متوجه بود که بایدخودرا باتمام قوا برای یك نبرد قطعی آماده گرداند، اما بعلت گرفتاری های داخلی ودیگر لزوم گذاشتن پادگان در مراکز مهم فقط سی هزار نفر نیرو برای میدان جنگ حاضر ساخت، نیمی از این نیرواز افغانها تشکیل میبافت وروحیهٔ جنگجویان او بایستی بر اثر پیروزی مشعشعی که برترك هاحاصل نموده‌بودند خیلی عالی بوده باشد.

نادر عاقلانه‌شاه‌را ترغیب نمود که‌نیروی افغان‌را مجبور کند که از اصفهان خارج شوند وپیش آمدوقایع بعدی، هوش وذکاوت اورا ثابت نمود. **اشرف** دید که ارتش ایرانیان روزبروز برعده‌اش افزوده‌میشود وبدین‌جهت مصمم گشت قبل از آنکه این نیروقوی ترشود بسوی خراسان حرکت نماید. دامغان نزدیك هکاتوم پیلوس پایتخت پارتیها (اشکانیان) صحنهٔ اولین پیروزی بود که‌نیروهای ایران پس‌ازیك کسوف تاریك‌وموهنی بردشمن خارجی دست یافتند. افغانها بانعره های وحشیانه‌ای بحمله پرداختند ولی این حملات ونعره‌ها در جنگجویانی که **نادر** تربیت کرده بود تأثیری نبخشید وتفنگداران وآتش توپخانهٔ **نادر** تلفات زیادی بر آنها وارد آوردند. **اشرف** فوراً دوستون‌را مأمور کرد که‌ازچپ وراست بدشمن حمله گازانبری ببرندودرهمان‌هنگام

۱ـ «یادداشت های تاریخی‌راجع به‌خراسان» ژورنال انجمن آسیائی همایونی اکتبر سال ۱۹۱۰ میلادی. (مؤلف)

خود شخصاً درقلب بحمله پرداخت اما تجارب سرداری مثل **نادر** بیش از آن بود که بگذارد یك چنین مانوری درمورد او اجرا گردد. او این حمله را بآسانی دفع و فرمان جلو رفتن دسته جمعی را داد و براثر آن افغانها که ازمرگ پرچم دار فرمانده خود دلسرد ومأیوس شده بودند شکست خورده و باحالت وحشت زده‌ای اردو و چادرهای خود را ترك نموده ودرحالی که ازشماره آنها خیلی تقلیل یافته بود درامتداد جادهٔ تهران فرار نمودند ومینویسند که مسافت دویست میل را درظرف دوروز طی کردند. این نبرد موسوم به نبرد مهماندوست است ومهماندوست نام رودخانه‌ای بود که دوارتش را از هم جدا میکرد.

دومین شکست افغانها درمورچه خوار ۱۱۴۱ هجری (۱۷۲۹)

ارتش شکست خورده باصفهان عقب نشست. **اشرف** دراینجا تمام خانواده‌های افغان‌ها واموال آنهارا درقلعه جمع کرده و پس از آن یك موضع مستحکم ومحفوظی را درمورچه خوار سی و شش میلی شمال شهر انتخاب نمود ومهیای یك نبرد قطعی برای حفظ سلطنت خود گردید.

نادر طهماسب را وادار کرد که در دامغان بماند وخود راه جنوب تهران را پیش گرفت. هزاران نفر ازمردم که مایل بودند درمرگ ونابودی مهاجمین شرکت داشته باشند اورا استقبال نموده و بوی پیوستند. **نادر** افغانها را در یك موضع مستحکمی یافت ولی چون عدهٔ آنهارا کم دید و بعلاوه مردمان قبائل **فاتح نادر** ازنبرد هیچ امتناعی نمینمودند بآنان حمله بردند. افغانها دلیرانه جنگیدند **ولی** بعدازدادن چهارهزار تلفات ازهم پاشیده شده باصفهان فرار کردند. از آنجا خودرا برای فرار آماده ساخته وقبل از طلوع آفتاب یك کاروان عظیمی حامل عائله‌ها و ثروت‌های آنان بسوی شیراز حرکت نمودند واشرف قبل ازحرکت، **شاه سلطان حسین** بیچاره و بی کمك را بقتل رسانید.

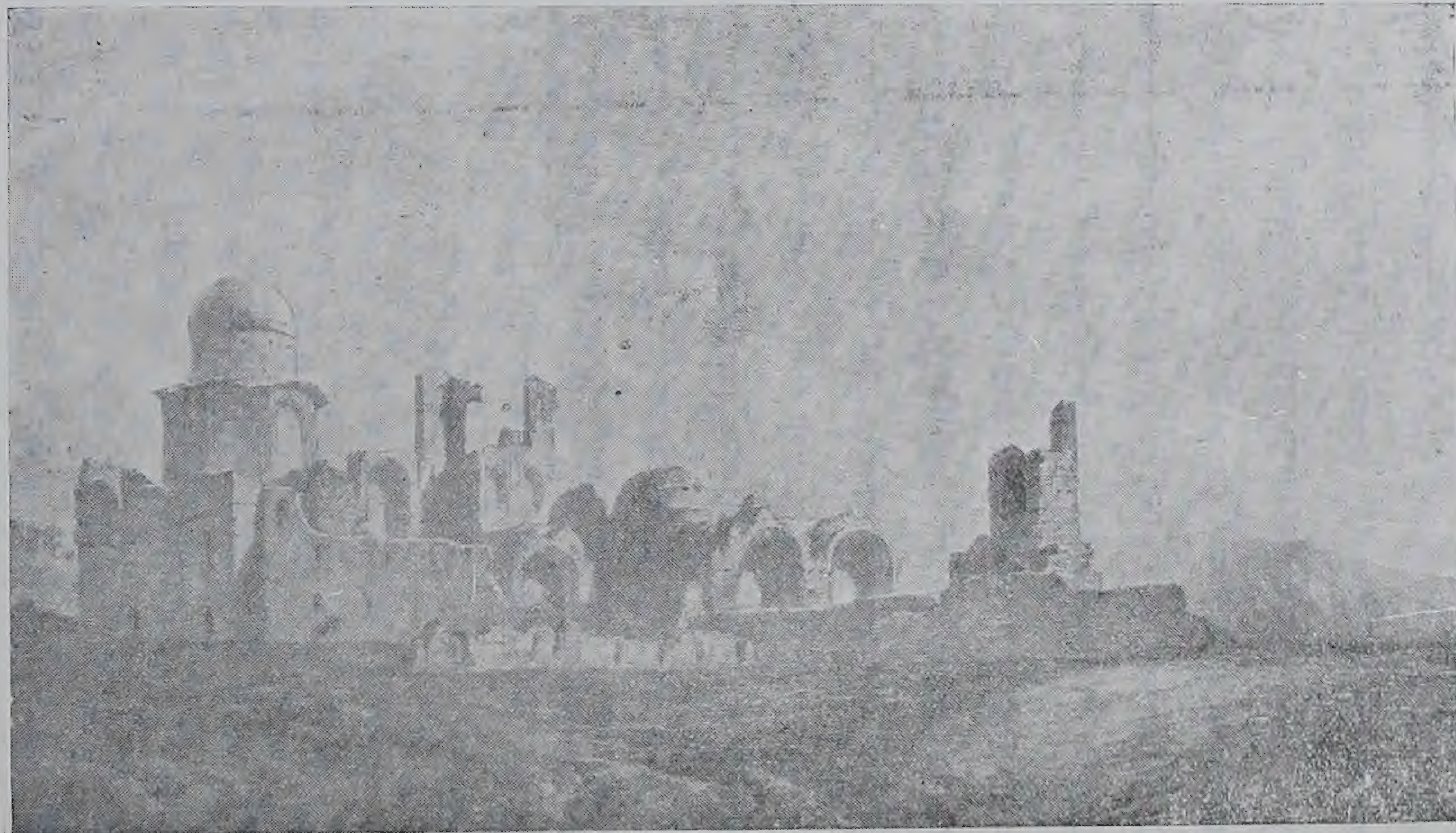
تصرف مجدد اصفهان

نادر بعللی که معلوم نشده دشمن مغلوب را باصفهان **تعقیب ننمود**. اما وقتی که خبر فرار افغانهارا شنید یك عده از نیروهای خود را برای تصرف کاخ سلطنتی بدان شهر فرستاد و ورود خودرا بپایتخت تا سه روز پس از آن

بتأخیر انداخت . ورود او علامت انهدام مقبرهٔ عالی و باشکوهی بود که برای **محمود** بنا کرده بودند و بعلاوه جسد اورا از خاك بیرون انداختند **نادر** امر کرد که مقبره را به مستراح مبدل سازند ، ولی هیچ فکر نمی کرد که روزی نظیر همین رفتار را در بارهٔ آرامگاه او معمول خواهند داشت . **طهماسب** که دنبال ارتش ایران بتهران آمده بود چندی پس از **نادر** وارد اصفهان شد و میخوانیم که او وقتی کاخهای از شکل برگشتهٔ صفویه را دید بگریه افتاد شاه جوان در یك انباری بی خبر موفق بملاقات مادر خود گردید . وی خودرا بشکل یك کنیز در آورده بود و مدت هفت سال بدون اینکه کسی از هویت او مطلع گردد نقش خویش را بازی می کرده است .

ریشه کن کردن قطعی افغانها ۱۱۴۲ هجری (۱۷۳۰)

در شیراز بافغانها فرصت کافی برای جمع آوری نیرو داده شد، **طهماسب** به **نادر** اصرار مینمود که آنهارا تعقیب کند، ولی سردار زیرك از او تقاضا نمود که باو اختیاراتی برای وضع مالیات بدهد آنوقت برای خروج از اصفهان موافقت خواهد کرد . تا مدتی شاه در واگذاری چنین حق وامتیازی که فرمانده کل قوا را تقریباً دارای قدرت واختیار پادشاهی میکرد خودداری واشکال تراشی مینمود، اما بالاخره تسلیم شد و **نادر** یکمرتبه دیگر برای جنگ با افغانها که در زرقان در بیست میلی شمال شیراز آخرین مقاومت وایستادگی را مینمودند حرکت کرد . غلجائیان بحمله پرداختند ، اما آتش شدید تفنگداران **نادر** حملهٔ آنهارا دفع نمود ووقتی که نادر بحمله پرداخت ازهم متفرق شده وپس ازچند ساعت با بی نظمی کامل بشیراز رسیدند . **اشرف** به **نادر** پیغام داد که حاضر است باقبول شکست فقط باو اجازه داده شود به افغانستان عقب نشینی کند اما **نادر** جواب داد که تمام افغانها بقتل خواهند رسید مگر آن که فرمانده خودرا تسلیم کنند . خان های غلجائی اصولا با این پیشنهاد موافقت نمودند ولی **اشرف** ناگهان بادویست نفر از پیروانش گریخت واین علامت تجزیه و پراکنده شدن ارتش بدستجات کوچك بود واین دسته ها تحت ریاست رؤساء خود هر کدام ازراهی بسوی قندهار حرکت نمودند . تعاقب ایرانیان باموفقیت انجام گرفت ، چه آن ها از روی لاشهٔ شتران که ازپا افتاده ومرده بودند وحتی لاشه پیرمردان واطفال



خرابهٔ یك قصر در سلطانیه

که پس از آنکه خسته شده بودند آنهارا کشته بودند تااز انتقام سواران ایرانی نجات یابند افغانهارا تعقیب مینمودند.

مرگ اشرف ۱۱۴۲ هجری (۱۷۳۰)

لار و کرمان بعداً قیام نمودند و **اشرف** که ملاحظه کرد تمام امیدهایش برای نگاهداری موقعیت خود حتی از این شهرستانهای دوردست هم ازدست رفته کوشید که خودرا از راه سیستان بمرز وبوم خود برساند اما بلوچی ها که موقعی با او متحد بودند در اینموقع نشان دادند که حاضرند افغانهای مغلوب ومرعوب را غارت وچپاول کنند. یکی از افغانهای بلوچ **اشرف** را بادو نفر ازهمراهان درحال سرگردانی در بیابان لوت دید وفوراً اورا بقتل رسانید. سراو و همچنین الماس بزرگی که در نزداو یافت برسم هدیه نزد **شاه طهماسب** فرستاد، واودر آنموقع باید ازمجازاتی که دربارهٔ قاتل پدر بدبختش بعمل آمده بود بوجد و ذوق آمده باشد.

اشرف نقش خودرا درصحنه خوب بازی کرده بود وبدبختی های او براثر خطاهای وی نبود ، بلکه بیشتر درنتیجهٔ اوضاع واحوالی بود که بر آنها نظارت وحکومت نداشت. چون شکست خورده بودخیلی خوش بخت بود که بزودی کشته شد .ازلشگریان او کمتر کسی جان بسلامت برد یک لشگر کوشید ازراه دریافرار کند ولی وقتیکه دربحرین پیاده شدجز معدودی که سالها باحال بیچارگی درمسقط زندگی میکردند همگی بقتل رسیدند.

فرار افغانها

بدینسان افغانهادر یک سیلاب خون غرق شدند. آنها بـا وسائل کم وضعیفی بیک فتح قابل ملاحظه ای نائل شده بودندواگر ازهم‌قبیله هایشان عدهٔ کافی بآنها پیوسته بودند ممکن بود با وجود آنکه روح ملی ایران دوباره قوت گرفته بود بازتامدتی موقعیت خودرا حفظ کنند. اماتشکیلات وحشیانهٔ آنها فقط برای فتح ،قتل عام وخرابی کافی بودولی برای اداره کردن قلمروی که آنها بآن آسانی بدست آورده بودندقابل نبوده است وبنا براین مهاجمین نامبرده یکدستهٔ کوچکی از خارجیان بودند که مورد تنفر باقی مـانده وحتی در تحت قیادت یک پیشوای خوبی مانند **اشرف** نتوانستند درمقابل نیروهای **نادر** ایستادگی کنند.

وصیت‌نامهٔ پطر کبیر

شرحی بطور مقدمه

بنام ثـالوث فوق‌العاده مقدس و غیر قابل تقسیم ما پطر اول امپراطور و سلطان مطلق العنان تمامی روسیه خطاب بتمام اخلاف وجانشینان ما وحکومت‌های ملت روسیه . خداوند قادرو توانا که ما وجود خود را باو مدیونیم ما را برگزیده که ملت روسیه را که همیشه بنورالهی مستنیر و بتأییدات آسمانی مؤید بوده است طوری نمائیم که یك نژاد فرمانروای اروپا گردد واین خیال از آنجا درما پدید آمده که می بینیم قسمت اعظم ملل اروپائی پیروفرتوت شده روبضعف وفساد گذاشته اند ، درهرحال این ضعف با قدم بلند وسریعی متوجه آنان گردیده وازاینجا چنین نتیجه میگیریم که آنها بآسانی بدست یك ملت جوان و جدید مغلوب میشوند بشرطی کـه این ملت در تحصیل تمـام قوت و قدرت خود کوشش کند .

من هجوم ملل‌غربی ومشرق زمین‌رادر آتیهٔ نزدیك ازطرف‌شمال یك جنبشی میدانم که خداوند با قدرت ومشیت خود نقشهٔ آنرا کشیده واجرای آنرا بما محول فرموده است ، همانطور که تجدید حیات ملت روم بوسیلهٔ هجوم برابره بعمل آمد. مهاجرت و هجوم ما ازطرف قطب بجنوب مانند جزر آب رود نیل است که در بعضی مواقع معین با گل ولای‌خودسرزمین غربی‌مصر را پرقوت میسازد،من اینرا دریافته‌ام که روسیه یك چنین رودخانه ایست ومن اینطور آنرا ترك میکنم ، جانشینان من بایستی آنرا بیك‌دریای ژرفی مبدل سازند که مقدرشده اروپای ضعیف‌وبینوارامعمور و آباد کنند واگرجانشینان من بدانند که چگونه آبهای این دریا را راهنمائی کنند امواج آن‌ازهر گونه‌ساحل‌مخالفی عبور خواهدکرد بهمین دلیل‌است که من تعلیمات زیررا ازخود باقی گذارده وبازماندگان و اخلافم را توصیه میکنم که آنها را محط

نظر و مورد توجه قرار دهند.

۱ ـ بر دولت روس واجب است که ارتش را همیشه مانند شمشیر آخته حاضر بجنگ دارد و به جنگجویان جز برای تهیه و تدارك مالی فرصت استراحت ندهد و بر ملت روس لازم است که همواره خود را در برابر جنگاوران دشمن با شمشیر کشیده حاضر ساخته تا بدین شیوه بجنگ و خونریزی الفت گیرند و در زمان صلح باصلاح امور مالیه و افزایش در آمد پردازند تا لوازم جنگ را آماده و تجهیزات کامل ارتش را چنانکه شاید و باید فراهم دارند و چنان مستعد قتال باشند که گوئی در جبهۀ جنگ دست باسلحه حاضر و مستعد و فقط گوش بلحظۀ فرمان دوخته‌اند. اکنون که زمان صلح و آرامش است روسیه باید استعداد و تجهیزات خود را چنان قوی دارد که اگر غفلتاً جنگ وجدالی پیش آید ابداً نیازی به تهیه و تدارك نباشد و همچنین در حین جنگ باید برای هنگام صلح چنان مستعد باشد که عنان جنگ و صلح را درقبضۀ اقتدار واختیار خود نگهدارد تا برای ازدیاد قدرت و نفوذ و منافع خود بکار برد.

۲ ـ در هنگام جنگ ازاهم واجبات است که بجمیع وسائل ممکنه متخصص و فرمانده و سپاهی ازملل و اقوام مختلف بویژه تربیت یافتگان اروپائی بداخلۀ کشور جلب کنند، چنانکه در زمان صلح هم لازم است ارباب معارف وصنایع را از خارج بکشور خود جلب وجذب نمایند و بطور کلی ملت روس علاوه بر کسب منافع وفوائد سایر اصول و محسنات حیاتی را ازملل وممالك دیگر بخرج خود آنها بدست آورد این بهترین شیوۀ پیشرفت است که سودش مستقیماً بکشورشان میرسد.

۳ ـ هنگام فرصت مانند صیادی که از چپ و راست نگران حالت صید باشد درتمامی امور و مصالح جاریۀ اروپا و اختلافات و منازعات اروپائیان مداخله نماید بویژه در حوادث کشور آلمان که بواسطۀ قرب و جوار ممکن است مستقیماً منشاء استفاده وفوائد بزرگ گردد.

۴ ـ برای تجزیه لهستان القاء فساد و دشمنی و حسادت و کینهٔ دائمی واجب است، سایر دول را بزور زر بایدبا خود همراه سازند،اصول رشوه را درداخلهٔ کشور لهستان رواج داده، نفاق واختلاف در میان آنان انداخته بزرگان آن قوم را ببذل مال واستمالت احوال بطرف خود جلب نمایند چون باین مقصود رسیدید با میل و نظرخود پادشاه آنجا را انتخاب کنید و جنگجویان غیر نظامی را تحت حمایت خود بگیرید تاسپاهیان روسی را بهانه‌ای برای ورود به کشورواقامت موجود باشد. این نیروها آنقدردر آن کشورباید بمانند تا فرصت تسلط کامل بر آن کشور پیداشود. واگرازطرف دول مجاورابرازمخالفتی شودفوری حاضرشوید که لهستان را با آنان تقسیم کنید وبدین‌وسیله آتش فتنه و فساد را فرو می‌نشانید، ولی برای پس گرفتن آنچه اعطا نموده‌اید فوراً دست بکارشوید.

۵ ـ برای آنکه‌تا آنجاکه ممکن است بیشتر بتوانید مستملکات سوئد رابتصرف خوددرآورید برشما واجب‌است که دولت سوئد راوادارسازید که‌دست به حمله زند وبا این بهانه ازهر طرف بر آن دولت هجوم نموده وآن دولت را ازپای در آورده و سپس همت گمارید که القاء فسادونفاق درمیان مردمان سوئد (در آن زمان تمام شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی راکه شامل سوئد ونروژ امروزی است بنام سوئدمیخواندند.) ودانمارك دائماً استواروآنان را ازیکدیگر منفورو جدا دارید، چون ایجاد کینه و نفاق درمیان‌این دوقوم گردید مراقب احوالشان باشید که همیشه این کینه‌درمیانشان برقرارباشد.

۶ ـ براه‌پراتورروس واعقاب اولازم وواجب است که زوجه‌ای ازبنات‌خاندان ملوك آلمان اختیار کند. ارتباط بزوجیت واتحاد موجب شراکت ودخالت درنفع و ضرر زن وشوهرخواهد شد ومحض منافع‌خود وبمناسبت‌خویشی ممکن است‌ارتباط خود را درداخلهٔ آلمان زیاد ودر آنجا نفوذ حاصل کرده و از منافع و مصالح آنجا سود برند.

۷ـ انگلیس‌دولتی است که‌اکثردریاها رابخود محتاج کرده ودرامورددریاداری

قدرتی بکمال دارد که درنتیجه منافع ونتایج هنگفتی عایدش میشود وپیوسته بازدیاد نیروی دریائی خود می کوشد و چون این دولت بما ومابآن دولت نیاز مبرم داریم بنابراین ایجاد حسن مناسبات و یاری و اتفاق با آن دولت بر روسیه لازم و ازسایر دول ترجیح داردو مخصوصاً در بازرگانی وفروش محصولات ممالک روسیه در انگلستان ازقبیل انواع چوب و کالاهای دیگر سود فراوانی نصیب روس خواهد شد وهمچنین پول انگلیس را بکشور خود جلب وهم درضمن تجارت مناسبات و روابط میان ایندو کشور افزون شده وسیلهٔ شناسائی ودوستی میان بازرگانان و کشتیرانان طرفین فراهم ودائرهٔ کشتیرانی روسیه در آن کشور وسعت خواهد یافت .

۸ـ بر دولت روس لازم است که روز بروز نیروی نظامی و دریائی خود را از طرف شمال بسواحل دریای بالتیک وازطرف جنوب برسواحل دریای سیاه منتشر و مستقر سازد .

۹ـ نزدیک شدن باسلامبول وهندرا حتی المقدور برخود واجب ولازم شمارید. چونکه ازقضایای مسلم است که هر کس بر اسلامبول وهندوستان دست یابد فرمانروای حقیقی جهان است بنابراین لازم است جنگهای پی در پی و بی انقطاع نه تنها با دولت عثمانی بلکه بادولت ایران ایجاد کنید و بتدریج درضبط دریای سیاه بکوشید و کارخانجات کشتی سازی در آنجا برپا کنید و با این اقدامات استیلای خودرا بر دریای بالتیک نیز تقویت نمائید چه این راه حصول به هدف ماست .

دراین موقع برای شما لازمتر ازهرچیز است که بضعف و نابودی دولت ایران کوشش وتقلا نموده وهرقدر ممکن شود خودرا زودتر بخلیج فارس برسانید وتجارت مشرق را چنانکه سابقاً در بلاد شام رواج داشته بدانجا بازگردانید تا بدانوسیله بهندوستان که انبار جهان است نزدیک شده وبدین ترتیب ازطلای انگلیس بی نیاز ومستغنی ازتمام گنجهای دنیا خواهید شد .

۱۰ ـ روسیه باید بکوشد بادولت اطریش اتحاد واتفاق حاصل کند وخودرا مدافع منافع آنان وانمود کند و نشان دهد که باتسلط آتی اتریش بر آلمان موافقت دارد .

اما در باطن بجنگ اعصاب و کینه و دشمنی اتریش با سایر حکمرانان آلمان سعایت و کوشش کنید و آنان‌را هم بضدیت ودشمنی بااتریش برانگیزانیدو افراد هر یک ازطرفین‌را وادار کنید که برای ستیزه بایکدیگر ازدولت روس کمک و یاری بخواهند ودراینوقت لازم است خودرا حامی دول مذکور وخیر خواه مقاصد آنان جلوه دهیدطوری که‌در آینده درمیانشان‌حکمیت کنید تابدینوسیله‌وسائل تسلط آتی بر آن‌کشور مهیا شود.

۱۱ ـ لازم است که‌خاندان سلاطین اتریش را تحریک کنید ترکهارا از اروپا طرد وبیرون کنند وچون آتش‌حسادت وی‌یعنی اتریش هنگامی که اسلامبول‌را فتح می‌کنیم‌زبانه کشید می‌توانید بدین ترتیب آتش‌را فرو بنشانید که اورا بگلاویز شدن وجنگ بااروپا مشغول‌سازید ویا حصه‌ای ازسرزمین‌هائی که‌درپیش‌مسخره کرده‌باو بدهید والبته‌همانراپس‌از مدتی ازاوپس‌خواهید گرفت.

۱۲ ـ بایستی کوشش شود که همهٔ اتباع پراکنده‌ومتفرق یونان‌را که‌درمجارستان وعثمانی‌ووسط لهستان‌پخش شده‌اندودرخودجمع نموده تاما بمنزلهٔ‌محور آنها باشیم و ازآنها حمایت و پشتیبانی کنیم تا اینکه پیش‌ازوقت بواسطهٔ یک‌نوع ریاست‌طبعی‌یا کلیسائی برتری‌عمومی رابرباداشته وخودرا دوست‌هردشمن‌معرفی کنیم.

۱۳ ـ چون‌روزی فرارسید که اهالی سوئد را پراکنده و ایرانیان را مغلوب و لهستانیان‌را مطیع وممالک عثمانی‌را ضبط کرده آرتش‌ما وحدت‌پیدا کرده‌و دریای بالتیک ودریای‌سیاه را جولانگاه نیروی‌دریائی ماساخته‌اید برشمالازم‌است دراین هنگام تفصیل‌تقسیم امپراطوری دنیارااول‌بادولت فرانسه وبعدبادربار وین، هریک جداگانه‌ودرپرده ونهانی، بمیان آرید که‌بین‌خودو آنها قسمت کنید. پس‌اگریکی‌ازاین دودولت قبول مقصود شما نمود که‌این بنظرحتمی می‌آید باکمال مدارا با او سلوک نمائید و بانهایت مهارت و کاردانی (مداهنه) اورا دستخوش خود وآلت اضمحلال ونابودی آن دیگری که‌ازمقصود شماسر پیچیده‌است قراردهید. در آخربرای از میان بردن دولت دیگری که‌باقیمانده‌است‌نزاع وجنگی آغاز کنید که‌ممکن‌نیست‌خطرناک

باشد چه‌روسیه در آنموقع تمام‌سرزمینهای خاوری یاقسمت اعظم اروپارا درتصرف خواهدداشت .

۱۴ - برفرض محال که‌هیچیک‌ازدودولت نامبرده تقاضای‌شمارا قبول‌نکردند آنوقت برشما که‌روس هستیدلازم است که‌قوهٔ متصرفهٔ خودرا درافکار آنان‌بکاربرده آتش نزاع واختلاف درمیان آن‌ها روشن کنید،لابد به‌یکدیگردرمی آویزند ویک طرف‌را ضعف وخستگی دامنگیر میشود ،دراینوقت بردولت‌روسیه‌واجب‌است‌فرصت عظیم‌را ازدست نداده با نیروی ارتش‌خود، که‌حاضرو آماده است، بر آلمان ازهرسو بتازد .درعین‌حال‌دو ناوگان ازنیروی‌دریائی خودرا باسازوبرگ کامل‌یکی‌ازدریای آزوف‌ودیگری‌راازآرخانجلسک[1] باقشون آسیایی برای‌جنگ‌ارسال‌دارید،این‌سفاین و ناوگان مرتب‌را دردریای‌مدیترانه ودریای شمال‌وبالتیک سوق‌ومرور دهیدومانند سیل ازیکطرف برفرانسه وازطرف‌دیگربر آلمان‌هجوم آورید وقتی که‌این‌دوممملکت مغلوب ومسخرشما شدند بقیهٔ اروپا بدون‌جنگ و خونریزی بمتصرفات شما ملحق میشود وبآسانی بانقیادشمادرمی آید وبالاخره کلیهٔ‌سرزمینهای فرنگستان باین‌ترتیب مفتوح ومسخرشماخواهدشد .این‌طریقه‌ایست که‌بدانوسیله بایستی‌اروپاراتحت‌انقیاد خوددرآوریم[2] .

۱-Archangel

۲-ترجمه‌انگلیسی وصیت نامه پطر کبیر را کلنل ح پیکوت (CoL.H.picot) دراختیارمن گذاشت‌ومن بدینوسیله‌ازایشان تشکرمی کنم .(مؤلف)



سکه نادرشاه

فصل هفتادم

عروج نادرقلی بتخت سلطنت ایران

ما شخصی را میبابیم که اصل و نسب و آغاز حیاتش بطوری تاریك است که با اشکال میتوان آنرا تشریح کرد. او یك نهضتی را باعزم وثبات رهبری کرده و درطی فرصت‌هایی که بدست آورد نقشه‌هائی برای ساختمان بخت واقبال آینده‌اش باتأمل و پیش بینی کشیده وبایك پشتکار خستگی ناپذیری نقشه‌های خودرا اجرا نمود و بهمین سبب او نیز مانند دیگر فاتحین قبلی خود برای آسیا وحشتناك شده وبدون شك فرمانروای مشرق گردید.

از گفتارهانوی دربارهٔ نادرشاه [1]

مولد و منشأ نادرقلی

نادرشاه آخرین فاتح آسیائی در خراسان متولد شده و در همانجا نشوونما یافت واواین ایالت را همیشه به مثابه خانهٔ خود مینگریست.

---

۱ ـ ازجمله مآخذاین‌دوره‌عبارتست از: «شرح تاریخی تجارت بریتانیا دردریای خزر» مشتمل برشرح زندگانی نادرشاه، بقلم‌ژ، هانوی، (Hanway)،«حیات نادرشاه» ویك رمان تاریخی بنام «قزلباش» بقلم‌ژ، ب فریزر (J.B F.raser)، یك نوشته‌درمجلهٔ انجمن آسیائی همایونی،ژانویه ۱۹۰۸، یك‌رمان تاریخی بنام«نادرشاه» بقلم‌سرمورتیمر دوراند (Sir Mortimer Durand)،کتاب «مورخین ارمنی» تألیف‌م. بروسه (M.Brosset). دراین کتاب‌شرح معاصری اززندگانی نادرشاه بقلم «ابراهیم کرتی» درج است. درجلدپنجم«تاریخ گرجستان» بقلم همان‌مؤلف نامه‌ای‌است که هراکلیوس‌دوم بخواهرش نوشته ودر آن لشگرکشی هندوستان را تشریح کرده است. در میان آثار نویسندگان شرقی «جهانگشای نادری» بقلم میرزا مهدیخان بسیار ذیقیمت است. بعداز آن «خاطرات عبدالکریم»است،وبالاخره‌من ازسیدعلی‌خان شاپشلو دره گزی که‌جداو از سرداران محبوب نادرشاه بود یادداشتهائی دریافت نموده‌ام. (مؤلف)

من شخصاً زادگاه او و همچنین کلات نـادری و دیگر نقاط مربوط بـاین افشاری بزرگ را دیدن کرده‌ام. من حالیه بعضی از اعقاب این شخص را نیز میشناسم و بنابراین میتوانم حکایات و افسانه‌های این قهرمان را که نامش هنوز در خراسان از دور هویداست و دوستان مختلف ایرانی بمن گفته‌اند در اینجا بیان کنم.

نادرقلی پسر **امامقلی** یکی از افراد پست قبیلهٔ قیرخلو بود. کلمهٔ **نادر** اسم صفت و آن یکی از اسماء متعدد خداوند است. باری این قبیله نظر باینکه ضعیف بوده با قبیلهٔ مقتدری بنام افشار ائتلاف نمودند. **امامقلی** در دهکده‌ای موسوم به قوچان مسکن داشت که آن درقسمت جنوبی زنجیره جبال الله اکبر و در جاده‌ای که از قوچان به دره گز امتداد دارد واقع شده است. او از پوستین دوزی و نیز از پرورش گوسفندان و بزهای چندی که داشت تحصیل معاش میکرد. این مرد اغنامش را در تابستان در همان دهکده خودش و در زمستانها در نقاط گرمسیر طرف شمال میچرانید.

امامقلی و زوجه‌اش بـا دیگر افراد قبیله در پـائیز سال ۱۱۰۰ ه (۱۶۸۸م) از ارتفاعات سلسلهٔ جبال الله اکبر به حوالی تپه هـای پست ابیورد کـوچ می‌کردند و وقتی کـه در نزدیکی شهر محقر محمد آباد[1] چادر زدند اینجا بود که شاه آینده متولد شد.

اسارت و فرار او

جوانی **نادرشاه** بگله‌داری وحمل هیزم روی الاغ وشتری که یگانه ارث فامیلی او بعد از مرگ پدرش بود میگذشت وقتی که **نادر** بسن ۱۸ سالگی رسید طوایف ازبك بوطن آنها حمله کرده او ومادرش را باسارت به خیوه بردند مادر **نادر** پس ازچهارسال اسارت مرد ولی **نادرقلی** جوان موفق بفرار شد و با جیب خالی بخراسان مراجعت کرد. در آنجا با ورود در خدمت

---

۱ ــ اینجا اکنون موسوم بـه «قلعه کهنه» است و شاید در یك میلی شهر جدید است. (مؤلف)

باباعلی بیگ احمدلو افشار فرماندار ابیورد که در آن تاریخ کرسی نشین آن ناحیه[1] بود باولین پلهٔ نردبان موفقیت بالا رفت.

انتصاب او به ابیورد

ملک محمود همانطور که درفصل ۶۸ ذکر شد پس از آنکه اصفهان را ترك نموده و آنجا رابحال خود گذاشت بزودی موقع مناسبی بدستش آمده مشهد را که بحال هرج ومرج افتاده بود قبضه کرد. وقتی که اواین شهر مقدس را درتصرف کامل خود گرفت تاجی بطرز تاج کیانیان برای خود مهیا کرد وخویشتن راحکمران مستقل قرارداد وارتش منظمی مرکب ازسواره نظام وپیاده‌نظام وتوپخانه تشکیل داد. اتفاقاً درغیبت **باباعلی بیگ** یکی از مأمورین او به ابیورد آمده ونسبت بخانوادهٔ فرماندار بدرفتاری کرد. **نادرقلی** فوراً بحمایت و استخلاص خانوادهٔ فرماندارشتافته ومأموررا بقتل رسانید. ارباب **نادر** در برگشتش وقتی که از قضیه با خبر شد دچاروحشت واضطراب گردید. اما **نادر** با یك جرأت وشهامت قابل ملاحظه‌ای باو پیشنهاد کرد که باید خودش شخصاً برای رفع این غائله بمشهد برود. اودر آنجا بدین بهانه متوسل گردید که چون نوکروفاداری بود مجبور بدفاع ازشرافت ارباب خویش بوده است و **ملک محمود** نه فقط اورا عفو نمود بلکه خلعتی هم باو بخشید. کمی بعد از این واقعه **نادر** با دختر ارباب خود ازدواج کرد وبدین ترتیب این دخترمادر **رضاقلی** بدبخت گردید.

پس ازمرگ **باباعلی** که برطبق بعضی روایات **نادر** مسؤل آن بود او وارث حکومت ابیورد گردید.

خدمات او تحت ریاست ملک محمود

ترقی یك فرمانده زرنگ وبا عزم وقوی‌الاراده ورسیدن بقوت وقدرت در آن روزهای تیره وآشفته سریع و تند بوده است و**نادر قلی** هم بدینسان بزودی ازطرف **ملک محمود** مأمور حملهٔ بازبکهای غارتگر شد. **نادر** دراین جنگها فاتح گردید واهمیت وشهرتی بسزا

۱ـ ابیورد یا بوارد اکنون خرابه است ودرحوالی قهقهه واقع درراه آهن آسیای مرکزی است. (مؤلف)

یافت ولی چون مکرراً اظهار نموده بود که در پاداش این خدمت باوعدهٔ نیابت ایالت خراسان داده شده ودر این ادعا اصرار میورزید لذا او را گرفته کتك زدند و بعد معزول ساختند.

تجربیات او در اینموقع که فرمانده افراد سواره‌ای بود که توپخانه داشته وپیاده‌نظام آنهم دارای تفنگهای بطرز قدیم بودند بایستی در تهیه وتدارك او برای زندگانی آتیه بسیار مفید وسودمند اتفاق افتاده باشد.

تصرف کلات و نیشابور بدست نادر

پس از آنکه بخت بدین ترتیب از نادر روی گردانید وی هم مانند نسخهٔ اصلی بزرگ خود **یعقوب بن لیث** بدزدی وراهزنی پرداخت. قدرت وموفقیت **نادر** سبب شد که در اندك مدتی افراد زیادی بدور او جمع شوند واوهم درطی دورهٔ هرج ومرجی که پس از تسلیم اصفهان پیش آمده بود نیروی زیادی جمع آوری کرده ومشغول گرفتن باج و خراج درخطهٔ خراسان گردید. او همچنین کلات[1] را که مقدرشده بود به «کلات نادری» موسوم شود تصرف نمود ووقتی که او خود را در این دژ نفوذناپذیر مستقر ساخت موقعیت او با دیگر رؤسای دستجات راهزن فرق کلی پیدا کرد و نفوذش در اطراف بفاصلهٔ زیادی بسط یافت. اما **نادر** راضی نبود که فقط یکنفر راهزن باقی ماند. بنابراین پس از آنکه خود را در کلات مستقر ساخت تصمیم گرفت به نیشابور که در آنوقت در تصرف نیروهای **ملك محمود** بود حمله کند. نادر اول وهله دسته‌ای را که خواربار وعلیق حمل میکرده وبعدهٔ ششصد نفر بودند تارومار کرده و بعداً پادگان اصلی شهر را بدام انداخته در کمینگاهی آنها را نابود ساخت. نیشابور دروازه‌های خود را بروی او باز کردو نادر شهر را بنام **شاه طهماسب** که بعداً وارد خدمت او گردید اشغال کرد.

---

[1] ـ سیدعلی خان که ازمنابع محلی ماست میگفت که حکایتی که طبق آن کلات در تصرف عم نادر بوده کاملا بی اساس است ومن هم نظریات او را در اینباب اختیار نموده‌ام. (مؤلف)

رؤیاهای او

دراینموقع رئیس افشار تقریباً بآرزوهای خودرسیده بود،شبی درخواب دید که ماهی که چهار شاخ داشته گرفته است و این ماهی چهارشاخ دلالت برچهارسلطنت میکند. علاوه بر آن بخواب دید که **حضرت علی** (ع) یك شمشیر بکمراو بسته وویرا برای نجات ایران روانه میکند و باو وعدهٔ تخت ایران را میدهد.

تصرف مشهد و قتل محمود

تصرف مشهد یك خدمت بزرگی بود که **نادر** نسبت بخانوادهٔ صفوی انجام داد. دراین صحنه نبردهای زیادی بوقوع پیوست که **نادر** در یکی از آنها پیروز شد، اما مشهد با این وسائل ممکن نبود فتح شود، ولی خیانت وغدر باین افشارخوشبخت خدمت کرده اوبا تسلیم شدن یك دروازه بقلب شهر راه یافت. **ملك محمود** با ناامیدی میجنگید، اما مغلوب شد و وقتیکه مشهد بتصرف دشمن درآمد اوخود را تسلیم کرد. درابتدا باواجازه دادند که دریك حجره درحرم مطهر سکنی گزیند ولی چون وی مرکز یك سلسله توطئه‌هائی شد **نادر** فرمان داد اورا کشتند.

پاداش برای اخراج افغانها

طهماسب ظاهراً دربارهٔ اخلاق و صفات سردار بزرگ خود دچار اشتباهات چندی شده بود. اخراج افغانها بدست **نادر** که بطورمشروح در فصل اخیر ذکر شد چنان خدمت قابل ملاحظه ونمایانی بود که نمی‌شد آنرا بطرق معمولی پاداش داد وشاه ازروی اجبار خراسان، سیستان، کرمان ومازندران را باوبخشید و لقب سلطان را باوعطانمود، اما **نادر** خیلی با هوش‌تر از آن بود که این لقب را قبول کند ولی بنام خودش سکه زده وبا همان پول هم بارتش خود حقوق میداد. درصورتیکه درمشرق این عمل در حکم صعود برتخت‌شاهی است.

اولین لشگرکشی نادر برضد ترکها

نادر پس از قلع وقمع مهاجمین افغانی توجه خود را بسوی ترکها معطوف داشت. موقعیت نظامی خیلی بحرانی بود،چه سلطان عثمانی تمام آذربایجان وقسمت اعظم عراق رادرتصرف

خود داشت. درحقیقت موقعیت ایران در آن زمان خیلی ازوضعیتی که **شاه عباس** با آن روبروشده بود بدتر بود، درصورتی که **شاه عباس** بواسطهٔ پادشاهی خود بر تمام منابع ایران دسترسی داشت، ولی **نادر** گرفتار **شاه‌طهماسب** بود، با این وصف لشکرکشی اوموفقانه خاتمه یافت. **نادر** یك ارتش ترك را در نزدیکی همدان مغلوب ساخته و بدینطریق هم آذربایجان وهم عراق را بتصرف درآورد، ولی وقتی که ایروان را محاصره کرده بود خبر شورش درخراسان به گوشش رسید وتا مدتی اورا ازهدف اصلی خود منحرف ساخت. **نادر** محاصره را ترك گفته وبرای محاصرهٔ هرات یکهزار وچهارصد میل راه پیمود.

لشگرکشی فلاکت آور طهماسب برضد ترکها ۱۱۴۴ هجری (۱۷۳۱)

شاه‌طهماسب که دراثر موفقیتهای **نادر** تهییج شده بود تصمیم گرفت ادارهٔ عملیات برضد ترکها راشخصاً دردست گیرد. شکست قبلی ارتش عثمانی درموقعیت قسطنطنیه تأثیر سوئی بخشیده بود ودر آنجا ینی چری ها **سلطان احمد** سوم را از تخت پائین آورده و بجایش **محمود** پنجم را بر تخت سلطنت نشاندند. **نادرقلی** نمایندهٔ سیاسی بدربار سلطان جدید روانه ساخت، ولی قبل ازاینکه نتیجهٔ مأموریت او معلوم شود **طهماسب** شروع بمحاصرهٔ مجدد ایروان نمود. اما بعداً از جلوی آن قلعه عقب نشینی نموده و یك ارتش ترك او را در کوریجان نزدیك همدان مغلوب ساخت و تلفات زیادی به او وارد کرد. درحقیقت آنچه را که **نادر** بدست آورده بود او در ظرف یك ماه از دست داد.

درسال بعد **طهماسب** با ترکها قرار دادی بست که مطابق شروط آن رود ارس مرز ایران گردید. **طهماسب** شهرهای گنجه، تفلیس، ایروان، نخجوان شماخی وداغستان را واگذارودرعوض تبریز، اردلان، کرمانشاه، همدان ولرستان رابدست آورد. این معاهده دربارهٔ زائرین اماکن مقدسه، تجارت، کنسولگریهائی در

قسطنطنیه واصفهان و مطالب دیگر بحث مینمود، ولی برای آزادی اسرای ایرانی هیچگونه ماده‌ای قید نشده بود.

خلع طهماسب ازسلطنت
۱۱۴۵ هجری (۱۷۳۲)

شکست **شاه‌طهماسب** بهانه‌ای راکه **نادر** تا اینوفت درپی آن میگشت فراهم ساخت. دراولین وهله **نادر** اعلامیه‌ای انتشار داده وبمعاهده‌ای که مواد آن مورد سنجش قرارنگرفته بود اعتراض نمود. **جهانگشا** راجع بـآن چنین میگوید: «چون مواد مصالحه مغایـر رضای جناب سبحانی ومخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود لهذا مقرون بامضاء نفرمودیم. از آنجاکه‌سرپنجهٔ شوق طواف ملایك مطاف حضرت امیرمؤمنان ومولای متقیان غالب‌کل غالب **علی‌ابن‌ابی‌طالب** علیه‌السلام گریبانگیردل وتوفیق استخلاص اسرای مسلمانان را ازدرگاه احدیث سایل میباشد...»

گذشته ازهمه **نادر** بحکام ولایات‌مختلف نامه‌هائی فرستاده ومعاهدهٔ جدیدرا باطل قلمداد نمود وشیعیان را تهدید نمودکه اگر برای‌جنگ حاضر نشوندآنها را بقتل رسانیده ویا از ایران تبعید نماید.

درهمان زمـان **نادر** قدم رسمی دیگری برداشته و نماینده‌ای به قسطنطنیه فرستاد و با لحن قاطعی چنین پیغام داد «یا ایالات ایران را پس بـدهید و یا برای جنگ آماده شوید.» **نادر** پس از آنکه ساکنین ایران را بدینطریق برضدشاه‌تحریك کرده بود بسوی اصفهان حرکت‌کرد. درآنجا **طهماسب** را مورد سرزنش‌وملامت قرارداد، بعداً اورا دستگیر کرده ودرخراسان زندانی ساخت.اما چون حس‌میکرد برای تصاحب سلطنت موقع مناسب نیست فرزند او را سلطان پوشالی و خودش را نائب‌السلطنه اعلام نمود.

نبرد کرکوك
۱۱۴۶ هجری (۱۷۳۳)

دومین لشگرکشی **نادر** با محاصرهٔ بغداد شروع شد. مدافع این شهر **احمد پاشا** پس از آنکه درمیدان مغلوب شد خود را آمادهٔ مقاومت نـاامیدانه‌ای ساخت امـا وقتی یك ارتش

زورمند ترك تحت فرماندهی **توپال عثمان**[1] بدانطرف روانه شد موقعیت کاملا تغییر یافت. **نادرشاه** ازروی نادانی نیروی خود را دوقسمت نمود ودوازده هزارنفر برای تصرف سنگرهای بغداد باقی گذاشته و خود برای مواجههٔ با ترکها درکرکوك یا قیرکوك نزدیك سامره حرکت نمود.

این نبرد یکی ازشدیدترین جنگهائی بود که تا آنوقت بین این دوملت واقع شده بود. در اول ایرانیان موفق بشکست سواره نظام ترکها شدند، ولی فرار سواره نظام در ارکان پیاده نظام سخت و مهیب ترك خللی وارد نساخت و پیشرفت بعدی آنها موقعیت را بحال اول برگردانید نادر از یکعده ازعربها انتظار کمك داشت، ولی آنها بیکی ازجناحهای ارتش او حمله کردند. بتدریج جنگ برضد ایرانیان پیش رفته اسب پیشوای ایران دومرتبه تیرخورد وپرچمدار ایرانیان که خیال کرد نادر کشته شده فرار کرد وهمین جنگ را خاتمه داده پس ازهشت ساعت جنگ مأیوسانه ارتش ایران قلع وقمع گردید.

این اخبار بسرعت ببغداد رسید ودرآنجا لشگر مجزای ایران هم نابود شد. ارتش اصلی ایران با چنان بی نظمی وحالت اختلال فرارمینمود که تاوقتی که بهمدان دویست میل دورتر ازجبههٔ جنگ نرسید اصلاح وجمع آوری نشد.

وضعیت نادر بعد ازاین مصیبت وبلا باید نهایت درجه بحرانی وخطرناك شده باشد ولی او بجای اینکه سربازانش راسرزنش کند باتدارك وجبران تلفات وخسارات ودیگر وسائل ممکنه آنها را تشویق وتشجیع مینمود. شخصیت وشهرت نادر آنقدر فوق العاده بود که ازتمام نواحی و اطراف ایران نفرات جدید و سربازان تازه نفس هجوم آورده واودر مدتی کمتر ازسه ماه بعد از آن شکست تباه کننده توانست بار دیگر خود را برای جنگ با یك ارتش قوی آماده سازد.

---

۱ ـ «توپال» یعنی چلاق. عثمان وقتی که جوان بود پایش بسختی مجروح شده و وقتی بهبود یافت یك پایش کوتاهتر شده بود. (مؤلف)

پیروزی ایرانیان
برتوپال عثمان
۱۱۴۶ هجری (۱۷۳۳)

پس از آنکه سردار عثمانی این پیروزی درخشان را بدست آورد دستخوش دسائس وتوطئه‌هائی درقسطنطنیه شد وبراثر آن ، هم پرداختن پول وهم کمك وامداد برای ارتش اومتوقف گردید . در نتیجه اودر یك وضعیتی بودکه در شروع جنگ جدید پستی او نسبت بدشمن آشکاربوده است ، اما سردارعثمانی جبون وترسو نبود. اوسواره نظام خود را برای مواجهۀ با دشمن به لیلان[1] نزدیك دجله روانه ساخت . درنبرد پیش ترکها درمقابل نیروی سوارۀ ایران که بعدد زیادتر بود قادر بمقاومت نبودند ، ولی دراین موقع درضمن فرارخودشان پیاده نظام را با خود ازبین بردند. **توپال‌عثمان** که دریك هودجی حمل می‌شد بقتل رسید وارتش ترك تارومارشد.

نادر پس ازآنکه با این پیروزی درخشان خود ننگ گذشته را برطرف کرد بسوی **بغداد** حرکت نمود ، اما چون خبرشورش فارس را شنید با **احمد پاشا** صلح کرد . **نادر** پس از آن با یك پیشرفت سریع **میرزا محمدتقی‌خان** بلوچ راکه طغیان کرده بود غافلگیر کرده مغلوب ساخت وبعداً اوراگرفته درشیرازبزندان انداخت و یاغی نامبرده نیزدرآنجا انتحارنمود.[2]

فتح بشاوندبدست ایرانیان
۱۱۴۸ ه (۱۷۳۵)

سلطان عثمانی ازامضاء معاهده‌ای که فرماندار بغداد بسته بود امتناع نمود وفوراً یك‌ارتش جدیدی تحت فرماندهی **عبدالله پاشا کپرولو** بدانصوب فرستاد . **نادر** فوراً برای اینکه پیشوای ترك را بیك نبردکلی مجبور سازد شهرهای تفلیس ، ایروان وگنجه محاصره نمود و در این قسمت او کامیاب شد ، چه **عبدالله** اردوگاه مستحکم خود را در نزدیکی

۱ـ هردوی این نبردها درنزدیکی کرکوك بوقوع پیوست . (مؤلف)

۲ـ بارون دوبود (Baron de Bode) در کتاب خود موسوم به «مسافرتهای لرستان» (جلد اول‌صفحۀ ۲۳۹) یك تپۀ کوچکی را نزدیك فهلیان قرب بهبهان نام‌برده وآنجا را مرکزوقوع این عمل میداند . (مؤلف)

قارص ترك کرده بفرماندهی هشتاد هزار تن سپاه راه ایروان را پیش گرفته بارتش ایروان که موضعی را درجلگه‌های بغاوند[1] انتخاب کرده و بآنجا کشیده بودندحمله برد. قوای ایران با آنکه درعدد دراقلیت بودند فتح کاملی بدست آوردند وترکان پس ازدادن تلفات سختی فرار کردند. سردارعثمانی جزو کشتگان جنگ بوده‌است. تفلیس، گنجه وایروان جزوغنائم این فتح بودند ودربار عثمانی از این تجربهٔ بسیار تلخ درس گرفته وبا مواد عهد نامهٔ صلح بغداد موافقت نمود.

تخلیه ولایات خزر ازروسها

بعد ازمرگ پطر کبیر رویهٔ تجاوز و سیاست پیشروی روسیه متروك ماند ومشاورین ملکه[2] ملتفت شدند که موقعیت ایران کاملاعلیه آنها تغییر یافته است وبنابراین تصمیم گرفتند که‌ولایات خزر را تخلیه کنند. مازندران واسترابادکه هرگز اشغال‌نشده بودند باضافه گیلان طبق عهدنامهٔ رشت‌در سال ۱۷۳۲میلادی بایران برگشت.[3]

مطابق گفتهٔ ایرانیان نادراولتیماتومی بژنرال روسی داده واز او استفسارنمود که آیا کشورایران را ترك میکند یا اینکه مایل است فراشان سلطنتی او را بیرون کنند.ازمسکویك نماینده برای بستن معاهده با نادر بمشهد آمد ولی نادرازدادن جواب‌فوری خودداری نمود.این نمایندهٔ سیاسی ملازم اردوی ایرانیان بود ویك‌روز ازطرف فاتح بزرگ‌درحالی که پیروزی جدیدی بدست آورده بود فراخوانده شد. سفیر نامبرده نادر را دید روی زمین نشسته درحالی که البسه اش آغشته بخون بود با دست غذا میخورد.وقتی سفیرازعلت احضارخود پرسید نادر باو گفت که میخواهدسفیر به بیند او چگونه با دست هـای آلوده بخون خشن‌ترین غذا را

۱- Baghavand .

۲-«آناایوانووا» (۱۶۹۳-۱۷۴۰م) که پس ازپطراز ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ برروسیه حکومت کرد . (مترجم)

۳- به«معاهدات‌اچی‌سون» صفحه‌ه رجوع شود. (مؤلف)

میخورد و البته او می‌تواند به آقایش بگوید که چنین شخصی هرگز گیلان را تسلیم نخواهد کرد.

تسلیم باکو و دربند به نادرقلی (۱۷۳۵)

روس‌ها سه سال پس از تخلیهٔ ایالات خزر دیدند جنگ آنها با ترکیه غیرقابل اجتناب است. نادر چون موقعیت را چنان دید روسها را تهدید نمود که اگر شهرهای باکو و دربند را باو تسلیم نکنند با ترکها متحد خواهد شد. روسیه از روی اضطرار تسلیم شده و آخرین ولایات مفتوحهٔ پطر کبیر را در آن ناحیه واگذار کرد. هنوز از این رویهٔ تزار بزرگ که نگذارد ترکیه بدریای خزر دست پیدا کند تبعیت میشد و چون نادرقلی بر ایران حکمرانی میکرد این مسئله موجب نگرانی و اندیشه و خوفی نبوده است.

جلوس نادرقلی بتخت سلطنت ۱۱۴۸ه (۱۷۳۶)

نادر که در اینموقع با نیروی نظامی خود باوج قدرت و قوت رسیده بود مرگ فرزند کوچك شاه را غنیمت شمرده موقع را برای اجرای نقشهٔ خودش در تصاحب تاج و تخت مناسب دید ولذا سران عمدهٔ ایران را برای اجرای مراسم عید نوروز در دشت‌مغان دعوت کرد. این دشت معروف از حوالی اردبیل تا دهانه غور امتداد دارد. وقتی که نادر فاتح بزرگ تمام نجبای کشور و صاحبان نفوذ را در آنجا جمع دید مکنون خاطرش را بوسیلهٔ معتمدان اظهار داشته و گفت که از میان اعضاء خانوادهٔ سلطنتی یکی را که لایق و برازندهٔ پیشوائی میدانند بسلطنت بردارند. همانطور که نادر پیش بینی کرده بود همگی آن جماعت باتفاق آراء از او درخواست کردند که ایران را تحت حمایت و فعالیت خود گرفته و بر تخت عالی سلطنت صعود نماید. او روزانه تا مدت یکماه از قبول این تقاضا ابا و امتناع مینمود، سرانجام چون مبالغه از حد گذشت و مردم را پابرجا دید تاج و تخت را (بشروطی) پذیرفت و بدین ترتیب باین نمایش مضحك خاتمه داده شد.[1]

۱ــ ابراهیم کرتی (Abraham of Crete) که جزو نجبای مدعو دشت مغان بوده صورت این مجلس و خلاصهٔ مذاکرات را مذکور داشته است. (مؤلف)

الغاء اصول عقائد شیعه

یکی از شرایط قبول سلطنت آن بود که ملت ایران طریقهٔ رافضی ورفض را که بوسیلهٔ مؤسس سلسلهٔ صفوی درایران رواج یافته بود ترک گفته و بمذهب قدیم برگردد. **نادر** در فرمان خود چنین نوشت «چون از وقتی که این طریقهٔ شیعه یعنی طریقهٔ رافضی و سبّ رواج یافته این مملکت متصل مرکز فسادو آشوب گردیده وامنیت و آرامش بکلی ازاین سرزمین رخت بربسته است لذا بهتر آنست که همگی سنی شده و این قضایا خاتمه یابد، اما چون مذهب ملی باید پیشوائی داشته باشد بگذارید **امام جعفر** (ع) که ازخاندان پیغمبر بوده و ما همگی نسبت باو احترام داریم رئیس ما باشد.»

مطابق گفتهٔ **هانوی** رئیس مجتهدین بمخالفت برخاسته و **نادر** را نصیحت نمود که خود را فقط بسلطنت دنیوی محدود سازد اما مرگ ناگهانی این شخص عالیمقام اخطاری بهمقطاران او بود که خود را ازمخالفت باز دارند. این تغییر رسماً در یك جلسهٔ بزرگی مورد تصویب قرار گرفت. هر چند که اکثریت ایرانیان حاضر از این تغییر قلباً نفرت داشتند ولی **نادر** برای آنکه ازنامطبوعی وناپسندی این مذهب جدید بکاهد تصمیم خود را برای افزودن یك فرقهٔ جدید بچهارفرقهٔ سنیّ بنام فرقهٔ جعفری اعلام داشت بوسیلهٔ این تغییر اساسی که برای آن رضایت رسمی نیز بدست آمده بود **نادر** بدون شك امیدوار بود که ایرانیان خاندان درخشان صفویه را فراموش کنند. شاید هم رؤیای حکومت بریك امپراطوری متحدهٔ اسلامی راکه قلمرو عثمانی جزو آن بود میدید. اما هرچند که یك روزهمه خیال میکردند که **نادر** به تنهائی برای سلطنت ایران موزون ومناسب است معذلك هیچوقت کسی نسبت بفامیل او اظهار علاقه نمی‌نمود ودرزمان مرگش کسانی که برای تأییدو پشتیبانی این نظریه جمع شده بودند بسیارمعدود وانگشت شمار بودند.

تاجگذاری نادرشاه

دریك سالون باشکوهی که برای همین منظور در نظر گرفته شده بود ودریك ساعت میمون و خجسته‌ای که توسط ستاره-

شناسان زبردست تعیین شده بود تاج ایران برسر سرباز بزرگ گذارده شد. نادرشاه که ازاین ببعد بهمین نام خوانده می‌شود اظهار عبودیت اتباع خود را پذیرفته و برتختی مکلل بجواهر آبدار ولئالی شاهوار جلوس نمود و برای اینکه این ساعت بیادگار باقی ماند دستورداد سکه‌هائی ضرب کنند که روی آن منقوش باشد:

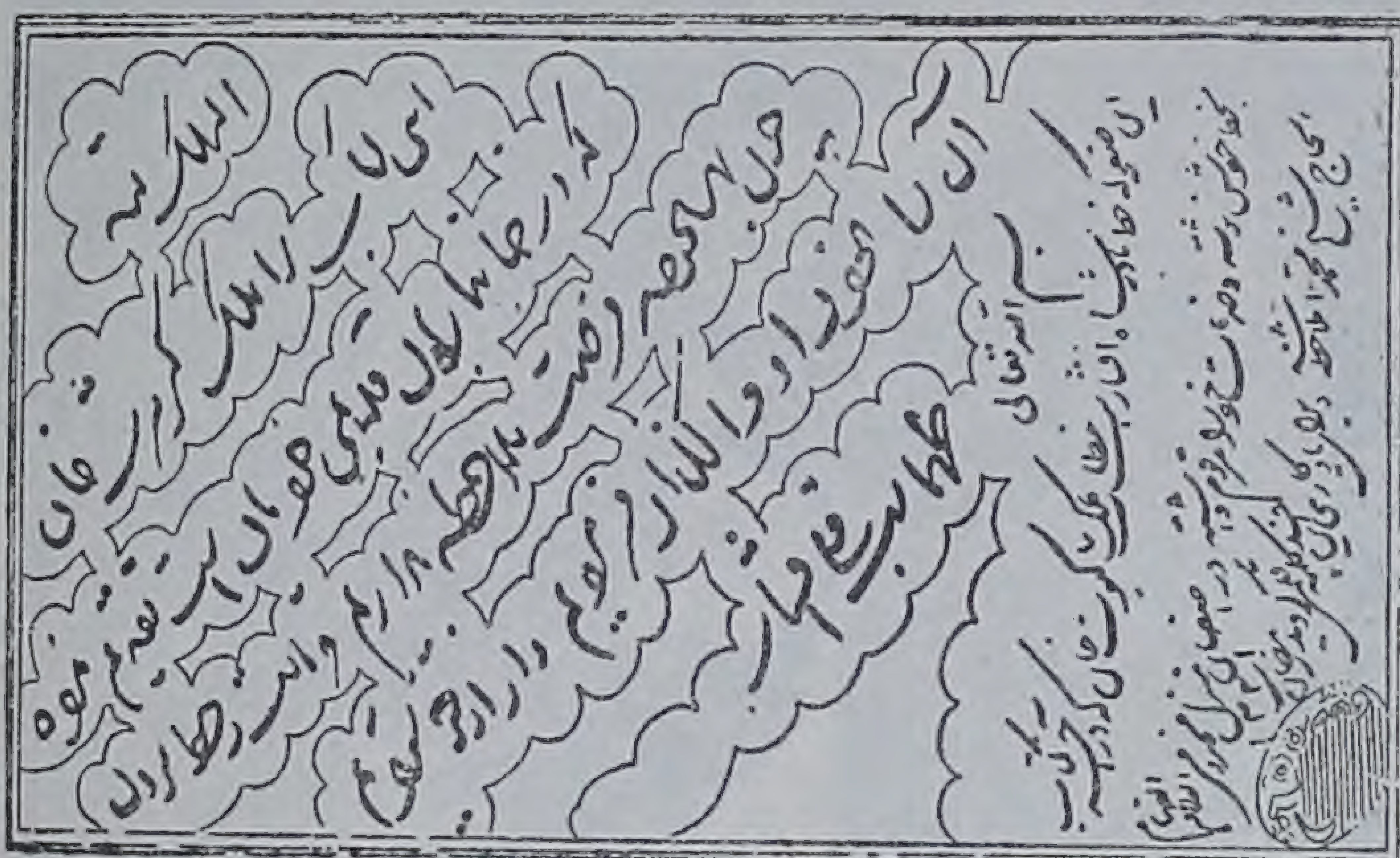
«سکه برزر کرد نام سلطنت را در جهان»

«نادر ایران زمین و خسرو گیتی ستان»

بدین ترتیب چوپان افشار که در کمال شکوه وجلال براثر نبوغ نظامی خود ایران را ازدست افغان‌ها، ترکان و سایر مهاجمین آزاد ساخته بود به جاه و شهرت خیره کننده‌ای که آنرا طلب مینمود رسیده وبر تخت کورش، انوشیروان وشاه‌عباس جلوس نمود.



نادر شاه



عین دستخط و امضای نادرشاه

فصل هفتاد و یکم

فتوحات نادرشاه

ما که خود خواستار چنین روزی بودیم، پس از تعیین محافظینی برای اردوگاه خودمان وطلب پشتیبانی از خالق سوار شده بحمله پرداختیم، مدت دوساعت تمام جنگ بنهایت شدت رسیده بود درحالیکه آتش سنگین توپخانه و تفنگ ادامه داشت، پس از آن باکمك خداوند قهرمانان شیرشکار ماخط دفاع دشمن راشکافته و آنهارا درمیدان جنگ تعقیب نمودند و بهرطرف متفرق ساختند.

از شرح جنگ کارنل بقلم خود نادرشاه.

لشگر کشی برای تنبیه بختیاریان

نادرشاه مدتها قبل از آن که بر تخت جلوس کند بی شک یک زندگانی پر از فتوحاتی را برای خود در نظر گرفته بود. گذشته از حرص جاه وشهرت طلبی که داشت او مقام وموقع خودرا یقیناً مدیون ارتش میدانست و برای حفاظت و نگهداری آن موفقیت های دیگری لازم بود بدست

بیاورد، علاوه بر آن که منابع ایران طاقت پرداخت هزینهٔ ارتش زیاد وحاضرالسلاح را نداشت.

اولین لشگرکشی که نادرشاه پس از تاجگذاری کرده علیه بختیاریها[1] بود، مردان این قبیله چندسال پیش فرماندار خود را کشته بودند و نادر سرزمین آنهارا مورد حمله قرار داد تاریخ جهانگشای نادری دربارهٔ این لشگرکشی چنین می نگارد «اگر قلم میخواست که ازجادهٔ بدان سراشیبی ودشواری ذکری بمیان آرد یقیناً دروادی حیرت وسرگردانی گم شده ودربیابان ضعف وناتوانی سرگشته میشد.»

درآنموقع چون بختیاریها قادر بمقاومت در برابر نیروهای مغلوب کننده‌ای که برضد آنها بکار برده شده بود نبودند تسلیم شدندو برای مجازات وتنبیه آنان سه هزار خانوار بخراسان کوچ داده شد.

در این موقع نادر بیك قسمت از قبیله‌ای که یاغی شده بود حمله‌ور شده وارتش خود را بهر گوشه وکنار کوهستانها وارد ساخت وشاید فهمید که بختیاری‌ها براثر فقر واستیصال براهزنی پرداخته‌اند، این بود که پس از کشتن رئیس آنها و بعضی از زندانیان اراضی بهتری بآنها در بعضی نواحی غیر قابل حصول اعطانمود. مسئله راهزنی که براثر فقروفاقه پیش میآیدامروزه هم درطوائف شمال غربی مرزهندوستان وجود دارد. نادر علاوه بر آن عده‌ای از جنگجویان قبیله را درارتش خودوارد نمود وهمانطوریکه بعدها ثابت شد این عمل او کاملا سیاستمدارانه بود.

لشگرکشی بافغانستان ۱۱۵۰-۱۱۵۱ ه (۱۷۳۷-۳۸)

درآن موقع حسین نامی که برادر محمود فاتح اصفهان بود برقندهار حکمرانی میکرد. این شخص چون خود را قادر بمقابلهٔ باارتش هشتادهزار نفری نادردرجبههٔ جنگ نمیدید بداخل شهر کشیده وتصمیم گرفت درآنجا که بخوبی مستحکم ودارای آذوقه ومهمات

---

۱ ــ نظر به نفوذ سردار اسعد که برسم گروگان درتهران میزیست (سردار اسعد درپاریس مقیم بود. مترجم) ومانندمیرویس ازضعف حکومت مرکزی باخبر بود با بختیاریها در انقلاب سیاسی ایران برای گرفتن مشروطه سهم عمده‌ای گرفته وآنها قدمهای مؤثری برداشتند. (مؤلف)

فراوان بود وبعلاوه یك پادگان نیرومندی از آن محافظت مینمود مقاومت نماید.
نادر شاه پس از اکتشافاتی ازموقعیت حریف بدین نتیجه رسید که بدون داشتن توپخانهٔ سنگین نمیتواند شهررا محاصره نماید، بنابرین تصمیم گرفت که ارتباط شهررا با نقاط دیگر قطع سازد. **نادر** این منظور را بامهارت وکاردانی بسیاری انجام داد دورتادور شهر بامر او برجهائی ساخته شد ودرآنها که به محیط ۲۸ میل شهر را احاطه می نمود پیاده نظام خودرا که باتفنگهای سرپر مجهز بودند قرارداد وبدین طریق رابطهٔ قندهار عملا از نواحی مجاور خود کاملا قطع شد، امابااین حال شهر مدت یکسال مقاومت نمود و آنوقت **نادر** مصمم شد که برای تصرف آن قدمهای جدی تری بردارد. قندهار در مقابل تپه‌ای قرارداشته ویك دیوار وعده‌ای برج وبارو که استحکامات خارجی شهررا تشکیل میداده از آن دفاع مینمودند.

محاصره کنندگان بالاخره توانستند بر بعضی ازاین برجها دسترسی پیدا کرده وبامشکلات خیلی زیاد توپها را به بالای برج کشیده سوار کنند، بختیاریهانیز در آن موقع باتصرف یك برج که برقلعه مسلط ومفتاح آن مکان بود بر امتیاز واعتبار خود افزودند. بدین طریق قندهار باختیار **نادر** درآمده وتحت شفقت وترحم وی قرار گرفت واوهم باکمال مروت وعقل وسیاست بااهالی رفتار نمود وبعضی از ایشان ازوفادارترین سربازای اوشدند. **حسین** فرار کرده ولی بعداً تسلیم ودر مازندران زندانی شد. **نادر** عدهٔ زیادی ازافراد غلجائی را بحوالی نیشابور کوچ داد ودرعوض طوایف ابدالی رابجای آنها بحوالی قندهار آورد.

محاصرهٔ قندهار چیزی برجلال وبزرگی با افتخار **نادر شاه** نیفزود، زیرا او آنجا را مدت یکسال درمحاصره داشت، بدون اینکه برای تصرف آن بوسائل دیگر کوششی بعمل آورد، وحوادث بعدی ثابت نمود که آنجا غیرقابل تسخیر نبوده ودرمقابل حمله های سخت و شدید بسرعت مغلوب میشد.

لشگرکشی رضاقلی میرزا برضد بلخ

درزمان محاصرهٔ قندهار **رضاقلی میرزا** فرزند ارشد **نادر** با دوازده هزار نفر سرباز زبده ازخراسان برای حملهٔ به بلخ بدانسوی

روانه‌شد. زیرا رئیس وفرمانده آنجا به حسین وعدهٔ کمك داده بود. پس از یك حملهٔ شدیدی که بدون وقفه مدت سه شبانه‌روز ادامه داشت « ام‌البلاد »(مادرشهرها) تسلیم‌شد. پس از آن شاهزاده از رود جیحون عبور نموده ویك لشگر ازبك را بعدهٔ چهل هزار نفر مغلوب کرد. در این موقع نادر فرزندش را احضار نمود، زیرا نمیخواست در چنین موقعی خود را گرفتار لشگر کشی دیگری نماید. نادر بپادشاه بخارا نوشت که به پسرش فرمان داده مزاحم ممالکی که جزو میراث اعقاب چنگیرخان و نژاد ترکمن میباشد نشود.

وضعیت هندوستان در ۱۱۵۱ هجری (۱۷۳۸)

درظرف ماههای خسته‌کننده‌ای که جلو قندهار صرف شده‌بود یقیناً نادر نقشه‌یك لشگر کشی بدهلی را که آن نتیجهٔ عادی اردو کشی مظفرانه بافغان‌است مکرر طرح کرده ودر اطراف آن‌بحث کرده بود واز اینرو در نظر گرفته‌ام که راجع بوضعیت آنروزهٔ هند چندکلمه صحبت دارم.

آخرین‌امپراطور بزرگ‌مغول‌اورنگ زیب بود. درهنگام مرگ‌او یعنی‌درسال ۱۷۰۷ میلادی امپراطوری وی از کابل‌تاخلیج بنگال وسعت داشت. درحقیقت‌تمام هندوستان‌باستثنای‌رأس زاویهٔ دکن از اواسماً اطاعت‌میکردند، هرچندکه‌درجنوب قـدرت ونفوذ او منحصر بقلاع و شهرهـائـی بود کـه مستحفظ وپادگان داشتند. پس‌از مرگ‌او امپراطوری مغول‌شروع به‌تجزیه نمود. افراد طائفهٔ مراتاهای[1] فریبندهٔ ومحیل که تمام مساعی خودرا برای عقیم کردن کوشش‌های اورنگ‌زیب بکار برده بودند در اینموقع بطور ثابت ومحکمی شروع بازدیاد قدرت و توسعهٔ اختیار خود نمودند تا آنجاکه امپراطور مجبورشد بآنها باج بدهد.

محمدشاه حریف یارقیب نادر درسال ۱۱۳۱ هجری (۱۷۱۹م) بتخت سلطنت نشست. اویکی‌ازاعقاب بی‌ارج‌وبی‌مصرف‌مغولهای بزرگ‌وسست‌وتنبل وشهوت‌پرست

۱ ـ مراتا(Maratha)نام طایفه‌ایست ازهنود که برمغول چیره شده و بالاخره امپراطوری این سلسله را برباد دادند. (مؤلف)

وعیاش وبالاخره همیشه بایار وباده قرین بوده است . بعلاوه این سلطان ، دنی وقابل نکوهش وابداً قابل مقایسه با **نادر** جوانمرد نبود و نیروهای جنگ ندیدهٔ **او** بهیچوجه برای مقابلهٔ با جنگجویان ایرانی مناسب نبودند . گذشته از اینها خدعه وخیانت نیز در کار بود ، بعضی از نجبای مهم هند با **نادرشاه** مراوده ومکاتبه داشته وعملیات فرماندهان قلاع راضعیف وخنثی میساختند .

مذاکرات

نادرشاه دربار دهلی را از لشگرکشی بافغانستان آگاهی داده و درخواست نمود که بهیچ یك از فراریان اجازه ندهند که بآنطرف مرز پناهنده شوند .

بمأمور سیاسی **نادر** ، **علی مردان شاملو** اطلاع دادند که بافسران مربوط دراین باب دستورهای لازمه داده شده است . دومین نمایندهٔ سیاسی **نادر** نیز همین پاسخ را دریافت نمود ، اما بااین وصف فراریان آزادانه وبدون هیچ رادع ومانعی بشهرهای غزنه و کابل فرار میکردند ومعلوم شد برای ممانعت از فراریان هیچگونه دستور مؤکدی صادر نشده است . **نادر** برای تذکر دادن این موضوع سفیر دیگری بدهلی روانه ساخت ، اما او را در آنجا نگاهداشتند . این بود وضعیت وجریان امور پس از تصرف قندهار وافشار بزرگ هم که در آن موقع برای حرکت ارتش خود بهرجهت وسمتی که پیش میآمد حاضر و آماده بود سه نمایندهٔ سیاسی دیگر را با دستورهائی برای اخذ جواب صریح وقاطعی بآنسوی روانه ساخت و باز بی نتیجه ماند واز دربار دهلی جواب مقنعی نرسید ولذا نامه ای بانغیر وخشم بامپراطور نوشت ولی قاصد او بدست ولد میرعباس حاکم جلال آباد بقتل رسید . بنظر میرسد که مشاورین امپراطور از اهمیت موقع بی خبر بوده اند . بعلاوه آنان امیدوار بودند که حصار قندهار غیرقابل تسخیر باشد وحتی وقتی هم که آن شهر بدست ارتش ایران افتاد یقین داشتند که ایرانیان بکشور خود مراجعت مینمایند درست مانند **محمدخوارزمشاه** که خیال میکرد طوائف مغول هرگز از جیحون عبور نخواهند کرد .

هجوم بهندوستان

نادر از قندهار متوجه کابل گردید ودرراه شهر غزنه را تصرف کرد . کابل که کلید تنگهٔ خیبر و یگانه دروازهٔ کشور پهناور

هندوستان است با آنکه مقاومت بسیار سختی نمود آخرالامر بتصرف ایرانیان در آمد. غنائمی که بدست **نادر** افتاد بسیار گرانبها بود و آن گذشته از اسلحه و جواهرات شامل پول نقد زیادی هم بود واین پول در آن موقع برای **نادر** اهمیت وارزش زیادی داشت ، چه بآن وسیله توانست حقوق سربازانش را بپردازد . پس از این موفقیت پیشرفت مهاجمین خیلی کند و بطی بود ، زیرا قبایلی که در حوالی تنگهٔ خیبر سکنی داشتند جلوی راه را گرفته اغلب باعث مزاحمت میشدند ، بااین وصف قبل از آنکه اشخاص سست عنصر ومنافق دهلی بفهمند چه اتفاقی رخ داده **نادر** پیشاور راتصرف کرد، واز رود سند در ناحیهٔ اترك عبور نموده بود .

نبرد کرنال
۱۱۵۱ هجری (۱۷۳۸)

محمد شاه دراین موقع حقیقتاً متوحش وهراسان شده بود و بهمین جهت هر قدر نیرو که میتوانست فراهم کرده بسوی دشت کرنال که درساحل راست رود جمنا ودرشصت میلی دهلی واقع است پیش رفت. وی در آنجا اردوزد واطرافش راسنگربندی کرده وباسستی وکاهلی بانتظار مهاجمین که بسرعت درپنجاب پیش میرفتند نشست . **نادر** استحکام موضع خود را تشخیص داده ومردد بود که چه روش وخطی راپیش گیرد . **سعادت خان** یکی از شاهزادگان مهم هندوستان در آن موقع با سی هزار نفر بکمك **محمدشاه** آمد . او ورودش را بشاه گزارش داده وفشار آورد هرچه زودتر جنگ را شروع نماید ، چه بواسطهٔ کمی خواربار ومهمات ممکن بود ارتش هند تجزیه شود . **سعادت خان** وقتی شنید که یك نیروی کرد شش هزار نفری از ایرانیان مشغول حمله وغارت میباشند نیروهای خودرا از آن دشت خارج ساخته بطرف دشمن پیش رفت . هردو طرف به تکمیل تجهیزات خود میپرداختند و وقوع نبرد بزرگی انتظار میرفت . **نادر شاه** تاکتیك همیشگی خودرا که عبارت ازحملهٔ غافلگیرانه بود با موفقیت انجام داد و **سعادت خان** مغلوب شده اسیر گردید . یك ژنرال فرمانده دیگر نیز زخمی شد وفیلهای هندی از گلوله های آتشبارهای ایرانیان متوحش شدند و بدین طریق با آنکه ازهردوطرف نیروی کمی در کارزار شرکت کرده بود ارتش عظیم هندیان تار ومار شد .

نادر درنامه‌ای که برای فرزندش نوشته وخوشبختانه تاکنون باقیمانده شرحی راجع باین نبرد ذکر کرده وباآنکه طولانی میباشد قابل ذکر است [1]:

« این نبرد دوساعت طول کشید. ودو ساعت ونیم دیگر سربازان فاتح ما مشغول تعاقب دشمن بودند، تاوقتی که فقط یکساعت بغروب مانده بود تمام جبههٔ جنگ ازوجود دشمن کاملا پاك شده بود، اماچون سنگرهای اردوگاه دشمن واستحکامات آنها قوی بود ما نمیتوانستیم بارتش خود فرمان حمله بدهیم.

« پاداش فیروزی ما گنجهای گرانبهائی بود که ازجمله عده‌ای فیل بود که جزو توپخانهٔ امپراطور بود. غنائم گرانبهای دیگر ازهرنوع بدست ما آمد. بیش از بیست هزارنفر ازدشمن درجبههٔ جنگ کشته شده وعدهٔ زیادتری اسیر شدند. فوراً پس از اتمام این نبرد ارتش امپراطور را محاصره کرده وبرای بستن راه ارتباط ومراودهٔ آنها بانواحی مجاور همه نوع احتیاطات را بعمل آوردیم. درعین حال توپخانه و خمپاره اندازهای خودرا حاضر نمودیم تااستحکاماتی راکه حریف ساخته بود باخاك یکسان نمائیم.

« در اردوی امپراطور اغتشاشی بمنتهی درجه حکمفرما شده وانضباط نظامی بکلی ازبین رفت وامپراطور بلحاظ احتیاج مبرم وسخت پس از یك روز مجبور شد **نظام‌الملك** رادرروزپنجشنبه هفدهم ذی القعده(۱۹فوریه) باردوگاه همایونی ماروانه سازد. روزبعدهم خود **محمدشاه** باحال پریشان وآزرده‌ای درحالی که عده‌ای ازنجباء شاهزادگان اورامشایعت مینمودند بحضور ما مشرف شد. وقتی که امپراطور میخواست به پیشگاه ماحضور بهمرساند چون ماخودمان ازفامیل ترکمن بوده و **محمدشاه** نیز ترکمن است وبنابراین هردومان ازنوادگان خانوادهٔ نجیب گورکان می باشیم مافرزند عزیزخود **نصرالله‌میرزا** رابرای استقبال او تاآنطرف اردوگاه خودمان فرستادیم، امپراطور وارد سراپردهٔ ماشد وماخاتم امپراطوری خودمان را باوعطا نمودیم، او آنروز درچادرشاهانهٔ مابعنوان مهمان ماند، چون ما ترکمن‌ها قرابت وخویشی داشته

۱ـ بسرفصل حاضر نیزرجوع شود. (مؤلف)

وهم چنین بواسطهٔ بخاطر آوردن شرافت و افتخاری که مناسب و در خور اعلیحضرت شاهنشاه است ما بامپراطور مراحم خودرا ارزانی داشتیم وامر نمودیم که چادر های شاهی وخانواده وفامیل سلطنتی وشاهزادگان اوراحفاظت نموده وازهر گونه تعرضی مصون دارند ومابااو بطریقی که شایستهٔ مقامش بود رفتار نمودیم.»

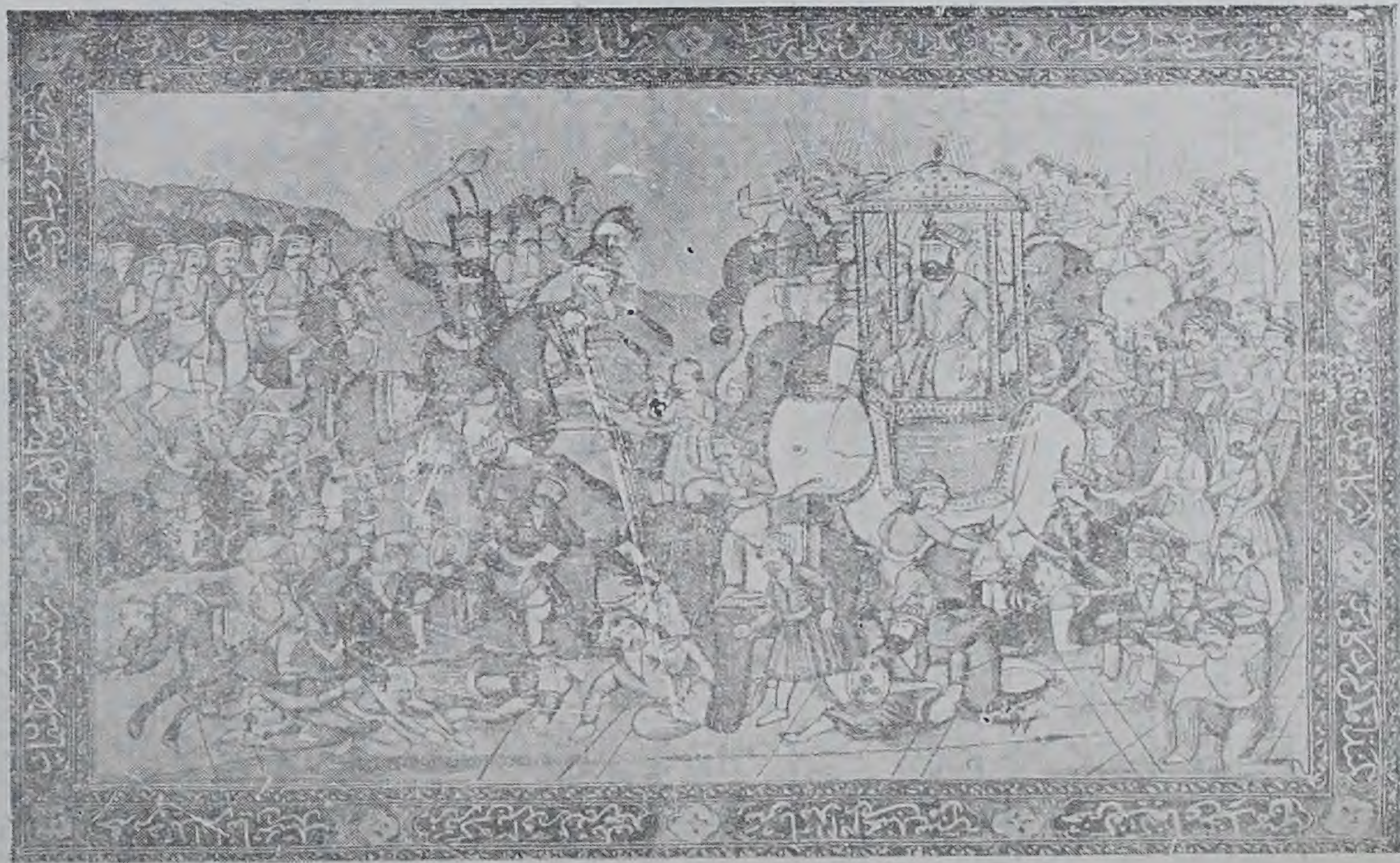
ایرانیان خیلی دوست دارند نقل کنند که **نادر شاه** درضمن بالیدن اززندگانی پرمشقت خود به **محمدشاه** قسم یاد کرد که لباسش رااز روز اول شروع به لشگر کشی تاآنموقع عوض نکرده است واوبرای اثبات این مطلب قبای خودراگشوده و پیراهنش راکه مندرس وپاره شده بود نشان داد.

تسلیم دهلی وغنائم آن

نادر پس از آن باپیروزی بسوی دهلی راند ودر آنجا **محمدشاه** بطرزی فوق العاده مجلل وبا شکوه ازاو پذیرائی نمود، اموال ونفائس ونقودی راکه اجدادش اندوخته بودند باو واگذار کرد. درمیان غنائم جنگی تخت طاوس مشهور ومعروف بودکه **تاورنیه** آن را بشرح زیر توصیف کرده است[1]:

« این تخت که بزرگتر ازهمه است ودرمیان تالار حیاط نخستین گذاشته اند تقریباً بهمان شکل وبهمان اندازهٔ تخت خوابهای سفری ماست یعنی تقریباً شش پا طول وچهارپا عرض دارد. درروی چهارپایهٔ آن که بسیار کلفت است وبیست تابیست وپنج شصت دست ارتفاع دارد چهار میله کار گذاشته اند که تخت روی آن ها قرار دارد و روی این میله ها ۱۲ ستون است که ازسه طرف روپوش تخت روی آن قرار گرفته و طرفی که روبروی حیاط است روپوش ندارد، چه پایه‌ها وچه میله‌هائی که بیش از۱۸ شصت دست عرض دارند همه پوشیده از طلای میناکاری است ومقداری الماس ویاقوت وزمرد در آن نشانده‌اند. درمیان هرمیله ای یاقوت درشتی دیده میشود که دروسط ودر اطراف آن چهار زمرداست که بشکل چلیپا درآورده‌اند. بعدازاینطرف و آن طرف در طول میله‌ها جابجا ازهمین چلیپاها دیده می‌شود وطوری آن هارا قرارداده اند که در

1 ــ من شرح مزبوررا نظر باهمیت آن برای ما ایرانیان ازخود کتاب تاورنیه که مشروح تر ومفصل تر است گرفته‌ام. (مترجم)



نادر شاه به محمد شاه حمله میبرد

یکی از آنها یاقوت دروسط است وچهار زمرد درچهارطرف آن جادارد ودر دیگری زمرد دروسط است وچهار یاقوت درچهار طرف . زمردها رامسطح تراشیده‌اند ودر جاهائی که درمیان یاقوت ها وزمردها است الماسهائی گذاشته‌اند .بزرگترین آن‌ها بیش ازده‌تادوازده‌قیراط نیست وهمهٔ آنها نگین های‌مسطح هستند .دربعضی جاهاهم مروارید هائی است که درطلاکار گذاشته اند ودریکی ازاضلاع طول‌تخت چهارپله است که از آن بالامیروند .از سه‌پشتی یابالشی که درروی تخت است یکی راکه‌درپشت شاه میگذارند درشت و گرد است مانند متکاهای ما و آن دوپشتی دیگر که در دو طرف اومیگذارند پهن است، گذشته ازاین‌شمشیری‌وگرزی وتبری‌وکمانی‌وتر کشی باتیر باین تخت آویخته‌اند وتمام اینها مانند بالشها وپله‌هاوقسمت‌دیگر تخت‌مرصع ازجواهرهائی است که کاملا باجواهرهای دیگر تخت هم آهنگ است من یاقوت های درشتی راکه در اطراف تخت کار گذاشته اند شمردم تقریباً صد و هشت دانه است که کوچکترین آنها تقریباً صدقیراط وزن‌دارد ، امابعضی ازاینها بنظر می آید کـه دویست وبلکه بیشترهم‌وزن داشته باشند ، امازمردها تااندازه‌ای‌خوش رنگندولی بعضی ازآن‌ها یخ زیاد دارند وبزرگترین آن‌ها ممکن است تقریباً شصت قیراط و کوچکترین سی‌قیراط باشند. من تایکصدوشصت ازآنهاشمردم وبهمین‌میزان‌یاقوت یابیشتر ازآنهااست .

عقب‌روپوش تخت پوشیده ازالماس و جواهر است‌و در دور آن ریشه ای از مروارید آویخته‌اند ودربالای روپوش که‌بشکل گنبد است‌وچهاردانه دارد طاووسی دیده میشود که‌دم‌خودرا بلند کرده و آن‌دم از یاقوت کبود وجواهر های رنگ دیگر است . بدن آن ازطلای میناکاری وچند تکه جواهر است ، از آن جمله یاقـوت درشتی است که‌درجلوشکم آنست واز آن‌مرواریدی‌بشکل گلابی آویزان است که پنجاه قیراط تقریباً وزن دارد وزردرنگ‌است. دردوطرف‌طاوس یك‌دسته گل‌بزرگی است که بقدهمان پرنده است وازچندین‌نوع گلهای‌طلای میناکاری‌باچندقطعه جواهر ساخته اند. درآن‌طرف تخت که‌روبه‌حیاط است‌شبکه‌ای ازجواهر والماس که‌هشتاد

تانود قیراط وزن آن میشود آویخته است و در اطراف آن یاقوتهائی است ووقتی که شاه روی تخت نشسته است این شبکه درست روبروی چشم اوست ، ولی آنچه بنظر من دراین تخت مجلل گرانبهاست این است که دوازده ستونی که روپوش آنرا نگاه میدارند رشته های زیبائی ازمروارید های خیلی گرد و خیلی درشت دور آنها پیچیده اند وهردانه ای از آنها ممکن است ازشش تاده قیراط باشد . بفاصلهٔ چهارپا از تخت درچهار طرف دو چتر است که درزمین کار گذاشته اند ومیلهٔ آنهاکه هفت تاهشت پا ارتفاع دارد مرصع از الماس ویاقوت ومروارید است . این چترهااز مخمل سرخ است که زر دوزی کرده اند ودراطراف آن ریشه ای ازمرواریداست » این بود آنچه من توانستم ازاین تخت معروفی که تیمور آنراشروع کرده و شاهجهان آنرا تمام کرده است به بینم و کسانی که حساب جواهر های شاه وارزش اینکار رادارند بمن تأکید کردند که صد وهفت هزارلك روپیه تمام شده است که معادل پانصدهزارلیره به پول ماباشد[1] .

هانوی ارزش غنائم را ۸۷ میلیون لیره تخمین میزند و کمترین تخمین ۳۰ میلیون لیره است . درهرصورت این مبلغ بی نهایت زیاد بود اگر نادر شاه آنرا بمصرف ارتش خود و کار های عام المنفعه رسانده بود خیلی باعث ترقی و پیشرفت ایران فقیر میشد . اما این ثروت اورا به یك شخص خسیس ولئیم تبدیل کرده و کشور ایران هرگز از این ثروت هنگفت و گنج عظیم درمدت زندگانی او استفاده نکرد و پس ازمرگش نیز این گنج پراکنده شده وازدست رفت[2] .

---

۱ ـ کرزون (جلداول صفحات ۲۲ ـ ۳۱۷) ثابت میکند که تخت طاوس تهران در زمان فتحعلی شاه ساخته شده است . (مؤلف)

۲ ـ چندین سال پیش من یك گردن بند مرجان ساخت هند ازیکی از نوادگان فقیر نادر شاه خریدم ، قرائن ودلایلی دردست است که از آن میتوانیم باور کنیم که این گردن بند جزو غنائم دهلی بوده است . (مؤلف)

قتل عام

بواسطهٔ شورشی که‌دردهلی برخاست‌وعده‌ای ازایرانیان گشته شدند خاتمهٔ صلح آمیزاین لشگر کشی بهم خورد. **نادر** اول خواست‌بدون بروزسانحه‌ای این شورش‌را بخواباندولی آخرالامر مجبور شد که‌مهار سربازان خودرارها کند و آنهااهالی راقتل‌عام کرده مساکن ومنازل‌راغارت‌نمودند و طعمهٔ حریق ساختند تااینکه **محمدشاه** واسطه‌شده وقتل‌عام موقوف گردید، امادر اینموقع قسمتی ازشهراز آتش منهدم شده‌بود.

من شخصاً مسجدروشن‌الدوله را دردهلی دیدن کرده‌ام و **نادرشاه** در آنموقع دراین مسجدروی سکوئی‌ایستاد ونفرات خودرا برای‌حمله بسه‌طرف فرمان‌میداد. نزدیك این مسجد «خونی دروازه» قراردارد که‌قتل‌عام‌از آنجاشروع گردید. امروزه دربازاردهلی «نادرشاهی» بمعنی قتل‌عام استعمال میشود.

ازدواج نصرالله‌میرزا

برای تشیید مبانی‌اتحاد بین‌دوپادشاه یکی‌ازدختران‌امپراطور مغول بعقدازدواج **نصرالله‌میرزا** فرزند دوم **نادر** در آمد. مطابق روایات میگویند که از داماد نسب‌نامهٔ‌هفت پشت اورا خواستندجواب‌مهیب و وحشت‌آور **نادر** چنین بود «اوفرزند **نادرشاه**، پسرشمشیر، نوهٔ شمشیر و بهمین ترتیب تاهفتادپشت‌عوض هفت‌پشت فرزند شمشیر بود.»

نتایج لشگرکشی هندوستان

نادرشاه بواسطهٔ این لشگر کشی چند ماههٔ خودچنان‌ضربتی زد که درتمام جهان‌انعکاس یافت، تاآنزمان‌هرچنداوفتوحات زیادی کرده بودولی‌فقط‌توانسته بودایالات‌ازدست‌رفتهٔ‌شاهنشاهی ایران‌راپس‌بگیرد،امادراین لشگر کشی مساعد ومیمون خواسته بود «دولت وثروت افسانه‌ای‌هند»رابدست آورده‌وبرای‌خودشهرت ومعروفیت‌ابدی کسب کند. بعداً **نادر** از خود دوراندیشی سیاستمدارانه‌ای‌نشان داده و**محمدشاه** را مجدداً برتخت جایداده و تهدید نمود کسانی که از فرمان او سرپیچی کنند مورد حمله و گوشمالی واقع خواهند شد.

نادر متوجه شده بود که نگاهداشتن دهلی کاریست صعب ، مشکل وخارج از قدرت اوست ، بعلاوه در آن موقع ایالات ساحل راست رود سند را که زمانی جزو امپراطوری ایران بود مجدداً بدست آورد . بدین طریق این فاتح باقدرت و شهرت و ثروت مجدداً از رود سند عبور نمود . در وقت مراجعت خود بفلات ایران **نادر** بطوایفی که در تنگهٔ خیبر سکونت داشتند باج (یاباج سبیل) داد تا از هرگونه مخاطره و بیم ضرر آنها نسبت باموال وخزاینی که همراه داشت مصون بماند وبدین ترتیب او آن گنجهای گرانبها را بسلامت بکابل رسانید .

لشگرکشی بسند ۵۲-۱۱۵۱ هجری (۱۷۳۹)

ارتش **نادر** مدتی در نقاط کوهستانی افغانستان ماند وزمستان بعد صرف لشگرکشی بسند گردید . در اینجا **نادر** خواست نواحی را که تازه بدست آورده بود شخصاً بتصرف در آورد . وی با مقاومت کمی روبرو شده و بعبارت دیگر مقاومتی در مقابل او بعمل نیامد . **خدایارخان عباسی** که این لشگرکشی اساساً علیه او متوجه بود به بیابان فرار کرد ، اما بر اثر تعقیب **نادر** اسیر شده تسلیم گردید .

عبدالکریم میگوید وقتی صورتی از اموال ونقود او برداشتند بسیاری از اشیائی که افغان ها در اصفهان بغارت برده بودند دربین آنها یافت شد . افشار بزرگ نواحی مفتوحه را بسه قسمت تقسیم نمود وپس از برقراری نفوذ وقدرت خود در آن نواحی از راه پشین وقندهار بطرف نواحی مرتفع مراجعت نمود . ارتش او مدت چهل روز در هرات استراحت نمود . در اینجا **نادر شاه** غنائم دهلی را که از جمله یکی تخت طاوس معروف ودیگر یك خیمه‌ای بود نمایش داده موجب حیرت وشگفت جمعیت گردید . در وصف خیمهٔ مزبور چنین نوشته‌اند« آستر خیمه از اطلس بنفش رنگ درست شده وروی آن شبه تمام پرندگان وحیواناتی که در روی زمین وجود دارند ونیز درختان وگل های قشنگ کشیده شده بود . تمام این نقوش وتصاویر از مروارید ، الماس ، یاقوت قرمز ، یاقوت کبود وانواع سنگهای قیمتی دیگر تشکیل یافته بود.[1] » فاتح افشار بعلاوه نمایشات

۱ــ عبدالکریم صفحهٔ ۲۷ . (مؤلف)

زیادی داده وازسران وافسران پذیرائی هائی بانواع مختلف بعمل آورد.

لشگرکشی علیه بخارا ۱۱۵۳هجری(۱۷۴۰)

لشگر کشی نادر برضد ازبکهای بخارا وخیوه نتیجهٔ لشگر کشی موفقانهٔ او بر هندوستان بود. همانطوریکه درفصل شصت وشش ذکر شد این ایالات و استانها بوسیلهٔ سلسله های مجزا که با یکدیگر قرابت وخویشی داشتند اداره میشد.

دستجات غارتگر سالیانه از هردوی این کشورها بخراسان تاخته و آنجا را غارت میکردند، چنانکه درسابق گفته شد یکی ازهمین دستجات غارتگر بود که **نادر شاه** رادرایام جوانیش باسارت برده بود. البته چون این کشورها قادر بمقاومت دربرابر ارتش ایران نبودند بیان اینکه چه چیز فاتح دهلی را وادار نمود که برفتوحات خود یك پیروزی دیگری بیافزاید مشکل نمیباشد.

این لشگرکشی ازبلخ آغازشد، در آنجا مقدار زیادی جنس انبار شده بود. این سیورسات وخواربارها را درقایقها گذاشته وارتش ایران در هر دوطرف ساحل جیحون پیشرفت نادرچارجوی پلی ازقایق درست کرده واز آن عبور نمودند **ابوالفیض خان** پادشاه بخاراچون فهمید که قادر بمقاومت باجنگجویان ایرانی نمیباشد تسلیم شد وبسوی اردوگاه **نادر** جلورفت **نادر** پیروزمنداول بانوادهٔ **چنگیز خان** بطور نخوت وغروراهانت رفتار نمود ولی بعد اورابمقام وسلطنتی که داشت ابقاء کردبدین شرط که رودجیحون مانندپیش خط مرزی ایران راتشکیل دهد.

معاهدهٔ مزبور بوسیلهٔ دو وصلت وازدواج تحکیم گردید و آن یکی ازدواج نادر باخواهرشاه بخارا ودیگرازدواج برادرزاده‌اش بادخترشاه بخارابوده است در آخر برطبق سابقه هشت هزار نفرازبك در ارتش ایران نام نویسی کردند.

فتح خیوه ۱۱۵۳ ه (۱۷۴۰)

نادر شاه پس از آن که پیروزی بخارا را بر فهرست فتوحات خودافزوده مصمم گشت نقشهٔ تسخیرخیوه رابموقع اجرابگذارد. ترکمن‌ها دراول تقریباً نزدیك بودبتصرف پل قایقی ایرانیان وانهدام کاروان خواربار که

وجود ارتش ایران وابسته بآن بود موفق آیند ، اما بر اثر یك حركت و پیشرفت خیلی تند وسریع اقدامات آنها عقیم ماند .

ترکمن‌ها بطور مأیوسانه جنگیدند وحتی در یك موقع که ... ایران که از تشنگی درمرارت وزحمت بود چنین مینمود که ایرانیان شکست خواهند خورد ولی نادر سربازان خود را تشویق وتهییج نمود وجنگ را برد . پس ازاین جنگ ارتش در چهار قسمت با کمال احتیاط بحرکت درآمد ، بدین ترتیب که قسمتی جلو حرکت کرده و قسمتی ازعقب ودستهٔ دیگر مراقب جناح بوده درصورتیکه محافظت ازقابقهای پر بهای خواربار برعهدهٔ توپخانه که سوار نظام آنرا محافظت میکرد محول شده بود . ایرانیان اول دژ معروف هزار اسپ را محاصره نمودند اما وقتی که معلوم شد ایلبارس خان حکمران خیوه درقلعهٔ جایوك است نادر محاصره را ترك کرده و خان را محاصره نموده و او هم بر اثر فشار مجبور به تسلیم شد. نادر شاه قبلا اقدام باین لشگر کشی سفرائی بدربار خان خیوه فرستاده بود که تقاضا کند تمام ایرانیانی را که ببردگی واسارت برده شده بودند آزاد کند ، ولی نمایندگان سیاسی اورا به قتل رسانیده وفقط یکی را با دست و پای بریده مراجعت داده بودند . ایلبارس خان می بایستی مجازات آن عمل وحشیانهٔ خود را به بیند و بنابرین با بیست نفر از مشاورین خود بامر نادر بقتل رسید چون معلوم بود که مردم بیگناهند لذا نادر آنهارا ازچنگ ارتش نجات داده نگذاشت آسیب و آزاری به آنها برسانند .

در بین زندانیانی که نادر دراین لشگر کشی گرفت دو نفر انگلیسی از اعضای هیئت هانوی بنام تامسون وهاگ [1] بودند وبا آنها با نهایت ملاطفت و مهربانی رفتار شده و گذرنامه بایشان داده وقول دادند که اگر با آنها ضرر وخسارتی وارد بشود جبران نمایند . هانوی شرح مسافرت ها وحوادث وسوانح واردهٔ بر آن‌هارا که بدین‌وسیله درپرستشگاه شهرت بمقام بزرگی رسیده‌اند ذکر نموده است . از نظر بازرگانی این تهور و

---

(۱) Thompson & Hogg

سانحه جوئی آنها بشکست خاتمه یافت ، چه تقاضا هائی برای خرید اجناس آنها نشد و نسبت بخطر های بزرگی که به آنها مواجه شدند منافعی بدستشان نیامد .

عدهٔ زیادی از ایرانیان و روس‌ها ازغلامی آزاد شدند . ایرانیان دردهی بنام مولودگاه درناحیهٔ دره گز سکنی گزیدند که آن بدستور **نادر** وبیاد بود او بناشد و بنابراطلاعی که از **عبدالکریم** بما رسیده نادر در آنجا که زادگاهش بود مسجدی بنا کرد که بوسیلهٔ سه گلدان زرین بزرگ که رویهم قرارداشتند اهمیت و برجستگی یافته بود . برفراز آنها مخصوصاً یك شمشیر ازطلا قرارداشت که آن اشاره بود که شمشیر ازهمین نقطه بخارج انتشار یافته است . وقتی من در سال ۱۹۱۳ خرابه های آنجا را دیدن مینمودم بمن اطلاع دادند که مؤسس سلسلهٔ قاجار دستور داده بود که مسجد و سایر ابنیه را باخاك یکسان کنند[۱] .

نادرشاه دراوج قدرت خود

نادر پس ازمراجعت ازخیوه بسوی کلات محبوب خود رفت و در آنجا دستور بنیان کاخی برای خود داد و نیز امر کرد خزانه‌ئی برای غنائم دهلی بسازند ، پس از آن بمشهد رفته و در آنجا با آئین تمام جشن فتوحات خود را گرفت .

نادر دراین موقع به منتهای شهرت وقدرت خود رسیده بود . در مدت پنجسال توانسته بود **اشرف** و **حسین** رؤسای غلجائی را مغلوب ساخته وقندهار را تصرف نماید . پیروزی او بر **محمدشاه** وتصرف دهلی خود یك پیروزی بسیار باشکوهی بود وفتوحات **نادر** بالشگرکشی های موفقانه علیه بخارا وخیوه تکمیل گردید . اما این هنوز تمام فتوحات او نبود . ترکها دومرتبه مغلوب شده وایالات ازدست رفتهٔ شاهنشاهی ایران را پس داده بودند و بدین ترتیب مرز ایران باردیگر ازجیحون درطرف شمال و به ایندوس یارودسند درطرف جنوب بسط وامتداد یافت وشاهنشاهی ایران اززمان صفویه خیلی

۱ــ بمن اوراقی چند داده شد که حاوی عایدات مالیاتی ناحیهٔ دره گز درسال ۱۱۵۹ هجری (۱۷۴۶م) می باشد . دربین آنها یك فقره حاوی مخارج مولودگاه ومقبرهٔ امامقلی بوده است . این اسنادرا من بانجمن همایونی آسیائی اهدا کردم . (مؤلف)

معظم تر گردید .اما اگر نادر استعداد ولیاقت اداری داشت میتوانست بواسطهٔ بکار انداختن وسایل ومنابع مادی بی شماری که دردسترس، خود داشت سعادت وخوشی و کامرانی را بایران برگرداند .اما اخلاق او بواسطهٔ موفقیت ها و پیروزی‌ها ضایع شدو سالهای آخر زندگانیش پراز ظلم وجور وخست ولئامتی بود که روزانه برشدت آن میافزود واین صفات اورا یك ظالم خونخوار نمود ومورد نفرت واکراه مردمی که او آنها را ازیوغ غیرقابل تحمل افغانها آزادنموده بود قرار گرفت .



سکه نادرشاه

فصل هفتاد و دوم

سالهای آخر عمر نادرشاه

جزایرانیان چه کسی شاهنشاهی ایران را مجدداً تأسیس کرد؟ بجزایرانیان چه کسی شاه را درفتح هندوستان کمك نمود؟ اما نادراکنون نیروی خارجی دارد و بوسیلهٔ یك ارتش تاتار برما سلطنت میکند.

گله وشکایت یك ایرانی به هانوی.

لشگرکشی علیه لزگی‌ها ۴۲-۱۷۴۱ میلادی

در ایران یك ضرب‌المثلی است که میگویند «اگر شاه ایران احمق است بگذار بجنگ لزگی‌ها برود» ومقدرشده بوده که نادرصدق این گفتاررا ثابت نماید. قبائل وحشی لزگی که در یك ناحیهٔ غیرمزروع وغیرقابل دسترسی در اعماق داغستان سکنی[۱] داشتند بشیروان ودیگر نواحی مسکون حمله کرده و آن نواحی را غارت مینمودند. آنها درزمان لشگر-کشی هندوستان ابراهیم‌خان یگانه برادرنادررا بقتل رسانیدند.

نادر برای حفظ حیثیت وشرافت خود مجبور بودانتقام خون برادرش رابگیرد. در عملیاتی که بدین منظور انجام گرفت او در ابتدا پیشرفت‌هائی هم نمود. نیروی

جلودار او که از افغانها تشکیل یافته بود یك موضع مستحکم دشمن را گرفت. این موفقیت و نیز شهرت **نادر** سبب شد که بعضی از طوایف و قبایلی که در نواحی غیر قابل دفاع سکنی کرده بودند تسلیم شوند و بعداً آنها را با خانواده هـایشان بخراسان انتقال دادند. پس از آن **نادر** داخل زنجیره جبال داغستان گردید و هشت هزار نفر را برای حفظ خطوط ارتباطی خود گذاشته با قشون عمده‌اش لزگیهای گریزپا و فراری را در جنگلهای کوهستان درمیان انبوه درختان تعقیب نمود. آخر الامر لزگیها موقع را مناسب دیده به ارتش **نادر** و نیز به نیروهای مواصلاتی او حمله کرده خسارات و تلفات زیادی وارد کردند، حتی به خیمهٔ شاهی دست یافته وجواهرات و زنان چندی را با خود بردند. **نادر** ازاین شکست خشمناك شده و بطور مأیوسانه‌ای جنگید، ولی بواسطهٔ نرسیدن آذوقه و خواربار مجبور شد به دربند عقب نشینی نماید. در آنجا اگر خواربار ی که ازحاجی طرخان با کشتی حمل شده بود باو نمیرسید ارتش از هم گسیخته وسربازان از گرسنگی میمردند. **هانوی** متذکر میشود که این تجربهٔ تلخ اهمیت وقدروقیمت یك نیروی دریائی را بر **نادر** ثابت نمود.

دولت روسیه ازاین عملیات متوحش شده نیروئی بدانسوی اعزام داشت و لزگیها تشویق شده ازدولت روسیه طی عریضه‌ای تقاضای حمایت نمودند[1]. شاه پس از آنکه حس کرد مغلوب شده وشکست اوباعث خواهد شد که دشمنان زیادی که تا آنوقت بواسطهٔ تصور شکست ناپذیری اوجرأت عرض اندام نداشتند حال در مقابل او بکین خواهند برخاست با حالت عصبانی و گرفته‌ای عقب نشست.

کور کردن رضاقلی میرزا

نادر بعد از شرکت در مجالس جشن مشهد برای جنگ با لزگیها حرکت نموده وازراه استراباد ومازندران عازم شیروان

۱ـ هانوی در کتاب چهارم صفحهٔ ۲۲۶ خود عریضهٔ مزبور را بشرح زیر ترجمه نموده است: «مامصمم هستیم که مرز طلائی ردای امپراطوری امپراطریس یعنی ملکه را محافظت و نگهداری کنیم و با وجود هر بدبختی که بما روی آورد از تصمیم خودمان نخواهیم برگشت. (مؤلف)

گردیده بود ، هنگامی که ازجنگلهای ایالت مزبورمیگذشت مورد سوء قصد دونفر افغانی قرار گرفت . گلوله‌ای که یکی ازاین دونفر بسوی او شلیك کرد بازوی راست اورا خراشیده دستش را زخمی نمود وبه سراسبش اصابت کرد وآدم‌کشان ازپشت درختان انبوه فرار کردند .

نادر بحق یا ناحق چنین تصور کرد که **رضاقلی‌میرزا** مسبب و محرك این توطئه بوده است ، شاهزادهٔ جوان محاکمه شد وحتی باو قول دادند که اگر اعتراف کند اورا معاف خواهند داشت،اما او به بیگناهی خودمصّر بود.پس ازخاتمهٔلشگرکشی لزگیها حکم شد شاهزادهٔ جوان راکور کردند . صفات و اخلاق این شاهزاده کاملا به پدرش شباهت داشت، چنانکه یکمرتبه شایعهٔ مرگ **نادر**را درهندوستان که شنید **شاه طهماسب** را بقتل رسانیده وضع شاهی بخود داد ، اما وقتی که **نادر** برگشت با اوبخشونت رفتارنمود واورا مورد تنفروکم میلی قرار داد و بهر صورت ممکن است که اودرآن قضیه مقصر بوده باشد .

ازطرف دیگر **نادر** براثرشکست خود درجنگ با لزگیها اخلاقش بهم‌خورده وبکلی ازحال عادی بدررفته بود وبرای محکوم‌کردن تأمل نمی‌نمود ، بلکه‌بصرف سوء ظن اکتفا میکرد. **نادر** بی شك بعد ازاین عمل نادم وپشیمان شد وچنانکه نقل شده است همهٔ آن کسانی راکه در زمان کور کردن شاهزاده حضور داشتند بقتل رسانید وبهانهٔ اواین بود که آنهابرای نجات‌چشم‌های شاهزاده که مایهٔ افتخار ایران بود میبایستی جان‌خود را فدا کرده باشند . ایرانیان هنوزاین گفتار راکه‌بشاهزادهٔ کورنسبت داده شده بیاد دارند وآن چنین است «این چشمان من نبودکه شماکور کردید بلکه چشمان ایران بود »

طغیانها و یاغی‌گریها در ایران ۱۷۴۴-۱۷۴۳

دفع حملهٔ **نادر** درداغستان وناامنی ومخاطره‌ای که براثرجور وستمگریهای روزافزون اوایجاد شده بود سبب عمدهٔ طغیان وآشوب درشیروان، فارس واستراباد بوده است . درشیروان یکنفر مدعی موسوم به **سام** که خود را فرزند **شاه‌سلطان‌حسین** مینامید آن ناحیه

را تصرف کرده وباکمك لزگیها يك نيروى دوهزارنفرى ایرانیان را مغلوب ساخت.
نادر نیروئی بعدهٔ بیست وپنجهزارنفر بدانسوی فرستاد واین نیروپس ازجنگهای بسیار سخت وخونریزی‌های زیاد شورش را فرونشاند ومدعی اسیرشده وازيك چشم کور شد و بعداً باپیام زیر بقسطنطنیه روانه‌اش نمودند «**نادر** ازقتل يك شخص بدبخت وزبون اکراه‌داشته، هرچند که‌ارباب بزرگ ازاوطرفداری مینمود.»[1]

علت اغتشاش شیرازشکست **تقی‌خان** حاکم فارس در بعضی لشکرکشی‌هائی درخلیج فارس بود، وقتی **تقی‌خان** شنید که‌براثرعدم موفقیت میخواهند اورادستگیر ساخته وزندانی کنند طغیان کرد. اما يك لشکر هجده هزارنفری، شیرازرا تصرف کرده وطغیان وشورش اورا با تلفات وحشتناکی خوابانید. **تقی‌خان** دستگیرشده وازيك چشم کورشدوخانوادهٔ‌اوهمگی بقتل رسیدند. دربارهٔ‌شورش‌قجرهای استراباد درآنجاکه بشرح سرگذشت **هانوی** میپردازیم صحبت‌خواهیم داشت **محمدحسین خان** رئیس آنان‌بدست يك نیروی‌هزاروپانصد نفری مغلوب شد وشهرستان‌استراباد بواسطهٔ‌کشتارها و بربادی ضیاع وعقاراهالی منهدم وویران گردید. **هانوی** در این باب شرح جالب توجهی گزارش داده است.

آخرین لشکرکشی برضد ترکیه ۱۷۴۵-۱۷۴۳

آخرین لشکرکشی **نادر** علیه عثمانیان‌بواسطهٔ امتناع سلطان درشناختن فرقهٔ‌جعفری بوده است که راجع بآن علماءورؤساء مذهبی چنین فتوی داده بودند: «چون فرقهٔ جدید یعنی‌شیعهٔ رافضی مخالف بـا دیانت حقهٔ اسلام میباشد کشتن و اسیر کردن ایرانیان جائز و رواست»

سلطان ایران درکوشش خود برای متحد ساختن مجدد ایران وعثمانی کاملا باعدم موفقیت مواجه شدوچون تمام شیعیان صالح ومتقی‌ازاونفرت داشتند موقعیت اوبهیچوجه قابل غبطه ورشك‌نبود.

۱-این‌شرحی بود که‌هانوی ذکر کرده ولی در جهانگشا این‌پیغام بصورت‌دیگری نقل شده است (مؤلف)

در هرصورت نادر هنوز قادربودکه شکست تباه کنندهٔ دیگری بتر کهاوارد سازدو آنهاهم که ازوقایع داخلی ایران تحریك شده بودند برای قدرت آزمائی مایل بودند یکبار دیگر خود را بخطر اندازند . برای مدت زیادی جنگ قطعی روی نداد و ترکان در موصل ، قارص و نقاط دیگر از خود موفقانه دفاع میکردند در حالیکه ایرانیان در حمله های بی نتیجهٔ خود هزاران نفر از افراد خویش را از دست میدادند .

بالاخره درسال ۱۱۵۸ هجری (۱۷۴۵م) یك ارتش بزرگ ترك تحت فرماندهی یکن محمد پاشا برای یك نبرد قطعی از قارص حرکت نمود . نادر که هنوز مهارت سوق الجیشی خرد را ازدست نداده بود تصمیم گرفت این میزبان بزرگ را درهمان جائی که عبدالله پاشا را مغلوب ساخته ملاقات نماید .

فرمانده ترك که درراس یکصد هزار نفرسواره نظام وچهل هزارپیاده نظام پیش میرفت در مقابل ارتش ایران توقف نموده و باستحکام اردوگاه خود پرداخت . روز بعد بین دوارتش تلاقی حاصل شد و ایرانیان پس ازیك سلسله نبردهای پردامنه با ترکهاکه چهارروزادامه داشت پیروزی نهائی بدست آوردند . ترکها باردوگاه‌خود رانده شده و آنها فرمانده خود را بقتل رسانیده درحال بی نظمی و نا امیدی فرار نمودند نادر تمام توپخانه وذخائر نظامی دشمن را تصرف نمودوهزاران نفرازنیروی دشمن بقتل رسیده و یـا اسیر شدند . پس از این فتح درخشان فاتحین برای صلح پیشنهادهای تازه‌ای نمودند . نادر حاضر شدکه از ادعاهای خود دربارهٔ فرقهٔ جدید صرفنظر کند . درنتیجه اسرا آزاد شدند ومعاهدهٔ صلح بهمان شرائطی که درمعاهدهٔ باسلطان مراد چهارم بسته شده بود امضاء گردید .

مسافرتهای پیش قدمانهٔ التون ۱۷۴۲-۱۷۴۹

درفصول شصت ودوم وشصت وچهارم مختصری ازکوششهای بریتانیا را برای تجارت با ایران از راه روسیه در سده‌های شانزده‌وهفده نشان دادیم. پطر کبیر وقتی فهمید که اتباع او قابلیت افتتاح باب تجارت با ایران را ندارند بانگلیسی‌ها پیشنهاد نمود که این امر

راتقبل نمایند، ولی مرگ اومانع اجرای این منظور گردید. درچند سال بعد درسال ۱۷۳۸ میلادی یعنی درست یکصد سال پس از هیئت هولشتین[۱]، جان التون[۲] برای اجرای آن نقشه کوششی بعمل آورد. این انگلیسی بی باك درلشگر کشی ارنبورگ[۳] بدولت روسیه خدمت کرده بود ودرطی آن لشگر کشی کشورهای گمنام بسیاری را سیاحت نموده وهمچنین درباب تجارت با خیوه و بخارا تحقیقاتی بعمل آورده بود.

درسال ۱۷۳۹ التون برای رفتن به خیوه وبخارا به مسافرت پیش آهنگانه‌ای دست زده وبسوی ولگای سفلی حرکت نمود، اما درهمان هنگام شنید که ایرانیان آن دو کشور رامورد حمله وهجوم قرارداده‌اند، بنابراین مصمم شد که کالاهای خود را برشت حمل کند، درآنجا پذیرائی دوستانهٔ جالب توجهی ازاوبعمل آمد. او با شور با فرماندارایرانی آنجا ازرضاقلی میرزا که درآنوقت نائب‌السلطنهٔ ایران بود استدعای یك «فرمان» نمود که باو اعطاء گردید. فرمان مزبور حاوی مواد بسیار مساعدی بود. التون ازاین موفقیت برخود بالیده وبانگلستان برگشت ودرآنجا با بیانی غراوجالب، منافع افتتاح باب تجارت با ایران را بصورت امیدبخشی نشان داد وطرفداران زیادی جلب کرد[٤].

التون یادآورشد که چون مشهد درآنموقع پایتخت بود و بواسطهٔ اینکه از خلیج فارس برای عملیات شرکت هند شرقی خیلی دوربود دسترسی ازراه دریای خزر بآنجا سهل وممکن است. بعلاوه این شهر می‌توانست یك انبارعالی برای تجارت با خیوه وبخارا باشد. درمقابل این منافع بایستی حالت فقر و بیچارگی و درماندگی ایران خسته ووامانده را ذکر نمائیم، بعلاوه باید متذکر شد که افتتاح این راه تجارتی، جدید نبوده بلکه ارمنی‌هائی که بین هلند وایران تجارت میکردند آن راه‌رامورد استفاده قرارداده بودند. درضمن باید گفت که آنها از زبان و رسوم ایرانی با خبر

۱-Holstein ۲-John Elton ۳-Orenburg

٤-درمجلهٔ «جنتلمن» سال ۱۷٤۲ میلادی چهار نامه درج شده که بااین موضوع‌مربوط میباشد ودوتای آنها گزارش شخص التون است. (مؤلف)

بوده و ببازرگانان تازه وارد با نظر خصومت می‌نگریستند. گذشته ازهمه این جاده ازجاده‌ایکه ازراه حلب عبورمینمود طولانی‌تر بود ودرنیمی ازسال بیشتر بازنبود. از طرف دیگرچون ارمنی‌ها مجبور بودند مالیاتهای غیرقانونی سنگینی، بپردازند در صورتیکه انگلیسی‌ها از آن مستثنی بودند ازاین حیث سخت ناراحت بودند. با این ترتیب عملا هیچ نوع پارچهٔ انگلیسی ازازمیر بشمال ایران نرسید.

بالاخره برای شروع مبادلات بازرگانی اجازهٔ لازم ازدولت روسیه گرفته‌شد ودرشهرغازان درسال ۱۷۴۲ میلادی دو کشتی ساخته وبآب انداخته شد. **التون** بریاست هیئت انتخاب شده **وودروف**[۱] نامی فرماندهی کشتی را برعهده داشت.

التون بعد ازورود برشت زود باکنسول روس اختلاف پیدا کرده وبا او بنای نزاع راگذاشت. درسال بعد درنتیجهٔ پیشنهادات مقدماتی که توسط مقامات ایرانی بعمل آمده بود **التون** ناگهان وارد خدمت **نادرشاه** شد.

حوادث یا سرگذشت جوناس‌هانوی ۱۷۴۳

عملیات **التون** طبعاً باعث تشویش خاطر عمال ونمایندگان انگلیسی درپطروگراد گردیدوخیال کردند که آنها حس عداوت روسها را نسبت بخود خواهند برانگیخت بنابراین **جوناس هانوی** را برای تقبل امروجلوگیری از این محظور بایران روانه داشتند **هانوی** وقتی که ازحاجی طرخان عبورمینمود دریافت که روسها با فعالیت بازرگانی انگلیسها که بازرگانی خودشان را تهدید میکرد مخالف میباشند. بعلاوه باید ذکرنمود که کشتیهائی که درغازان ساخته شده بود ازتمام کشتی‌های دیگری که در دریای خزر بحرپیمائی مینمود عالی‌تر وبزرگتر بودند.

هانوی پس از مشاوراتی با **التون** دربارهٔ موقعیت خویش تصمیم گرفت مال‌التجارهٔ خود را باستراباد ومشهد ببرد وبدین منظوربسوی خلیج استراباد روانه شد. **هانوی** بدون هیچ حادثه‌ای بآن شهررسید، اما قبل از اینکه بتوان...

1. ...roofe

ترك کنند محمد حسین خان قاجار آن شهر را تصرف نمود ترکمن‌ها که در لشگر کشی قاجار شرکت کرده بودند نه تنها به تحویل امتعهٔ این بازرگانان انگلیسی حاضر نشدند بلکه درخواست نمودند که خود بازرگانان را برای گله‌بانی بآنها تسلیم کنند. در هر صورت خان قاجار هانوی را ازاین سرنوشت شوم نجات داد و باو اجازه داد که از استراباد خارج گردد. هانوی بعداً تصمیم گرفت برای گرفتن حق خود و شکایت نزد نادرشاه برود. پس ازعبور ازمازندران که با نهایت اشکال و سختی انجام گرفت به لنگرود رفت در آنجا التون باو کمك کرده و برشت رفت و در آنجا خود را برای سفر بعدی حاضر نمود. هانوی بسلامت باردوگاه سلطنتی در همدان رسید و فوراً باو فرمانی برای استرداد و اعادهٔ امتعه‌اش داده شد و مخصوصاً در فرمان ذکر شده بود که در صورت از بین رفتن امتعه بهای آنرا بپردازند، بدین جهت مسافرت دوم او باستراباد ضرورت پیدا کرد. هانوی در آنجا ناظر مجازات وحشتناکی شده که نسبت بیاغیان بعمل آمده بود و شخصاً دو هرم را که از سرهای بریده مجرمین تشکیل شده بود دید.

بسته شدن تجارت بریتانیا ازراه دریای خزر ۱۷۴۶

حکومت روسیه بر اثر عملیات التون دچار هراس شده بود و این هراس هم بی جا نبود و بهمین جهت اولین قدمی که درمقابل آن برداشت جلوگیری ازحمل امتعه‌ای بود که ازراه روسیه برای او فرستاده میشد.

کمپانی روس باین انگلیسی خیره‌سر مبالغ زیادی پول داد تا ایران را ترك کند ولی نتیجه‌ای نگرفت. التون درجواب فرمانی را که درسال ۱۷۴۵ میلادی از نادر شاه گرفته وخروج اورا منع نموده بود نشان داد.

درسال بعد دولت روسیه اعلامیه‌ای منتشر ساخته و بکلی تجارت بریتانیا را ازراه خزر قدغن نمود وعلت آنرا طرز رفتار التون خاطر نشان کرده بود این عمل یك ضربهٔ مهلك به قماری بود که انگلیسی‌ها شروع کرده بودند. در سال بعد پس ازقتل نادرشاه نمایندگی تجارتی انگلیس‌ها در رشت غارت شده وکالاهائی به بهاء

هشتاد هزار لیره ازبین رفت واین خسارت هیچوقت هم جبران نشد .

نمایندگان تجارتی ، شهر رشت را ترك گفتند و بدین ترتیب دومین کوشش بریتانیا برای تجارت با ایران از راه روسیه منجر بعدم موفقیت گردید ، ولی مانند اقدامات قبلی درصحیفه‌اعمال وتاریخ ما باجسارت وشهامت وکارهای‌مهم‌انگلیسهائی مانند **هانوی** ، **التون** و **وو دروف** که بعنوان پیش آهنگ و سیاح شهرتی بسزا حاصل کردند مواجه میشویم .

آرزوهای نادر شاه در قسمت نیروی دریائی

ایرانیان که بواسطهٔ سدهای‌سلسلهٔ جبال ازدریامحروم‌شده‌اند ناسازگاری وعدم تمایلی که همیشه نسبت بدریا نشان‌داده‌اند بهترین گواه بر صدق این مطلب میباشد که اوضاع طبیعی در اخلاق وعادات یك قوم مؤثرمیباشد . این ناسازگاری و تنفر از دریا امروزه نیز در ایرانیان بهمان اندازه که **حافظ** را از سفر هند باز داشت استوار میباشد **نادرشاه** اولین پادشاه ایران است که ارزش نیروی دریائی را درك نمود وازاین حیث شایستهٔ احترام میباشد . دریاسالار سواحل (دریابیگی) با آنکه وقتی که باین شغل تعیین شد هیچ کشتی ندیده بود معهذاازسیاست ورویهٔدریائی نادر شدیداًپشتیبانی میکرد. درژانویهٔ سال۱۷۴۳ میلادی**التون** بریاست کل کشتی‌سازی تعیین و بلقب **جمال بیگ**[۱] ملقب گردید .

التون بساختن کشتی تنها قانع نشد، بلکه در تحت اوامر ارباب خود ساحل شرقی دریای خزررا بسوی شمال تا جزیرهٔ چلکن[۲] مساحی[۳] نمود . نقشهٔ **نادر** آن‌بود که دزدان دریائی ترکمن را متوقف ساخته و بوسیله تأسیس یك ایستگاه مستحکم

۱ـ استعمال ترکی آن «گمال» است وبایستی بخاطرداشت که زبان مادری نادر ترکی بوده است. (مؤلف)

۲-Chelekcn

۳ ـ درباره‌کاپیتن وودروف شرح جالب توجهی در کتاب هانوی جلد اول صفحهٔ ۳۸ـ۱۳۰ داده شده‌در صفحهٔ ۱۶۱ نقشه‌های نادررا ذکر نموده و کوششی که‌التون بعمل آورده نشان‌داده‌است. (مؤلف)



جوناس هانوی ودوهرم که ازسرهای بریده درست شده بود درنزدیك استراباد.

ادعاهای ایران را براین سواحل قوی‌ترسازد. علاوه بر آن نادر خیال داشت بوسیلهٔ نیروی دریائی جناح چپ ارتش را در جنگ علیه لزگیها پیش برده و به ارتش خود بدانوسیله آذوقه ومهمات برساند. هانوی دراین مورد میگوید: «محرك نادر در قسمت تأسیس نیروی دریائی عشق وعلاقهٔ اودر بدست گرفتن تجارت وسلطه دریائی خزر بوده است.»

التون یك داهیه‌ای بود. او مرکز وستاد خود را در لنگرود بندرلاهیجان که دارای آب وهوای طاعونی بود تأسیس نمودو برای از بین بردن تمام مشکلات جداً مشغول کارشد. الوارها را از جنگل بریده و بساحل رسانید، پارچه های بادبان را از پنبه بافته طنابها را از لیف کتان درست کرد و چون در آن نواحی لنگری پیدا نمیشد به تجسس و جستجوی آن پرداخت. اهالی محل که بدون دریافت مزد کارمیکردند نسبت باین بیگاری وکاراجباری بدون اجرت سخت دشمن بودند، اما التون که فقط یك نجار انگلیسی، چند روسی وچند هندی دراختیار داشت توانست یك کشتی که بیست وسه توپ داشت بآب اندازد. حکومت روسیه فعالیت‌های دریائی ایران ونادرشاه را با نظرخصمانه مینگریست، اما التون پس از قتل ارباب خود در آنجا باقی ماند تا اینکه درشورش محلی سال ۱۷۵۱ میلادی کشته شد. پس ازمرگ او تمامی نقشهٔ ایجاد نیروی دریائی ازبین رفت.

نادر درخلیج فارس نیز برای تشکیل نیروی دریائی بذل مساعی نمود. او بیست فروند کشتی که پرتغالیها وهندیان آنرا اداره مینمودند گرد آوری کردو نفوذ نیروی ایران رادر آن منطقه که بصورت شبحی بیش نبود بشکل حقیقت در آورد، علاوه بر آن نادر در آنجا یك اسکله هم ساخت ولی برای حمل الوار ازسرتاسر ایران تا آنجا برای استفادهٔ کشتی سازان تلفات انسانی زیادی وارد شد دراینجا نیزپس ازقتل نادر این نقشه در بوتهٔ فراموشی گذارده شد ونیروی دریائی ایران راه عدم راپیش گرفت، فقط یك کشتی نیمه تمام در اسکلهٔ بوشهر باقیماند که مسافرین بعدی از آن نام برده‌اند و معلوم میداشت آنجا یکوقت مرکز ساختن و تعمیر سفائن بوده‌است

قتل نادرشاه ۱۱۶۰هجری (۱۷۴۷)

وقایع سال‌های آخر سلطنت **نادرشاه** در صفحات جهانگشا باختصار ذکر شده ومعلوم میشود که بربریت ووحشیگری نادر از تمام ستمگران خونخواری که اسامی آنها در تاریخ ضبط شده بیشتر بوده است . از هر کجا که نادر عبور میکرد از سرهای مردم هرمهائی میساخت وباقیماندهٔ رعایای بیچارهٔ خود را بدرون غارها و بیابانها میراند . تقریباً درتمام کشور علیه این ظالم شورش عمومی برخاست . **علی‌قلی‌خان** برادرزادهٔ **نادر** که مأمورسرکوبی و مطیع کردن سیستانی‌ها شده بود بشورشیان پیوسته و خود را شاه کشوراعلام نمود وبدین ترتیب برهرج ومرج کشور بیافزود . در بین مردم دیگر کردهای قوچان شورش نمودند . **نادر** بسوی **قوچان** حرکت نمود ودر دو فرسخی آنجا درارد وگاه خود بدست یکی ازافراد قبیلهٔ خویش بسرنوشتی که‌داشت رسید. شکی نیست که قاتلین او بمنظوردفاع شخصی به قتل اواقدام نمودند،چه شنیده‌بودند که آنها را گرفته و بقتل خواهد رسانید . سراپردهٔ شاه برروی یك تپهٔ پستی نصب شده بودوآنجا را بمن دریکی ازمسافرت‌خود نشان دادند . باری جریان قتل نادر بدین‌ترتیب بود که‌در آخرشب **محمدصالح‌خان** و**محمدقلی‌خان** افشارواردمحوطهٔ سلطنتی شدند ، پس ازجستجوئی **نادر**را پیدا کرده وباوحمله بردند و**نادر**در ضمن پیکارو جنگ کشته شد . با آنکه قاتلین ، او را در خواب غافلگیر ساخته بودند معذلك قبل ازآنکه **صالح‌خان** فرمانده گارد سلطنتی اورا نقش زمین کند نادر دو نفررا بقتل رسانید .

صفات او

تجزیه وتحلیل اخلاق و صفات **نادرشاه** اشکالی ندارد ، وی هیکلی باشکوه، ظاهری‌زیبا وصدائی رعدآساداشت،دلاوری بی‌باك وثابت‌عزم ونیزپیشوا وفرماندهی‌مادرزاد بود وبا تبرجنگی‌خود بطرف‌شهرت و نام قطع طریق نمود . دارای حافظه‌ای شگفت‌انگیز و مردی وافری بود ، بعلاوه ثابت نمود که درفنون جنگی مهارتی بسزا دارد . در اوائل عمر خود طبعی کریم و

بخشنده داشت وبطوریکه **ابراهام کرتی** میگوید ازخطایای زیردستان حاضر بود چشم‌پوشی کندولی پس ازبچنگ آوردن غنائم دهلی یك آدم خسیس ولئیمی گردید. درلشگر کشیهای اولیهٔ خودرویهٔ معتدلی داشت ولی بعداً تغییر رویه داده وبخونریزیهای بی‌جهت وبی‌سبب دست‌میزد ودراواخرعمر شدیداً تشنهٔ خون‌شده بود ، بعداً شکست ازلزگیهاو نیز کور کردن پسرش چنانکه **میرزامهدی‌خان** میگوید اورا دریك افراط هولناکی انداخت که ذکرش ازخاطرها نخواهد رفت **نادر** پرورش یافته یك فامیل سنی بود وبدین سبب نسبت برؤسای مذهبی‌فرقهٔ شیعه خصومت شدیدی ابرازنموده وعایدات زیادی راکه آنها داشتند همه را گرفته ضبط مینمود . برای اتحاد اسلام بوسیلهٔ الغاء عقائد واصول شیعه سعی بلیغ نمود ولی باعدم موفقیت کامل‌مواجه‌شد. **نادر** بعداً خواب تشکیل یك مذهب جدید را دیده ودراواخر عمرش در تعقیب این نظریهٔ خود دستورداد کتب عهد عتیق وجدید (توراة وانجیل) را ترجمه کنند.

ازحیث سیاست واداره‌ٔ کشور نیز کاملا شکست خورد ، هر چندکه مایل بود بی عدالتی‌ها را شدیداً تنبیه ومجازات کندولی ملتفت نبودکه برای استقرارموقعیت خود باید ایران را خوش وکامران دارد . **نادر** درجشن پیروزی خود در هندوستان مالیات سه سالهٔ ایران را بخشید ولی بعداً مرتکب خطای باورنکردنی شده‌واعلان بخشش مالیات را لغونمود وفرمان جمع آوری مالیات را تا دینار آخرصادر نمود . **هانوی** میگوید که چاپارها وقاصدهای اودرنظرمردم مانند مأمورین عذاب‌ولعنت بودند،دهات وقصبات را برای جلوگیری ازورود آنان ازهرطرف محصورومستحکم میکردند، فی‌الواقع مثل اینکه تمامی ایران فاتح بدست دشمنی ویران شده‌ونفوس آن ناپدید شدند . برمیلیونها پولی که در کلات ذخیره شده بود **نادر** مرتباً مبالغ دیگری میافزود ، بعلاوه آنچه جواهردرکشورموجود بود ببهانهٔ اینکه دردهلی از اودزدیده شده بزورازمردم گرفت . اگر نادر**شاه** عاقل بود وقفل‌های خزائن خودرا بازنموده وبا میلیونهاپولی که ازهندوستان بدست آورده بودازارتش خود پشتیبانی مینمود یقیناً ایران کامیاب وخوشبخت شده وسلسلهٔ اوطولانی میشد

سر مورتیمر دوراند مشابهت غریب بین نادر آخرین فاتح بزرگ آسیا و ناپلئون بزرگترین فاتح اروپا را از لحاظ فتوحات و فساد اخلاق آنان نشان داده ومیگوید علت آن خرابی نتیجهٔ نیرو وقدرت غیر قابل ضبط آنان بوده است اگر نادرشاه پس از فتح هندوستان و بخارا و خیوه مرده بود تاابد قهرمان ملی ایران باقی میماند، بدبختانه او زنده ماند تا مورد تنفر ملتی که آنان را از تجزیه نجات داده بود واقع گردد.